



تاریخ اسلام

.....
مهدی پیشوایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ اسلام : از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

نویسنده:

مهدی پیشوایی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

فهرست

۵	فهرست
۱۴	تاریخ اسلام : از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	پیش گفتار
۲۱	فهرست مطالب
۳۱	مقدمه
۳۵	بخش اول: مباحث مقدماتی
۳۵	اشاره
۳۷	فصل اول: جزیره العرب، موقعیت جغرافیایی، اجتماعی و تمدنی
۳۷	اشاره
۳۸	تقسیم بندی های جزیره العرب
۳۹	تقسیم بندی براساس شرایط طبیعی (جنوب و شمال)
۳۹	وضع جنوب جزیره العرب (یمن)
۴۱	تمدن درخشان در جنوب عربستان
۴۲	ویرانی سد مأرب
۴۵	تأثیر افول تمدن جنوب در وضع عربستان
۴۵	وضع شمال جزیره العرب (حجاز)
۴۷	صحرائشینان
۴۹	نظام قبیلگی
۴۹	پیوند نژادی
۵۰	ریاست قبيله
۵۱	تعصب قبیلگی
۵۲	انتقام جویی های قبیلگی

۵۳	رقابته‌ها و تفاخرهای قبیله‌ای
۵۴	ارزش نسب
۵۷	جنگ‌های قبیله‌ای
۵۹	غارت و آدم‌کشی
۶۱	ماه‌های حرام
۶۲	زن در جامعه عرب
۶۳	ترازوی زن
۶۹	فصل دوم: صفات و روحیات عرب
۶۹	صفات متضاد
۷۰	ریشه صفات خوب عرب
۷۱	جهل و خرافات
۷۲	بهره عرب از علم و هنر
۷۳	مردمی‌اتی
۷۳	شعر
۷۴	عرب و تمدن‌های مجاور
۷۶	ضعف و حقارت عرب در برابر ایران و روم
۷۷	افتخار موهوم
۷۹	عصر جاهلیت
۸۱	فصل سوم: ادیان و مذاهب در شبه جزیره عربستان و اطراف آن
۸۱	اشاره
۸۱	یکتاپرستان
۸۳	مسیحیت
۸۳	مسیحیت در یمن
۸۵	مسیحیت در حیره
۸۶	کیش یهود
۸۷	یهود در یمن

۸۸	صابئین
۸۹	کیش مانی
۹۰	پرستش ستارگان
۹۱	پرستش جتیان و فرشتگان
۹۳	پیدایش شهر مکه
۹۳	بقایای آیین ابراهیم (حنیفیت)
۹۴	آغاز پیدایش بت پرستی در میان عرب
۹۷	آیا بت پرستان الله را قبول داشتند؟
۱۰۰	وضع آشفته دینی
۱۰۱	تحول بنیادین در پرتو ظهور اسلام
۱۰۳	توسعه و مرکزیت شهر مکه
۱۰۳	اشاره
۱۰۳	الف) موقعیت بازرگانی
۱۰۵	ب) وجود کعبه
۱۰۶	تجارت و کلیدداری قریش
۱۰۹	قدرت و نفوذ قریش
۱۱۱	بخش دوم: محمد صلی الله علیه و آله از تولد تا بعثت
۱۱۱	اشاره
۱۱۳	فصل اول: نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۱۳	نسب حضرت محمد صلی الله علیه و آله
۱۱۵	شخصیت عبدالمطلب
۱۱۶	خاندان توحید
۱۱۷	فصل دوم: کودکی و نوجوانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
۱۱۷	تولد
۱۱۸	دوران کودکی و شیرخوارگی
۱۲۱	درگذشت مادر و کفالت عبدالمطلب

۱۲۲	درگذشت عبدالمطلب و سرپرستی ابوطالب
۱۲۳	سفر به شام و پیش‌گویی راهب
۱۲۴	تحریف تاریخ توسط مسیحیان
۱۲۹	فصل سوم: جوانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
۱۲۹	جُلْف الفضول
۱۳۱	سفر دوم به شام
۱۳۲	ازدواج با خدیجه
۱۳۴	نصب حجرالأسود
۱۳۵	علی علیه السلام در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۳۹	بخش سوم: از بعثت تا هجرت
۱۳۹	اشاره
۱۴۱	فصل اول: بعثت و دعوت
۱۴۱	در آستانه رسالت
۱۴۳	آغاز رسالت
۱۴۶	گزارشی نادرست از طلوع وحی
۱۴۸	نقد و بررسی
۱۵۳	دعوت مخفیانه
۱۵۳	نخستین زن و مرد مسلمان
۱۵۴	دلایل پیشگامی علی علیه السلام
۱۵۸	گروه‌های پیشگام در پذیرش اسلام
۱۵۸	اشاره
۱۵۸	الف) جوانان
۱۶۰	ب) محرومان و ستم‌دیدگان
۱۶۲	دعوت خویشاوندان
۱۶۵	فصل دوم: دعوت علنی و آغاز مخالفتها
۱۶۵	آغاز دعوت علنی

- ۱۶۶ تلاشهای قریش
- ۱۶۷ اعلام حمایت ابوطالب
- ۱۶۷ علل و انگیزه های مخالفت قریش
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۸ ۱. نگرانی از فروپاشی نظام اجتماعی
- ۱۶۹ ۲. نگرانی اقتصادی
- ۱۷۴ ۳. بیم و نگرانی از قدرتهای مجاور
- ۱۷۵ ۴. رقابت و حسادت قبیلگی
- ۱۷۷ فصل سوم: پیامدهای مخالفت قریش و اقدامات آنان
- ۱۷۷ آزار و شکنجه مسلمانان
- ۱۷۸ هجرت به حبشه
- ۱۸۰ ولادت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۸۱ اسراء و معراج
- ۱۸۲ ارزیابی روایات معراج
- ۱۸۳ تحریم اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم
- ۱۸۷ درگذشت خدیجه و ابوطالب
- ۱۸۷ نقش خدیجه
- ۱۸۸ نقش ابوطالب
- ۱۸۹ ایمان ابوطالب
- ۱۹۲ همسران پیامبر
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ ۱. ام حبیبه
- ۱۹۴ ۲. ام سلمه
- ۱۹۵ ۳. زینب بنت جحش
- ۱۹۸ سفر تبلیغی به طائف
- ۱۹۹ آیا پیامبر از کسی پناه گرفت؟

- ۲۰۱ جاذبه قرآن
- ۲۰۲ تهمت جادوگری
- ۲۰۳ دعوت قبایل عرب به اسلام
- ۲۰۵ بخش چهارم: از هجرت تا دعوت جهانی
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۷ فصل اول: هجرت به یثرب
- ۲۰۷ زمینه های نفوذ اسلام در یثرب
- ۲۰۹ نخستین گروه مسلمان یثرب
- ۲۰۹ پیمان نخست عقبه
- ۲۱۰ دومین پیمان عقبه
- ۲۱۱ آغاز هجرت به یثرب
- ۲۱۲ توطئه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۱۳ هجرت پیامبر
- ۲۱۴ فداکاری بزرگ
- ۲۱۵ ورود پیامبر به قبا
- ۲۱۶ ورود پیامبر به یثرب
- ۲۱۷ آغاز تاریخ هجری
- ۲۲۱ فصل دوم: اقدامات اساسی پیامبر اسلام در مدینه
- ۲۲۱ بنای مسجد
- ۲۲۲ اصحاب صفه
- ۲۲۳ پیمان نامه عمومی
- ۲۲۴ پیمان برادری میان مهاجران و انصار
- ۲۲۶ پیمان عدم تجاوز با سه قبیله یهودی
- ۲۲۸ منافقان
- ۲۳۱ فصل سوم: توطئه های یهود
- ۲۳۱ کارشکنی های یهود

۲۳۲	انگیزه های مخالفت یهود
۲۳۵	تغییر قبله
۲۳۹	فصل چهارم: تشکیل نیروهای رزمی اسلام
۲۳۹	درگیری ها
۲۴۰	مانورهای نظامی
۲۴۱	هدفهای پیامبر از مانورهای نظامی
۲۴۳	سریه عبدالله بن جَحْش
۲۴۵	جنگ بدر
۲۴۷	عوامل پیروزی مسلمانان
۲۵۰	آثار و نتایج پیروزی سپاه اسلام
۲۵۲	نقض پیمان بنی قینقاع
۲۵۳	ازدواج علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام
۲۵۴	جنگ احد
۲۵۷	پیروزی مسلمانان در مرحله اول جنگ
۲۵۸	پیروزی مشرکان
۲۶۱	نتایج شکست در جنگ احد
۲۶۵	جنگ با بنی نضیر
۲۶۷	جنگ خندق (احزاب)
۲۷۱	خیانت بنی قریظه
۲۷۲	عوامل ناکامی سپاه احزاب
۲۷۲	اشاره
۲۷۲	۱. ایجاد اختلاف میان بنی قریظه و سپاه احزاب
۲۷۲	۲. کشته شدن عمرو بن عبدود
۲۷۴	۳. امداد غیبی
۲۷۵	جنگ بنی قریظه
۲۷۷	نقد و بررسی

۲۷۹	جنگ بنی المصطلق
۲۸۰	سفر عمره
۲۸۱	پیمان رضوان
۲۸۲	پیمان صلح حدیبیه (فتح آشکار)
۲۸۳	پیشگویی پیامبر
۲۸۴	آثار و نتایج پیمان صلح حدیبیه
۲۸۷	بخش پنجم: از دعوت جهانی تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۲۸۷	اشاره
۲۸۹	فصل اول: دعوت جهانی
۲۸۹	رسالت جهانی پیامبر اسلام
۲۹۰	آغاز دعوت جهانی
۲۹۱	جنگ خیبر
۲۹۶	فرجام یهودیان خیبر
۲۹۶	فدک
۲۹۷	فصل دوم: گسترش اسلام
۲۹۷	جنگ موته
۲۹۹	فتح مکه
۲۹۹	پیمان شکنی قریش
۳۰۲	عفو عمومی پیامبر
۳۰۴	آثار و نتایج فتح مکه
۳۰۵	جنگ حنین
۳۰۶	شکست و عقب نشینی مسلمانان در آغاز جنگ
۳۰۷	پیروزی درخشان مسلمانان در مرحله نهایی
۳۰۹	جنگ تبوک
۳۱۱	جانشینی علی علیه السلام در مدینه
۳۱۴	دشواری راه

- ۳۱۴ ----- معاهدات پیامبر اسلام با امرای محلی
- ۳۱۵ ----- آثار و نتایج غزوه تبوک
- ۳۱۵ ----- نفوذ و گسترش اسلام در جزیره العرب
- ۳۱۶ ----- اعلام براءت از مشرکان
- ۳۱۷ ----- پیک و نماینده مخصوص پیامبر
- ۳۱۸ ----- متن اعلام براءت و اخطاریه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۲۴ ----- مباحله با هیأت نمایندگان مسیحیان نجران
- ۳۲۷ ----- فضیلتی بزرگ
- ۳۲۹ ----- فصل سوم: حجه الوداع و رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۲۹ ----- حجه الوداع
- ۳۳۰ ----- خطبه تاریخی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۳۰ ----- حادثه غدیر معرفی پیشوای آینده
- ۳۴۰ ----- شواهد و قرائن
- ۳۴۶ ----- سپاه اسامه
- ۳۴۸ ----- هدف عالی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۴۹ ----- دورنمای جامعه اسلامی هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۵۲ ----- وصیت نامه ای که نانوخته ماند!
- ۳۵۴ ----- رحلت پیشوای بزرگ اسلام
- ۳۵۶ ----- درباره مرکز

تاریخ اسلام: از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

سرشناسه: پیشوایی، مهدی، 1324 -

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ اسلام (از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) / مهدی پیشوایی

مشخصات نشر: دفتر نشر معارف - قم - ایران، 1396.

مشخصات ظاهری: 344 ص.

فروست: مجموعه تاریخ؛ 9.

شابک: 115000 ریال: 7-55-7030-964-978

یادداشت: چاپ سی و یکم.

یادداشت: چاپ قبلی: 1383 (332 ص).

یادداشت: چاپ سی و پنجم: 120000 1397 .

یادداشت: این کتاب در سال های 1396-1399 تجدید چاپ شده است.

یادداشت: چاپ چهل و سوم: 1399.

یادداشت: کتابنامه: ص. [333] - 344؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق.

موضوع: Muhammad, Prophet, d. 632

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا 41 ق.

موضوع: Islam -- History -- To 661

رده بندی کنگره: BP14/پ86ت2 1396

رده بندی دیویی: 297/912

شماره کتابشناسی ملی: 5346954

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

تاریخ اسلام

(از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله)

مهدی پیشوایی

ص: 4

تاریخ، در پیوند با زمان و انسان معنا می‌یابد. اگر تاریخ را به قالی تشبیه کنیم، زمینه آن را زمان، نقش و نگار آن را حوادث، و تار و پود آن را سنتها و قوانین علی و معلولی تشکیل می‌دهد.

برای انسان به عنوان هنرمند این عرصه که قابلیت و استعدادهای لازم را در اختیار دارد، ضرورت شناخت زمان، اطلاع از ابزار و امکانات و توجه به سنتها، قوانین و ساز و کار تعلیلی پدیده‌ها، به ویژه عبرت‌خیزی آنها به هدف یافتن اصل اساسی حیات بشری (انسان شدن حقیقی) غیرقابل انکار است؛ چراکه تأثیر تاریخ و گذر زمان نه تنها در یک فرد که در ملتها و نژادها، روشن است. از سوی دیگر، تاریخ یک ملت و عبرتهای آن کالای مصرفی نیست که مهلت مصرف آن به سرآید. از این رو، تاریخ را با آنکه درباره گذشته است، برای آینده می‌نویسند.

امام علی علیه السلام نیز در نامه به مالک اشتر با عنایت به پدیده «زمان» و عنصر «عبرت در تاریخ» بر نوعی شباهت تام میان گذشته و آینده تأکید می‌کند و همگان را به اندیشه و تأمل و در نهایت داوری نسبت به عملکرد فرمانداران فرا می‌خواند.

هرچند در ظاهر، مالک اشتر مخاطب امام بود، اما مگر نه این است که دوره نشاط یک ملت با چشم عبرت بین آنها برپاست؟ باری، تاریخ کتاب قطوری است که برای درک معنی زندگی فردی و جمعی و اخذ تصمیم معقول و اقدام سنجیده سخنها دارد.

نگاشته پیش رو که به قلم دانشمند محترم، حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای مهدی پیشوایی نگاشته شده است در پنج بخش اصلی و شانزده فصل به تاریخ صدر اسلام می‌پردازد. نویسنده در این اثر سعی کرده است، برای هر یک از اجزا و تفصیل حوادث عصر

نبوی منابع جداگانه و متنوعی ذکر نماید. شواهد و مؤیدات قرآنی و حدیثی در سراسر کتاب، حوادث را از شکل گزارش صرف بیرون آورده و تحلیل و بررسی مناسب برخی حوادث و توجه به شباهت پیرامون هر موضوع نیز قابل توجه است.

مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک ضمن قدردانی از تلاش نگارنده محترم امیدواراند از نظرات دانشجویان، اساتید و صاحب نظران برای تکمیل این اثر بهره گیرند.

در پایان از همه عزیزانی که در آماده سازی این مجموعه ما را یاری رسانده اند تقدیر و تشکر می کنیم.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی

و

دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

ص: 6

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۲۱	● بخش اول مباحث مقدماتی
۲۳	فصل اول: جزیره العرب، موقعیت جغرافیایی، اجتماعی و تمدنی
۲۴	تقسیم‌بندی‌های جزیره العرب
۲۵	تقسیم‌بندی براساس شرایط طبیعی (جنوب و شمال)
۲۵	وضع جنوب جزیره العرب (یمن)
۲۷	تمدن درخشان در جنوب عربستان
۲۸	ویرانی سد مأرب
۳۱	تأثیر افول تمدن جنوب در وضع عربستان
۳۱	وضع شمال جزیره العرب (حجاز)
۳۳	صحرائشینان
۳۵	نظام قبیله‌گی
۳۵	پیوند نژادی
۳۶	ریاست قبیله
۳۷	تعصب قبیله‌گی

۳۸	انتقام‌جویی‌های قبیله‌ای
۳۹	رقابتها و تفاخرهای قبیله‌ای
۴۰	ارزش نسب
۴۳	جنگهای قبیله‌ای
۴۵	غارت و آدم‌کشی
۴۷	ماههای حرام
۴۸	زن در جامعه عرب
۴۹	تراژدی زن
۵۵	فصل دوم: صفات و روحیات عرب
۵۵	صفات متضاد
۵۶	ریشه صفات خوب عرب
۵۷	جهل و خرافات
۵۸	بهره عرب از علم و هنر
۵۹	مردمی امی
۵۹	شعر
۶۰	عرب و تمدنهای مجاور
۶۲	ضعف و حقارت عرب در برابر ایران و روم
۶۳	افتخار موهوم
۶۵	عصر جاهلیت
۶۷	فصل سوم: ادیان و مذاهب در شبه جزیره عربستان و اطراف آن
۶۷	یکتاپرستان
۶۹	مسیحیت
۶۹	مسیحیت در یمن
۷۱	مسیحیت در حیره
۷۲	کیش یهود

فهرست مطالب □ ۹

۷۳	یهود در یمن
۷۴	صابین
۷۵	کیش مانی
۷۶	پرستش ستارگان
۷۷	پرستش جنیان و فرشتگان
۷۹	پیدایش شهر مکه
۷۹	بقایای آیین ابراهیم (حنیفیت)
۸۰	آغاز پیدایش بت‌پرستی در میان عرب
۸۳	آیا بت‌پرستان الله را قبول داشتند؟
۸۶	وضع آشفته دینی
۸۷	تحول بنیادین در پرتو ظهور اسلام
۸۹	توسعه و مرکزیت شهر مکه
۸۹	الف) موقعیت بازرگانی
۹۱	ب) وجود کعبه
۹۲	تجارت و کلیدداری قریش
۹۵	قدرت و نفوذ قریش
۹۷	● بخش دوم: محمد ﷺ از تولد تا بعثت
۹۹	فصل اول: نیاکان پیامبر ﷺ
۹۹	نسب حضرت محمد ﷺ
۱۰۱	شخصیت عبدالمطلب
۱۰۲	خاندان توحید
۱۰۳	فصل دوم: کودکی و نوجوانی حضرت محمد ﷺ
۱۰۳	تولد
۱۰۴	دوران کودکی و شیرخوارگی

۱۰۷	درگذشت مادر و کفالت عبدالمطلب.....	۷
۱۰۸	درگذشت عبدالمطلب و سرپرستی ابوطالب.....	۷
۱۰۹	سفر به شام و پیش‌گویی راهب.....	۷
۱۱۰	تحریف تاریخ توسط مسیحیان.....	۷
۱۱۵	فصل سوم: جوانی حضرت محمد ﷺ	۷
۱۱۵	جلف الفضول.....	۷
۱۱۷	سفر دوم به شام.....	۷
۱۱۸	ازدواج یا خدیجه.....	۸
۱۲۰	نصب حجر الأسود.....	۸
۱۲۱	علی ﷺ در مکتب پیامبر ﷺ.....	۸
۱۲۵	بخش سوم: از بعثت تا هجرت	۸
۱۲۷	فصل اول: بعثت و دعوت	۸
۱۲۷	در آستانه رسالت.....	۸
۱۲۹	آغاز رسالت.....	۹
۱۳۱	گزارشی نادرست از طلوع وحی.....	۹
۱۳۳	نقد و بررسی.....	۹
۱۳۷	دعوت مخفیانه.....	۹
۱۳۷	نخستین زن و مرد مسلمان.....	۹
۱۳۸	دلایل پیشگامی علی ﷺ.....	۹
۱۴۲	گروههای پیشگام در پذیرش اسلام.....	۹
۱۴۲	الف) جوانان.....	۹
۱۴۳	ب) محرومان و ستمدیدگان.....	۹
۱۴۶	دعوت خویشاوندان.....	۹
۱۴۹	فصل دوم: دعوت علنی و آغاز مخالفتها	۹
۱۴۹	آغاز دعوت علنی.....	۹

فهرست مطالب □ ۱۱

۱۵۰	تلاشهای قریش
۱۵۱	اعلام حمایت ابوطالب
۱۵۱	علل و انگیزه‌های مخالفت قریش
۱۵۲	۱. نگرانی از فروپاشی نظام اجتماعی
۱۵۳	۲. نگرانی اقتصادی
۱۵۶	۳. بیم و نگرانی از قدرتهای مجاور
۱۵۷	۴. رقابت و حسادت قبیله‌گی
۱۵۹	فصل سوم: پیامدهای مخالفت قریش و اقدامات آنان
۱۵۹	آزار و شکنجه مسلمانان
۱۶۰	هجرت به حبشه
۱۷۱	ولادت حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۶۳	إسراء و معراج
۱۶۴	ارزیابی روایات معراج
۱۶۵	تحریم اقتصادی و اجتماعی بنی‌هاشم
۱۶۹	درگذشت خدیجه و ابوطالب
۱۶۹	نقش خدیجه
۱۷۰	نقش ابوطالب
۱۶۱	ایمان ابوطالب
۱۷۴	همسران پیامبر
۱۷۵	أم حبیبه
۱۷۶	أم سلمه
۱۷۷	زینب بنت جحش
۱۸۰	سفر تبلیغی به طائف
۱۸۱	آیا پیامبر از کسی پناه گرفت؟
۱۸۳	جاذبه قرآن

۱۸۴	تهمت جادوگری.....
۱۸۵	دعوت قبایل عرب به اسلام.....
۱۸۷	● بخش چهارم: از هجرت تا دعوت جهانی.....
۱۸۸	فصل اول: هجرت به یثرب.....
۱۸۹	زمینه‌های نفوذ اسلام در یثرب.....
۱۹۱	نخستین گروه مسلمان یثرب.....
۱۹۱	پیمان نخست عقبه.....
۱۹۲	دومین پیمان عقبه.....
۱۹۳	آغاز هجرت به یثرب.....
۱۹۴	توطئه ترور پیامبر ﷺ.....
۱۹۵	هجرت پیامبر.....
۱۹۶	فداکاری بزرگ.....
۱۹۷	ورود پیامبر به قُبا.....
۱۹۸	ورود پیامبر به یثرب.....
۱۹۹	آغاز تاریخ هجری.....
۲۰۳	فصل دوم: اقدامات اساسی پیامبر اسلام در مدینه.....
۲۰۳	بنای مسجد.....
۲۰۴	اصحاب صفّه.....
۲۰۵	پیمان نامه عمومی.....
۲۰۶	پیمان برادری میان مهاجران و انصار.....
۲۰۸	پیمان عدم تجاوز با سه قبیله یهودی.....
۲۰۹	منافقان.....
۲۱۳	فصل سوم: توطئه‌های یهود.....
۲۱۳	کارشکنی‌های یهود.....

فهرست مطالب □ ۱۳

۲۱۴	انگیزه‌های مخالفت یهود.....
۲۱۷	تغییر قبله.....
۲۲۱	فصل چهارم: تشکیل نیروهای رزمی اسلام.....
۲۲۱	تشکیل ارتش اسلامی.....
۲۲۲	مانورهای نظامی.....
۲۲۳	هدفهای پیامبر از مانورهای نظامی.....
۲۲۵	سریهٔ عبدالله بن جحش.....
۲۲۷	جنگ بدر.....
۲۲۹	عوامل پیروزی مسلمانان.....
۲۳۲	آثار و نتایج پیروزی سپاه اسلام.....
۲۳۴	نقض پیمان بنی قینقاع.....
۲۳۵	ازدواج علیؑ با فاطمه زهراؑ.....
۲۳۶	جنگ احد.....
۲۳۹	پیروزی مسلمانان در مرحلهٔ اول جنگ.....
۲۴۰	پیروزی مشرکان.....
۲۴۳	نتایج جنگ احد.....
۲۴۷	جنگ با بنی نضیر.....
۲۴۹	جنگ خندق (احزاب).....
۲۵۳	خیانت بنی قریظنه.....
۲۵۴	عوامل ناکامی سپاه احزاب.....
۲۵۴	۱. ایجاد اختلاف میان بنی قریظه و سپاه احزاب.....
۲۵۴	۲. کشته شدن عمرو بن عبدود.....
۲۵۷	۳. امداد غیبی.....
۲۵۹	نقد و بررسی.....
۲۶۱	جنگ بنی المصطلق.....
۲۶۲	سفر عمره.....
۲۶۳	پیمان رضوان.....

۲۶۴ پیمان صلح حُدیبیه (فتح آشکار).
۲۶۵ پیشگویی پیامبر
۲۶۶ آثار و نتایج پیمان صلح حدیبیه
۲۶۹ ● بخش پنجم: از دعوت جهانی تا رحلت پیامبر اسلام
۲۷۱ فصل اول: دعوت جهانی
۲۷۱ رسالت جهانی پیامبر اسلام
۲۷۲ آغاز دعوت جهانی
۲۷۳ جنگ خیبر
۲۷۸ فرجام یهودیان خیبر
۲۷۸ فذک
۲۷۹ فصل دوم: گسترش اسلام
۲۷۹ جنگ موته
۲۸۱ فتح مکه
۲۸۱ پیمان شکنی قریش
۲۸۴ غفو عمومی پیامبر
۲۸۶ آثار و نتایج فتح مکه
۲۸۷ جنگ حنین
۲۸۸ شکست و عقب‌نشینی مسلمانان در آغاز جنگ
۲۸۹ پیروزی درخشان مسلمانان در مرحله نهایی
۲۹۱ جنگ تبوک
۲۹۳ جانشینی علی <small>رضی الله عنه</small> در مدینه
۲۹۶ دشواری راه
۲۹۶ معاهدات پیامبر اسلام با امرای محلی
۲۹۷ آثار و نتایج غزوه تبوک
۲۹۷ نفوذ و گسترش اسلام در جزیره العرب

فهرست مطالب □ ۱۵

۲۹۸	اعلام براتت از مشرکان.....
۲۹۹	بیک و نمایندة مخصوص پیامبر.....
۳۰۰	متن اعلام براتت و اخطاریة پیامبر ﷺ.....
۳۰۳	فصل سوم: حجّة الوداع و رحلت پیامبر اسلام ﷺ.....
۳۰۳	حجّة الوداع.....
۳۰۵	خطبة تاریخی پیامبر اسلام ﷺ.....
۳۰۶	مباهله با هیأت نمایندگان مسیحیان نجران.....
۳۰۹	فضیلتی بزرگ.....
۳۱۱	حادثه غدیر، معزفی پیشوای آینده.....
۳۱۹	شواهد و قرائن.....
۳۳۵	سپاه أسامه.....
۳۳۷	هدف عالی پیامبر.....
۳۳۸	دورنمای جامعه اسلامی هنگام رحلت پیامبر ﷺ.....
۳۳۱	وصیتنامه‌ای که نانوشته ماند!.....
۳۳۲	رحلت پیشوای بزرگ اسلام.....

با حمد و سپاس بی پایان به درگاه خداوند متعال که توفیق نگارش این اثر را به بنده عنایت فرمود و با درود به پیشگاه پیامبر بزرگوار اسلام و جانشینان معصوم و اصحاب پاکش، کتابی که پیش رو دارید حاصل بیش از ده سال تدریس در مراکز آموزش عالی و مؤسسات دیگر علمی، همراه با مطالعه و تدوین جزوه درسی، پاسخ به شبهات و سؤالات طرح شده در کلاسها و نیز ثمره سالها انس و آشنایی با تاریخ اسلام و مطالعه در این زمینه است.

در تدوین و تنظیم این کتاب، نکاتی رعایت شده است که توجه خوانندگان محترم، به ویژه دانشجویان و استادان ارجمند را به آنها جلب می‌نمایم:

1. مباحث بخش اول کتاب مربوط به وضع جزیره العرب پیش از ظهور اسلام (مباحث مقدماتی) به تفصیل مطرح شده است؛ زیرا بدون آگاهی کامل از وضع جزیره العرب در دوران جاهلیت، فهم و تحلیل بسیاری از حوادث تاریخ اسلام مقدور نبوده یا حداقل ناقص است. از آنجا که بسیاری از حوادث، ریشه در دوران جاهلیت دارد، لازمه پی بردن به وضع جزیره العرب پس از ظهور اسلام، شناخت وضعیت آن پیش از ظهور اسلام است. بنابراین برای فهم و درک پیوند حوادث، و نیز آگاهی از تحول بنیادین که با ظهور اسلام در این منطقه صورت گرفت مطالب این بخش کمی با تفصیل آمده است. در مقابل سعی بر آن شده که در بخشهای بعدی تا حد ممکن ایجاز و اختصار رعایت، و تفصیل و توضیح جزئیات به استاد واگذار شود.

2. کثرت منابع و مآخذ در پاورقی‌ها به این منظور است که خواننده در صورت تمایل،

جهت دریافت جزئیات حادثه، بتواند به منابع و مآخذ مورد نظر مراجعه کند و اگر به بعضی از منابع دسترسی نداشته باشد، حداقل امید دسترسی به برخی دیگر وجود داشته باشد. و در برخی موارد نیز سعی بر آن بوده تا شهرت یا تواتر حادثه مورد نظر، اثبات شود.

3. روش معمول این است که پس از ذکر قضایای تاریخی که نوعاً شامل تفصیل و جزئیات متعدد است، در پایان، منابعی برای آنها معرفی می شود. در حالی که همه آن جزئیات و تفصیل در تمامی آن منابع نیامده است. با چنین ارجاعی، خواننده تصور می کند که جزئیات مورد بحث در همه مآخذ وجود دارد، در حالی که چنین روشی چندان دقیق نیست؛ به ویژه اگر بعضی از جزئیات ذکر شده، از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و یا محل اختلاف باشد. در این اثر بر خلاف این روش، منابع و مآخذ هر یک از اجزا و تفصیل قضایا جداگانه ذکر شده است؛ مثلاً در جنگها منابع مواردی مانند علت پیدایش جنگ، تاریخ آن، تعداد سپاهیان دو طرف، چگونگی جنگ، تعداد تلفات طرفین، چگونگی تقسیم غنایم، آثار و نتایج جنگ و امثال اینها جداگانه ذکر شده است و با مطالعه آنها خواننده متوجه می شود که کدام بخش از حوادث، در کدام یک از مآخذ آمده است و در صورت نیاز، به سهولت به آنها مراجعه می کند. رعایت این روش - که به عقیده نگارنده، مهم، ظریف و دارای فواید متعددی است - وقت و دقت زیادی می طلبد و زحمات بسیاری را بر دوش مؤلف می گذارد.

4. شواهد و مؤیدات قرآنی و حدیثی در سراسر کتاب ذکر شده است؛ منتها در صورت لزوم، متون عربی (آیات قرآن مجید و روایات یا فرازهایی از متون تاریخی که ذکر آنها ضروری به نظر می رسد) در پاورقی ها آمده و ترجمه آن در متن ذکر شده است تا متن، یکدست و روان بوده و برای کسانی که با عربی آشنایی ندارند، ملال آور نباشد.

5. در موارد لازم و به مناسبت بحث، تحلیل و بررسی متناسب و پاسخ به شبهات، به صورت روشن و بدون پیچیدگی صورت گرفته است و نپرداختن به تحلیل و بررسی گسترده در برخی موارد، و طرح نشدن بعضی از مباحث و موضوعات (مانند بحث شرکت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جنگ فجار، شق صدر او، نذر عبدالمطلب) به این علت بوده که کتاب برای درس عمومی دو واحدی است و اقتضای بسط بیشتر را ندارد. از سوی دیگر بعضی از

مباحث، جنبه تخصصی دارد و در جای خود باید مطرح شود. منابع این گونه بحثها با اشاره کوتاه به اصل موضوع، جهت مراجعه علاقه مندان، در پاورقی ها معرفی شده است.

6. مطالب درجه دو، موارد اختلاف اقوال، جزئیات غیرضروری، توضیحات اضافی و تکمیلی و امثال اینها عموماً در پاورقی ها آمده است. در هر حال با تمام تلاشی که در جهت غنا و استواری کتاب، دقت در نقل مطالب، صحت ترجمه ها، درستی تحلیلها و استنتاجها و... صورت گرفته، مطمئناً خالی از نقص و بی نیاز از اصلاح و تکمیل نیست و طبعاً انتقادات و پیشنهادهای استادان محترم، دانشجویان و صاحب نظران جهت اصلاح و تکمیل مغتنم خواهد بود.

در اینجا به حکم وفا و اخلاص، بر خود واجب می دانم که از دوست دیرین راحل، خطیب و نویسنده برجسته حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامرضا گل سرخی کاشانی که کار مطالعات و برنامه های اولیه با همت و همکاری ایشان صورت پذیرفت، یاد کنم و برای آن عزیز، از درگاه خدای بزرگ طلب رحمت و علو درجات نمایم. همچنین از حجج اسلام حاج شیخ علی اکبر ناصح و فرج الله فرج اللهی که به ترتیب در تدوین مباحث مقدماتی و تایپ و تصحیح کتاب، از همکاری صمیمی شان بهره مند بودم تشکر می کنم.

در پایان از ریاست محترم مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی، همکاران گرانقدرشان، مدیریت پژوهش، گروه تاریخ اسلام و نیز از دانشگاه آزاد اسلامی اراک تقدیر و تشکر می نمایم.

قم - مهدی پیشوایی

محرم الحرام 1424 ه. ق

زمستان 1381

ص: 19

فصل اول: جزیره العرب، موقعیت جغرافیایی، اجتماعی و تمدنی

فصل دوم: صفات و روحیات عرب

فصل سوم: ادیان و مذاهب در شبه جزیره عربستان و اطراف آن

ص: 21

شبه جزیره عربستان که «جزیره العرب» نیز خوانده می شود، بزرگ ترین شبه جزیره جهان است که در جنوب غربی آسیا قرار گرفته است.

این شبه جزیره از شمال غربی به جنوب شرقی، به شکل ذوزنقه غیرمنتظم است (1) و مساحت آن تقریباً سه میلیون و دویست هزار کیلومتر مربع می باشد. (2) کشور کنونی عربستان سعودی حدود چهارپنجم این شبه جزیره را فراگرفته است (3) و بقیه آن را بر حسب تقسیم بندی سیاسی کنونی جهان، شش واحد سیاسی؛ یمن، عمان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت تشکیل می دهند.

این شبه جزیره، از طرف جنوب، به خلیج عدن، تنگه باب المندب، اقیانوس هند و دریای عمان محدود شده، از سمت مغرب به دریای سرخ، از طرف مشرق به خلیج عمان، خلیج فارس و عراق منتهی می شود و از شمال به بیابان پهناوری که از یک سو به دره فرات، و از سوی دیگر به سرزمین سوریه منتهی می شود، محدود شده است. از آنجاکه در این منطقه مرز طبیعی ای مانند رود و کوه وجود ندارد، جغرافی نویسان، از قدیم در زمینه حد شمالی عربستان اختلاف نظر داشته اند. (4)

ص: 23

-
- 1- . حسین قراچانلو، حرمین شریفین (تهران: انتشارات امیرکبیر، چ 1، 1362)، ص 9.
 - 2- . معادل یک سوم مساحت اروپا، شش برابر فرانسه، نه برابر مجموع مساحت آلمان غربی و شرقی، ده برابر کشور ایتالیا، هشتاد برابر سوئیس و دو برابر مساحت ایران است.
 - 3- . مؤسسه گیتاشناسی، گیتاشناسی کشورها (تهران: انتشارات گیتاشناسی، چ 4، 1365)، ص 205.
 - 4- . فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات آگاه، چ 2، 1366)، ص 21.

شبه جزیره عربستان با آنکه محدود به آبهای خلیج فارس، دریای عمان، دریای سرخ و دریای مدیترانه است، جز در قسمت جنوبی، بهره چندانی از آب، ندارد و از خشک ترین و گرم ترین مناطق دنیا به شمار می رود و حتی یک رودخانه بزرگ و یک راه آبی قابل کشتیرانی در آن وجود ندارد و به جای آن، وادی ها است که گاهی سیلابها در آن جریان پیدا می کند.

علت خشکی این شبه جزیره، وجود یک رشته کوهستانی است که از شبه جزیره «سینا» آغاز و در طرف غربی عربستان همه جا به امتداد دریای سرخ مانند دیوار بلندی کشیده می شود و از گوشه جنوب غربی پیچ خورده، ساحل جنوبی و شرقی عربستان را تا خلیج فارس دور می زند. بدین ترتیب سه طرف عربستان با این دیوار بلند کوهستانی محصور شده است و این دیوار، مانع نفوذ رطوبت دریاها به این منطقه گشته است. (1)

از طرف دیگر، وسعت آبهای مجاور به قدری کم است که گرمی و خشکی این اراضی وسیع و کم باران آفریقایی - آسیایی را تعدیل نمی کند؛ زیرا وزش بادهای موسمی منظم «سموم» در داخل عربستان موجب می شود بارانهای پربرکت اقیانوس هند که به وسیله ابرهای باران زای اقیانوس هند از جنوب مایه می گیرد، کمتر به داخل جزیره العرب نفوذ کند. (2)

تقسیم بندی های جزیره العرب

جغرافی نویسان عرب و غیرعرب، جزیره العرب را گاهی برحسب وضع طبیعی (آب و هوا) و گاهی براساس نژاد و قوم تقسیم کرده اند. (3) بعضی از دانشمندان معاصر، آن را به سه بخش

ص: 24

1- . علی اکبر فیاض، تاریخ اسلام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ 3، 1367)، ص 2؛ آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله، ترجمه میرزا عبدالحسین هژیر (تهران: دنیای کتاب، 1362)، ص 95.

2- . فیلیپ جتی، پیشین، ص 24.

3- . مقدسی - از دانشمندان مسلمان قرن چهارم - آن را شامل چهار بخش بزرگ: حجاز، یمن، عمان و هجرمی داند. (احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، ترجمه علی نقی منزوی (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ 1، 1361)، ص 102. ولی دیگران آن را شامل پنج بخش، یعنی تهامه، حجاز، نجد، یمن و عروص می دانند. (ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1349)، ص 109؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، به تصحیح محمدمین الخانجی الکتبی (قاهره: مطبعه السعاده، ط 1، 1324 ه. ق)، ص 101 و 219؛ شکری آلوسی بغدادی، بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب (قاهره: دارالکتب الحدیثه، ط 2)، ج 1، ص 187؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1، 1968 م)، ج 1، ص 167. تقسیم بندیهای دیگری نیز کرده اند که بیان آنها در زمان ما چندان فایده ندارد. ر. ک: گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی (تهران: کتاب فروشی اسلامیه)، ص 31.

اصلی تقسیم کرده اند که عبارتند از:

1. بخش مرکزی که «صحرای عرب» نامیده می شود؛

2. بخش شمالی که «حجاز» نام دارد؛

3. بخش جنوبی که به «یمن» معروف است. (1)

تقسیم بندی براساس شرایط طبیعی (جنوب و شمال)

در سالهای اخیر، غیر از این تقسیم بندی ها، تقسیم بندی دیگری معمول شده است که با وضع این کتاب مناسب تر است. این تقسیم بندی براساس شرایط زندگی استوار است که بر وضع مردم، جانداران و گیاهان این منطقه اثر گذاشته است. این شرایط، در خصوصیات فردی و اجتماعی مردم این سرزمین جلوه گر و منشأ تحولاتی شده که تا ظهور اسلام باقی بوده است.

به این معنا که جزیره العرب نمایانگر دو جریان جغرافیایی مخالف یکدیگر است که شاخص آن وجود یا عدم آب می باشد. این شاخص در وضع اجتماعی این منطقه اثر گذاشته و منطقه جنوبی این سرزمین یعنی یمن را از منطقه شمالی و مرکزی آن جدا کرده است.

وضع جنوب جزیره العرب (یمن)

اگر به نقشه این سرزمین نگاه کنیم، در منتهی الیه جنوب غربی شبه جزیره عربستان، منطقه ای به شکل مثلث می بینیم که ضلع شرقی آن را ساحل دریای عرب، و ضلع غربی آن را ساحل دریای سرخ تشکیل می دهد. ترسیم خطی از ظهران (در غرب) به وادی حَضْرَمَوْت (در

ص: 25

1- . یحیی نوری، اسلام و عقاید و آراء بشری (جاهلیت و اسلام) (تهران: مطبوعاتی فراهانی، 1346)، ص 231-234.

شرق) ضلع سوم آن مثلث می تواند باشد. در داخل این محدوده منطقه ای قرار می گیرد که از قدیم «یمن» نامیده می شد. این منطقه به دلیل فراوانی آب و ریزش بارانهای منظم، دارای

کشاورزی پر رونق و جمعیت متراکم بوده است و از این نظر قابل مقایسه با شمال و مرکز جزیره العرب نبوده است.

از طرف دیگر، جمعیت انبوه و متراکم، نیاز به محل سکونت پایدار دارد. و در نتیجه این نیاز، روستاها و شهرها به وجود می آید. گردآمدن مردم بسیار در شهرها و روستاها موجب برخوردهایی می شود که انسان برای زندگی و ادامه حیات از آن ناگزیر است. این برخوردها سبب وضع مقررات و قوانین (هرچند ابتدایی و ساده باشد) می گردد و می دانیم که وجود قانون و تأسیس حکومت ملازم یکدیگرند. بنابراین در این منطقه، از صدها سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام، دولتهایی به وجود آمده و تمدنی را در آنجا پی ریزی کرده اند. (1)

دولتهایی که در این منطقه تشکیل شده، عبارتند از:

1. دولت معین: این دولت از 1400 تا 850 سال قبل از میلاد ادامه داشته و با تشکیل دولت سبأ منقرض شده است؛

2. دولت حَضْرَمَوْت: از 1020 قبل از میلاد تا 65 سال بعد از میلاد ادامه داشته و با تسلط سبأ از بین رفت؛

3. دولت سبأ: که از 850 تا 115 سال قبل از میلاد صاحب قدرت بوده و با تشکیل دولت حِمیری سبأ و ریدان از هم پاشید؛

4. دولت قَتَبان: که از 865 تا 540 قبل از میلاد حکومت کرده و با استیلای دولت سبأ نابود گشت؛

5. دولت سبأ و ریدان و حضرموت و اطراف یمن که سلسله پادشاهان آنها «تَبَع» نامیده می شده اند و از 115 سال قبل از میلاد تا 523 بعد از میلاد ادامه داشته و پایتخت آن «ظفار» بوده است. (2)

ص: 26

1- . سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ 6، 1365)، ص 3.

2- . احمدحسین شرف الدین، الیمن عبرالتاریخ (قاهره: مطبعة السنه المحمدیه، ط 2، 1384 ه. ق)، ص 53.

تمدن درخشان یمن مورد ستایش مورخان واقع شده است؛ چنانکه هرودوت - مورخ بزرگ

یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد - از تمدن این سرزمین و از قصرهای بسیار عالی و دارای درهای مرصع به انواع جواهرات در سبأ یاد می کند که در آنها ظرفهای طلا، نقره و تخت خوابهایی از فلزهای قیمتی وجود داشته است. (1) برخی از مورخان از قصر با شکوه و بیست طبقه ای به نام «غمدان» در صنعاء سخن می گویند که دارای صد اتاق بوده و ارتفاع دیوارهای اطاقها بیست ذراع، و سقفها همه آینه کاری و مزین به شیشه بوده است. (2)

سترابون - جهانگرد مشهور رومی - نیز که یک قرن قبل از میلاد از این سرزمین دیدن کرده است از تمدن این منطقه همچون هرودوت یاد کرده و می گوید:

شهر مأرب شهر عجیبی بوده زیرا سقف عمارات آن از عاج ساخته شده و با لوحه های زراندود و جواهرات، تزیین شده بود. ظروف زیبایی در شهر مأرب دیده می شد که انسان را متحیر می ساخت. (3)

مورخان و جغرافی نویسان اسلامی نیز همچون مسعودی (متوفای 346 ه) و ابن رسته - از دانشمندان قرن سوم هجری - از زندگی مرقه و پروتق مردم این منطقه و عمران و آبادی آن پیش از ظهور اسلام به تفصیل سخن گفته اند. (4)

مطالعات و کاوشهای باستان شناسان در قرن نوزدهم و بیستم و بررسی های مورخان، تاریخ این منطقه را روشن ساخته، اسناد و شواهد تازه ای درباره تمدن درخشان و دیرینه این سرزمین به دست داده است. خرابه های باقیمانده در عدن، صنعاء، مأرب و حضرموت گواه بر تمدن عظیم

ص: 27

-
- 1- . گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی (تهران: کتاب فروشی اسلامیه)، ص 92.
 - 2- . سیدمحمود شکر آلسی بغدادی، بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب (قاهره: دارالکتب الحدیثه، ط 2)، ج 1، ص 204.
 - 3- . جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام (تهران: امیرکبیر، 1333)، ج 1، ص 13.
 - 4- . مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید (دارالرجاء للطبع والنشر)، ج 2، ص 89؛ ابن رسته، الأعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قراچانلو (تهران: امیرکبیر، چ 1، 1365)، ص 132.

عرب در جنوب است که در یمن و نواحی مجاور سکونت داشته اند و با تمدن فنیقیه و بابل در رقابت بوده است. یکی از مظاهر تمدن باستانی یمن، سد بزرگ و تاریخی

«مأرب» بوده است. (1) این سد که با محاسبات دقیق و پیچیده هندسی ساخته شده بود گویای دانش و آگاهی سازندگان آن از علم هندسه به شمار می رود که باعث رونق کشاورزی آن منطقه بوده است. (2)

مردم یمن، علاوه بر کشاورزی، در تجارت نیز دست داشتند. سبئیان واسطه تجارتي شرق و غرب بودند؛ زیرا کشور یمن در آن روزگاران میان چند کشور متمدن واقع شده بود.

بازرگانان هند، کالاهای خود را از طریق دریای هند به یمن و حضرموت می آوردند و بازرگانان یمن، آن را به حبشه، مصر، فنیقیه، فلسطین، شهرهای مدین، ادوم، عمالقه و کشور مغرب حمل می کردند، و مردم عرب ساکن مکه نیز همان کالاها را از راه خشکی به نقاط آباد دنیای آن روز می رساندند. (3) مردم یمن مدتها بازرگانی خاور دور را در اختیار داشتند. (4) مشکلات دریانوردی دریای سرخ، سبئیان را متوجه راههای خشکی کرده بود، از این رو راه یمن تا شام را در امتداد ساحل غربی شبه جزیره می پیمودند. این راه از «مکه» و «پترا» می گذشت و در انتهای شمالی به سوی مصر، شام و عراق منشعب می شد. (5)

ویرانی سد مأرب

در اثر انحطاط و گسترش فساد در میان جنوبیان و بروز آشوبها و فتنه های داخلی، به تدریج ستاره تمدن یمن رو به افول رفت و پادشاهان و مردم این سرزمین، نتوانستند سد مأرب را که

ص: 28

- 1- سد مأرب در 192 کیلومتری سمت شرقی صنعاء، پایتخت کنونی یمن قرار دارد.
- 2- برای آگاهی بیشتر از ویژگی ها و طرح علمی ساختمان این سد، ر. ک: فرهنگ قصص قرآن (ضمیمه قصص قرآن)، صدر بلاغی، (تهران: امیرکبیر، چ سوم)، ص 82 و 88؛ احمد حسین شرف الدین، الیمن عبرالتاریخ، ص 122-132.
- 3- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 11.
- 4- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و همکاران (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2، 1367)، ج 1، ص 341.
- 5- فیلیپ حتّی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چ 2، 1366)، ص 64-65؛ ر. ک: گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص 94؛ احمد حسین شرف الدین، الیمن عبرالتاریخ، ص 105؛ آلوسی، بلوغ الارب، ج 1، ص 203.

نیازمند تعمیر بود، بازسازی کنند. و سرانجام با شکست سد سیل ویرانگری آبادی ها و مزارع زیر سد را نابود ساخت و اطراف آن دچار بی آبی گردید و کشاورزی از بین رفت و مردم آن نواحی ناچار به فکر مهاجرت افتادند.⁽¹⁾

قرآن کریم در دو سوره از قوم سبأ نام برده است: یکی به مناسبت ذکر ملکه سبأ و نامه حضرت سلیمان به او:

چندان طول نکشید (که هُدُهد آمد) و گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی، من از سرزمین سبأ یک خبر قطعی برای تو آورده ام. من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند و همه چیز در اختیار دارد [و به خصوص] تخت بزرگی دارد.⁽²⁾

و دیگری به مناسبت شکستن سد مأرب و جاری شدن سیل ویرانگر به دنبال فساد و انحطاط آن قوم:

برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه ای [از قدرت الهی] بود، دویاغ [بزرگ و گسترده] از راست و چپ [مسکن هایشان قرار داشت، با میوه های فراوان. به آنان گفتیم:] از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. اما آنان [از خدا] روی گرداندند، و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم و دویاغ [پربرکت] شان را به دویاغ [بی ارزش] با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی سدر مبدل ساختیم این [کیفر] را به سزای کفرشان به آنان دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟!]

و میان آنان و سرزمینهایی که برکت داده بودیم، آبادیهای آشکاری قرار دادیم، و سفر در میان آنها را به طور متناسب [با فاصله نزدیک] مقرر داشتیم [و به آنان گفتیم] شبها و روزها در این آبادیها با ایمنی [کامل] سفر کنید، ولی [این ناسپاس مردم] گفتند:

پروردگارا! میان شهرها و آبادیهای ما دوری بیفکن، آنان بر خویشتن ستم کردند و ما

ص: 29

1- . حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چ 5، 1362)، ج 1، ص 32.

2- . نمل (27): 22-23.

آنان را داستان‌هایی [برای عبرت دیگران] قرار دادیم و جمعیتشان را به کلی متلاشی ساختیم. در این سرگذشت آیات و نشانه‌ها [ی عبرتی] برای هر صابر شکرگزار است. (1)

حمزه اصفهانی، ویرانی این سد را 400 سال پیش از ظهور اسلام، (2) ابوریحان بیرونی تقریباً پانصدسال پیش از اسلام (3) و یاقوت حموی آن را مربوط به دوران تسلط حبشیان می‌داند (4) و چون تسلط حبشیان در اواسط قرن ششم بود، برخی از مورخان آن را بین سالهای 542 تا 570 م. حدس می‌زنند. (5) در هر حال، گویا ویرانی سد، تدریجی بوده و پس از چند بار مرمت سرانجام منهدم شده است.

در قرآن کریم از قوم تُبَع (6) و فرجام کار آنان در دو مورد یاد شده است:

ایا اینان [اهل مکه] بهترند یا قوم تُبَع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنان را هلاک کردیم چرا که مجرم بودند. (7) پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس (8) و قوم ثمود [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط و اهل ایکه (9) و قوم تُبَع، همگی، فرستادگان

ص: 30

1- . سبأ (34): 15-19.

2- . حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ ملوک الأرض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار (تهران: امیرکبیر، چ 2، 1367)، ص 120 و 132.

3- . آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت (تهران: امیرکبیر، چ 1، 1363)، ص 181.

4- . معجم البلدان، تصحیح محمد امین الخانجی الکتبی (قاهره: مطبعه السعاده، ط 1، 1324 ه. ق)، ج 7، ص 355.

5- . فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ص 82.

6- . تبَع (که جمع آن تباعه است) لقب سلسله پادشاهان حُمَیری در یمن بوده است. اینان دو طبقه بوده‌اند: طبقه اول پادشاهان سبأ و ریدان که از سال 115 قبل از میلاد تا 275 بعد از میلاد حکومت کرده‌اند. طبقه دوم پادشاهان سبأ و ریدان و حضرموت و شَحر که از سال 275 تا 533 بعد از میلاد حکومت داشته‌اند. (احمدحسین شرف‌الدین، الیمن عبرالتاریخ، ص 90-97).

7- . دخان (44): 37.

8- . قومی که در یمامه زندگی می‌کردند.

9- . قوم شعیب.

الهی را تکذیب کردند و وعده [عذاب] من درباره آنان تحقق یافت. (1)

تأثیر افول تمدن جنوب در وضع عربستان

انحطاط دولتهای جنوب، افول تمدن این بخش از عربستان و ویرانی سدّ مأرب، منشأ دگرگونی هایی در این منطقه گردید؛ زیرا جنوب شبه جزیره عربستان، رونق و رفاه زندگی را از دست داد و مزارع زیر سدّ در اثر بی آبی از بین رفت و گروهی از اقوام ساکن منطقه مأرب ناگزیر پراکنده شدند.

در اثر این پراکندگی ها شاخه تنوخ از قبیله یمنی از دُ به حیره (عراق) هجرت و در آنجا دولت «لخمیان» را تأسیس کردند. شاخه «آل جَفنه» به شام رفته در منطقه ای که شرق اردن نامیده می شود، حکومتی تأسیس کردند و به سلسله «غسانیان» معروف شدند. (2)

قبیله اوس و خزرج به یثرب (مدینه)، خُزاعه به مکه و اطراف آن، قبیله بَجیله و خَثعم و چند گروه دیگر به منطقه «سروات» رفته در آن منطقه ماندگار شدند (3) و هر کدام منشأ حوادث و رویدادهایی گشتند.

وضع شمال جزیره العرب (حجاز)

حجاز منطقه ای خشک و فاقد باران منظم، و (جز در مناطق کوهستانی و باریکه های ساحلی) دارای هوای گرم و سوزان است. این وضع، تأثیر مهمی در وضعیت زندگی ساکنین آن داشته است؛ زیرا اعراب این منطقه برخلاف جنوبیان، به علت کمی گیاهان و چراگاه، نمی توانستند دام و احشام دیگری غیر از رمه های کوچک و شتر که حیوان بسیار قانعی است، داشته باشند.

آنان خوراک و پوشاک خود را عمدتاً از شتر تهیه می کردند و چون این نوع گله داری از طریق بیابانگردی و مهاجرت در نواحی وسیع، امکان پذیر است، ایجاد دستگاه و سازمان سیاسی

ص: 31

1- ق (50): 12-14.

2- حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص 99 و 119 و نیز ر. ک: حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص 44؛ ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه، ص 181 و 183.

3- کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346)، ص 5.

ثابت و اسکان مردم بدوی مقدور نبود. از این روی برخلاف بخش جنوبی که مردمان آن، شهرنشین و کشاورز بودند، سکنه این بخش، فاقد تمدن، و عمدتاً چادرنشین و بیابانگرد بودند و شهرهای آن، به جز مکه (که مقارن ظهور اسلام به دلایلی که خواهیم گفت، قدری توسعه یافته بود) چندان اهمیتی نداشتند.

به واسطه همین سختی طبیعت و بدی راه، حجازیان با مردمان متمدن آن روز چندان در ارتباط نبودند. این عامل طبیعی و جغرافیایی موجب شده بود که این سرزمین مورد طمع و تهاجم جهانگشایان واقع نشود؛ به طوری که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند: رامسس دوم در قرن چهاردهم پیش از میلاد، اسکندر مقدونی در قرن چهارم پیش از میلاد، و ایلوس گالوس در زمان آگوست - امپراتور روم در قرن اول میلادی - به تسخیر حجاز رغبتی نشان ندهند. همچنین پادشاهان ایران در پی دست یابی به این منطقه برنیامدند، از آن رو مردم حجاز با خاطری آسوده به زندگی بدوی خود ادامه دادند. (1) یکی از مورخان در این زمینه می نویسد:

هنگامی که دمتریوس، سردار یونانی (پس از اسکندر) به قصد تسخیر عربستان به پترا رسید، عربهای بیابانی آن سامان به او گفتند: ای امیر بزرگ! چرا به جنگ ما آمده ای؟ ما در ریگزاری زندگی می کنیم که هیچ گونه وسایل زندگی برای ما فراهم نیست. ما بدین جهت به سکونت در این بیابانهای خشک و سوزان تن در داده ایم که نمی خواهیم بنده و فرمانبردار کسی باشیم. اینک هدایای پیشکشی ما را بپذیر و از همان جا که هستی برگرد، و بدان که در این صورت ما از باوفاترین دوستان تو خواهیم بود، ولی اگر بخواهی ما را محاصره کرده، پیشنهاد صلح ما را نپذیری، باید مدت ها از زندگی راحت و آسایش خود چشم پوشی، و نمی توانی طرز زندگی ما را که از دوران شیرخوارگی تاکنون بدان خو گرفته ایم، تغییر دهی، و چنانچه چند تن از ما را به اسارت ببری، سودی به حال تو نخواهد داشت؛ زیرا آنان هرگز نخواهند توانست این زندگی آزاد همیشگی خود را رها کرده؛ زیرا اسارت تو بمانند.

دمتریوس که چنین دید، هدیه پیشکشی آنان را پذیرفت و از جنگی که جز مشکلات و

ص: 32

1- . جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام (تهران: امیرکبیر، 1333)، ج 1، ص 15.

دردسر برای او چیزی نداشت، چشم پوشیده بازگشت. (1) یکی از دانشمندان می گوید:

جزیره عرب نمونه کامل روابط ناگسستی میان انسان و زمین است. اگر در داخله کشورهای چویند و یونان و ایتالیا و انگلیس و ایالات متحده از توالی اقوام عرصه جو که یکی دیگری را به عقب می رانده یا تحت فرمان خود می آورده، مهاجرت‌هایی بوده، در تاریخ عربستان هیچ جهانگیر جنگ آزمایی که حدود ریگستان را شکافته و اقامتگاه دائمی در آن جا به پا کرده باشد، نشانی نمی یابیم. مردم عربستان در طول همه قرون که تاریخ آن ثبت شده، بی تغییر مانده اند. (2)

صحرائشینان

از آنجا که بخش عمده منطقه شمالی جزیره العرب (حجاز) را صحرا تشکیل می دهد، بیشتر قبائل عرب در روزگار پیش از ظهور اسلام، بادیه نشین و صحراگرد بودند. بدویان به حکم طبیعت محروم و محیط زندگی خود، تنها از رهگذر دامداری، آن هم به شکل محدود و روش کهن، زندگی می کردند.

آنان در خیمه‌هایی از موی بز و پشم شتر به سر می بردند؛ به هر جا که آبی و گیاهی یافت می شد، روی می آوردند و با تمام شدن آنها ناگزیر به امید آب و گیاه به سرزمینی دیگر رهسپار می شدند. عرب بدوی به علت کمی سبزه و چراگاه، غیر از رمه‌های کوچک و تعدادی شتر نمی توانستند دام و احشام دیگری داشته باشند. چنانکه گفته اند: «در صحرا قدرت سه گانه بدوی، شتر و نخل، فرمانروایی می کند.» اگر قدرت ریگزار را نیز بر آن بیفزاییم از چهار بازیگر بزرگ که نقش اساسی زندگی صحرا را به عهده دارند، نام برده ایم. کمی آب، گرمای زیاد، سختی راهها و نایابی غذا که همگی در اوقات عادی، دشمنان بزرگ انسانند، به هنگام خطر، همدستان او می شوند. بنابراین وقتی بدانیم عرب و صحرای وی، هیچ وقت به سلطه بیگانه سر فرود نیاورده است، تعجب نخواهیم کرد. استمرار، یکنواختی و خشکی صحرا در تکوین جسم و عقل بدویان تجلی یافته بود. عرب بدوی زراعت و دیگر حرفه‌ها و صنعتها را

ص: 33

1- . گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 88.

2- . فیلیپ جتی، تاریخ عرب، ص 14.

مناسب شأن خود نمی دانست (1) و به دولتهای متمدن و تشکیلات منظم شهری به دیده حقارت می نگریست و زندگی صحرا و بیابان را به سازمانهای شهری ترجیح می داد و این از خصایص موروثی آنان بود. (2)

عرب بادیه، فرزند طبیعت و زاده صحرای بیکران و آزاد بود؛ هیچ ساختمانی مانع جریان هوای تمیز محیط او نمی شد؛ تابش خورشید و پخش گرمای آن، بی مزاحمت ابر، ادامه داشت؛ هیچ سدّی در برابر باران و سیل برپا نگشته بود؛ همه چیز همان گونه که آفریده شده بود، آزاد و به حال طبیعی بود. از این رو فرزند صحرا نیز همچون محیط خود آزاد بود، نه زراعتی او را محدود و نه صنعتی او را به خود مشغول می ساخت، و نه شلوغی شهر در کار بود که او را در خود فرو برد. و چون به زندگی آزاد خو گرفته بود، آزادی را دوست داشت و خود را پایبند قانون و مقررات نمی دانست، و با هرکس می خواست او را تحت فرمان خویش درآورد، با تمام نیرو می جنگید. تنها دو چیز او را محدود می کرد: یکی قید و بندهای کیش بت پرستی و مراسم و شعائر آن، و دیگری سنتها و آداب و رسوم قبیله‌گی و وظایفی که وابستگی به قبیله برای او ایجاد می کرد. اما پای بندی او به سنتهای قبیله‌گی با اخلاص و اعتقاد ریشه دارتری همراه بود. (3)

لامبَس - خاورشناس بلژیکی - می گوید:

عرب، نمونه دموکراسی و آزادی بود، اما دموکراسی افراطی که هیچ حدّی برای آن متصور نیست. شورش عرب برضد هر قدرتی که می خواست آزادی او را محدود سازد (اگرچه این محدودیت به صلاح وی بود) ریشه جرایم و جنایاتی را که بخش اعظم تاریخ عرب را پر کرده است، برای ما روشن می سازد. (4)

ص: 34

- 1- . فیلیپ حتّی، تاریخ عرب، (تهران: آگاه، چ 2، 1366)، ص 33-35.
- 2- . گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 64-65؛ ویل دورانت، تاریخ تمدن، (عصر ایمان)، ج 4، (بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2، 1368)، ص 201.
- 3- . احمد امین، فجرالاسلام (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 9، 1964 م.)، ص 46.
- 4- . همان، ص 33-34. نعمان بن منذر، (پادشاه حیره) در پاسخ کسری (پادشاه ایران) که پرسید: چرا قوم عرب تحت حکومت و نظام واحد زندگی نمی کنند، گفت: «ملت‌های دیگر چون احساس ضعف می کنند و از حمله دشمن بیم دارند، زمام امور خود را به دست یک خانواده داده، امور خویش را به آنها می سپارند، اما عرب همه می خواهند پادشاه باشند و از پرداخت مالیات و خراج نفرت دارند.» (آلوسی، بلوغ الارب، ج 1، ص 150).

پیش از ظهور اسلام، عرب حجاز، تابع حکومتی نبود و نظم و تشکیلات سیاسی نداشت، از این روزندگی اجتماعی آنها تفاوت عمده ای با مردم ایران و روم داشت؛ زیرا در این دو کشور مجاور عربستان، حکومت واحد مرکزی وجود داشت که اداره امور تمام نقاط کشور را در دست داشت و قانون و مقررات آن در همه جای کشور نفوذ داشت. ولی در حجاز (و به طور کلی در شمال و مرکز جزیره العرب) حکومت و قدرت مرکزی حتی در شهرها وجود نداشت. اساس اجتماع عرب را قبیله، و نظام سیاسی و اجتماعی آنان را نظام قبیلگی تشکیل می داد و این نظام در تمام شئون و ابعاد زندگی آنان منعکس بود. در این نظام، هویت افراد، تنها با انتساب به یکی از قبایل مشخص می شد.

بافت زندگی قبیلگی نه تنها در میان صحرائشینان، بلکه در شهرها نیز به خوبی نمایان بود.

در آن منطقه هر قبیله همچون یک کشور مستقل به شمار می آمد و مناسبات بین قبایل را می توان به مناسبات خارجی امروز کشورها تشبیه کرد.

پیوند نژادی

در میان عرب آن روزگاران، «ملّیت» و «قومیت» براساس موضوعاتی مانند وحدت دین، یا زبان، یا تاریخ مفهوم نداشت. قبیله عبارت از مجموع چند خانواده خویشاوند بود و پیوندی که افراد آن را با یکدیگر مرتبط می ساخت و بین آنان همبستگی ایجاد می کرد، پیوند خویشاوندی، و وحدت نژاد و نسب بود؛ زیرا مردم یک قبیله، خویشان را از یک خون می شمردند.⁽¹⁾

ص: 35

1- . احمد امین، فجرالاسلام، ص 225؛ عبدالمنعم ماجد، التاريخ السياسي للدولة العربية، (قاهره: ط 7، 1982 م)، ص 48.

از اجتماع خانواده، چادر و خیمه، و از اجتماع چادرها، قبیله به وجود می‌آمد و حتی تشکیل اتحادیه‌های بزرگ قبایل مانند یهودیان، براساس همخونی و شجره واحد بوده است.

این عده، چادرهای خود را طوری نزدیک به هم برپا می‌کردند که از اجتماع آنها قبیله‌های چند هزار نفری ایجاد می‌شد و آنگاه دسته جمعی به دنبال دامهای خویش مهاجرت می‌کردند. (1)

ریاست قبیله

نماینده و رئیس قبیله «شیخ» نامیده می‌شد. (2) شیخ معمولاً کهن سال ترین افراد قبیله بود و ریاست قبیله در نتیجه بزرگی شخصیت، تجربه و پختگی یا ابراز شجاعت در دفاع از قبیله و گاهی در اثر ثروت زیاد به دست می‌آمد (3) و در انتخاب شیخ، صفات ممتازی مانند سخا، شجاعت، صبر، حلم، تواضع و بیان رعایت می‌شد. (4)

رئیس قبیله در مسایل قضائی، جنگی و دیگر کارهای عمومی، دارای قدرت استبدادی نبود، بلکه در هرکاری با انجمن قبیله که از بزرگان قوم و سران خاندانها تشکیل می‌شد، مشاوره می‌کرد. هم اینان بودند که شیخ را انتخاب می‌کردند و تا زمانی که گروه منتخبان از او خشنود بودند، در مقام خویش باقی می‌ماند. (5) اما در هر حال به حکم سنت قبیله، همه افراد قبیله از رئیس قبیله اطاعت می‌کردند. پس از مرگ رئیس قبیله، معمولاً پسر بزرگ او و گاه فرد کهن سال دیگری که ویژگیهای او را داشت و یا دارای لیاقت و شخصیت خاصی بود، به این سمت انتخاب می‌شد.

آیین اسلام با نظام قبیلگی مبارزه کرد و آن را از بین برد و به نژاد و نسب که اساس این نظام بود، بهایی نداد و جامعه نو بنیاد اسلامی را براساس «وحدت عقیده» و «ایمان» که

ص: 36

1- . کارل بروکلمان، تاریخ دول و ملل اسلامی، ص 5-6.

2- . به نام رئیس، امیر، سید نیز خوانده می‌شده است. (عبدالمنعم، التاريخ السياسي للدولة العربية، ص 49).

3- . همان.

4- . آلوسی، بلوغ الارب، تصحیح محمد بهجه الأثری (قاہرہ: دارالکتب الحدیثہ، ط 3)، ج 2، ص 187.

5- . فیلیپ جتی، تاریخ عرب، ص 39.

نیرومندترین پیوند اجتماعی است، استوار ساخت و بدین ترتیب «ایمان مشترک» را جایگزین «خون مشترک» ساخت و همه مؤمنان را با هم برادر معرفی کرد.⁽¹⁾ بدین ترتیب زیربنای ساختار اجتماعی عرب دگرگون شد.

تعصب قبیله‌ای

تعصب به منزله روح قبیله است و نشانه این است که فرد، بی دریغ به افراد قبیله خود، وابسته است. به طور کلی تعصب قبیله‌ای در صحرائشینان نظیر وطن پرستی افراطی است.⁽²⁾ آنچه را که یک فرد متمدن در راه کشور، دین یا نژاد خود می کند، عرب بدوی به خاطر قبیله خود انجام می داد؛ او در این راه دست به هر کاری می زد حتی جان خود را فدا می کرد.⁽³⁾

در میان اعراب، رفتار افراد قبایل، با برادر و عموزاده و خویشان، همراه با تعصب بود.

عرب بدوی در هر حال از نزدیکان خود حمایت می کرد و خطاکار یا درستکار، ستمکش یا ستمکار بودن او تفاوتی نداشت.

در نظر عرب اگر کسی از حمایت و مساعدت برادر و عموزاده خود کوتاهی می کرد، شرافت او لکه دار می شد. در این باب می گفتند: «برادر خود را یاری کن چه ستمکش باشد چه ستمکار!» شاعر عرب در این باره گفته است:

هنگامی که برادرشان در گرفتاریها آنان را به کمک بطلبد، بی هیچ پرسش و دلیلی به کمک او می شتابند.⁽⁴⁾

بر این اساس اگر به یکی از افراد قبیله اهانت می شد، به تمام قبیله اهانت شده بود و افراد قبیله موظف بودند برای رفع اهانت و زدودن لکه ننگ تا آنجا که نیرو دارند، بکوشند.⁽⁵⁾

ص: 37

-
- 1- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.» (حجرات (49):10).
 - 2- فیلیپ جتی، پیشین، ص 38.
 - 3- ویل دورانت، پیشین (عصر ایمان)، ج 4، ص 200.
 - 4- لایسلون اخاهم حین یندبهم فی النائبات علی ما قال برهاناً (احمد امین، پیشین، ص 10).
 - 5- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چ 5، 1362)، ج 1، ص 37-38؛ عبدالمنعم ماجد، پیشین، ص 50-51.

آیین اسلام این گونه تعصب کور قبیله‌گی را محکوم و آن را جاهلاننه و غیرمنطقی معرفی کرد: «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خویش تعصب جاهلیت داشتند...» (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس تعصب بورزد یا به خاطر او تعصب بورزند، از اسلام خارج است.» (2)

نیز فرمود: «هرکس به تعصب دعوت کند، یا براساس تعصب سخن بگوید یا با روح و فکر تعصب بمیرد، از ما نیست.» (3)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن.» گفتند:

یاری کردن مظلوم معلوم است، برادر ظالم را چگونه یاری کنیم؟ فرمود: «از ظلم او جلوگیری کن.» (4)

انتقام جویی های قبیله‌گی

از آنجا که در محیط عربستان آن روز، حکومت مرکزی و دستگاه دادرسی وجود نداشت تا اختلافات مردم را برطرف نموده و عدالت را برقرار سازد، کسی که مورد ستم و تجاوز قرار می گرفت، حق داشت شخصاً انتقام بگیرد، و در صورتی که متجاوز، از قبیله دیگر بود، کسی که مورد ظلم قرار گرفته بود، حق داشت انتقام خود را از سایر افراد قبیله او بگیرد و این کار نزد عرب، بسیار عادی بود؛ (5) زیرا خطای افراد به پای کل قبیله نوشته می شد. و چون هر

ص: 38

1- «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ.» (فتح (48): 26).

2- من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه. (صدوق)، ثواب الأعمال، و عقاب الأعمال (تهران: مکتبه الصدوق)، ص 263؛ کلینی، الأصول من الکافی (تهران: مکتبه الصدوق، ط 2، 1381 ه. ق) ج 2، ص 308.

3- لیس منا من دعا الی عصبیه، و لیس منا من قال [علی عصبیه] و لیس منا من مات علی عصبیه. (سنن ابی داود (بیروت: دارالفکر)، ج 4، کتاب الأدب، باب فی العصبیه، ص 332، حدیث 5121).

4- عن انس قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله انصر أخاک ظالماً أو مظلوماً. قالوا: یا رسول الله هذا نصره مظلوماً فكیف ننصره ظالماً؟ قال: تأخذ فوق یدیه. (صحیح بخاری بحاشیه السندی (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، کتاب المظالم، ص 66؛ مسند احمد، ج 3، ص 201).

5- حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص 39.

فردی از قبیله به حکم خویشاوندی و همخونی، موظف بود به افراد قبیله (بدون توجه به اینکه حق با آنهاست یا نه) کمک کند. این وظیفه ابتدا از طرف نزدیکان و اعضای خانواده و عشیره انجام می شد و هرگاه موفقیت حاصل نمی شد و خطر، دفع نمی گردید، بقیه طایفه و قبیله به کمک می آمدند.

اگر فردی کشته می شد، خونخواهی، وظیفه نزدیک ترین اقوام بود(1) و اگر مقتول از قبیله دیگر بود، رسم «انتقام» اجرا می شد و هریک از افراد قبیله قائل در معرض این خطر بود که جان خود را به عوض مقتول از دست بدهد؛ زیرا سنت حاکم بر صحرا می گفت: «خون را جز خون نمی شوید!» و خون بهایی جز گرفتن انتقام پذیرفته نبود.

به یک اعرابی گفتند: آیا حضری از کسی که به تو آزاری رسانده بگذری و از او انتقام نگیری؟ گفت: «من خوشحال می شوم که انتقام بگیرم و به جهنم بروم!»(2)

رقابتها و تفاخرهای قبیله‌ای

رقابت و تفاخر قبیله‌ای، یکی دیگر از رفتارهای عرب آن روزگاران بود. عرب به هر یک از ارزشهای حاکم در آن جامعه (که نوعاً ارزشهای موهوم و پوچ بود) می نازید و به خاطر دارا بودن آنها به قبایل دیگر فخر می فروخت. گذشته از صفاتی مانند شجاعت در میدان جنگ، بخشندگی و وفاداری،(3) مال و ثروت، تعداد فرزندان و وابستگی به قبیله قدرتمند، هرکدام در نظر عرب آن روز، ارزش مهم و وسیله برتری و کسب افتخار و شرف بود.

قرآن کریم، سخنان آنان را چنین بازگو و محکوم می کند:

و گفتند: ما اموال و فرزندان بیشتر داریم [و این نشانه احترام و ارزش ما نزد خدا است] و ما مجازات نخواهیم شد، بگو: پروردگار من روزی را برای هرکس که بخواهد فراخ یا

تنگ می کند [و این ربطی به قرب و احترام شما در پیشگاه او ندارد] ولی بیشتر مردم نمی دانند!

ص: 39

1- بروکلیمان، پیشین، ص 6-7.

2- نویری، نهاییه الأرب فی فنون الأدب (وزاره الثقافة و الإرشاد القومي المصریه)، ج 6، ص 67.

3- آلوسی، پیشین، ج 1، ص 280.

اموال و فرزندان شما را نزد ما مقرب نمی سازد جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند. (1)

روزی کسری - پادشاه ایران - از نعمان بن منذر - پادشاه حیره - پرسید: آیا در میان قبایل عرب، قبیله ای هست که بر دیگران شرف و برتری داشته باشد؟ پاسخ داد: بلی. گفت: مایه شرف آنها چیست؟ گفت: هرکس که سه نفر از پدران او پی در پی رئیس قبیله باشد و چهارمین نفر از نسل آنها نیز به ریاست برسد، در این صورت ریاست قبیله به خاندان او می رسد. (2)

اعراب در زمان جاهلیت، به فزونی افراد قبیله خود افتخار می کردند و به این وسیله به قبایل رقیب فخر می فروختند و با آنان به منافره می پرداختند؛ (3) یعنی با شمارش افراد خود، مدعی می شدند که نفرات قبیله آنان از قبیله رقیب افزون تر است.

روزی میان دو قبیله، این گونه تفاخر آغاز شد و هریک، افتخارات قبیلگی خود را برشمرده و طرفین مدعی شدند که اشراف و نفرات قبیله آنها و وابستگانشان بیشتر است، آنگاه به سرشماری پرداختند! شمارش اشراف و افراد زنده کارساز نشد، و خواستار شمارش مردگان شدند و به اتفاق به گورستان رفتند و به سرشماری مردگان خود پرداختند! (4) قرآن این گونه رقابت و تفاخر جاهلانه و دور از عقل و منطق را نکوهش و محکوم کرد:

افزون طلبی [و تفاخر به مال و افراد] شما را به خود مشغول ساخته [و از خدا غافل نموده است] تا آنجا که به دیدار گورها رفتید [و قبور مردگان خود را بر شمردید] و به آن افتخار کردید. چنین نیست که می پندارید، به زودی خواهید دانست! (5)

ارزش نسب

یکی از مهم ترین معیارهای ارزشی در میان عرب جاهلیت نسب بود که برای آنها بسیار

ص: 40

1- . سبأ (34): 35-37.

2- . آلوسی، پیشین، ج 1، ص 281.

3- . منافره از نفر مشتق است؛ یعنی هریک، نفرات خود را به رخ دیگری بکشد. (آلوسی، پیشین، ص 288). داستانهای فراوانی از این گونه مفاخرات در تاریخ عرب پیش از ظهور اسلام نقل شده است.

4- . سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 20، ص 353؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 279.

5- . تکاثر (102): 1-3.

ارزشمند بود، به طوری که بسیاری از معیارهای ارزشی آنها به نسب بازمی گشت. (1)

در میان قبایل عرب، تفاخر نژادی شدیدی حاکم بود که نمونه بارز آن رقابت نژادی بین عرب عدنانی (عرب شمالی) و عرب قحطانی (عرب جنوب) بود. (2)

به همین جهت عرب به حفظ و شناخت نسب خود اهمیت می داد. نعمان بن منذر در پاسخ کسری گفت:

هر امتی جز عرب، از نسب خود آگاهی ندارد و اگر از اجداد آنها پیرسی، اظهار بی اطلاعی خواهند کرد، ولی هر عربی آبا و اجداد خود را می شناسد و بیگانگان را جزء افراد قبیله خود نمی داند، و خود به قبیله دیگری داخل نمی گردد و جز پدرش به دیگری منسوب نمی شود. (3)

بنابراین، جای تعجب نیست که علم «نسب شناسی» که یکی از دانشهای محدود آن روز عرب بود، از ارزش و احترام والایی برخوردار بوده و نسب شناسان از جایگاه خاصی بهره مند بودند.

ص: 41

1- . مثلاً در فرهنگ آن روز، اگر پدر کسی عرب، و مادرش عجم بود، او را با طعنه و تحقیر، «هَجین» می نامیدند. (که مفهوم پستی و ناخالصی نسب را داشت) و اگر برعکس بود «مُدْرَع» می نامیدند. هجین از ارث محروم بود. (ابن عبدربه الأندلسی، العقد الفرید، (بیروت: دارالکتاب العربی، 1403 ه. ق)، ج 6، ص 129). مرد هجین می بایست با زنی مانند خود ازدواج کند. (محمد بن حبیب، المحبر، (بیروت: دارالافاق الجدیده)، ص 310؛ شهرستانی، الملل والنحل، (قم: منشورات الرضی، ط 2)، ص 254). در عصر اسلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره خونهای هجین پرسیدند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ارزش خون پیروان اسلام یکسان است.» (ابن شهر آشوب، مناقب، (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 113).

2- . جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت: دارالعلم للملایین، 1968 م)، ج 1، ص 493 به بعد شوقی ضیف، تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی، ص 55.

3- . آلوسی، پیشین، ج 1، ص 149. عمر بن خطاب در عصر اسلام، تحت تأثیر همین تفکر، با اظهار ناخشنودی از نبطیان عراق که خود را با محل سکونتشان معرفی می کردند، می گفت: نسب خود را یاد بگیرید و مانند نبطیان عراق نباشید که وقتی از اصل و ریشه خانواده آنها پرسند، در پاسخ می گویند: از فلان محل و فلان جا هستیم! (ابن خلدون، مقدمه، تحقیق: خلیل شحاده و سهیل زکار، فصل نهم، ص 162؛ ابن عبدربه الأندلسی، پیشین، ج 3، ص 312).

آلوسی که از صاحب نظران در مسئله «عرب شناسی» است، می گوید:

عرب جاهلی اهمیت زیادی به حفظ و شناخت نسب خود می داد؛ زیرا این شناخت یکی از وسایل الفت و همیاری بود. آنها محتاج ترین افراد به این شناخت بودند؛ زیرا آنها قبایل متفرق بودند، آتش جنگ پیوسته در میانشان شعله ور، و غارت و چپاول رایج بود و از آنجا که نمی خواستند زیر بار قدرتی بروند تا از آنها حمایت کند، ناگزیر نسب خود را حفظ می کردند تا بر دشمن خود پیروز شوند، چرا که مهر و محبت بستگان به یکدیگر و تعصب و حمایت از خویشان، موجب الفت و پشتیبانی از یکدیگر می گردد و از ذلت و تفرقه جلوگیری می کند. (1)

دین اسلام، هرگونه برتری نژادی را نفی کرد. با آنکه قرآن در میان قریش و عرب نازل شد، اما هرگز مخاطب آن قریش یا عرب و امثال اینها نیست، بلکه مخاطب آن، «ناس» (ا مردم) و در موارد بیان وظایف مسلمانان، مؤمنان است. قرآن تفاوت‌های نژادی را یک امر طبیعی می داند و فلسفه این تفاوتها را شناخته شدن افراد از یکدیگر معرفی می کند و تفاخر به نژاد و نسب را محکوم و ملاک ارزش را «تقوا» اعلام می کند:

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [اینها ملاک امتیاز نیست] گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است. (2)

پیامبر اسلام علیه السلام با تأکید، تفاخر به نژاد و نسب را محکوم می ساخت، به عنوان نمونه:

1. در فتح مکه که دژ اصلی قریش (که خود را از نژاد برتر می پنداشتند) سقوط کرد، فرمود:

مردم! خداوند کبر و تفاخر به پدران را که در جاهلیت رواج داشت، در پرتو اسلام از بین

ص: 42

1- . بلوغ العرب، ج 3، ص 182؛ همچنین ر. ک: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 1، ص 466-467.

2- . حجرات (49): 13. طبق روایتی از امام صادق علیه السلام و بر اساس برخی تفسیرها، مقصود از کلمه «قبایل» در آیه مزبور، واحدهای کوچک عربی است که هرکدام «قبیله» نامیده می شدند و مقصود از «شعوب» واحدهای ملی غیرعربی است. (طبرسی، مجمع البیان، تفسیر سوره حجرات، ذیل آیه 13.)

برد. آگاه باشید شما از نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است. بهترین بندگان خدا، بنده ای است که با تقوا باشد. عربیت پدر کسی محسوب نمی شود، بلکه زبان گویایی است. آن کس که عملش نتواند او را به جایی برساند، نسب و شرف نژادی هم او را به جایی نخواهد رساند. (1)

2. در جریان حجه الوداع، ضمن خطبه مفصلی که شامل موضوعات مهم و اساسی بود، فرمود: «هیچ عربی بر عجمی فضیلت و برتری ندارد، جز با تقوا.» (2)

3. روزی در تأیید سخنان سلمان که در گفت و گو با قریش، در برابر تفکر نادرست و نژادپرستانه آنها، بر ارزشهای معنوی تکیه می کرد، فرمود:

ای گروه قریش! شرف و نسب هرکس دین اوست، مردانگی هرکس عبارت از خلق و خوی او، و ریشه و اصل هرکس عبارت از عقل و فهم و ادراک اوست. (3)

جنگهای قبیلگی

اگر قتلی در میان اعراب رخ می داد، مسئولیت عمده متوجه نزدیک ترین خویشاوندان قاتل بود و چون معمولاً طایفه قاتل به حمایت از وی برمی خاستند، جریان انتقام به جنگهای خونین می انجامید. این جنگها که غالباً بر سر مسایل جزئی آغاز می گردید، سالها طول می کشید؛ چنان که جنگ «بسوس» میان دو قبیلۀ بنی بکر و بنی تغلب که هر دو از قبیلۀ ربیعۀ بودند، چهل سال طول کشید! سرچشمۀ این جنگ، ورود شتری از قبیلۀ اول و متعلق به زنی به نام بسوس، به حوزه قدرت و مرتع قُرق شده رئیس قبیلۀ بنی تغلب و کشته شدن آن بود. (4)

ص: 43

- 1- . کلینی، الروضه من الکافی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 2)، ص 246؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامی)، ج 21، ص 137 و 138؛ و با اندکی اختلاف در الفاظ سیره ابن هشام، ج 4، ص 54.
- 2- . حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ط 2، 1363)، ص 34.
- 3- . کلینی، پیشین، ص 181.
- 4- . محمد احمد جادالمولی بک، علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، ایام العرب فی الجاهلیه، (بیروت: داراحیاء التراث العربی)، ص 142-168؛ ر. ک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر، 1399 ه. ق)، ج 1، ص 523-539.

همچنین جنگ خونینی به نام «داحس» و «غبراء» بین قیس بن زهیر - رئیس قبیله بنی عبس - و حذیفه بن بدر - رئیس قبیله بنی فزاره - بر سر یک مسابقه اسب دوانی درگرفت که مدتها طول کشید. داحس و غبراء نام دو اسب بود که اولی متعلق به قیس و دومی متعلق به حذیفه بود.

قیس مدعی شد که اسب وی برنده مسابقه شده است، و حذیفه ادعا کرد که اسب او مسابقه را برده است. از همین اختلاف کوچک، آتش جنگ، بین طرفین شعله ور و منجر به قتل افراد زیادی شد.⁽¹⁾ این گونه حوادث به «ایام العرب» شهرت یافته و کتابهایی پیرامون آنها نوشته شده است.

البته گاهی با دادن چند شتر به عنوان خون بها، دیه مقتول پرداخت می شد. در هر قبیله، بزرگان قوم می بایست برای این گونه امور راه حلی پیدا کنند. این راه حلها ارائه می شد، ولی تحمیل نمی گردید و اغلب قبایل وقتی تن به قبول این پیشنهادها می دادند که از جنگهای طولانی خسته و فرسوده شده بودند. اگر طایفه قاتل، مقصر را برای اجرای قصاص، به طایفه مقتول می داد، جنگی رخ نمی داد، ولی این تسلیم چندان شرافتمندانه نبود، بنابراین ترجیح می دادند خود، مقصر را مجازات کنند. در نظر صحرائشینان، اصل و خلاصه اخلاق، حفظ آبرو و حیثیت بود و در تمام اعمال خود، این اصل را مد نظر قرار می دادند.

این مقررات و قوانین رایج بیابان، کم و بیش در شهرهای حجاز یعنی طائف، مکه و مدینه نیز اجرا می شد؛ زیرا ساکنان این شهرها نیز در اجتماع خود، وضع صحرائشینان را داشتند؛ یعنی مستقل و آزاد بودند و از فرمان کسی اطاعت نمی کردند. اگرچه تعصب و آبروستی که در بیابان و بادیه، وضعی افراطی و مبالغه آمیز داشت، در مکه به واسطه احترامی که همه برای کعبه داشتند و تجارتی که در پرتو آن صورت می گرفت، تا حدی تعدیل می شد.⁽²⁾

قرآن، این گونه تعصب کشی و انتقام جویی را محکوم ساخت و محور حمایت و پشتیبانی

ص: 44

-
- 1- . عبدالملک بن هشام، سیره النبی، تحقیق: مصطفی السقاء (و دیگران) (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 307؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، قاهره: مطبعه السعاده، ط 1، 1323 ه. ق)، ج 1، ص 268، واژه «صاد». ابن اثیر و جادالمولی بک هردو اسب را متعلق به قیس دانسته اند. (الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 566-582؛ ایام العرب، ص 246-277).
 - 2- . بروکلیمان، پیشین، ص 8.

را حق و عدالت قرار داد و تأکید کرد که مسلمانان باید برپادارنده جدی عدالت باشند، اگرچه این عدالت به زیان خود آنان یا پدر و مادر و نزدیکانشان باشد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، کاملاً به عدالت قیام کنید، برای [رضای] خدا شهادت دهید اگرچه [این گواهی] به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد. اگر [آن کس که برایش گواهی می دهید] غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید یا از اظهار آن اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (1)

غار و آدم کشی

عرب بادیه خارج از محدوده قبیله، نسبت به مردم دیگر، علاقه و احساسات دوستانه نداشت و این گونه عواطف از حدود خانواده و قبیله که اعضای آن با یکدیگر خویشاوندی داشتند، تجاوز نمی کرد. شعاع فکر و درک و فهم عرب، در دایره تنگ قبیله محدود می شد. عرب بدوی چونان ناسیونالیست های افراطی و نژادپرستان امروز، همه چیز را برای خود می خواست و احساسات و علاقه وی در مرحله نخست متوجه منافع خود و خویشانش بود.

چنان که یکی از آنان در عصر اسلام، تحت تأثیر فرهنگ جاهلی، هنگام دعا گفت: «خدایا مرا بیامرز، محمد را نیز بیامرز، و جز ما، دیگری را نیامرز!» (2)

محرومیتی که حاصل زندگی در صحرا بود، آنان را به غارتگری وا می داشت؛ زیرا سرزمینهای آنان، از نعمت دیگر ملتها محروم بود و آنان این کمبود و محرومیت طبیعی را به وسیله چپاول و غارت جبران می کردند و راهزنی و غارت کاروانها را نه تنها امری ناروا نمی شمردند، بلکه (همچون امروز که فتح یک شهر یا تصرف یک ایالت را افتخار می دانند)

ص: 45

1- . نساء (4): 135.

2- . اللهم ارحمني و محمداً ولا ترحم معنا احداً. (صحیح بخاری، شرح و تحقیق: الشیخ قاسم الرفاعی، (بیروت: دارالقلم)، ج 8، کتاب الأدب، باب 549، ح 893، ص 327-328 و با اندکی تفاوت در الفاظ: سنن ابی داود، (بیروت: دارالفکر)، ج 4، کتاب الأدب، باب «من لیست له غیبه»، ص 271).

البته رقابت بین قبایل نیز یکی از عوامل جنگ و غارت بود. کشمکش و نزاع قبایل بیشتر بر سر تصرف چراگاهها بود و گاهی نیز برای احراز ریاست قبیله، کشمکش های خونینی میان خانواده ها رخ می داد؛ مثلاً وقتی که برادر بزرگ که سمت پیشوایی داشت، درمی گذشت، برادران دیگر به اقتضای سن خود، به ریاست قبیله طمع می بستند. فرزندان رئیس متوفی نیز هوس مقام پدر را در دل می پروراندند، از این رو اغلب میان قبایل و خانواده هایی که از لحاظ نسب یا محل اقامت به یکدیگر نزدیک بودند، کشمکش های سخت و خونینی رخ می داد.

شعرا نیز با سخنان خود آتش فتنه را دامن می زدند؛ آنان در اشعار خود مفاخر قبیله را بر زبان می آوردند و از قبایل دیگر عیب جویی می کردند و با زنده کردن حوادث گذشته در اذهان، روحها را برای ستیزه جویی و کینه توزی آماده می کردند. غالباً نزاعهایی که میان افراد رخ می داد، بر سر مسائل کوچک و بی اهمیت بود. وقتی آتش فتنه شعله ور می گردید، دو قبیله به جان هم می افتادند و در نابودی یکدیگر می کوشیدند. (2)

وحشی گری و دوری از تمدن، یکی دیگر از عوامل غارتگری آنان بود. به عقیده ابن خلدون، این قوم، مردمی وحشی بودند و عادات و موجبات وحشی گری در میان آنان چنان استوار بود که همچون خوی و سرشت آنان شده بود. برای مثال، آنان از این جهت به سنگ نیاز داشتند که از آن دیگدان بسازند، از این رو عمارتها را خراب می کردند تا دیگ غذایی خود را روی سنگهای آنها بگذارند، یا کاخها و عمارتها را به خاطر این ویران می ساختند تا از چوب آنها برای برپا ساختن چادر و خیمه استفاده کنند یا از آنها میخ و ستون بسازند! خوی آنان غارتگری بود و هرچه را در دست دیگران می یافتند، می ربودند و تاراج می کردند. روزی آنان در پرتونیزه هایشان فراهم می شد. در ربودن اموال دیگران، به حد معینی قانع نبودند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی می افتاد، آن را غارت می کردند. (3)

ص: 46

- 1- . گوستاولوبون، پیشین، ص 63.
- 2- . حسن ابراهیم حسن، پیشین، ج 1، ص 38.
- 3- . مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چ 1362، 4)، ج 1، ص 285-286.

یکی از منابع درآمد آنها غارت و چپاول بود؛ وقتی که به قبیله ای یورش می بردند، شتران آنان را به یغما برده، زنان و کودکانشان را اسیر می کردند. قبیله دیگری نیز به همین کیفیت در کمین آنها می نشست و در فرصت مناسب، همین بلا را بر سر آنان می آورد. وقتی دشمنی نمی یافتند، به جان هم می افتادند، چنان که قطامی - شاعر عصر اول اموی - ضمن اشعاری در این زمینه چنین می گوید:

کار ما غارتگری و هجوم به همسایه و دشمن است، و گاهی اگر جز برادر خویش، کسی را نیابیم، او را غارت می کنیم. (1)

در آن ایام، جنگهایی که اساس آن قصاص و خونخواهی بین دو قبیله اوس و خزرج بود، چنان در یثرب (مدینه) شدت و توسعه یافته بود که کسی جرأت نداشت از حوالی حصار یا حدود استحکامات خویش دور شود. این جنگجویی ها زندگی عرب را فلج کرده، آنان را از پای در آورده بود. خداوند در قرآن، این وضع خونبار آنان را یادآوری می کند و از پیوند برادری که در پرتو اسلام بین آنان برقرار گردید، چنین یاد می کند:

... و نعمت [بزرگ] خدا را بر خود به خاطر بیاورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دلهای شما پیوند الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او با هم برادر گشتید، و شما بر لب گودالی از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. خداوند آیات خود را چنین برای شما روشن بیان می کند، شاید پذیرای هدایت شوید. (2)

ماههای حرام

تنها در ماههای حرام (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) به حکم سنت دیرینه که یادگار حضرت ابراهیم و اسماعیل و از بقایای تعالیم آنها بود (3) به پاس این ماهها، خود به خود در

ص: 47

1- . و احیاناً علی بکر اخینا اذا مالم نجد الا اخانا. (احمد امین، پیشین، ص 9؛ فیلیپ حتی، پیشین، ص 35؛ حماسه ابی تمام حبیب اوس الطائی (کلکته: مطبع لیبسی، 1895 م، ص 32).

2- . آل عمران (3): 103.

3- . سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان (بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ط 2، 1391 ه. ق)، ج 9، ص 272.

میان عرب، آتش بس (صلح مقدس) برقرار می شد و این، فرصتی بود تا عرب آرامشی داشته باشد و در پناه آن بتواند به تجارت و خرید و فروش و زیارت کعبه بپردازد. (1) اگر جنگی در این ماهها رخ می داد، آن را «حرب الفجار» (ا جنگ ناروا و گناه آلود) می نامیدند. (2)

زن در جامعه عرب

یکی از بارزترین مظاهر جهل و خرافات عرب جاهلی، دیدگاه آنان درباره زن بود. زن در جامعه آن روز از ارزش انسانی و حقوق اجتماعی و استقلال در زندگی محروم بود و بر اثر گمراهی و توحش آن اجتماع، وجود زن و دختر مایه ننگ و سرافکنندگی بود. (3)

آنها دختران را لایق ارث بری نمی دانستند و معتقد بودند تنها کسانی که شمشیر می زنند و از قبیله دفاع می کنند (پسران) ارث می برند، (4) بر اساس روایتی اعراب زنان را همچون کالایی می شمردند که (اگر از خود پسری نداشت) پس از مرگ شوهر، در شمار دیگر اموال و ثروت شوهر، به پسر شوهر از زندهای دیگر منتقل می شد. (5)

شواهدی تأیید می کند که پس از مرگ شوهر، پسر بزرگش اگر تمایل به تصاحب زن او یعنی نامادری خویش داشت، پارچه ای بر سرش می افکند و به این ترتیب نامادریش به عنوان سهم الأثر به او تعلق می گرفت، سپس اگر می خواست، بی هیچ مهری، تنها از طریق ارث با

ص: 48

1- آنان با جابه جا کردن اسمی ماهها و تأخیر انداختن ماههای حرام، خود را از این محدودیت رها ساخته در ماه حرام نیز دست به جنگ و خونریزی می زدند. به همین مناسبت خداوند فرمود: «جابه جا کردن و تأخیر ماههای حرام، افزایشی در کفر (مشرکان) است که با آن، کافران گمراه می شوند، یک سال آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می کنند تا به مقدار ماههایی شود که خداوند تحریم کرده است (و تعداد چهار ماه، به پندارشان تکمیل گردد) و به این ترتیب، آنچه را خدا حرام کرده، حلال بشمارند...» (توبه (9): (37).

2- ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 12؛ شهرستانی، الملل والنحل (قم: منشورات الرضی، ط 2)، ج 2، ص 255.

3- سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان (قم: مطبوعاتی اسماعیلیان، ط 3، 1393 ه. ق)، ج 2، ص 267.

4- ابوالعباس المبرد، الکامل فی اللغه والأدب، با حواشی: نعیم زرزور (و تغارید بیضون (بیروت: دارالکتب العلمیه، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 393؛ محمد بن حبیب، المحبر (بیروت: دارالافاق الجدیده)، ص 324.

5- کلینی، الفروع من الکافی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 2، 1362)، ج 6، ص 406.

او ازدواج می‌کرد، و اگر مایل به زناشویی با وی نبود، او را به ازدواج شخصی دیگر درآورده و از مهر او استفاده می‌کرد، و در صورت تمایل، حق داشت وی را به کلی از ازدواج با مردان دیگر محروم ساخته بی شوهر نگه دارد تا پس از مرگ، مال او را تصاحب کند!⁽¹⁾

بنابراین ازدواج با زن پدر (نامادری) منع قانونی نداشت، از این رو قرآن از این کار نهی کرد.⁽²⁾ طباطبایی، پیشین، ج 2، ص 267.

⁽³⁾ به گفته مفسران، در عصر اسلام، هنگامی که شخصی به نام ابوقیس بن اسد لَت درگذشت و پسرش تصمیم گرفت با زن پدر خود ازدواج کند، از طرف خداوند این آیه نازل شد:

«لَا تَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ...»⁽⁴⁾

برای شما حلال نیست که زنان را به ارث ببرید.

تعدد زوجات نیز در جامعه آن روز بدون هیچ محدودیتی رواج داشت.⁽⁴⁾

ترازوی زن

چنانکه مشهور است یکی از بدترین عادات آنان، زنده به گور کردن دختران بود. از آنجا که دختر، در آن جامعه دور از تمدن و فرهنگ که زور و خشونت در آن حاکم بود، نمی‌توانست همچون مرد، جنگاوری کرده و از قبیله خود دفاع کند و ممکن بود در درگیریهای قبیله‌ای به دست دشمنان افتاده، از آنان فرزند به دنیا آورده و مایه ننگ گردد، به این کار دست

ص: 49

1- . طباطبایی، پیشین، ج 4، ص 254-258؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، 1404 ه. ق)، ج 2، تفسیر آیه 22 سوره نساء، ص 131-132؛ شهرستانی، الملل والنحل (قم: منشورات الرضی، ط 2)، ج 2، ص 254؛ حسن، حسن، حقوق زن در اسلام و اروپا (چ 7، 1357)، ص 34. عرب کسی را که پس از مرگ پدر، زن او را می‌گرفت «ضیزن» می‌نامید. (محمد بن حبیب، المحبر، ص 325). ابن قتیبه دینوری، تعدادی از این گونه زنان را که پس از مرگ شوهر، با ناپسری خود ازدواج کردند، نام برده است. (المعارف، تحقیق: ثروه عکاشه، قم: منشورات الرضی، ص 112).

2- . «ولا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء.» (نساء)

(22: -3)

4- . طباطبایی، پیشین، ج 4، ص 258؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن (بیروت: دارالمعرفه، ط 2، 1392 ه. ق)، ج 4، ص 207، ذیل تفسیر آیه 19 سوره نساء.

می زدند. (1) برخی نیز در اثر اقتصاد پریشانی که گریبان گیر آنان بود از ترس فقر و ناداری به زنده به گور کردن دختران می پرداختند. (2) در مجموع، دختر در نظر آنان موجود شومی بود.

قرآن مجید تفکر غلط آنان را در این زمینه چنین نقل می کند:

و هرگاه به یکی از آنان بشارت دهند که دختر نصیب او شده، صورتش [از فرط ناراحتی] سیاه می شود و خشم خود را فرو می خورد. به خاطر مژده بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد [و نمی داند که] آیا او را با قبول خواری و ننگ نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکمی می کنند. (3)

محرومیت و محکومیت زن در آثار و ادبیات عرب آن روزگاران انعکاس فراوان یافته است، چنان که در میان آنان معمول بود که هرکس دارای دختری می شد، به وی می گفتند:

«خدا شما را از ننگ او ایمن بدارد، هزینه او را فراهم سازد، و قبر را خانه داماد قرار دهد.» (4)

شاعری عرب در این باره گفته است:

برای هر پدری که دارای دختری است و ماندن او را دوست می دارد، سه گونه داماد هست: خانه ای که زیر سایه آن قرار گیرد، شوهری که او را حفظ کند و قبری که او را فروپوشاند، ولی بهترین آنها قبر است. (5)

گفته شده که شخصی به نام ابوحمزه به خاطر آنکه همسرش دختر به دنیا آورده بود، از وی

ص: 50

1- . شیخ عباس قمی، سفینه البحار (تهران: کتابخانه سنایی، ج 1)، ص 197 (کلمه جهل)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: داراحیاءالکتب العربیه، 1961 م)، ج 13، ص 174؛ کلینی، الأصول من الکافی (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج 2، باب «البرّ بالوالدین»، ح 18، ص 163؛ قرطبی، تفسیر جامع الأحکام (بیروت: دارالفکر)، ج 19، ص 232.

2- . انعام (6): 151؛ اسراء (17): 31؛ قرطبی، پیشین، ص 232.

3- . نحل (16): 58-59.

4- . آمنکم الله عارها و کفاکم مؤنتها، و صاهرتم القبر!

5- . لکل اب بنت یرجی بقائها ثلاثه اصهار اذا ذکر الصهر فبیت یغطّیها و بعل یصونها و قبر یواربها و خیرهم القبر! (عائشه عبدالرحمن بنت الشاطیء، موسوعه آل النبی (بیروت: دارالکتب العربیه، 1387 ه. ق، ص 435).

قهر کرده در خانه همسایه به سر می برد. همسرش در حالی که دختر بچه را بازی می داد، اشعاری را با این مضمون زمزمه می کرد:

ابوحزمه را چه شده است که نزد ما نمی آید و در خانه همسایه به سر می برد؟! او از این که ما پسر نمی زاییم خشمگین است! به خدا سوگند این کار در دست ما نیست! ما آنچه را که به ما داده می شود تحویل می گیریم. (1)

سخنان این مادر، در واقع ادعای نامه ای بر ضد نظام حاکم در آن جامعه، و بیانگر «تراژدی زن» در میان آن مردم است.

نخستین قبیله ای که این رسم غلط را بنا نهاد، قبیله «بنی تمیم» بود. می گویند به دنبال خودداری این قبیله از پرداخت مالیات به نعمان بن منذر بین آنان جنگی در گرفت که به اسیری زنان و دختران تمیمی منجر شد. هنگامی که نمایندگان بنی تمیم برای بازگرداندن اسیران به دربار نعمان رفتند، وی اختیار اقامت در حیره یا بازگشت به میان بنی تمیم را به خود زنان واگذار کرد.

دختر قیس بن عاصم، رئیس قبیله که در بین اسیران بود و با یکی از درباریان ازدواج کرده بود - ماندن در دربار را برگزید. قیس از این جریان سخت ناراحت شد و با خود عهد کرد که بعد از آن دختران خود را بکشد (2) و این کار را کرد. این رسم پس از آن کم کم در میان قبایل دیگر نیز رواج یافت. گفته می شود که قبایل قیس، اسد، هذیل و بکر بن وائل، به این جنایت دست می زدند. (3)

البته این رسم عمومیت نداشت و برخی از قبایل و شخصیت‌های بزرگ، با این کار مخالف بودند از آن جمله، عبدالمطلب - جد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - با این کار مخالفت می کرد. (4)

و

ص: 51

- 1- . ما لابی حمزه لا یأتینا یظلّ فی البیت الذی یلینا غضبان الا نلد البنینا تالله ما ذلک فی ایدینا وانما نأخذ ما أعطینا ونحن کالأرض لزارعینا نبت ما قد زرعه فینا. (جاحظ، البیان والتبیین، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1968 م، ج 1، ص 127-128؛ عایشه بنت الشاطیء، پیشین، ص 433-434؛ آلوسی، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، ج 3، ص 51.)
- 2- . ابوالعباس المبرد، پیشین، ج 1، ص 392؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 13، ص 179.
- 3- . ابن ابی الحدید، پیشین، ج 13، ص 174.
- 4- . آلوسی، پیشین، ج 1، ص 324؛ تاریخ یعقوبی (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 10.

افرادی مانند زیدبن عمرو بن نفیل و صعصعه بن ناجیه گاهی دختران را هنگام زنده به گور شدن از بیم فقر، از پدرانشان گرفته و نگهداری می کردند(1) و گاه شترانی در برابر دختران به پدران آنها می دادند.(2) اما شواهدی گواهی می دهد که این رسم در حد وسیعی معمول بوده است؛ زیرا:

1. صعصعه بن ناجیه در عصر اسلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گفت: در جاهلیت دویست و هشتاد دختر را از زنده به گور شدن نجات دادم.(3)

2. قیس بن عاصم پس از عهد خود مبنی بر کشتن دختران (که قبلاً یاد کردیم) دوازده یا سیزده دختر خود را کشت.(4)

3. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نخستین پیمان عقبه (در سال 12 بعثت) که با گروهی از یتیمان بست، یکی از مواد پیمان را خودداری از زنده به گور کردن دختران قرار داد.(5)

4. پس از فتح مکه، یکی از مواد بیعتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امر خداوند از زنان مسلمان این شهر گرفت، این بود که از کشتن فرزندانشان، خودداری کنند.(6)

ص: 52

1- . آلوسی، پیشین، ج 3، ص 45؛ ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقاء (و دیگران) (تهران: افست مکتبه الصدر)، ج 1، ص 240.

2- . محمد ابوالفضل ابراهیم (و همکاران)، قصص العرب (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 4)، ج 2، ص 31؛ ابوالعباس المبرد، پیشین، ص 394. صعصعه، جد فرزدق، شاعر عصر اسلام بود. وی به این کار جد خویش تفاخر می کرد و می گفت: ومنا الذی منع الوائذات فأحیا الوئید فلم یؤاد. (قرطبی، تفسیر جامع الاحکام، ج 19، ص 232).

3- . ابوالعباس المبرد، پیشین، ج 1، ص 394.

4- . ابن اثیر، اسدالغابه (تهران: المکتبه الاسلامیه، 1336)، ج 4، ص 220 (شرح حال قیس بن عاصم). نقل شده است که قیس در عصر اسلام مسلمان شد و به محضر پیامبر اسلام رسید و عرض کرد: در زمان جاهلیت، هشت دختر خود را زنده به گور کرده ام، اکنون این کار را چگونه جبران کنم؟ حضرت فرمود: به جای هر یک از آنها برده ای آزاد کن. گفت: من شتران زیادی دارم. فرمود: اگر خواستی به جای هر یک از آنها شتری قربانی کن. (قرطبی، تفسیر جامع الأحکام، ج 19، ص 233).

5- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 75.

6- . «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین بیهتان یتفرینه بین یدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن اللّٰه ان الله غفور رحیم.» (ممتحنه (60):12).

5. قرآن مجید در موارد متعددی، این رسم را به شدت نکوهش کرده است. این شواهد نشان می دهد که این امر از معضلات حادّ اجتماعی بوده است. قرآن کریم در این مورد اخطار می کند:

و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید، ما آنها و شما را روزی می دهیم، مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است. (1) و هم چنین شرکا (ا بتها) ی بسیاری از مشرکان، کشتن فرزندانشان را در نظرشان زیبا جلوه داده اند تا آنان را هلاک کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند. (2) بی شک آنان که فرزندان خود را از روی نابخردی و نادانی کشتند، زیانکار شدند. (3) فرزندانتان را از [ترس] فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می دهیم. (4) و آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شده است؟! (5)

ص: 53

-
- 1- . «ولا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطاً کبیراً.» (اسراء (17):31).
 - 2- . «وکذلک زینّ لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکائهم لیردوهم و لیلبسوا علیهم دینهم.» (انعام (6):137).
 - 3- . «قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفهاً بغير علم.» (انعام (6):140).
 - 4- . «ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم.» (انعام (6):151).
 - 5- . «واذا المؤمنه سئلت. بای ذنب قتلت.» (تکویر (81):8-9).

عرب بدوی با وجود خوی وحشی‌گری و خشونت و غارتگری، دارای خصلتهای خوبی از قبیل کرم و بخشندگی، مهمان‌نوازی، جوانمردی و شجاعت نیز بود. به ویژه به عهد و پیمان خویش به شدت پای‌بند بود؛ به طوری که گاهی تا پای جان به پیمان خود وفادار می‌ماند و این از برجسته‌ترین صفات او به شمار می‌رفت. وجود این صفات متضاد در وجود او انسان را به شگفت‌وامی دارد. اگر وضع زندگی آنها در بیابانهای دورافتاده‌ای که از لحاظ خشکی در جهان کم‌نظیر است، در کار نبود، فهم این معنا مشکل بود؛ همان‌عرب جنگجویی که تشنه غارتگری بود و هنگامی که آتش انتقام جویی در او شعله‌ور می‌گردید، از انجام بدترین جنایات پروا نداشت، در درون خیمه خود مهمان‌نوازی بزرگوار، و مونس‌ی مهربان بود. اگر در مانده‌ای به او پناه می‌برد یا ستم‌دیده‌ای (اگرچه دشمن بود) دست‌نیاز به سوی او دراز می‌کرد و خود را در سایه حمایت او قرار می‌داد، چنان مردانگی به خرج می‌داد که گویی آن شخص یکی از افراد خاندان اوست و چه بسا جان خود را در راه دفاع از او به خطر می‌افکند. (1)

ص: 55

1- . دکتر گوستا لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی، ص 64-65. ویل دورانت، در این زمینه می‌نویسد: «بدوی، هم مهربان بود و هم خونخوار، هم بخشنده بود و هم بخیل، هم خیانتگر بود و هم امین، هم محتاط بود و هم شجاع، هرچند فقیر بود، اما با مناعت و بزرگواری با جهان روبرو می‌شد.» (تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2)، ج 4، ص 201).

شجاعت در میدان جنگ، شهامت بی حد، بخشندگی در حد اسراف، سرسپردگی تام به قبیله، بی رحمی در گرفتن انتقام، خونخواهی و انتقام جویی از متجاوزانی که نسبت به حقوق وی یا قبیله و بستگانش تجاوز کرده بود، شرف و فضیلت عرب به شمار می رفت. (1)

ریشه صفات خوب عرب

چنان که گفتیم گرچه رقابت بر سر آب و چراگاه، غالباً به کشمکش منجر می شد و قبایل را به جان هم می انداخت، اما از طرف دیگر احساس ضعف و ناتوانی در مقابل طبیعت سرسخت و خشن، این فکر را رواج داده بود که همگان به یک رسم مقدس، یعنی همان نوازی احتیاج دارند. خودداری از پذیرایی مهمان در سرزمینی که فاقد کاروانسرا و مهمانخانه بود، نقص اخلاق و شرف به شمار می رفت. شاعران دوران جاهلیت که به منزله روزنامه نگاران عصر ما بودند، به هر مناسبت از اهمیت مهمان نوازی که با حماسه جویی و جوانمردی در شمار برجسته ترین فضایل قوم عرب بود، سخن گفته و آن را می ستودند. (2)

اما باید توجه داشت که بسیاری از صفات خوب آنها همچون شجاعت، مهمان نوازی، کرم و حمایت از پناهندگان (چنان که بعدها در فرهنگ و تعالیم اسلامی مطرح شد) از ارزشهای معنوی و انسانی سرچشمه نمی گرفت، بلکه ریشه در عوامل اجتماعی و فرهنگ جاهلیت، مانند تفاخر و هم چشمی در میان قبایل داشت؛ زیرا شجاعت و جرأت لازمه زندگی در آن محیط فاقد نظم و امنیت اجتماعی بود. علاقه به شهرت و نام نیک، امید رسیدن به ریاست، بیم از هجو شعرا، نگرانی از برچسب لثیمی و خست طبع و امثال اینها بود که عرب را به بذل و بخشش، وفای به عهد، حمایت از پناهندگان و مانند اینها وادار می کرد.

خصلتهای مهمان نوازی و جوانمردی در محیطی که مردم آن با فزونی مال و فرزندان و کثرت تعداد جنگاوران فخرفروشی می کردند، وسیله سربلندی آنها شمرده می شد، و این معنا بر کسی که با تاریخ اسلام آشناست، پوشیده نیست. (3)

ص: 56

- 1- . احمد امین، فجرالاسلام (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 9، 1964 م)، ص 76.
- 2- . فیلیپ جتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: آگاه، چ 2، 1366)، ص 33-35.
- 3- . ر. ک: جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم (قم، 1402 ه. ق)، ج 1، ص 50-54.

عرب حجاز که غالباً در صحرا به سر می برد، از فرهنگ و تمدن دور و بی بهره و گرفتار جمود عقلی و فکری بود و روابط بسیاری از اشیا را درک نمی کرد. او نمی توانست پدیده ها را با دید منطقی تحلیل کند و ارتباط بین علت و معلول را کاملاً بفهمد؛ مثلاً شخصی مریض می شد و درد می کشید، اطرافیانش دوايي تجویز می کردند و او نوعی ارتباط بین درد و درمان می فهمید، ولی این فهم، دقیق و تحلیلی نبود. او همین اندازه می دانست که افراد قبیله اش این دارو را برای علاج این درد مصرف می کنند. به عنوان نمونه او به سادگی می پذیرفت که خون رییس قبیله، بیماری «هاری» را (که معمولاً از گازگرفتن سگها به وجود می آید) علاج می کند! همچنین تصور می کرد که علت بیماری، روح پلیدی است که در پیکر بیمار حلول کرده است. از این جهت سعی می شد تا آن روح از بدن بیمار بیرون رانده شود. یا اگر نگران بود که شخصی گرفتار دیوانگی شود، با آویختن کثافتها و استخوانهای مردگان به گردن بیمار، او را آلوده کند تا از جنون او جلوگیری شود! اعتقاد به وجود «غول» نیز در میان آنان به چشم می خورد؛ آنان عقیده داشتند که غولها هنگام شب و در مکانهای خلوت پدیدار می شوند یا در بیابانها سر راه مردم را می گیرند و باعث آزار آدمی می شوند.

هنگامی که گاوها را برای نوشیدن آب، کنار آب می بردند، اگر گاو ماده آب نمی خورد آنان تصور می کردند که علت آن وجود دیوی در میان شاخهای گاو نر است که نمی گذارد گاو ماده آب بنوشد! از این جهت برای راندن دیو، به سر و صورت گاو نر می زدند! (1) از این نوع کارهای مضحک در میان آنان بسیار رواج داشت.

عرب در مورد هیچ یک از چنین رفتارهایی (مادام که مورد قبول و عمل قبیله بود) کوچک ترین شک و تردید به خود راه نمی داد؛ زیرا سرچشمه انکار و تردید، دقت نظر و توانایی برای بررسی بیماری، اسباب، عوارض و علاج آن است. درحالی که عرب آن روز، هنوز در بدویت به سر می برد و به این درجه از فهم و درک نرسیده بود.

ص: 57

1- . محمود شکری آلوسی، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، تصحیح: محمد بهجه الأثری (قاهره: دار الکتب الحدیثه، ط 3)، ج 2، ص 303.

البته گاهی در شعری از اشعار جاهلیت، یا مثلی از ضرب المثل‌های آن روز یا داستانی از داستانهای آنان، نشانه‌ای از فکر روشن و پیوند بین علتها و معلولها به چشم می‌خورد، اما اینها نیز فاقد تفکر عمیق و شرح و تحلیل است. این ناتوانی از تحلیل پدیده‌ها، ریشه اصلی انواع و اقسام خرافات و موهوماتی است که عرب آنها را باور داشت و کتب تاریخ عرب و اسلام پر از انواع این گونه باورهاست.⁽¹⁾

بهره عرب از علم و هنر

برخی از دانشمندان کوشیده‌اند تا ثابت کنند که عرب دارای علمی مانند طب، ستاره‌شناسی، قیافه‌شناسی بوده است.⁽²⁾ ولی این ادعا مبالغه آمیز است. آشنایی عرب با این علوم و فنون به صورت علم و فن منسجم و تنظیم یافته نبوده است؛ بلکه در حد اطلاعات پراکنده و سطحی، مبنی بر حدس و گمان موروثی از بزرگان قبیله و مسموعات آنها از سالخوردگان و پیرزنان بوده است. این گونه اطلاعات را نمی‌توان «علم» نامید. مثلاً آگاهی عرب از ستاره‌شناسی محدود می‌شد به شناخت برخی از ستارگان و وقت طلوع و غروب آنها، آن هم به منظور جهت‌یابی در بیابانهای پهناور و یا تشخیص اوقات شب و امثال اینها. اطلاعات آنها در طب نیز به گفته ابن خلدون:

غالباً مبتنی بود بر تجربیات کوتاه و کم دامنه، روی بعضی از اشخاص، و آن طب به طور ارثی از مشایخ و پیرزنان قبیله نسل به نسل به فرزندانشان منتقل می‌شد. چه بسا بعضی از بیماران به سبب آن، بهبود می‌یافتند، ولی این نه بر حسب قانون بود و نه موافق با مزاج.⁽³⁾

طبابت پزشکانی مانند حارث بن کلدیه نیز از همین قبیل بود.

ص: 58

-
- 1- برای آگاهی بیشتر پیرامون خرافات عرب جاهلیت ر. ک: بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج 2، ص 303-367؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (قاہرہ: دار احیاء الکتب العربیہ)، ج 19، ص 382-429.
 - 2- آلوسی، پیشین، ج 3، ص 182، 223، 261 و 327.
 - 3- مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، چ 4)، ج 2، ص 1034.

مردم حجاز به تعبیر قرآن مجید «اُمّی» بودند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر تولد یافته بودند، بی سواد و درس نخوانده بودند و با علم و کتابت آشنایی نداشتند. بلاذری در این زمینه می نویسد:

هنگام ظهور اسلام، تنها هفده نفر در قریش و در یثرب (مدینه) یازده نفر در میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج توانایی خواندن و نوشتن داشتند. (1)

در حالی که قریش در مکه از موقعیت ممتازی برخوردار بودند و شغل بازرگانی احتیاج به نوشتن و یادداشت کردن داشت. بنابراین چگونه قابل باور است که قومی در این حد از جهل و نادانی، دارای چنان علومی باشند که برخی، ادعا کرده اند؟!

شعر

در عصر جاهلیت تنها امتیاز بزرگ عرب، مهارت آنان در شعر و خطابه بود، به ویژه شعر به مرحله شکوفایی رسیده بود. شاعر، برای مردم خود، مورّخ، متخصص انساب، هجاگر، عالم اخلاق، روزنامه، پیام آور آینده و نیز وسیله اعلان جنگ بود. (2) در آن زمان سرایندگان بزرگ عرب، در بازارهای موسمی نظیر بازار «عُکاظ»، «ذی المجاز» و «مَجَنَّة» (3) که به صورت نمایشگاههای بازرگانی و ادبی فصلی و همگانی برگزار می شد، اشعار گزیده و عالی ترین آثار ادبی خود را عرضه می کردند. برگزیده شدن سروده های هر شاعری، مایه فخر و بزرگی برای او و قبیله اش به شمار می رفت و شعرش به نشانه ارزش و اعتبار، از کعبه آویخته می شد.

معلّقات سبع، هفت قصیده نغز و شیرین از هفت شاعر بزرگ بود، عرب هرگز نظیر آن را تا آن زمان نداشت و به همین جهت از دیوار کعبه آویخته شده بودند. (4) به همین مناسبت بود که آنها را «معلّقات»، یعنی «آویزه ها» می نامیدند.

ص: 59

1- فتوح البلدان، (قم: منشورات مکتبه الأرمیه، 1404 ه. ق)، ص 457-459.

2- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 4، عصر ایمان (بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2)، ص 202.

3- در مورد این بازارها ر. ک: بلوغ العرب، ج 2، ص 264-270.

4- ر. ک: معلّقات سبع، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: سازمان انتشارات اشرفی، چ 2، 1357).

شعر عرب با تمام زیبایی لفظی آن به دلیل برخوردار نبودن این قوم از فرهنگ، تمدن و غنای فکری و فاقد فکر و اندیشه بلند و غنای محتوایی لازم بود. و مضامین اشعار آن دوران بیشتر بر محور عشق، شراب، زن، حماسه و مسائل قومی دور می زد و زیبایی آن تنها در جدّابیت لفظی و ریزه کاری های ادبی، خلاصه می شد.

عرب و تمدنهای مجاور

در بررسی وضع عرب از نظر علم و هنر، این سؤال پیش می آید که آیا عرب جاهلیت با وجود همسایگی با دو کشور متمدن آن روزگار، یعنی ایران و روم، و با وجود داد و ستدهای بازرگانی با این کشورها و مناطق دیگر، از فرهنگ و تمدنهای مجاور بهره ای می بردند و آیا این ارتباطها، تحوّلی در زندگی آنها به وجود آورده بود؟

در پاسخ این پرسش باید یادآوری کنیم که مردم حجاز به حکم موقعیت طبیعی و جغرافیایی خاص این منطقه، نه تنها از نظر سیاسی به دور از نفوذ دولتها و حکومتهای آن زمان بودند، بلکه از نظر فرهنگی نیز از قلمرو نفوذ آنها خارج بودند. تأثیرپذیری عرب از تمدنها و فرهنگهای مجاور تنها از سه راه ممکن بود: 1. تجارت؛ 2. امارتهای دست نشانده ایران و روم (حیره و غسان)؛ 3. اهل کتاب (یهود و مسیحیان).

اما باید دید، این تأثیرپذیری تا چه حد بوده است، اظهار نظر برخی از مورّخان در این زمینه خالی از مبالغه نیست؛ مثلاً برخی می گویند: ارتباط قبایل عرب با ایران و روم، تا حدی آنان را با تمدن این دو کشور آشنا کرد، عربهایی که برای تجارت به ایران و روم سفر می کردند، مظاهر تمدن را در این دو کشور می دیدند و متوجه می شدند که زندگانی ایرانیان و رومیان با زندگانی عرب تا چه اندازه تفاوت دارد، چنان که آثار آن را آشکارا در اشعاری که از روزگار جاهلیت مانده، می توان دید. به علاوه مسافران و تاجران، بسیاری از الفاظ و داستانها را از سرزمین ایران و روم برای عرب به ارمغان می بردند و از این راه، پاره ای از عقاید و افکار ایرانیان و رومیان به عربستان سرایت می کرد. (1)

ص: 60

1- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چ 5، 1362)، ج 1، ص

ولی باید توجه داشت که رفت و آمدهای بازرگانان حجاز به این دو کشور تأثیر چشمگیری در رشد فرهنگ و تعالی فکری عرب نداشته است؛ زیرا شعاع این تمدنها از کانال تنگی عبور می کرد و گاهی آنچه از دیگران نقل می شد، همراه با تحریف بود؛ چنان که در بعضی از امثال عرب که از امثال سلیمان نقل شده یا در بعضی از داستانهایی که از ایرانیان و رومیان نقل کرده اند، تحریفهایی به چشم می خورد. اصولاً عرب آن روز، علم را به صورت منظم از همسایگانش اخذ نمی کرد؛ زیرا موانعی بر سر راه این کار بود که برخی از آنها عبارت اند از:

1. موانع طبیعی، مثل کوهها، دریاها و صحراها که ارتباط عرب را با همسایگانش دشوار می ساخت.

2. فاصله زیاد زندگی اجتماعی و درجه عقلی و فکری عرب با ایرانیان و رومیان آن زمان در حالی که اقتباس از تمدن ملتهای دیگر در صورت وجود نزدیکی فرهنگی امکان پذیر است.

3. رواج بی سوادی در میان عرب موجب شده بود، کسانی که با رومیان و ایرانیان تماس داشتند، برخی از سخنان حکمت آمیز یا برخی از قصه ها و ضرب المثلهای یا حوادث تاریخی را به گونه ای نقل کنند که ناقل به سهولت بتواند آن را به خاطر بسپارد و بدویان و امثال آنان بتوانند آن را درک کنند. بنابراین در حد سطحی بود و از عمق و آموزندگی لازم برخوردار نبود.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که روابط عرب با کشورهای همسایه تنها در زندگی مادی و ادبی آنان اثر گذاشته بود. (1)

در مورد تأثیر حضور یهودیان نیز گفته می شود که یهودیان از زمان حضرت موسی علیه السلام و بعد از آن به واسطه تعدیات رومیان به خصوص پس از خرابی اورشلیم، به حجاز مهاجرت کردند. (2) آمدن یهودیان به حجاز در وضع اجتماعی عرب آن منطقه تأثیر بسزایی داشت و داستانهای تورات و تلمود نیز به عرب حجاز منتقل شد. (3)

ص: 61

1- ر. ک: فجرالاسلام، ص 29.

2- یهودیان عمدتاً در یثرب، خیبر، فدک و تیماء سکونت داشتند و تعداد کمی نیز در طائف بودند، اما هیچ نشانه ای از وجود یک جمعیت یهودی در مکه در دست نیست.

3- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام (تهران: امیرکبیر، 1333)، ج 1، ص 16 با تلخیص.

اسنادی در دست است که نشان می دهد یهود، نسبت به عرب، در سطح فکری و مذهبی بالاتری قرار داشتند و حتی پس از ظهور اسلام نیز گاهی برخی از مسلمانان، پرسشهای مذهبی خود را از آنان می پرسیدند.⁽¹⁾ ولی از آنجا که آیین یهود (همچون مسیحیت) به شدت تحریف شده بود، افکاری هم که عرب از یهود می گرفت، آشفته و مسخ شده بود، تعالیم یهود نه تنها برای آنان راهگشا نبود، بلکه بر گمراهی و سردرگمی آنان می افزود.

ضعف و حقارت عرب در برابر ایران و روم

چنان که گفتیم، از آنجا که مردم حجاز به صورت پراکنده و به شکل قبیله‌ای زندگی می کردند و اکثراً بادیه نشین بودند، دولت متمرکزی وجود نداشت تا آنان را متشکل سازد. آنان پیوسته درگیر خصومتها و جنگهای قبیله‌ای بودند. از این رو دچار ضعف و ذلت بودند و در میان ملل و اقوام آن روز هرگز مورد توجه نبودند.

قوم عرب چنان در دایره تنگ قبیله و عشیره و در فضای محدود چادرنشینی و شترچرانی دست خوش تعصبها، محرومیتها و بی نظمی ها بودند که هرگز به خارج از حوزه عربستان و بیرون از قلمرو جزیره العرب فکر نمی کردند و نه تنها اندیشه پیروزی بر دولتهای مجاور به خاطرشان نمی گذشت، بلکه در برابر دو دولت مقتدر آن زمان، یعنی ایران و روم به شدت احساس ضعف و حقارت می کردند؛ چنان که فردی همچون قتاده که خود یک عرب بود، قوم عرب آن روزگار را ذلیل ترین، تیره روزترین، گمراه ترین، ژنده پوش ترین و گرسنه ترین اقوام آن روز معرفی می کند، وی می گوید: «آنان بین دوشیر یعنی امپراتوری ایران و روم گیر کرده بودند و از آن دو می ترسیدند.»⁽²⁾

ص: 62

-
- 1- صحیح بخاری، دار مطابع الشعب، ج 9، ص 136، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة.
 - 2- طبری، جامع البيان فی تفسیر القرآن (بیروت: دارالمعرفه، ط 2، 1392 ه. ق)، ج 4، ص 25 (تفسیر آیه وکنتم علی شفا حفرة من النار...)؛ زاهیه قُدوره، الشعوبیه، واثره الأجتماعی و السیاسی فی الحیاه الاسلامیه فی العصر العباسی الأول (بیروت: دارالکتب اللبنانی، ط 1، 1972 م)، ص 34؛ احمد امین، ضحی الاسلام (قاهره: مکتبه النهضه، ط 7)، ج 1، ص 18.

گواه این معنا آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سالهای دعوت خود در مکه، روزی با عده ای از بزرگان عرب گفت و گو و آنان را به اسلام دعوت کرد و آیاتی از قرآن مجید را که شامل تعالیم فطری و اخلاقی بود، برایشان خواند، آنان همگی تحت تأثیر قرار گرفتند و هر یک به گونه ای زبان به تحسین گشودند، ولی بزرگ آنان به نام مثنی بن حارثه گفت:

ما، در میان دو آب قرار گرفته ایم. از یک سو آبها و سواحل عرب و از سوی دیگر سرزمین ایران و نهرهای کسری، ما را احاطه کرده است. کسری از ما تعهد گرفته است که هیچ حادثه ای ایجاد نکنیم و هیچ خطاکاری را پناه ندهیم، شاید پذیرش آیین تو خوشایند شاهان نباشد. اگر در سرزمین عرب خطایی از ما سرزند، قابل چشم پوشی است، اما چنین خطایی در حوالی ایران (از طرف کسری) قابل بخشش نیست. (1)

افتخار موهوم

مورخان در مورد احساس حقارت عرب، می نویسند: سالی قبیلۀ بنی تمیم گرفتار قحطی شدند و کسری به آنان اجازه نمی داد از منطقه سرسبز و حاصلخیز عراق استفاده کنند تا آنکه یکی از بزرگان آنان به نام حاجب بن زراره به نمایندگی از طرف آن قبیلۀ به دربار کسری رفت و در این مورد اجازه خواست. کسری گفت: «شما مردم عرب خیانت کارید، اگر در این زمینه به شما اجازه بدهم بلوا و اغتشاش ایجاد کرده مردم را برضد من تحریک خواهید کرد و مرا آزرده خواهید ساخت.» حاجب گفت: «من تضمین می کنم که چنین چیزی پیش نیاید.» کسری پرسید: «چه تضمینی داری؟» وی گفت: «کمان خود را نزد شما برو می گذارم.» کسری پذیرفت و حاجب کمان خود را (که مظهر شجاعت و سلحشوری و جوانمردی وی محسوب می شد) نزد کسری گرو گذاشت و بدین ترتیب موافقت کسری را جلب کرد. پس از مرگ حاجب پسرش عطارد کمان پدر را از کسری باز گرفت. (2) پس از این جریان مدت‌ها قبیلۀ بنی تمیم پذیرش

ص: 63

-
- 1- محمد ابوالفضل ابراهیم (و همکاران)، قصص العرب (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1382 ه. ق)، ج 2، ص 358؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 3، ص 144.
 - 2- آلوسی، بلوغ الأرب، ج 1، ص 311-313؛ محمد بن عبدربه، العقد الفرید (بیروت: دارالکتب العربی، 1403 ه. ق)، ج 2، ص 20؛ ابن قتیبه، المعارف، تحقیق: ثروه عکاشه (قم: منشورات الرضی)، ص 608.

چنین گروگانی از طرف کسری را مایه افتخار بزرگی برای خود به شمار می آوردند!⁽¹⁾

از طرف دیگر چون قبیله «بنی شیبان» با همکاری «عجلی ها» و «یشکری ها» در جنگ «ذی قار» بر خسرو پرویز پیروز شدند.⁽²⁾ این پیروزی را بی اندازه مایه مباهات و سربلندی خود می دانستند و با اینکه پیروز شده بودند، باز با ناباوری به آن می نگریستند و هر وقت به فکر آن می افتادند، متوحش می شدند و جرأت نداشتند این پیروزی را پیروزی «عرب» بر «عجم» معرفی کنند؛ بلکه آن را یک حادثه اتفاقی (و نه از افتخارات عرب)، و از مفاخر سه قبیله درگیر در جنگ به شمار می آوردند. خودستایی آنان به خاطر این پیروزی به جایی رسید که ابوتمام شاعر⁽³⁾ در برابر قبیله بنی تمیم که روزی به پذیرش کمان حاجب نزد کسری افتخار می کردند، در مدح ابودلف عجلی⁽⁴⁾ چنین سرود:

اگر روزی تمیم به کمان خود افتخار کند، و آن را از موجبات شرف و سربلندی خود بشمارد، شمشیرهای شما در جنگ ذی قار تخته‌های حکومت کسانی را که کمان حاجب را به گروگان گرفته بودند، واژگون ساخت.⁽⁵⁾

ص: 64

-
- 1- . احمد امین، ضحی الاسلام، ج 1، ص 19.
 - 2- . سرچشمه این جنگ این بود که خسرو پرویز خواستار ازدواج با دختر نعمان بن منذر، حاکم دست نشاندۀ ایران در حیره بود و چون نعمان با آن مخالفت کرد، از طرف کسری به دربار ایران احضار و زندانی گردید و در زندان جان سپرد. آنگاه خسرو پرویز از هانی بن مسعود شیبانی خواست که اموال و دارایی نعمان را که نزد وی بود، به خسرو پرویز بدهد، او از این کار خودداری ورزید. به دنبال آن، کسری سپاهی به جنگ بنی شیبان (یکی از تیره های بکرین وائل) فرستاد و این جنگ به شکست سپاه ایران منجر گردید. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، 1399 ه. ق، ج 1، ص 485-489؛ ر. ک: مقدسی، البدء و التاریخ، (پاریس: 1903 م)، ج 3، ص 26).
 - 3- . ابوتمام حبیب بن اوس طائی.
 - 4- . ابودلف قاسم بن عیسی عجلی.
 - 5- . اذا افتخرت یوماً تمیم بقوسها وزادت علی ما وطدت من مناقب فانتم بذی قار، أمالت سیوفکم عروش الذین استرهنوا قوس حاجب احمد امین، ضحی الاسلام، ج 1، ص 19؛ مسعودی، التنبیه والأشراف، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی (قم: مؤسسه نشر منابع الثقافیه الاسلامیه)، ص 209؛ جلال الدین همایی، شعوبیه (اصفهان: کتابفروشی صائب، 1363)، ص 11-12.

در لابلای بحث، دربارهٔ جزیره العرب و مردم آن، از روزگار پیش از ظهور اسلام به عنوان «عصر جاهلیت»، و از مردم آن سرزمین به نام «عرب جاهلی» یاد کردیم. در اینجا یادآوری می‌کنیم که شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که اصطلاح عصر جاهلیت پس از ظهور اسلام، (با الهام از قرآن) در میان مسلمانان، در مورد عصر پیش از اسلام به کار رفت و مفهوم خاصی پیدا کرد. (1) برخی از مورخان معاصر، محدودهٔ زمانی این دوره را صدوپنجاه تا دویست سال پیش از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تخمین زده اند. (2)

اگرچه واژه جاهلیت از «جهل» مشتق شده است، ولی جهل در اینجا نقطهٔ مقابل «علم» نیست، بلکه نقطهٔ مقابل «عقل» و «منطق» است. (3) درست است که عرب آن روز جزیره العرب (به شرحی که گفتیم) مردمی درس نخوانده و فاقد علم و دانش بودند، اما اگر در فرهنگ اسلامی به مردم آن روزگار، مردم «جاهل»، و به آن عصر، «عصر جاهلیت» گفته شد، نه تنها به علت بی‌دانشی، بلکه به خاطر بینش غلط و دور از عقل و منطق آنها و پیروی از آداب و رسوم خرافی و داشتن صفاتی مانند کینه توزی، خودپسندی، فخرفروشی، تعصب کورکورانه است که اسلام به شدت با آنها مبارزه کرد. (4) شاید بتوان گفت جهل در اینجا مفهومی همچون «فهمی» دارد که لازمهٔ آن بی‌سوادی نیست، بلکه افراد کج فکر، کم عقل و سبک مغز را نیز با آن متصف می‌کنند. (5)

ص: 65

-
- 1- . جوادعلی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1)، ج 1، ص 41-42.
 - 2- . عمر فزوخ، تاریخ صدرالاسلام والدوله الأمویه (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 3، 1976 م)، ص 39.
 - 3- . عمر فزوخ می‌گوید: فالجاهلیه تدل علی الجهل الذی هو ضدالحلم لا علی الجهل الذی هو ضد العلم. (تاریخ صدرالاسلام، ص 40).
 - 4- . ر. ک: طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 4، ص 151-155؛ احمد امین، فجرالاسلام، ص 74-78؛ آلوسی، بلوغ الأرب، ج 1، ص 15-18؛ شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی، ج 1، «العصر الجاهلی» (قاهره: دارالمعارف، ط 7)، ص 39. مؤید این معنا این است که در یک سلسله احادیث ما، جهل در برابر عقل معرفی شده و در کتابی مانند اصول کافی، فصل العقل والجهل، (ج 1، صفحه 11 به بعد) دربرگیرندهٔ این قبیل احادیث است.
 - 5- . جواد علی می‌گوید: «به نظر من جاهلیت ناشی از سفاهت، حماقت، غرور، سبک مغزی، خشم و تسلیم ناپذیری در برابر حکم و دستور الهی [است] و این گونه صفات است که اسلام آنها را نکوهش کرده است. بنابراین مثل این است که امروز به شخص سفیه و احمقی که سخنان زشت می‌گوید و هیچ عرف و ادبی را رعایت نمی‌کند، بگوییم: برو ای نادان! که مفهوم آن بی‌سوادی آن شخص نیست.» (المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 1، ص 40).

در قرآن مجید در مواردی متعدد، جاهلیت در این گونه معانی و مفاهیم به کار رفته است که به چند مورد آن اشاره می شود:

1. توقّعات و انتظارات بی جا و غلط گروهی از اهل کتاب که مایل بودند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دلخواه آنان رأی دهد، «حکم جاهلیت» نامیده شده است. (1). «قالوا اتخذنا هزواً قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین.» (بقره (2):67). (2)

2. خداوند تعصب کور قبیلگی عرب بت پرست را «تعصب جاهلیت» معرفی کرده است. (3)

3. به همسران پیامبر هشدار داده شده است که به شیوه جاهلیت پیشین با خودنمایی بیرون نیایند. (4)

4. خداوند گروهی منافق و افراد سست ایمان را که پس از شکست ارتش اسلام در جنگ احد، روحیه خود را از دست داده، دچار تشویش و بدبینی شده بودند، نکوهش می کند که درباره خدا، گمانهایی همچون «گمان جاهلیت» داشتند. (5)

5. خداوند حکایت می کند که وقتی قوم موسی، در برابر دستور او مبنی بر کشتن گاو، به وی گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» موسی گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» (5)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در ترسیم زندگی نکبت بار و تیره روزیهای عرب بت پرست، از سبک مغزی آنها در اثر جاهلیت یاد می کند. (6)

ص: 66

1- «افحکم الجاهلیه بیغون...» (مائده

2-:50).

3- «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیّه حمیّه الجاهلیه...» (فتح (48):26).

4- «و قرن فی بیوتکنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهلیّه الا ولی...» (احزاب (33):33).

5- «... و طائفه قد اهتمهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیه...» (آل عمران (3):154).

6- «استخفّتهم الجاهلیه الجهلاء.» (صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه 95).

با آنکه همزمان با ظهور اسلام، کیش غالب عرب، بت پرستی بود، اما در گوشه و کنار عربستان، پیروان کیشها و آیینهای مختلفی همچون: مسیحیت، یهودیت، حنیفیت، مانوی و مذهب صابئی و امثال اینها نیز وجود داشت. بنابراین مردم عربستان از کیش واحدی پیروی نمی کردند. هر یک از کیشها و آیینهای موجود نیز خالی از ابهام و تیرگی نبود. از این رو نوعی سردرگمی و خستگی از ادیان موجود حکمفرما بود. ما در اینجا درباره هر یک از کیشها و ادیان آن روز اندکی توضیح خواهیم داد:

یکتاپرستان

یکتاپرستان یا حنیفان(1) کسانی بودند که برخلاف بیشتر مردم که مشرک بودند از بت پرستی بیزار و به خدای یگانه و احیاناً به کیفر و پاداش روز رستاخیز معتقد بودند. برخی از این گروه، پیرو مسیحیت بودند؛ ولی بعضی از مورخان آنان را نیز در شمار حنیفان آورده اند. افرادی همچون ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش، عثمان بن حویرث، زید بن عمرو بن نفیل،(2) نابغه جعدی (قیس بن عبدالله)، امیه بن ابی الصلت، قسبن ساعده ایادی، ابوقیس صرمه بن

ابی انس، زهیر بن ابی سلمی، ابوعامر اوسی (عبد عمرو بن صیفی)، عداس (غلام عتبه بن

ص: 67

1- حنیف (که جمع آن حنفاء است) به کسی می گفتند که پیرو دین حضرت ابراهیم باشد. (طبرسی، مجمع البیان، شرکه المعارف، ج 1، ص 216).

2- محمد بن حبیب، المحبّر (بیروت: دارالافتاح الجدیده)، ص 171.

ربيعه)، رثاب شنی و بحیرای راهب را از جمله حنیفان شمرده اند.⁽¹⁾ برخی از اینان از حکما یا شعرای مشهور بودند.

البته راز گرایش به یکتاپرستی را باید در فطرت پاک و فکر روشن آنان و بی فروغی کیشهای رایج آن زمان، و وجود خلأ مذهبی در آن جامعه جست و جو کرد. اینان با فطرت پاک خود، وجود آفریدگار مدبر جهان را باور داشتند و نمی توانستند آیین منحط و دور از خردی همچون «بت پرستی» را بپذیرند. مسیحیت و کیش یهود نیز با گذشت قرن‌ها، اصالت و معنویت خود را از دست داده بودند و نمی توانستند درون ناآرام افراد روشن بین را آرامش بخشند. از این رو در مورد برخی از خداجویان آمده است که در جست و جوی آیین حق، رنج سفر را بر خود هموار می ساختند، با دانشمندان مسیحی و یهودی و دیگر افراد آگاه بحث و گفت و گو می کردند⁽²⁾ و در مورد نشانه های بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در کتابهای آسمانی به آنها اشاره شده بود، تحقیق می کردند و چون غالباً راه به جایی نمی بردند، اصل یکتاپرستی را می پذیرفتند. در هر حال اینکه آنان عبادت و مراسم مذهبی خود را چگونه انجام می دادند، چندان برای ما روشن نیست.

یادآوری این نکته لازم است که حنیفان برخلاف پندار برخی، در هدایت و تحوّل جامعه عرب به سوی توحید، نقشی نداشتند؛ بلکه چنان که مورّخان تصریح کرده اند آنان در گوشه گیری و حالتهای انفرادی روزگار می گذرانیدند، در تأمل و اندیشه بودند و هیچ گاه به صورت گروه و فرقه ای سازمان یافته نبودند. دین و آیینی که احکام ثابت و معینی داشته باشد،

ص: 68

-
- 1- . مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ 2، 1356)، ج 1، ص 60-68؛ ابن هشام، سیره النبی، تحقیق: مصطفی السقاء و همکاران، (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 237؛ ابن کثیر، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی عبدالواحد (قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي، 1384 ه. ق)، ج 1، ص 122-165؛ محمدبن اسحاق، السیر والمغازی، تحقیق: الدكتور سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، ط 2، 1410 ه. ق)، ص 115-116؛ محمدبن حبیب بغدادی، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق: خورشید احمد فاروق (بیروت: عالم الکتب، ط 1، 1405 ه. ق)، ص 152-153؛ محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ 2، 1361)، ص 13-19.
 - 2- . ابن کثیر، پیشین، ص 156؛ محمد ابوالفضل ابراهیم (و همکاران)، قصص العرب (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ط 5)، (قم: افست منشورات الرضی، 1364) ج 1، ص 72.

نداشتند. آنان به همین بسنده کرده بودند که از مراکز اجتماعات مردم دور باشند و از پرستش بتها بگریزند. چنین افرادی به همین اکتفا کرده و قانع بودند که عقاید قومشان فاسد است.

بدون اینکه خود را به زحمت تبلیغ و دعوت بیفکنند و نظر خود را آشکار کنند. از این رو روابط آنان با قومشان عادی بود و هیچ گونه برخوردی با آنان پیدا نکردند.⁽¹⁾

مسیحیت

دین مسیحیت نیز در بعضی از نقاط عربستان پیروانی داشت. این آیین از طرف جنوب از راه حبشه و از طرف شمال از راه سوریه (نواحی تحت نفوذ روم شرقی) و نیز از شبه جزیره سینا، به عربستان نفوذ کرده بود؛ ولی پیشرفت چندانی در آن سرزمین نکرده بود.⁽²⁾ در شمال جزیره العرب، مسیحیت در میان قبیله «تَغْلِب» (تیره ای از قبیله ربیعہ) و غسان و برخی از افراد قبیله «قضاعه» رواج داشت.⁽³⁾ (4)

قسّ بن ساعده، حنظله طائی و امیه بن صلت را نیز از بزرگان مسیحیت شمرده اند. برخی از اینان شهر و مراکز اجتماع را ترک گفته به دیرنشینی و انزوا در بیابانها می پرداختند.⁽⁴⁾

مسیحیت در یمن

مسیحیت از قرن چهارم میلادی در یمن نفوذ کرد. فیلیپ حتی - که خود یک مسیحی است -

ص: 69

- 1- . جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1، 1968 م)، ج 6، ص 449؛ حسینی طباطبایی، خیانت در گزارش تاریخ (تهران: انتشارات چاپخش، 1366 ش)، ج 1، ص 120؛ ابن هشام، سیره النبی، ج 1، ص 237.
- 2- . حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چ 5، 1362)، ج 1، ص 64.
- 3- . همان، ص 64؛ شهاب الدین الأبشهی، المستطرف فی کل فن مستطرف (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 2، ص 88؛ ابن قتیبہ، المعارف، تحقیق: ثروت عکاشه (دارالکتب، 1960 م)، ص 621؛ الأمير ابوسعید الحمیری، الحورالعین، تحقیق: کمال مصطفی (تهران: 1972 م)، ص 136.
- 4- . احمد امین، فجرالاسلام (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 9، 1964 م)، ص 27.

نخستین هیأت مسیحی که به جنوب عربستان رفت و خبر آن درست است، همان است که امپراتور کنتانتیوس در سال 356 م. به ریاست تئوفیلوس اندوس اریوس فرستاد. اعزام هیأت مذکور، از انگیزه های سیاست جهانی آن روزگار و رقابت امپراتوری ایران و روم بر سر مناطق نفوذ در جنوب عربستان مایه می گرفت. تئوفیلوس، کلیسای در عدن و دو کلیسای دیگر در کشور حمیریان بنیاد کرد. مردم نجران در سال 500 میلادی به دین جدید گرویدند.⁽¹⁾

هنگام ظهور اسلام قبایل طیّ، مذحج، بهراء، سلیح، تنوخ، غسان و لخم در یمن مسیحی بودند.⁽²⁾

مهم ترین مرکز مسیحیت در یمن، شهر «نجران» بود. نجران شهری آباد و مرفّه بود، و شغل مردم آن، زراعت، بافت پارچه های حریر، تجارت پوست و اسلحه سازی بود. این شهر در کنار جاده بازرگانی قرار گرفته بود که تا حیره امتداد داشت.⁽³⁾

مسیحیت همچنان در یمن رواج داشت تا آنکه ذونواس در یمن به قدرت رسید و مسیحیان را در فشار گذاشت تا از آیین خود دست بردارند؛ وقتی مسیحیان مقاومت کردند، آنان را در گودالهایی از آتش سوزاند.⁽⁴⁾ سرانجام ذونواس با مداخله دولت حبشه در سال

ص: 70

1- . تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات آگاه، چ 2، 1366)، ص 78. برخی از مورخان آغاز نفوذ مسیحیت در یمن را به ورود یک قدیس شامی به نام فیمیون به این منطقه و فعالیت او در این سرزمین نسبت می دهند. (ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 32-35)؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، (بیروت: داراحیاء التراث العربی)، ج 5، ص 266، واژه نجران. ولی رنگ قصه پردازی و افسانه دارد و با آنچه از جتی نقل شد، سازگاری ندارد.

2- . تاریخ یعقوبی (نجف: مکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 1، ص 224.

3- . احمد امین، پیشین، ص 26.

4- . گروهی از مفسران می گویند: آیات 4-9 سوره «بروج» درباره کشتار مسیحیان نازل شده است، یا این حادثه یکی از مصادیق آن آیات است. (تفسیر المیزان، ج 20، ص 251-257). آنجا که خداوند می فرماید: «قُتِلَ اصْحَابُ الْأُخْدُودِ. النَّارُ ذَاتُ الْوُقُودِ. اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلٰی مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ. وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. الَّذِيْ لَهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ، وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.»

مسیحیت در حیره

یکی دیگر از مناطقی که مسیحیت در آنجا نفوذ داشت، شهر «حیره»، در شرق عربستان بود.

این آیین از طریق اسیران رومی در این منطقه نفوذ کرده بود، دولت ایران از زمان هرمز اول مستعمراتی به وجود آورده بود که سکنة آنها را اسیران رومی تشکیل می دادند و تعدادی از این اسیران در حیره سکونت داشتند. به عقیده برخی، سرچشمه نفوذ مسیحیت در حیره، همین اسیران بودند. در حال مبلغان مسیحی در حیره وجود داشته و در نشر این آیین می کوشیدند. در بازارهای عرب به تبلیغ و وعظ می پرداختند و از قیامت و بهشت و دوزخ سخن می گفتند. در اثر کوششهای آنان، گروهی به این آیین گرویدند و حتی هند - همسر نعمان پنجم - مسیحیت را پذیرفت و دیری ساخت که به نام «دیره» معروف شد و تا زمان طبری باقی بوده است. حنظله طائی، قسبن ساعده و امیه بن صلت (که قبلاً از آنها یاد کردیم) از مردمان حیره بودند. (2)

نعمان بن منذر - پادشاه حیره - نیز به تشویق عدی بن زید، کیش مسیحیت را پذیرفت. (3)

در قرآن مجید آیات متعددی در مورد مسیحیان و افکار و عقاید آنان و بیان موارد ضعف و اشتباه در عقاید و اعمالشان (به ویژه پندارشان در مورد الوهیت مسیح) وجود دارد (4). سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان (قم: مطبوعاتی اسماعیلیان، ط 3، 1393 ه. ق)، ج 3، ص 228 و 233.

(5) و این، مهم ترین گواه بر وجود این آیین در زمان نزول قرآن در جزیره العرب، است. جریان مباحثه پیامبر اسلام نیز (که در تاریخ اسلام معروف است) با کشیشان نجران بوده است. (5)

البته چنان که اشاره شد، مسیحیت در اثر مرور زمان، فروغ معنویت و اصالت خود را از

ص: 71

1- . احمد امین، پیشین، ص 27.

2- . احمد امین، پیشین، ص 28، 26، 25، 18.

3- . محمد ابوالفضل ابراهیم (و همکاران)، قصص العرب، ج 1، ص 73؛ احمد امین، پیشین، ص 27.

4- . مائده

5- 73، 72، 18؛ نساء (4): 171؛ توبه (9): 30، ولی قرآن، مسیحیان را در برابر یهود که دشمن ترین دشمنان مسلمانان بودند، نزدیک ترین دوستان آنان معرفی می کند. (مائده (5): 82).

دست داده و دستخوش تحریف گشته بود، بنابراین نمی توانست خلأ فکری و عقیدتی مردم آن زمان را پر کند و درون ناآرام آنان را آرامش دهد.

کیش یهود

دین یهود، چند قرن پیش از ظهور اسلام در عربستان نفوذ یافته بود و برخی مناطق یهودی نشین پدید آمده بود که از همه معروف تر «یثرب» بود که بعدها «مدینه» نامیده شد. در «تیماء» (1) «فدک» (2) و «خیبر» (3) نیز نقاط یهودی نشین وجود داشت. یهودیان یثرب سه طایفه بنی نظیر، بنی قینقاع و بنی قریظه بودند. (4)

در مدینه غیر از سه قبیله یادشده یهودی، دو قبیله اوس و خزرج نیز سکونت داشتند که در حوالی قرن سوم میلادی، مدتی پس از استقرار یهودیان در یثرب، از یمن به این شهر آمدند و ماندگار شدند. این دو قبیله، بت پرست بودند و در اثر مجاورت با یهود، تعدادی از آنان به کیش یهود گرویده بودند. گفته شده که در طائف نیز تعدادی یهودی زندگی می کردند که از یمن و یثرب رانده شده بودند و در آنجا سکنی گزیده، به تجارت اشتغال داشتند. (5)

ص: 72

1- . به گفته یاقوت حموی، تیماء شهر کوچکی بوده بین شام و وادی القری (معجم البلدان، ج 2، ص 67) ووادی القری بین مدینه و شام واز توابع مدینه بوده است. (همان، ج 5، ص 345). بنابراین تیماء بین مدینه و شام بوده است. مقدسی - از دانشمندان اسلامی قرن چهارم - می گوید: «تیماء شهری است کهن در زمینی گسترده، پرنخل، دارای باغهای فراوان و آب سرشار، با چشمه ای سبک و شگفت انگیز و زیبا که از پنجره آهنین به یک برکه می ریزد و سپس به باغها می رود. چاههای شیرین نیز دارد، در دشت واقع است ولی بیشتر آن ویرانه شده است.» (احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، (شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ 1، 1361) بخش اول، ص 363).

2- . فدک قریه ای در فاصله دو یا سه روز مسافت از مدینه بوده است. (معجم البلدان، ج 4، ص 238).

3- . خیبر منطقه ای است در حدود 96 میلی (192 کیلومتری) شمال مدینه (سمت شام) که شامل هفت قلعه و دارای کشتزارها و نخلستانهای بسیار بوده است. (معجم البلدان، ج 2، ص 409). فاصله آن را تا مدینه کمتر و بیشتر از این نیز نوشته اند. (ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)، ص 123).

4- . حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص 64.

5- . بلاذری، فتوح البلدان (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1398 ه. ق)، ص 67.

یهودیان در هر نقطه ای از عربستان که سکونت می‌گزیدند، در پرتو مهارت در زراعت شهرت می‌یافتند. در مدینه نیز علاوه بر کشاورزی، به خاطر مهارت در حرفه‌هایی مانند:

آهنگری، رنگرزی و ساخت اسلحه، شهرت به دست آورده بودند. (1)

کیش یهود در میان قبایل حمیر، بنی‌کنانه، بنی‌حارث بن‌کعب، کنده، (2) غسان و جذام نیز پیروانی یافته بود. (3)

یهود در یمن

یهودیان در هر منطقه ای که سکونت می‌کردند، تعالیم تورات و افکار و عقاید خویش را ترویج می‌کردند. یمن نیز مدتی تحت نفوذ یهود قرار گرفت و ذونواس - پادشاه یمن - که یهودی‌گری را پذیرفته بود، مسیحیان را سرکوب و کیش یهود را کیش رسمی اعلام کرد.

به عقیده بعضی از مورخان، ذونواس در این اقدام نه انگیزه مذهبی، بلکه انگیزه ملی و وطن پرستانه داشت. به این معنا که مسیحیان نجران با کشور حبشه روابط دوستانه داشتند و دولت حبشه با حمایت از مسیحیت در نجران آن را دستاویز مداخله در امور یمن و رسیدن به مقاصد خویش قرار داده بود. از این رو ذونواس و طرفداران او می‌خواستند با سرکوب مسیحیان، حبشه را از این پایگاه، محروم سازند، به همین جهت پس از کشتار مسیحیان نجران، یکی از آنان که سالم مانده بود به حبشه شتافت و از امپراتور حبشه درخواست کمک کرد و این امر منجر به جنگ بین دو کشور و شکست ذونواس در سال 525 م. گردید و نجران تا بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همچنان مرکز مهمی برای مسیحیت به شمار می‌رفت. (4)

ص: 73

-
- 1- . احمد امین، فجرالاسلام، ص 24.
 - 2- . ابن قتیبه، المعارف، تحقیق: ثروت عکاشه (قم: منشورات الرضی، ط 1، 1415 ه. ق)، ص 621؛ الأمیرابوسعید بن نشوارالحمیری، الحورالعین، تحقیق: کمال مصطفی (تهران: 1972 م.)، ص 136. در کتاب المستطرف ج 2، ص 88، نام قبیلۀ حمیر «نمیر» ضبط شده است که گویا اشتباه چاپی است.
 - 3- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 257.
 - 4- . احمد امین، پیشین، ص 23، 24 و 27؛ ر. ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 37؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 5، ص 266.

برخی، پیدایش این گروه را از زمان سلطنت تهمورث و بنیانگذار این کیش را «بوذاسف» می‌دانند. ابوریحان بیرونی (360-440 ه. ق) پس از بیان تاریخچه پیدایش این گروه، می‌گوید:

... ما از آنان بیش از این نمی‌دانیم که خداوند را یگانه، و او را از صفات بد منزّه و پیراسته می‌دانند (ا صفات سلیبه) مثل اینکه می‌گویند: خدا محدود نیست، دیده نمی‌شود، ستم نمی‌کند. آنان تدبیر عالم را به فلک و کرات آسمانی نسبت می‌دهند و به حیات و نطق و شنوایی و بینایی افلاک اعتقاد دارند و انوار را تعظیم می‌کنند. صابئیان براساس عقیده به ستارگان و ارتباط حرکات آنها با مقدرات زمین، مجسمه آنها را در معابد خود نصب می‌کردند. چنان که مجسمه خورشید را در بعلبک، مجسمه ماه را در حرّان و مجسمه زهره را در یک قریه نصب کرده بودند. (1)

مرکز صابئین شهر «حرّان» (2) بوده است. این کیش، روزگاری تا روم، یونان، بابل و دیگر نقاط جهان نفوذ کرده بود. (3) قرآن مجید در سه مورد از آنان نام برده است. (4). در کنار رود کارون، اهواز، خرمشهر، آبادان، شادگان و دشت میشان. (5) این فرقه در زمان ما، روبه انقراض است و تنها تعدادی از آنان در خوزستان (5) و عراق (6) به سر می‌برند. (7)

ص: 74

- 1- الآثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، (تهران: چ 3، 1363)، ص 294-295.
- 2- حرّان شهری بزرگ بین دجله و فرات بود، (محدوده تقریبی عراق کنونی) اما امروزه ویران شده و به صورت قریه مخروبه ای درآمده است. در اوایل اسلام این شهر آباد بوده و دانشمندان بزرگی از آن برخاسته اند. (معجم البلدان، ج 2، ص 235-236؛ تقویم البلدان، ص 303، 307، 309؛ محمد معین، فرهنگ فارسی، (تهران: امیرکبیر) ج 5، ص 457).
- 3- طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 10، ص 279.
- 4- بقره (2): 62؛ مائده
- 5- حج (22): 17.
- 6- در اطراف دجله و فرات در بغداد، حله، ناصریه، عماره، کوت، دیالی، کرکوک، موصل، رمادی، سلیمانیه و کربلا.
- 7- درباره ریشه اشتقاق کلمه «صابئی» و اینکه آیا این کلمه عربی است یا عبری و معنای آن چیست؟ ونیز پیرامون عقاید صابئی ها و اینکه از پیروان کدام یک از پیامبران هستند. ر. ک: آلوسی، بلوغ الأرب، ج 2، ص 223-228، یحیی نوری، اسلام و عقاید و آراء بشری (تهران: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، چ 2، 1346)، ص 431-432؛ شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق: محمد سیدکیلانی (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 230؛ ج 2، ص 5.

خاستگاه و مرکز کیش زردشتی، مزدکی و مانوی، ایران بوده است. اما اینکه آیا این کیشها قبل از ظهور اسلام به حجاز نفوذ کرده بوده اند یا نه، اختلاف وجود دارد. برخی از مورخان معاصر به وجود این کیشها در عربستان آن روز معتقد شده اند، اما اسناد تاریخی، تنها نفوذ کیش مانوی در آن منطقه را تأیید می کند.

یعقوبی می نویسد:

گروهی از عرب به کیش یهود گرویدند، گروهی دیگر مسیحیت را پذیرفتند و گروهی نیز زندیق گشته به کیش ثنوی (ا دوگانه پرستی) درآمدند. (1)

گرچه کلمه «زندیق» به معنای ملحد و منکر خدا به کار می رود، اما به عقیده صاحب نظران، در اصل به معنای فرقه ای از پیروان کیش مانوی بوده است و سپس شامل تمام مانوی ها گردیده و آنگاه کافر و دهری هم مشمول آن شده اند. بنابراین در منابع قدیم، مراد از زندقه کیش مانوی است (2) و می دانیم که مانوی ترکیبی از مسیحیت و مجوسی گری است. (3)

ص: 75

-
- 1- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 226.
 - 2- . احمد امین، فجرالاسلام، ص 108؛ داود الهامی، ایران و اسلام (قم: کانون نشر حدید)، ص 392. بیرونی پس از اشاره به اینکه مزدکیان به مناسبت پیروی از زند (ا تفسیر اوستا) زنداقه نامیده می شوند، می نویسد: «مانویان را نیز مجازاً زنداقه می گویند و فرقه باطنیه را نیز در اسلام چنین می نامند؛ زیرا این دو دسته، در توصیف خداوند به برخی از صفات و نیز در تأویل ظواهر، شبیه مزدکیه می باشند.» (الأثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص 312). عبدالحسین زرّین کوب در این زمینه می نویسد: «لفظ زندیق اشتقاق آن از زندیک پهلوی، امروز دیگر تقریباً مسلم شناخته می شود، در عهد اسلامی، گذشته از استعمال درباره مانویه بر همه کسانی که به نوعی الحاد و شک و بی اعتقادی متهم بوده اند، نیز اطلاق می شده است.» (نه شرقی نه غربی، انسانی، ص 110).
 - 3- . شهرستانی، پیشین، ص 244. یکی از مستشرقان می گوید: «اگر کیش مانوی زردشتی گری آمیخته به مسیحیت بدانیم، به واقعیت نزدیک تر است از اینکه آن را مسیحیت آمیخته به زردشتی گری بنامیم.» (احمد امین، فجرالاسلام، ص 104) در مورد مانوی و کیش اور. ک: عبدالحسین زرّین کوب، نه شرقی نه غربی، انسانی، ص 72-76.

گروهی از مورخان تصریح کرده اند که زندقه در میان قریش بوده و آن را از مردم حیره گرفته بودند.⁽¹⁾ اخذ این کیش از حیره گواه بر این است که مقصود، دوگانه پرستی است؛ زیرا حیره تحت الحمایه و همسایه ایران بود و آیینهای ایرانی که بر دوگانه پرستی استوار بود به آنجا نفوذ کرده بود.

پرستی ستارگان

در عصر جاهلیت، گروهی از مردم جزیره العرب، همچون بسیاری از مردم مناطق دیگر، اجرام آسمانی مانند خورشید و ماه و برخی از ستارگان را می پرستیدند و آنها را دارای نیروی مرموزی می پنداشتند که سرنوشت و مقدرات جهان و جهانیان را رقم می زند؛ مثلاً قبیلۀ خُزاعه و حَمَیر، ستاره «شعری» را که از ستارگان ثابت و درخشان است، می پرستیدند.

همچنین ابوکبشه از اجداد مادری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از پرستندگان این ستاره بوده است.⁽²⁾

ص: 76

1- . ابن قتیبه، المعارف (قم: منشورات الرضی، ط 1، 1415 ه. ق)، ص 621؛ الأبهسی، المستطرف فی کل فن مستطرف، ج 2، ص 88؛ ابن رسته، الأعلاق النفیسه، ترجمۀ حسین قره چانلو (تهران: امیرکبیر، چ 1، 1365)، ص 264؛ احمد امین، فجرالاسلام، ص 108. به گفته محمد بن حبیب بغدادی، از قریش صخر بن حرب (ابوسفیان)، عقبه بن ابی معیط، ابی بن خلف، ابو عزه (امیر بن عبدالله جمحی) نصر بن حارث، نبیه و منبّه (پسران حجاج بن عامر سهمی) عاص بن وائل سهمی، و ولید بن مغیره مخزومی، از این گروه بودند. (المنطق فی اخبار قریش، ص 288-289؛ المحبر، ص 161) ولی در سخنان و اظهارات و موضع گیریهای اینان در برابر اسلام، هیچ نشانه ای که این معنا را تأیید کند، به چشم نمی خورد؛ بلکه شواهد و قراین، بت پرستی آنها را نشان می دهد. عبدالحسین زرّین کوب، در بحث زندیق و زنداقه می نویسد: «... لفظ زندقه چنان که از ثعلب نقل کرده اند، بر دهریه نیز اطلاق می شده است. دهریه عبارت بودند از کسانی که منکسر استناد حوادث و امور عالم به یک صانع مختار می بوده اند. زنداقه قریش که نام ابوسفیان و عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث و عاص بن وائل و ولید بن مغیره جزء آنها آمده است، در واقع صاحبان این گونه اعتقاد به شمار می آمدند. از اخبار و اشعار راجع به رؤسا و شیوخ قدیم قریش برمی آید که زندقه منسوب به آنها عبارت از نفی صانع و ردّ اعتقاد به حشر و حیات عقبی بوده است...» (نه شرقی، نه غربی، انسانی، ص 107).

2- . طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 19، ص 49.

گروهی از قبیله طیّ نیز ستاره «ثُریّا» را پرستش می کردند. (1) موضوع پرستش افلاک و ستارگان چنان رایج بوده که در ادبیات و افسانه ها و خرافات عرب منعکس شده است. (2) اصولاً علاوه بر صابئین که خورشید و ماه را می پرستیدند، همه بت پرستان، این دو موجود آسمانی را تقدیس می کردند. (3)

قرآن مجید از پرستش کرات آسمانی نهی، و آن را نکوهش کرده و تأکید می کند که این موجودات محدود، خود مخلوق آفریدگار جهان، و مسخر فرمان و اراده او هستند و در پیشگاه پروردگار، ساجد و خاضعند. بنابراین باید راهنمای بشر (نه معبود او) به سوی آفریدگار بزرگ عالم باشند، چرا که اینها نشانه های قدرت و علم او هستند:

و [خداوند] شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر و رام ساخت و ستارگان نیز مسخر [فرمان شما] شده اند، در آن، نشانه هایی است [از عظمت خدا] برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند. (4) و از نشانه های [قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، برای خدا که آفریننده آنهاست، سجده کنید اگر می خواهید او را بپرستید. (5) و [آیا از کتب پیامبران پیشین به او نرسیده است که] اوست پروردگار ستاره شعری. (6)

این آیات گواه این معناست که در عصر بعثت پیامبر اسلام، پرستش این کرات رایج بوده است.

پرستش جنیان و فرشتگان

گذشته از پیروان کیشهایی که یاد کردیم، گروهی از مردم عربستان نیز، جنّ و فرشتگان را

ص: 77

1- . آلوسی، بلوغ الأرب، ج 2، ص 240.

2- . ر. ک: همان، ص 215، 220، 230، 237، 239، 240؛ اسلام و عقائد و آراء بشری، ص 295-297.

3- . طباطبایی، پیشین، ج 17، ص 393.

4- . نحل (16): 12.

5- . فصلت (41): 37.

6- . نجم (53): 49.

پرستش می کردند. عبدالله بن زبیری - یکی از سران مکه - می گفت: «ما، فرشتگان را می پرستیم، یهود، عزیز را و مسیحیان عیسی را می پرستند، از محمد بپرسید: همه ما با این معبودها به جهنم می رویم؟!» (1)

بنوملیح که شاخه ای از قبیله خزاعه بودند، جن را می پرستیدند. (2) گفته شده نخستین کسانی که جن را پرستیدند، گروهی از مردم یمن و سپس قبیله «بنی حنیفه» بودند و پس از آنها به تدریج در میان عرب گسترش یافت. (3) به گفته برخی از مفسران، گروهی معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند! (4) خداوند در قرآن پرستش جن و فرشتگان و باور نادرست درباره آنان را نکوهش می کند:

و برای خدا شریکانی از جن قرار داده اند و حال آنکه خدا آنها را آفریده است... (5). سبأ (34): 40-41.

(6) و [یاد کن] روزی را که خداوند همه آنان را برمی انگیزد و سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینان شما را می پرستیدند؟ فرشتگان می گویند: پیراسته و منزهی [از اینکه همتایی داشته باشی]، ولی ما، تنها تویی نه آنها، بلکه جن را می پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند. (6)

روشن است که این سؤال جنبه استفهامی و کشف مجهول ندارد؛ زیرا خداوند به همه چیز عالم است، بلکه هدف از این سؤال این است که حقایق از زبان فرشتگان بیان شود تا عبادت کنندگان آنها، سرافکنده شوند. و نیز از پاسخ فرشتگان روشن می شود که آنان به پرستش خویش از طرف گروهی از انسانها راضی نبودند، ولی جنیان به این امر راضی بودند.

در هر حال پرستش این دو دسته از موجودات نامرئی بی شباهت به آیینهای ثنوی نبود؛ زیرا آنان جنیان را منشأ شرّ و آزار، و فرشتگان را سرچشمه نور، رحمت و برکت می پنداشتند.

ص: 78

1- ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعة مصطفى البابي الحلبي، 1355 ه. ق.)، ج 1، ص 385.

2- هشام بن محمد کلبی، کتاب الأصنام، ترجمه سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران، 1348، ص 42.

3- طباطبایی، پیشین، ج 2، ص 42.

4- طبرسی، مجمع البیان، شرکه المعارف الاسلامیه، 1379 ه. ق، ج 8، ص 46.

5- انعام

6- 100.

از اعراب، وقتی شب هنگام به دره ای وارد می شدند، می گفتند: «از شرّ سفیهان این سرزمین، به بزرگ و رئیس آنها پناه می برم!» (1) و عقیده داشتند که با گفتن این سخن، بزرگ جنیان، آنها را از شرّ سفیهان حفظ می کند؛ مؤید این معنا سخن پروردگار در قرآن است:

بگو: به من وحی شده است که مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و آنها بر سرکشی و گمراهیشان می افزودند. (2)

پیدایش شهر مکه

سابقه شهر مکه به زمان حضرت ابراهیم برمی گردد که به امر پروردگار، همسرش هاجر و فرزند شیرخوارش اسماعیل را از شام آورد و در سرزمینی خشک و بی آب و علف جا داد (3) پس از پیدایش «آب زمزم» به اراده خداوند جهت استفاده این دو، (4) قبیله «جُرْهُم» از قبایل جنوب (که بر اثر قحطی و خشکسالی، به سمت شمال حرکت کرده بودند) در آن نقطه سکنی گزیدند. (5) اسماعیل که به سن جوانی رسید با دختری جرهمی ازدواج کرد. (6) ابراهیم از طرف خداوند مأمور شد به کمک فرزندش اسماعیل، کعبه را بنیان نهد. (7) با ساخته شدن کعبه، شالوده شهر مکه ریخته شد و نسل اسماعیل به مرور زمان در مکه افزایش یافت.

بقایای آیین ابراهیم (حنیفت)

عدنان، جدّ اعلاّی عرب عدنانی (عرب مکه) و جد بیستم حضرت محمد صلی الله علیه و آله از نسل اسماعیل

ص: 79

1- . اعوذ بعزیز هذا الوادی من شرّ سفهاء قومه. (آلوسی، پیشین، ج 2، ص 232).

2- . «و انه كان رجال من الأنس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً.» (جن: 72): 6.

3- . ابراهیم (14): 37.

4- . ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه مصطفى البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 55 و 116؛ ازرقی، تاریخ مکه، تحقیق:

رشدی الصالح ملحس (قم: منشورات الرضی، 1369)، ج 1، ص 55؛ تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1348 ه. ق)، ج 1، ص

18؛ ابن رسته، الأعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو (تهران: امیرکبیر، 1365)، ص 51.

5- . ازرقی، پیشین، ص 57؛ مسعودی، مروج الذهب (بیروت: دارالأندلس، ط 1، 1965 م.)، ج 2، ص 20.

6- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 19 و 193؛ ازرقی، پیشین، ص 57.

7- . بقره (2): 127.

بود. عدنانی ها که ساکن «حجاز»، «نجد» و «تهامه»، بودند و از نوادگان اسماعیل، (1) سالها از شریعت ابراهیم پیروی می کردند. به گفته یعقوبی:

قریش و عموم فرزندان عدنان پای بند پاره ای از احکام دین ابراهیم بودند. آنان کعبه را زیارت می کردند، مناسک حج را به پا می داشتند، مهمان نواز بودند، ماههای حرام را گرامی می داشتند، کارهای زشت، قطع ارتباط با یکدیگر و ستمگری را ناروا می شمردند و بدکاران را کیفر می نمودند. (2)

بقایای تعالیم و سنتهای ابراهیمی مانند اعتقاد به الله، حرمت ازدواج با مادر و دختر، مناسک حج و عمره و قربانی، غسل جنابت، (3) ختنه، کفن و دفن مردگان، (4) تا زمان ظهور اسلام همچنان در میان آنان رایج بود و به سنتهای ده گانه مربوط به نظافت بدن و ستردن موهای زاید و مانند آن پای بند بودند. (5) همچنین بر حرمت و قداست چهار ماه حرام را که باز از سنتهای ابراهیم علیه السلام بود، (6) باور داشتند و اگر به عللی جنگ و خونریزی در آنها رخ می داد، آن را جنگ «فجار» (ا ناروا و گناه آلود) می نامیدند. (7) بنابراین، آیین توحید در میان عرب آن منطقه سابقه دیرینه داشت و بت پرستی، بعدها در آنجا نفوذ کرد و موجب انحراف آنان از آیین یکتاپرستی شد.

آغاز پیدایش بت پرستی در میان عرب

اسناد و شواهد گوناگون نشان می دهد که سرچشمه اصلی نفوذ و پیدایش بت پرستی در میان

ص: 80

- 1- . بنا بر یک تفسیر، جمله «مله ایکم ابراهیم» در آیه 78 سوره «حج»، اشاره به همین معناست. (طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 97).
- 2- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 224.
- 3- . مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج 15، ص 170؛ هشام کلبی، الأضنام، ص 6.
- 4- . شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 4)، ج 1، کتاب الطهاره، ابواب الجنابه، حدیث 14، ص 465؛ طبرسی، احتجاج (نجف: المطبعه المرتضویه، 1350 ه. ق)، ص 189.
- 5- . شهرستانی، الملل والنحل (قم: منشورات الرضی)، ج 2، ص 257.
- 6- . طباطبایی، المیزان (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 9، ص 272.
- 7- . شهرستانی، پیشین، ص 255؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 12.

الف) شخصی به نام عمرو بن لُحَيٍّ - رئیس قبیله خزاعه - که در زمان خود در مکه قدرت و نفوذ بسیار داشت و متولی کعبه بود، (1) سفری به شام کرد و در آنجا گروهی از «عمالقه» (2) را دید که بت می پرستیدند. وقتی که از علت پرستش آنها پرسید، گفتند: «اینها برای ما باران نازل می کنند و ما را یاری می دهند.» او از آنان تقاضای بتی کرد و آنها بت «هبل» را به وی دادند و او آن را به مکه آورد و در کعبه نصب کرد و مردم را به پرستش آن دعوت نمود. (3) علاوه بر این، دو بت «اساف» (4) و «نائله» را نیز کنار کعبه قرار داد و مردم را به پرستش آنها واداشت (5) و بدین ترتیب بت پرستی را پایه گذاری کرد. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

عمرو بن لُحی نخستین کسی بود که دین اسماعیل را تغییر داد و بت پرستی را پایه گذاری

ص: 81

- 1- . ازرقی، پیشین، ج 1، ص 88، 100، 101؛ محمود آلوسی، بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب (قاهره: دارالکتب الحدیثه، ط 3)، ج 2، ص 200؛ علی بن برهان الدین الحلبي، السیره الحلبیه (بیروت: دار المعرفه)، ج 1، ص 16.
- 2- . عمالقه گروهی از فرزندان نوح بوده اند که به مناسبت جدشان عملاق یا عملیق، به این نام نامیده شده اند. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 8 و 79؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 2، ص 188؛ علی بن برهان الدین الحلبي، السیره الحلبیه، ج 1، ص 17).
- 3- . آلوسی، پیشین، ج 2، ص 201؛ شهرستانی، پیشین، ص 243؛ علی بن برهان الدین الحلبي، پیشین، ص 17؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 224؛ شهاب الدین الأبهی، المستطرف (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 2، ص 88؛ مسعودی، مروج الذهب (بیروت: دارالاندلس، ط 1)، ج 2، ص 29؛ هشام کلبي، الاصنام، ترجمه سید محمدرضا جلالی نایینی، (1348)، ص 6؛ محمدبن حبیب، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق: خورشید احمد فارق (بیروت: عالم الکتب، ط 1، 1405 ه. ق)، ص 328. در بعضی از منابع آمده است که او هبل را از عراق آورد (ازرقی، اخبار مکه، ج 1، ص 117؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 79؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 2، ص 188). اما طبق روایتی، سنگ بت هبل از سنگ های «مأزمین» (گذرگاهی بین عرفات و مشعر) گرفته شده بود، و از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام عبور از آن جا، نسبت به آن ابراز نفرت می کرد (محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت: دار احیاء التراث الاسلامی، ج 10، کتاب الحج، باب استحباب التکبیر بین المأزمین، ص 36، حدیث 1).
- 4- . اساف، هم با فتح حمزه و هم با کسر آن ضبط شده است (ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 84، پاورقی).
- 5- . ازرقی، پیشین، ج 1، ص 88؛ شهرستانی، پیشین، ج 2، ص 243 و 347.

کرد و من او را در آتش جهنم دیدم. (1)

ب) وقتی که فرزندان اسماعیل در مکه افزایش یافتند و ناگزیر برای تأمین زندگی به شهرها و مناطق دیگر می رفتند، بر اساس علاقه ای که به مکه و حرم داشتند، هرکدام سنگی از حرم را به احترام مکه، همراه خود می برد و هر جا فرود می آمد، سنگ را در نقطه ای قرار داده (همچون طواف گرد کعبه) گرد آن طواف می کرد. کم کم انگیزه اصلی این کار به فراموشی سپرده شد و هر یک از این سنگها به یک بت تبدیل گردید و هر سنگی را که می پسندیدند، پرستش می کردند. بدین ترتیب آیین سابق خویش را فراموش کرده، دین ابراهیم و اسماعیل را دگرگون ساختند و به بت پرستی روی آوردند. (2)

البته این دو عامل، نقطه آغاز نفوذ بت پرستی در این منطقه بوده است. طبعاً عواملی مانند:

جهل، حسدگرایی انسان (که می خواهد حتی خدایش ملموس و محسوس باشد)، (3) اختلافها و رقابتهای قبیلگی (که هر قبيله می خواست بت جداگانه ای داشته باشد)، ریاست طلبی رؤسا و شیوخ قبایل (که می خواستند توده مردم همچنان در جهل و گمراهی بمانند تا بهتر فرمانبری کنند) و بالاخره تقلید کورکورانه از گذشتگان، به گسترش دامنه آن کمک کرد و به مرور، اشکال مختلف بت پرستی و مراسم گوناگون نیایش، نذر، ریزنی و استمداد از بتها، شاخ و برگ فراوان یافت (4). کلیبی، پیشین، ص 32.

(5) و تعداد بتها فزونی گرفت به طوری که در هر خانه ای بتی وجود داشت که هنگام سفر، به آن دست می مالیدند و تبرک می جستند (5)

و

ص: 82

1- ابن هشام، پیشین، ص 79؛ علی بن برهان الدین، پیشین، ص 17؛ ابن عبدالبر، الأستیعاب، (در حاشیه الأصابه) ج 1، ص 120، شرح حال اکثم بن جون خزاعی؛ ابن اثیر، اسدالغابه (تهران: المكتبة الاسلامیه)، ج 4، ص 390؛ شیخ محمدتقی التستری، الأوائل، ط 1، ص 217؛ ابی الفدا اسماعیل بن کثیر، السیره النبویه (قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی، 1384 ه. ق)، ج 1، ص 65؛ ازرقی، پیشین، ص 116.

2- آلوسی، پیشین، ج 2، ص 200؛ المستطرف، ج 2، ص 88؛ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، السیره النبویه، ج 1، ص 62؛ البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف)، ج 2، ص 188؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 79؛ طباطبایی، المیزان، ج 10، ص 286.

3- طباطبایی، همان، ج 1، ص 272.

4- انعام (6): 136، 138، 139؛ مائده

5- 3: 90، 103، هشام کلیبی، الأضنام، ص 28.

آیا بت پرستان الله را قبول داشتند؟

بت پرستان، منکر «الله» نبودند و چنان که قرآن نقل می کند، الله را خالق آسمان و زمین و جهان هستی می دانستند.⁽²⁾ اما دو اشتباه بزرگ داشتند که ریشه گمراهی آنها به شمار می رفت:

1. شناخت غلط نسبت به الله و صفات او؛ آنان ذهنیتی گنگ و مبهم درباره او داشتند؛ گواه این معنا این است که برای خدا، همسر و فرزند قایل بودند. آنها فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، یعنی خدا را مانند انسان و دیگر جانداران جسم و ماده و دارای زاد و ولد می انگاشتند. خداوند در آیات متعددی، این پندار غلط آنها را سخت نکوهش کرده است:

آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، مؤنث پنداشتند، آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند [تا بدانند از کدام جنسند؟] گواهی آنان نوشته می شود [و از آن] بازخواست خواهند شد.⁽³⁾ کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام دختران نام گذاری می کنند.⁽⁴⁾ و [مشرکان] گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود گرفت! [نه،] او [از داشتن فرزند] منزّه است، بلکه [فرشتگان] بندگان گرامی اند.⁽⁵⁾

ص: 83

-
- 1- . شیخ طوسی، الامالی (قم: دارالثقافه، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 336؛ آلوسی، بلوغ الأرب، ج 2، ص 211؛ ازرقی، پیشین، ج 1، ص 121؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 30؛ ر. ک: المیزان، ج 26، ص 271 براساس روایتی از امام رضا علیه السلام.
 - 2- . و اگر از آنان پرسى: چه كسى آسمانها و زمین را آفریده، حتماً می گویند: الله. (لقمان (31):25؛ زمر (39):38؛ زخرف (43):9). و اگر از آنها پرسى: چه كسى آنها را آفریده خواهند گفت: الله، (زخرف (43):87). بگو: چه كسى از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ یا چه كسى مالک [وخالق] گوش و چشم هاست؟ و چه كسى زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه كسى امور [جهان و جهانیان] را تدبیر می کند؟ به زودی خواهند گفت: الله. (یونس (10):31).
 - 3- . زخرف (43):19.
 - 4- . نجم (53):27.
 - 5- . انبیاء (21):26.

... و از نادانی، برای خدا پسران و دخترانی ساخته و پرداخته اند، او پیراسته و برتر است از آنچه او را با آن وصف می کنند... چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته است، و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا است. (1). زخرف (43):16. (2) مقام پروردگار ما بلند و با عظمت است و او هرگز نه همسری گرفته و نه فرزندی. (3)

خداوند در آیات متعددی، مشرکان را نکوهش می کند که چگونه دختران را که بد می پنداشتند به خدا نسبت می دهند، ولی پسران را سهم خود می شمارند:

آیا سهم خدا دختران است و سهم شما پسران؟! (4) از آنها بپرس: آیا پروردگارت دخترانی دارد و پسران از آن آنها است؟! آیا ما، فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آنها ناظر بودند؟! (5) آیا لات و عزّی را، و سومین آنها، منات را دیده اید؟ آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! در این صورت، این، تقسیمی ناعادلانه است! اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید! (6) آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسر را برای شما؟! (6) میان او [خدا] و جنّ، خویشی و نسبتی قایل شده اید در حالی که جنیان می دانند خود [در دادگاه الهی] احضار می شوند. خداوند پیراسته و منزّه است از آنچه او را با آن وصف می کنند. (7)

بنا بر یک تفسیر، مقصود از نسبت و خویشی خداوند با جن، پندار آنان درباره ازدواج خدا با جنیان بود و

ص: 84

-
- 1- . انعام
 - 2- :100-101.
 - 3- . جن (77):3.
 - 4- . طور (52):39.
 - 5- . صفات (37):149-150.
 - 6- . نجم (53):19-23. لات، عزّی و منات نام سه بت بوده است که گویا آنها را تجسمی از فرشتگان می پنداشتند؛ چون هر سه نام، مؤنث هستند. (ر. ک: تفسیر نمونه، ج 22، ص 518).
 - 7- . صفات (37):158-159.

2. بتها را خدایان کوچک و واسطه بین خود و «الله» معرفی می کردند و پرستش آنها را موجب نزدیکی به درگاه خداوند و رضایت او می پنداشتند، درحالی که پرستش، مخصوص خداست.

از طرف دیگر، گرچه بتها را «خالق» جهان نمی دانستند، اما برای آنها نوعی مقام «ربوبیت» و «کردگاری» قایل بودند و آنها را در تدبیر امور جهان و سرنوشت بشر مؤثر می پنداشتند و رفع گرفتاریها و مشکلات خویش را از آنها می خواستند. درحالی که از نظر اسلام، همچنان که خالق جهان هستی، الله است، تدبیر امور جهان نیز تنها در دست اوست (2). «و یعبدون من دون الله مالا- یضرهم ولا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا- یعلم فی السموات و لا- فی الأرض سبحانه و تعالی عما یشركون.» (یونس (10): 18) (3) (توحید افعالی) و بتها موجودات بی جان و فاقد ادراک و اراده اند. قرآن پندار بی پایه آنان را در این زمینه چنین نقل و نکوهش می کند:

آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که به آنان نه زیان می رساند و نه سودی و می گویند:

اینها شفیعان ما نزد الله هستند! بگو آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که نه در آسمانها سراغ دارد و نه در زمین! او منزّه و برتر است از همتایانی که [برای او] قرار می دهند. (3) آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و کسانی که غیر او را اولیای خود قرار دادند، [و گفتند:] اینها [بتها] را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به الله نزدیک سازند، خداوند [روز قیامت] میان آنان [مشرکان و یکتاپرستان] در آنچه با هم اختلاف دارند، داوری خواهد کرد، خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده و ناسپاس است، هدایت نمی کند. (4)

و به جای خدای یگانه معبودانی اختیار کردند تا برای آنان مایه عزت

ص: 85

1- سیوطی، الدر المنثور، ج 7، ص 133؛ ابن کثیر، تفسیر، ج 4، ص 23؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 8، ص 460.

2- «و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذلّ و کبره تکبیراً.» (اسراء (17): 111) «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء، بیدک الخیر انک علی کل شی قدیر.» (آل عمران

3- 26: 3)

4- «الا لله الدین الخالص و الذین اتّخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زُلّفی ان الله یحکم بینهم فی ما هم فیه یختلفون، ان الله لا یمهدی من هو کاذب کفّار.» (زمر (39): 3).

باشد. (1)

و به جای خدای یگانه معبودانی اختیار کردند تا مگر یاری شوند. (2)

به همین سبب که بت پرستان، بتها را در عبادت، و نیز در تدبیر امور جهان، شریک خدا قرار می دادند، قرآن آنها را «مشرك» معرفی می کند.

وضع آشفته دینی

در هر صورت، هنگام ظهور اسلام، بت پرستی با تشریفات و مراسم گسترده و شاخ و برگهای فراوانش، چهره حنیفیت را مسخ کرده بود و مشرکان از نظر دینی، وضع آشفته ای داشتند. از یک سو به بت و بت پرستی و مراسم آن سخت پای بند بودند و بقایای آیین حضرت ابراهیم را مانند «حج»، «عمره» و «قربانی» به صورت ناقص، تحریف یافته و آمیخته با خرافات و مظاهر شرک انجام می دادند؛ مثلاً در عین تعظیم کعبه، معبدهای دیگری نیز ساخته بودند که مثل کعبه گرد آنها طواف می کردند و برای آنها هدایایی می فرستادند و در کنار آنها قربانی می کردند، (3) نمازشان در کنار کعبه چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. (4) قبیله قریش هنگام احرام حج و گفتن «لَبَّيْكَ»، نام بتهایشان را همراه نام خدا می بردند. (5) و بدین ترتیب حج ابراهیمی را که شامل عالی ترین مظاهر توحید است، به شرک آلوده می کردند. دو قبیله «اوس» و «خزرج»، پس از انجام اعمال حج، به جای آنکه در سرزمین منی سر بتراشند، در بازگشت به شهر خود (یثرب) پای بت «منات» (که سر راه مکه به یثرب در کنار دریا قرار داشت) (6) سر می تراشیدند. (7)

ص: 86

1- . «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا.» (مریم 19: 81).

2- . «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ.» (یس 36: 74).

3- . ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، السیره النبویه (قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی، 1384 ه. ق.)، ج 1، ص 7؛ ابن هشام، السیره النبویه، (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبی، 1355 ه. ق.)، ج 1، ص 85.

4- . «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيهًا.» (انفال 8: 35).

5- . لبیک اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک. (ابن هشام، پیشین، ص 80؛ ابن کثیر، پیشین، ص 63؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج 2، ص 247؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 2، ص 88).

6- . هشام کلبی، الأصنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی نایینی، 1348، ص 13؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 88؛ آلوسی، بلوغ الأرب، ج 2، ص 202.

7- . هشام کلبی، پیشین، ص 14.

مشركان (اعم از زن و مرد) گاهی برهنه و عریان دور كعبه طواف می كردند(1) كه پیداست با حضور جمعیت در کنار كعبه، چه صحنه مبتدلی به وجود می آمد!

قریش بتهای خود را كه در کنار كعبه قرار داده بودند، با مشك و عنبر خوشبو كرده، در برابر آنها به سجده می افتادند و سپس گرد آنها می گشتند و لبیک می گفتند.(2) گرچه حرمت چهار ماه حرام را باور داشتند، اما برای آنكه دستشان در جنگ و خونریزی باز باشد، ماهها را به صورت اسمی و ظاهری جابه جا كرده ماههای حرام را به تأخیر می انداختند!(3)

تحول بنیادین در پرتو ظهور اسلام

با ظهور و گسترش اسلام، تحول دامنه دار و عمیقی در تمام شؤون زندگی مردم حجاز رخ داد و یک انقلاب و دگرگونی کامل به وقوع پیوست و کم کم دامنه آن در تمام نواحی جزیره العرب گسترش یافت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مبارزه ای قاطع و پی گیر، بت پرستی را كه ریشه همه بدبختی های آن مردم بود، ریشه کن نموده، نظام یکتا پرستی را جایگزین آن ساخت. نظام قبیلگی و قومی و نیز آداب و رسوم غلط را از بین برد. تعصبات قومی را لغو و به جای آن هواداری از حق و عدل را تعلیم داد. انتقام جویی ها، غارت ها و برادرکشی های قبیلگی را تبدیل به صلح و صفا و مسلمانان را برادر یکدیگر معرفی کرد. زن را از اسارت و بدبختی نجات بخشید و به او شخصیت والای انسانی و اجتماعی داد. از مردمی جاهل، امتی آگاه تربیت کرد.

به جای نظام قبیلگی، نظام «امت» و «امامت» را برقرار ساخته، از قبایل پراکنده عرب امتی واحد تشکیل داد. آنان را از محدوده تنگ زندگی قبیلگی به حکومت جهانی رهنمون شد. در پرتو اسلام به قوم عرب (که تا دیروز در برابر ایران و روم احساس حقارت می کردند)، چنان

عظمت و نیرو بخشید که پایه های حکومت این دو امپراتوری را به لرزه درآوردند. این

ص: 87

1- . ازرقی، اخبار مکه، ج 1، ص 178 و 182؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 244؛ صحیح مسلم بشرح النووی، ج 18، کتاب التفسیر، ص 162.

2- . طباطبائی، تفسیرالمیزان، ج 14، ص 414.

3- . توبه (9):37؛ ازرقی، اخبار مکه، ج 1، ص 183؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 45.

موضوع به قدری روشن است که حتی دانشمندان غیرمسلمان منصف نیز به آن اعتراف کرده اند. به عنوان نمونه اظهارنظر سه تن از آنان را (که طبعاً احتمال جانب داری متعصبانه از اسلام در مورد آنها نیست) در اینجا می آوریم:

دکتر گوستاولوبون فرانسوی می گوید:

معجزه بزرگ پیامبر اسلام این بود که توانست پیش از مرگ خود قافله پراکنده عرب را گرد هم آورد، و از این کاروان سرگردان و پریشان، ملت واحدی تشکیل دهد بدان سان که همه را در برابر یک دین خاضع کرده فرمانبر و مطیع یک پیشوا گرداند... شکی نیست که حضرت محمد از زحمات خود نتایج و بهره هایی گرفت که هیچ یک از ادیان قبل از اسلام و از آن جمله دین یهود و نصارا، چنین بهره هایی نصیب آنان نگشت و از این رو آن حضرت حق بسیار بزرگی به گردن اعراب دارد... ما اگر بخواهیم ارزش اشخاص را به کردار و آثار نیکشان بسنجیم به طور مسلم حضرت محمد بزرگ ترین مرد تاریخ است... ما این دین بزرگی را که او آورد و مردم را بدان دعوت کرد، برای پیروانش یکی از نعمت های بزرگ خداوندی می شماریم. (1)

توماس کارلایل انگلیسی می گوید:

خداوند، عرب را به وسیله اسلام از تاریکی ها به سوی روشنایی ها هدایت نمود و در پرتو آن، ملت خموش عرب را در آن سرزمین مرده، زنده کرد درحالی که عرب از آغاز آفرینش، جز گروهی بی نام و نشان و بیابان گرد و تهی دست نبودند که در بادیه به سر می بردند، نه صدایی از آنان برمی خاست و نه حرکتی از آنان محسوس بود. خداوند وقتی که پیامبری را با نور وحی و رسالت، برای هدایت آنان فرستاد، گمنامی را به شهرت، حیرت و سردرگمی را به بیداری، پستی را به سرفرازی، عجز و ناتوانی را به نیرومندی و جرقه را به شراره تبدیل کرد. نور او همه جا تابید، روشنایی او همه جا را فراگرفت و شعاع هدایت او شمال و جنوب و شرق و غرب جهان را به هم پیوست به طوری که هنوز یک قرن از ظهور اسلام نگذشته بود که حکومت اسلامی یک پای در هند و پای دیگر در اندلس نهاد. (2)

ص: 88

1- . تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم رسولی (تهران: کتابفروشی اسلامیة)، ص 128-130.

2- . الأبطال، ترجمه عربی به قلم محمد السباعی (قاهره: ط 3، 1349 ه. ق)، 9.

... در آن هنگام کسی به خواب هم نمی دید که یک قرن بعد، این مردم خانه به دوش نیمی از متصرفات آسیایی دولت روم، همه ایران و مصر، و بیشتر شمال آفریقا را بگشایند و به سوی اسپانیا پیش تازند. به راستی این نمود تاریخی که از عربستان طلوع کرد و در نتیجه آن اعراب بر نیمی از حوزه مدیترانه تسلط یافتند و دین اسلام را در آن جا بسط دادند از عجیب ترین حوادث اجتماعی قرون وسطی است!⁽¹⁾

توسعه و مرکزیت شهر مکه

اشاره

قبلاً گفتیم که اکثر مردم جزیره العرب در عصر جاهلیت، بادیه نشین و صحراگرد بودند.

شهرنشینی در منطقه حجاز چندان رواج نداشت. آبادیهایی که در آن منطقه از آنها به نام شهر یاد می شود، در واقع شهرهای کوچکی بودند و جمعیت زیادی نداشتند. بعضی از مورخان معاصر، جمعیت شهرنشین آن منطقه را یک ششم⁽²⁾ و برخی دیگر هفده درصد کل جمعیت⁽³⁾ دانسته اند. مبنای این محاسبه روشن نیست، ولی مسلم است که جمعیت شهرنشین درصد ناچیزی را تشکیل می دادند. در این میان، تنها شهر مکه در جنوب حجاز (تقریباً در 83 کیلومتری دریای سرخ) مهم ترین شهر منطقه بود و از چند دهه پیش از ظهور اسلام توسعه یافته و به تدریج جمعیت زیادی به آن جذب شده بود. توسعه مکه دو علت داشت:

الف) موقعیت بازرگانی

شهر مکه چون در منطقه ای خشک و کم آب و سنگلاخ واقع شده است، امکانات کشاورزی یا سایر کارهای تولیدی در آن وجود نداشته است و مردم آن از قدیم ناگزیر بوده اند زندگی خود

ص: 89

-
- 1- . ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 4، عصر ایمان، (بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2، 1368)، ص 197.
 - 2- . ویل دورانت، پیشین، ص 200.
 - 3- . فیلیپ جتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 1344، ج 1، ص 125.

را از راه تجارت تأمین کنند، ولی تجارتشان جزئی و محدود به مکه بود. (1) بازرگانان غیرعرب کالاهای تجارتي را به مکه حمل کرده و می فروختند. کالاها توسط بازرگانان شهر خریداری و در داخل شهر به فروش می رسید، (2) یا در داخل جزیره العرب در بازارهای موسمی شرکت می کردند. تا آنکه هاشم - جد دوم پیامبر اسلام - با امیر شام - دست نشاندۀ امپراتوری روم - پیمان بست تا تجار مکه آزادانه به این کشور رفت و آمد کنند. (3) علاوه بر این، او با قبایلی که در مسیر شام بودند پیمان بست تا متعرض کاروانهای بازرگانی مکه نشوند (4) و به آنان تعهد داد که کالاها بازرگانی آنان بدون اخذ کرایه، توسط تجار مکه به مقصد حمل گردد. (5) برادران او - عبدالشمس، نوفل و مطلب - نیز به ترتیب پیمانهای مشابهی با امیر حبشه، شاه ایران (6) و پادشاه یمن (7) بستند.

پس از ایمنی راهها، هاشم خط بازرگانی بین یمن و شام را تأسیس کرد (8) که حلقه اتصال آنها مکه بود که در نیمه راه این دو مرکز تجارتي قرار گرفته بود. (9) بدین ترتیب قریش، تجارت با خارج را آغاز کردند. (10) از آن زمان تجار مکه علاوه بر شرکت در بازارهای موسمی مانند «عُکاظ»، «ذوالمجاز»، و «مَجَنَّة»، در زمستان به یمن و حبشه و در تابستان به

ص: 90

-
- 1- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: مکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 1، ص 215.
 - 2- . محمدبن حبیب بغدادی، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق: خورشید فارق (بیروت: عالم الکتب، ط 1، 1405 ه. ق)، ص 42.
 - 3- . ابن واضح، پیشین، ج 1، ص 214.
 - 4- . همان، ص 213.
 - 5- . ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 78.
 - 6- . ابن واضح، پیشین، ج 1، ص 215.
 - 7- . محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (بیروت: دارقاموس الحدیث)، ج 2، ص 180؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 16.
 - 8- . طبری، پیشین، ص 180؛ ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 143.
 - 9- . احمد امین، فجرالاسلام (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 9، 1964 م)، ص 12-14؛ دکتر شوقی ضیف، تاریخ الأدب العربی، (العصرالجاهلی)، ج 1، ص 49.
 - 10- . طبری، پیشین، ج 2، ص 180؛ ابن اثیر، پیشین، ص 16.

شام و غزه سفر می کردند. آنان در این سفرها مواد معطر، بخور، پارچه های ابریشمی، پوست و کالاهای دیگر را که از هند و چین و مناطق دیگر وارد یمن می شد، خریداری و از طریق خشکی، در طول جزیره العرب از مسیر حضرموت، به موازات دریای سرخ(1) به مکه حمل کرده سپس به غزه، بیت المقدس، دمشق و بندرهای کنار دریای مدیترانه منتقل می کردند و از بازارهای شام، گندم، روغن، زیتون، چوب و مصنوعات شام را می خریدند. همچنین از طریق بندر جده (که در حدود هشتاد کیلومتری مکه قرار دارد)، با عبور از دریای سرخ وارد حبشه می شدند و بدین ترتیب کالاهای محلی را به محل دیگر می بردند.(2)

گشایش این راه بازرگانی، شهر مکه را به یک مرکز تجارتي پرسود تبدیل کرد و تحول بزرگی در وضع مردم این شهر به وجود آورد. خداوند برقراری این سفر بازرگانی را مایه رفاه و گشایش زندگی قریش معرفی می کند:

قریش برای [سپاس] الفت و پیوستن شان به یکدیگر [یا پیمان هایی که بستند] الفت و پیوند [یا پیمان] شان در سفر زمستانی و تابستانی، باید پروردگار این خانه [کعبه] را پرستش کنند، همان پروردگاری که آنان را از گرسنگی نجات داد و از بیم و ناامنی ایمن ساخت.(3)

ب) وجود کعبه

وجود کعبه نیز عامل دیگری برای توسعه و گسترش شهر مکه و رونق اقتصادی این شهر بود؛ زیرا عرب منطقه، سالی دو بار برای انجام مراسم حج وارد این شهر می شدند. قریش که متصدیان شئون مختلف مربوط به کعبه بودند، امکاناتی برای پذیرایی از حجاج، مانند ذخیره آب، تهیه غذا فراهم می کردند. از طرف دیگر ضمن مراسم حج نیز دادوستد بین زائران و تاجران مکه

ص: 91

- 1- . احمد امین، پیشین، ص 12؛ عبدالمنعم ماجد، التاريخ السياسي للدولة العربية (قاهره: مکتبه الأبحلوا المصریه)، ص 79.
- 2- . حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات جاویدان، چ 4، 1360)، ص 56.
- 3- . قریش (106): 1-4.

صورت می گرفت(1) و این دو امر به توسعه شهر و رونق اقتصادی آن کمک می کرد.

البته حرمت و قداست سرزمین حرم نیز که موجب برقراری امنیت و آرامش در محدوده حرم می شد، تأثیر چشم گیری در رونق تجارت مکه داشت، چنان که خداوند می فرماید:

... آیا حرم امنی در اختیار آنان قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی [از هر شهر و دیاری] به آن آورده می شود؟ اینها رزقی است از جانب ما، ولی بیشتر آنان نمی دانند.(2)

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز پس از اسکان همسر و فرزندش در کنار کعبه، چنین درخواستی از خداوند کرد:

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی بی آب و علف، در کنار خانه ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، دلهایی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید شکر تو را به جای آورند.(3) پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و از مردم آن، کسانی را که به خدا و روز رستاخیز گرویده اند، ثمرات روزی گردان.(4)

تجارت و کلیدداری قریش

دو عامل تجارت و وجود کعبه که موجب توسعه و مرکزیت شهر مکه شده بود، موجب افزایش قدرت قریش در مکه نیز شده بود؛ زیرا هم نبض اقتصاد و هم شئون مذهبی کعبه را در دست داشتند:

1. قریش به تدریج از طریق تجارت، ثروتهای گزافی انباشتند و ثروت اندوزان بزرگی در مکه پدید آمدند که ارقام ثروت برخی از آنها مبالغه آمیز به نظر می رسد. چنان که سهم یکی از آنها در یک قافله تجارتهای بالغ بر سی هزار دینار بود.(5) اشراف قریش در منطقه بیلاقی و با

ص: 92

1- . عباس زریاب، سیره رسول الله صلی الله علیه و آله (تهران: سروش، چ 1، 1370)، ص 66-67.

2- . قصص (28):57.

3- . ابراهیم (14):37.

4- . بقره (2):126.

5- . جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1، 1968 م)، ج 1، ص 114. گویا مقصود، سعید بن العاص (ابی اُحَیْحَه) است که به گفته واقدی (المغازی، ج 1، ص 27) بیشترین سهم کاروان قریش را که در بازگشت از شام منجر به جنگ بدر شد، در اختیار داشت. ولی عبارت واقدی به این صراحت نیست.

صفای طائف که از نظر خوشی آب و هوا پاره ای از سرزمین شام نامیده می شد، (1) باغات و بیلاقهایی داشتند. (2) عباس بن عبد المطلب تاستانی در طائف داشت که محصول آن برای تولید شراب به مکه حمل می شد. (3) او یکی از رباخواران بزرگ مکه بود. (4) پس از مرگ عبدالمطلب، پیکر او را در دو پارچه یمنی پیچیدند که هزار مثقال طلا قیمت داشت. (5) (که نشان دهنده میزان ثروت بازماندگان اوست.) گفته شده که دختر او - هند - در یک روز چهل برده آزاد کرد. (6) ولیدبن مغیره - بزرگ قبیله بنی مخزوم - ثروت کلان و فرزندان متعدد داشت که همه جا زبانزد بود. (7) و بعدها به خاطر غرور و بلند پروازیهایش مورد نکوهش قرآن قرار گرفت. (8) میزان ثروت عبدالله بن جُدعان تیمی و مهمانی های همگانی او افسانه وار نقل شده است. (9) شعرا برای دریافت صله او را مدح می کردند. (10) یکی از شعرا او را به «قیصر» تشبیه کرده بود. (11) می گویند: او در یکی از جنگهای قبیلگی، هزار شتر در اختیار هزار

ص: 93

- 1- . فیلیپ حتی، پیشین، ص 130.
- 2- . طبری، پیشین، ج 2، ص 221؛ بلاذری، فتوح البلدان (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1398 ه. ق)، ص 68.
- 3- . بلاذری، پیشین، ص 68.
- 4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 251.
- 5- . ابن واضح، پیشین، ج 1، ص 10.
- 6- . شوقی ضیف، پیشین، ص 51؛ جاحظ، المحاسن والأضداد (بیروت: دارمکتبه عرفان)، ص 62. فصل محاسن السخاء.
- 7- . بنا بر یک تفسیر، مقصود از دو شخصیت بزرگ در آیه: «لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم.» (زخرف (43):31.) ولیدبن مغیره در مکه و عروه بن مسعود ثقفی در طائف هستند که مشرکان به خاطر ثروت هنگفتشان آنها را نامزد نبوت می کردند!
- 8- . طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 2، ص 93؛ ابن کثیر، تفسیر، ج 4، ص 442؛ تفسیر سورة المدثر.
- 9- . ابن کثیر، البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 2، ص 229؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 89؛ محمداحمد جادالمولی بک (و همکاران)، ایام العرب فی الجاهلیه (بیروت: داراحیاء التراث العربی)، ص 248.
- 10- . آلوسی، پیشین، ص 87؛ ابن کثیر، پیشین، ص 229.
- 11- . یوم بن جدعان، بجنب الحزوره کانه قیصره و ذو الد سکره (بکری، معجم ما استعجم، عالم الکتب، ط 3، 1403 ه. ق)، ج 2، ص 444، واژه حزوره؛ شوقی ضیف، پیشین، ص 51.)

جنگجو قرار داد(1) و صد نفر را به هزینه خود مسلح کرد.(2) او برده دار و کنیزفروش بود.(3) و در ظرف طلا آب می خورد.(4) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، وقتی عازم جنگ حنین بود، از صفوان امیه (یکی از مشرکان مکه) صد زره، همراه با سلاح و ادوات لازم به عاریه (تضمینی) گرفت.(5)

2. از طرف دیگر، قریش که از زمان قُصَیّ - جد چهارم حضرت محمد - کلیدداری کعبه را از دست قبیله خزاعه خارج کرده بود،(6) مسؤولیتهای مختلف مربوط به حج و زیارت و طواف مانند: تأمین آب برای حجاج (سقایه)، مهمان داری و پذیرایی از آنها (رفاده)، درباری و پرده داری کعبه (سدانه) و بالاخره نگهداری و خدمت گزاری کعبه (عماره) را در میان سران تیره های قریش تقسیم کرده و به این وسیله برای خود پشتوانه مذهبی تأمین کرده بود.

در کنار اینها امور اجتماعی شهر را نیز مانند پرچم داری، نظارت بر پرداخت دیه و غرامت، رفع اختلافات و سفارت در میان تیره های خویش تقسیم کرده، امور شهر را نیز در دست گرفته بود.(7)

ص: 94

-
- 1- . محمد احمد جادالمولی بک، پیشین، ص 334.
 - 2- . همان، ص 329.
 - 3- . ابن قتیبه، المعارف، تحقیق: ثروت عکاشه (قم: منشورات الشریف الرضی، ط 1، 1415 ه. ق)، ص 576؛ مسعودی، مروج الذهب (بیروت: دارالاندلس، ط 1)، ج 2، ص 287؛ جواد علی، پیشین، ص 96.
 - 4- . آلوسی، پیشین، ص 87.
 - 5- . ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 83؛ واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، ج 3، ص 890؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 150؛ حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 63. همچنین رسول خدا از پسر عموی خود، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، سه هزار نیزه عاریه گرفت. (حلبی، پیشین) اینها همه، نشانه قدرت مالی بسیار بالای آنها بود.
 - 6- . ازرقی، اخبار مکه، تحقیق: رشدی الصالح ملحس (قم: منشورات الرضی، ط 1، 1411 ه. ق)، ج 1، ص 107؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 130.
 - 7- . ابن عبدربه، العقدالفرید (بیروت: دارالکتاب العربی، 1403 ه. ق)، ج 3، ص 314؛ احمد امین، پیشین، ص 227؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 145-150. البته این ترتیبات برخلاف پندار برخی از مورخان مسیحی مانند جرجی زیدان و لامنس، حالت تشکیلات دولتی و اداری به مفهوم امروزی نداشت، بلکه حالت ابتدایی و شکل قبیله ای داشت.

قریش که روزی یکی از قبایل کوچک، فقیر و بی قدر و اعتبار جنوب حجاز بود، در اثر قدرت اقتصادی و مذهبی، کم کم به صورت قبیله ای نیرومند، مشهور و خوش نام عرب درآمد و از نظر شرف، ارزش و اعتبار، خود را برتر از قبایل دیگر معرفی کرد. به تعبیر یکی از مورخان معاصر، آن روز، قبیله قریش نسبت به سایر قبایل حجاز، مزیت‌های زیادی داشت همان طور که لاوی ها در میان یهود و کشیشان در میان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند.⁽¹⁾

مخصوصاً پس از حادثه سپاه فیل و شکست ابرهه احترام قریش که کلیددار کعبه بود، در افکار عمومی بالا رفت⁽²⁾ و آنها از این حادثه به نفع خود بهره برداری کرده، خود را «آل الله»، «جیران الله»، و «سَدَّان حرم الله» نامیدند⁽³⁾ و بدین وسیله پایگاه مذهبی خود را استوارتر ساختند و در اثر احساس قدرت، به فساد و انحصارطلبی گراییدند⁽⁴⁾ به طوری که یک سلسله مقررات نوظهور و تحمیلی را در مورد قبایل دیگر به مورد اجرا گذاشتند؛ مثلاً قریش از قبایل دیگر، بی هیچ شرطی دختر می گرفت، ولی با این شرط به آنها دختر می داد که بدعت‌های خاص دینی قریش، به ویژه در مورد مراسم حج و طواف را بپذیرند!⁽⁵⁾ از مسافرانی که وارد مکه می شدند، مالیات می گرفت⁽⁶⁾ و اسم آن را حق قریش می نهاد.⁽⁷⁾ علاوه بر این، اداره مراسم حج را در انحصار خویش گرفته، حجاج را به پیروی از مقررات خود ملزم می ساخت به طوری که حرکت حجاج از منی و رمی جمرات می بایست با اجازه قریش باشد.⁽⁸⁾

ص: 95

- 1- . فیلیپ حتّی، پیشین، ص 17.
- 2- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 59؛ ازرقی، پیشین، ج 1، ص 176.
- 3- . ابن عبدربه، پیشین، ج 3، ص 313؛ ازرقی، پیشین، ص 176.
- 4- . ازرقی، پیشین، ص 176.
- 5- . همان، ص 179؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 243.
- 6- . ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 70.
- 7- . جوادعلی، پیشین، ج 4، ص 21.
- 8- . ابن سعد، پیشین، ص 69؛ ابن هشام، پیشین، ص 125، 130؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 20؛ ازرقی، پیشین، ص 189.

همچنین قریش حجاج غیراهل مکه را ملزم می ساخت که لباس طواف را از آنها بخرند وگرنه برهنه طواف کنند! و اگر با لباس خود طواف کردند، پس از طواف، آن را دور بیندازند! (1) (تا ناگزیر شوند از قریش لباس بخرند!) چنین حجاجی حق نداشتند از غذای همراه خود بخورند و باید از غذای اهل مکه استفاده کنند (2) (از بازار قریش خرید کنند!). در سال نهم هجرت که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای اعلام براءت از مشرکان به مکه فرستاد، یکی از مواد قطعنامه ای که علی علیه السلام در مراسم عمومی حج اعلام کرد، ممنوعیت طواف برهنه بود. (3)

آگاهی از میزان قدرت و نفوذ قریش در مکه از این نظر اهمیت دارد که به عظمت مشکلات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پی ببریم و توجه داشته باشیم که حضرت، با چه دشمن نیرومندی روبرو بود، به ویژه در دوران دعوت و تبلیغ در مکه که با نداشتن نیرو و پیروان قابل توجه در قلب حوزه قدرت قریش و نداشتن نیرو و پیروان زیاد، پنجه در پنجه آنان افکند!

ص: 96

-
- 1- . ابن سعد، پیشین، ص 72؛ ازرقی، پیشین، ص 174، 178، 182. طواف برهنه که قبلاً از آن یاد کردیم و نیز داستان زنی که با وضع شرم آوری طواف می کرد و می گفت: الیوم یبدو بعضه او کله - وما بدا منه فلا- احلّه!، در اثر همین فشار و انحصارطلبی قریش بود. (ازرقی، پیشین، ج 1، ص 178، 182؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 190؛ آلوسی، پیشین، ج 1، ص 244؛ صحیح مسلم بشرح النووی، ج 18، ص 162، کتاب التفسیر.)
 - 2- . ازرقی، پیشین، ص 177.
 - 3- . ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 190.

بخش دوم: محمد صلی الله علیه و آله از تولد تا بعثت

اشاره

فصل اول: نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل دوم: کودکی و نوجوانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله

فصل سوم: جوانی محمد صلی الله علیه و آله

ص: 97

نیاکان حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا نفر بیستم آنان عبارتند از: عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف، قُصَی، کِلَاب، مُرّه، کَعْب، لُؤی، غالب، فِهْر، مالک، نَضْر، کِنانه، خَزَیمه، مُدرکه، الیاس، مُضَر، نِزار، مَعَدّ و عدنان. (1)

اما تعداد و اسامی نیاکان دیگر آن حضرت تا اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم، مورد اختلاف است. (2) نقل شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در بیان نسب خود، هنگامی که به عدنان می رسید از شمارش باقی اجدادش خودداری می ورزید (3) و دیگران را نیز به این امر توصیه می فرمود. (4) درباره نظر نسب شناسان در مورد اجدادش بین عدنان و اسماعیل می فرمود:

«نسب شناسان دروغ گفته اند.» (5)

ص: 99

- 1- . طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 191؛ ابن اثیر، اسدالغابه (تهران: المکتبه الاسلامیه)، ج 1، ص 13؛ طبرسی، اعلام الوری (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 5-6.
- 2- . ابن اثیر، پیشین، ص 13؛ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ص 118؛ مسعودی، التنبيه والأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع والنشر)، ص 195-196؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 33؛ جمال الدین احمد بن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب (قم: منشورات الرضی، ط 2)، ص 28.
- 3- . ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 56؛ هشام بن محمد الکلبی، جمهره النسب، تحقیق: ناجی حسن (بیروت: عالم الکتب، ط 1)، ص 17.
- 4- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 155؛ طبرسی، پیشین، ص 6؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج 15، ص 105.
- 5- . کلبی، پیشین، ص 17؛ ابن سعد، پیشین، ص 56؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص 155؛ ابن عنبه، پیشین، ص 28.

براساس تقسیم بندی قبایل عرب به دو گروه «قحطانی» و «عدناتی»، (1) قریش به خاطر انتساب به عدنان (جد بیستم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) از عرب عدناتی به شمار می رود. از میان عرب عدناتی، همه تیره ها و کسانی که سلسله نسب آنان به نضر بن کنانه منتهی می شود، قرشی محسوب می شوند؛ زیرا «قریش»، نام یا لقب او بوده است. (2)

قبیله قریش (3) دارای تیره ها و شاخه های متعددی بود مانند: بنی مخزوم، بنی زهره، بنی امیه، بنی سهم، بنی اسد و بنی هاشم (4) که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تیره اخیر است.

ص: 100

- 1- گروه اول را یمانی (یمنی) و گروه دوم را مُضَری، نزاری و قیسی نیز می نامند.
- 2- ابن شهر آشوب، پیشین، ص 154؛ ابن عنبه، پیشین، ص 26؛ طبرسی، پیشین، ص 6؛ ابن قتیبه، المعارف، تحقیق: ثروه عکاشه (قم: منشورات الرضی، 1415 ه. ق)، ص 67؛ طبرسی، مجمع البیان (تهران: شرکه المعارف الاسلامیه)، ج 10، ص 545؛ ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 96؛ ابن عبدربه، العقد الفرید (دارالکتاب العربی، 1403 ه. ق)، ج 3، ص 312؛ ابن کثیر، السیره النبویه (قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي)، ج 1، ص 84؛ محمد امین بغدادی سویدی، سبائک الذهب فی معرفه قبائل العرب (بیروت: دارصعب)، ص 62؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1383 ه. ق)، ج 1، ص 204. برخی از نسب شناسان، فرزندان فهر بن مالک بن نضر را قرشی دانسته اند. ر. ک: کلی، پیشین، ص 21؛ ابن سعد، پیشین، ص 55؛ ابن عنبه، پیشین، ص 26؛ ابن هشام، پیشین، ص 96؛ محمد امین بغدادی، پیشین، ص 62؛ ابن واضح، پیشین، ص 204؛ ابن حزم، جمهره انساب العرب (بیروت: دارالکتب العلمیه، ط 1، 1403 ه. ق)، ص 12؛ حلبي، السیره الحلبيه، (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 25-26. اقوال دیگری نیز در این باب هست که طرح آنها فایده ای ندارد. ر. ک: السیره الحلبيه، ج 1، ص 27.
- 3- گروهها و قبایل عرب، بر حسب بزرگی و کوچکی و انشعاب آنها به شاخه های داخلی و فرعی، به ترتیب: شَعْب، قبیله، عَمَارَه، بطن، فخذ، و فصیله نامیده می شوند؛ مثلاً گفته می شود: خزیمه، شعب، کنانه، قبیله، قریش، عماره، قصی، بطن، هاشم، فخذ، و عباس، فصیله محسوب می شود. (ابن حزم، العقد الفرید، ج 3، ص 330؛ دکتر حسین مؤنس، تاریخ قریش، (دارالسعودیه، ط 1، 1408 ه. ق)، ص 215). بر این اساس، برخی دانشمندان، قریش را «قبیله» و برخی دیگر «عماره» دانسته اند. اما باید توجه داشت که اصل این تقسیم بندی، محل بحث است و اصولاً بعضی از محققان این تقسیم بندی را قبول ندارند. (تاریخ قریش، ص 215-216). ما در اینجا، به دور از این بحث و صرفاً برای سهولت امر، از قریش به عنوان قبیله یاد کردیم.
- 4- مسعودی، قبیله قریش را دارای 25 تیره دانسته و از آنها نام برده است. (مروج الذهب (بیروت: دارالاندلس، ط 1، 1965)، ج 2، ص 269).

از میان نیاکان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، بیشترین اطلاعات را درباره «عبدالمطلب»، جدّ اول آن حضرت داریم؛ زیرا به عصر اسلام نزدیک بوده است.

عبدالمطلب شخصیتی محبوب، بخشنده، خردمند و سرور و پناهگاه بی رقیب قریش بود. (1) او (هم چون همه شخصیت‌های بزرگ الهی) فراتر از جامعه خویش بود و با آن که عمر طولانی داشت، اما رنگ جامعه آلوده مکه را به خود نگرفت. آن روز در محیط مکه اعتقاد به معاد، وجود نداشت و یا بسیار کم رنگ بود. اما عبدالمطلب نه تنها به معاد اعتقاد داشت، بلکه حتی درباره کيفر و پاداش روز رستاخیز تأکید می کرد و می گفت: پس از این جهان، جهانی خواهد بود که در آن نیکوکاران و بدکاران به پاداش و کيفر اعمال خود خواهند رسید. (2)

با آنکه آن روز در محیط جزیره العرب عصیّت قبیله‌ریزی بود و چنانکه گفتیم در اختلافات و برخوردها، هرکس (بی توجه به حق و عدل) از افراد قبیله و خویشان و دوستان حمایت می کرد، عبدالمطلب چنین نبود، چنان که حرب بن امیه را که از بستگان و دوستانش بود، در فشار گذاشت تا خونهای یک یهودی را که به تحریک وی کشته شده بود بپردازد. (3) او فرزندان را از ظلم و ستم و امور پست دنیا نهی و به صفات نیک تشویق می کرد. (4)

عبدالمطلب سنت‌هایی داشت که اکثر آنها در اسلام تأیید شد از جمله آنها می توان به تحریم شراب، تحریم زنا و حدزدن زناکار، بریدن دست دزد، تبعید زنان بدنام از مکه، تحریم زنده به گور کردن دختران، تحریم ازدواج با محارم، تحریم طواف برهنه، و جوب وفا به نذر، حرمت و قداست ماههای حرام و بالاخره مباحله اشاره کرد. (5) روایت شده است که

ص: 101

- 1- . حلبی، پیشین، ص 6.
- 2- . همان، ص 6؛ شکری آلوسی، بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب، تصحیح محمد بهجه الأثری (قاهره: دارالکتب الحدیثه، ط 2)، ج 1، ص 324.
- 3- . حلبی، پیشین، ص 6؛ آلوسی، پیشین، ص 323؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 15؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف)، ج 1، ص 73.
- 4- . حلبی، پیشین، ص 7؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 109.
- 5- . آلوسی، پیشین، ص 324؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7؛ ر. ک: السیره الحلبیه، ج 1، ص 7؛ ر. ک: الخصال صدوق، باب الخمسه، ج 2، ص 312-313.

خاندان توحید

خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاندان توحید بود. بنا به اعتقاد عموم علمای امامیه، پدر و اجداد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از عبدالله تا آدم، همه یکتاپرست بودند و در میان آنان مشرک وجود نداشت. در این زمینه با یک سلسله آیات و روایات استدلال شده است. از آن حضرت نقل شده که فرمودند: «خدا پیوسته مرا از صلبهای مردان پاک به ارحام زنان پاک منتقل ساخت تا به دنیای شما آورد و هرگز مرا به آلودگی های جاهلیت آلوده نکرد.» (2) و می دانیم که هیچ پلیدی بدتر از شرک نیست و اگر مشرکی در میان آنان وجود داشت، هرگز پاک محسوب نمی شدند.

علمای امامیه معتقدند، ابوطالب و آمنه بنت وهب یکتاپرست بودند. (3) علی علیه السلام می فرمود:

به خدا سوگند پدرم و اجدادم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هیچ کدام بتی را نپرستیدند؛ آنان پیرو دین ابراهیم بودند و به سوی کعبه نماز می خواندند. (4)

ص: 102

1- . صدوق، اعتقادات، ترجمه سیدمحمدعلی بن سید محمدالحسنی (تهران: کتابخانه شمس، چ 3، 1379 ه. ق)، ص 135؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 15، ص 117؛ ر. ک: اصول کافی، ج 1، ص 445. از مباحث مربوط به عبدالمطلب، نذر وی در مورد ذبح یکی از پسرانش در راه خدا می باشد. گزارش این نذر با وجود شهرت، به صورتی که در نوع منابع تاریخی آمده دارای اشکالات سندی و محتوایی است و نیازمند بحث و بررسی است. (ر. ک: علی دوانی، تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص 54-59؛ من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج 3، ص 89؛ باب الحکم بالقرعه، پاورقی، تعلیقه آقای غفاری) و چون در این کتاب قرار بر اختصار است، از طرح آن صرف نظر شد.

2- . صدوق، پیشین، ص 135؛ مجلسی، پیشین، ص 117؛ مفید، اوائل المقالات (قم: مکتبه الداوری)، ص 12؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 322، تفسیر آیه 74 سوره انعام. برخی از دانشمندان معاصر، این حدیث را به پاکی و طهارت مولد یعنی تولد از طریق ازدواج (نه از راه ارتباط آزاد) تفسیر کرده اند که اگر این تفسیر را بپذیریم، شاهد بحث ما نخواهد بود (سید هاشم رسولی محلاتی، درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ماهنامه پاسدار اسلام، 1367، ج 1، ص 64).

3- . مفید، پیشین، ص 12؛ صدوق، پیشین. برخی از علمای برجسته اهل سنت، مانند فخررازی و سیوطی، نیز در این زمینه با امامیه هم عقیده اند. ر. ک: بحارالانوار، ج 15، ص 118-122، پاورقی.

4- . صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر الغفاری (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1363)، ج 1، ص 175؛ الغدیر، ج 7، ص 387.

عرب جاهلی، مبدأ تاریخ ثابت و منظمی نداشت، بلکه حادثه ای از حوادث مهم محلی مانند مرگ شخصیتی بزرگ و مشهور یا جنگی خونین بین دو قبیله را مدتی مبدأ تاریخ قرار می داد. (1) حتی همه قبایل عرب مبدأ تاریخ واحد نداشتند، بلکه هر قبیله حادثه ای را که به نظر او مهم می آمد، مبدأ تاریخ قرار می داد. (2)

هنگامی که سپاه فیل به فرماندهی ابرهه، فرمانروای حبشه که برای تخریب کعبه، به مکه حمله کرده بود، (3) به صورت خارق العاده و با قدرت نمایی غیبی خداوند شکست خورد؛ این رویداد، دیگر حوادث آن روزگار را تحت الشعاع قرار داد و آن سال مدتها به عنوان «عام الفیل» مبدأ تاریخ قرار گرفت. (4) حضرت محمد صلی الله علیه و آله در همان سال در مکه متولد شد. (5)

ص: 103

- 1- . برای آگاهی بیشتر درباره این حوادث ر. ک: مسعودی، التنبيه والأشراف، ص 172-181؛ دکتر محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام (ج 2، انتشارات دانشگاه تهران، 1361)، ص 26-27.
- 2- . مسعودی، پیشین، ص 27.
- 3- . شیخ طوسی، الأمالی (قم: دارالثقافه، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 80-82؛ بیهقی، پیشین، ص 94-97؛ ابن هشام، پیشین، ص 44-55؛ بلاذری، پیشین، ص 67-69؛ محمدبن حبیب بغدادی، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق: خورشید احمد فارق (بیروت: عالم الکتب، ط 1، 1405 ه. ق)، ص 70-77.
- 4- . پیش از حادثه سپاه فیل، قریش، درگذشت قصی را که شخصیتی بزرگ و برجسته بود و برای نخستین بار قریش را به قدرت رساند، مبدأ تاریخ قرار داده بود. (ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 4).
- 5- . کلینی، اصول کافی (تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1381 ه. ق)، ج 1، ص 439؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 4؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 274؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 15، ص 250-252؛ حلبی، پیشین، ص 95؛ بیهقی، پیشین، ص 72-73؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج 1، ص 201؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 101؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 14؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 167؛ الشیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 282؛ ابن اسحاق، السیروالمغازی، تحقیق: سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، ط 1، 1398 ه. ق)، ص 61.

این حادثه با توجه به برخی از قراین و شواهد، از جمله هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سال 622 میلادی و نیز وفات آن حضرت که در سال 632 میلادی و در سن 60-63 سالگی رخ داده، در حدود سال 569-570 میلادی بوده است.⁽¹⁾

دوران کودکی و شیرخوارگی

حضرت محمد صلی الله علیه و آله دو ماهه بود⁽²⁾ که پدرش عبدالله در بازگشت از سفر بازرگانی شام، در

ص: 104

1- . علی اکبر فیاض، تاریخ اسلام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ 3، 1367)، ص 62؛ عباس زریاب، سیره رسول الله (بخش اول از آغاز تا هجرت) (تهران: سروش، چ 1، 1370)، ص 86-87؛ سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ 10، 1369)، ص 37. در اینکه آیا تولد حضرت، دقیقاً در همان عام الفیل اتفاق افتاده یا جلوتر یا عقب تر و نیز در تطبیق عام الفیل با سالهای میلادی، احتمالات و نظریات دیگری نیز ابراز شده است که نقل آنها در این کتاب، ضرورتی ندارد. برای آگاهی بیشتر ر. ک: محمد خاتم پیامبران، ج 1، ص 176، 177؛ مقاله سید جعفر شهیدی؛ رسولی محلاتی، درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام (قم: ماهنامه پاسدار اسلام، 1405 ه. ق)، ج 1، ص 107 به بعد؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج 1، ص 203؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 281-282؛ سید حسن تقی زاده، از پرویز تا چنگیز (تهران: کتابفروشی فروغی، 1349)، ص 153؛ حسین مؤنس، تاریخ قریش، (الدارالسعودیه، ط 1، 1408 ه. ق)، ص 153-159. ضمناً برخی از مورخان اروپایی، انگیزه لشکرکشی ابرهه را که در منابع اسلامی، انگیزه مذهبی و رقابت بین کلیسای قلیس در یمن و کعبه در حجاز معرفی شده است، کشورگشایی، و حمله ابرهه به ایران از طریق شمال عربستان، به تحریک دولت روم، معرفی کرده اند. (فیاض، پیشین، ص 62؛ ابوالقاسم پاینده، مقدمه ترجمه فارسی قرآن مجید، ص - لز -) که نیاز به بحث و بررسی جداگانه دارد و از گنجایش این کتاب بیرون است.

2- . کلینی، پیشین، ص 439؛ ابن واضح، پیشین، ص 6؛ ابوالفتح محمدبن علی الکرّاجکی، کنزالفوائد (قم: دارالذخائر، ط 1، 1410 ه. ق)، ج 2، ص 167. سن حضرت محمد را هنگام مرگ پدر، هفت ماه و بیست و هشت روز نیز نوشته اند. (محمدبن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر، ج 1، ص 100)، برخی دیگر از مورخان، درگذشت عبدالله را پیش از ولادت حضرت محمد نوشته اند. (ابن سعد، پیشین، ص 99-100؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 13؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 167؛ الشیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، تألیف ابن عساکر (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 3، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 284.) اما برخی از اسناد و شواهد، روایت اول را تأیید می کند از جمله اشعار عبدالمطلب که طی آن کفالت او را به ابوطالب سپرد: اوصیک یا عبد مناف بعدی بمفرد بید ابیه فرد فازقه وهو ضجیح المهد فکنت کالأم له فی المجد (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 10؛ ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 36).

شهر یثرب درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. (1) قرآن کریم از یتیمی او چنین یاد کرده است:

آیا [پروردگارت] تو را یتیم نیافت و پناه داد و تو را گمشده یافت و هدایت کرد، و تو را فقیر یافت و بی نیاز کرد؟ (2)

نوزاد آمنه پس از نخستین روزهای تولد که از شیر مادر استفاده کرد (3) مدت کوتاهی ثویبه - کنیز آزادشده ابولهب - او را شیر داد. (4) آن گاه طبق عادت عرب (5) او را به دایه ای به نام حلیمه سعديه از قبیله بنی سعد بن بکر سپردند که در بادیه زندگی می کرد. (6) حلیمه دو سال او

ص: 105

-
- 1- . تهذیب تاریخ دمشق، ج 17، ص 282؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 99؛ مسعودی، التنبیه و الأشراف، ص 196؛ محمدبن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 176؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 10.
 - 2- . الضحی (93): 6-8.
 - 3- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 6؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 143.
 - 4- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 6؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 6؛ بیهقی، پیشین، ص 110؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 15؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 15، ص 384.
 - 5- . حلبی، پیشین، ج 1، ص 146.
 - 6- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 171؛ محمدبن سعد، پیشین، ص 110؛ مسعودی، التنبیه و الأشراف، ص 196؛ مروج الذهب، ج 2، ص 274؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 6؛ بیهقی، پیشین، ص 101-102؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج 1، ص 225؛ ابن اسحاق، السیر والمغازی، تحقیق: سهیل زکار، ط 1، 1398 ه. ق، ص 49.

را شیر داد(1) و تا پنج سالگی نگهداری کرد و سپس به خانواده اش تحویل داد.(2)

گویا انگیزه سپردن کودک به دایه بادیه نشین، پرورش او در هوای پاک صحرا و دوری از خطر بیماری «وبا» در شهر مکه بوده است.(3) یادگیری زبان فصیح و اصیل عربی در میان قبایل بادیه نشین نیز انگیزه دیگری است که از سوی برخی از مورخان معاصر عنوان شده است.(4)

جمله ای از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با اشاره به این موضوع نقل شده است که شاید شاهد این انگیزه باشد:

من از همه شما فصیح ترم، چه، هم قرشی هستم و هم در میان قبیله بنی سعد بن بکر شیر خورده ام.(5)

در برخی از منابع تاریخی درباره چگونگی انتخاب حلیمه برای دایگی، آمده است که

چون محمد صلی الله علیه و آله یتیم بود، هیچ دایه ای حاضر نشد او را بپذیرد؛ زیرا آنان می خواستند در برابر دایگی، از پدر کودک کمک مالی دریافت کنند و چون حلیمه موفق به یافتن کودکی نشد، ناگزیر با وجود یتیمی محمد صلی الله علیه و آله، او را پذیرفت.(6) ولی پذیرفتن محمد صلی الله علیه و آله از طرف دایگان

ص: 106

- 1- . بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف)، ج 1، ص 94؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ط پاریس، 1903 م، ج 4، ص 131؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 15، ص 401؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 112.
- 2- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 33؛ بلاذری، پیشین، ص 94؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 275.
- 3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961)، ج 13، ص 203؛ مجلسی، پیشین، ص 401.
- 4- . جعفر سبحانی، فروغ ابدیت (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج 5، 1368)، ج 1، ص 159؛ سید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم (قم: 1400 ه. ق)، ج 1، ص 81.
- 5- . انا اعربکم، انا قرشی و استرضعت فی بنی سعد بن بکر. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 176 و ر. ک: ابن سعد، پیشین، ص 113؛ حلبی، پیشین، ص 146؛ ابوسعید واعظ خرگوشی، شرف النبی، ترجمه نجم الدین محمود راوندی (تهران: انتشارات بابک، 1361)، ص 196. گفته شده: در مدتی که محمد صلی الله علیه و آله نزد حلیمه در بادیه به سر می برد، قضیه شق صدر پیش آمد. اما محققان و تحلیل گران تاریخ اسلام، بنا به دلایل متعدد، این موضوع را دور از واقعیت و از مجعولات می دانند. (ر. ک: سید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 1، ص 82؛ سید هاشم رسولی محلاتی، درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج 1، ص 189 و 204؛ شیخ محمد ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه، (مطبعه صور الحدیثه، ط 2، ه. ق)، ج 1، ص 175-177).
- 6- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 171-172؛ بلاذری، پیشین، ص 93؛ ابن سعد، پیشین، ص 110-111.

به خاطر یتیمی او، قابل قبول به نظر نمی رسد؛ زیرا:

1. چنان که گفتیم در تعدادی از منابع آمده است که عبدالله چند ماه پس از تولد محمد صلی الله علیه و آله درگذشت. بنابراین او در آن هنگام هنوز یتیم نشده بود.
2. با توجه به موقعیت ممتاز و احترام بسیار بالای عبدالمطلب در مکه و ثروت فراوان او نه تنها دایگان از این امر سرباز نمی زدند، بلکه برای دایگی کودک چنین خانواده ای، سرودست می شکستند.
3. در بسیاری از منابع تاریخی که این قضیه نقل شده، این بخش به چشم نمی خورد. (1)

درگذشت مادر و کفالت عبدالمطلب

آمنه پس از آنکه کودک خود را از حلیمه تحویل گرفت، همراه فرزندش و ام ایمن - کنیز عبدالله - با قافله ای به یثرب سفر کرد تا هم سر قبر همسرش عبدالله بروند و هم با دایی های او دیدار کنند. (2) پس از یک ماه توقف در یثرب، هنگام بازگشت به مکه، آمنه در منزلی به نام «أبواء» درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. در آن هنگام محمد صلی الله علیه و آله شش ساله بود. (3) ام ایمن او را با قافله به مکه آورد و به عبدالمطلب تحویل داد. (4) عبدالمطلب

ص: 107

- 1- . از آن جمله ابن شهر آشوب که از محدثان بزرگ و برجسته است، این قضیه را نقل کرده، ولی موضوع یتیمی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به آن شکل که گفته شده، در آن نیست. (مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 33).
- 2- . سلمی، مادر عبدالمطلب، اهل یثرب و از قبیله بنی نجار بود. (بیهقی، پیشین، ج 1، ص 121).
- 3- . ابن اسحاق، پیشین، ص 65؛ بلاذری، پیشین، ص 94؛ ابن سعد، پیشین، ص 116؛ ابن هشام، پیشین، ص 177؛ بیهقی، پیشین، ص 121؛ طبرسی، پیشین، ص 9؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر الغفاری (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1363)، ج 1، ص 172؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7؛ الشیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 283.
- 4- . حلبی، پیشین، ج 1، ص 172.

سرپرستی و کفالت او را به عهده گرفت و تا زنده بود، از فرزندزاده خود به خوبی نگهداری می کرد و او را مورد تقصد و نوازش فوق العاده قرار می داد و می گفت: «او رتبه و الایی خواهد داشت.»⁽¹⁾

درگذشت عبدالمطلب و سرپرستی ابوطالب

محمد صلی الله علیه و آله هشت ساله بود که عبدالمطلب نیز درگذشت و کفالت او را به ابوطالب که با عبدالله، پدر محمد صلی الله علیه و آله از یک مادر بودند، سپرد.⁽²⁾ از آن روز ابوطالب سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت. گرچه او پرعايله و تنگدست،⁽³⁾ اما مردی بزرگوار، با همّت و مورد احترام و اطاعت مردم⁽⁴⁾ و در میان قریش سرفراز بود.⁽⁵⁾ او به محمد صلی الله علیه و آله سخت علاقه مند بود، به طوری که او را بیش از فرزندان خویش دوست می داشت.⁽⁶⁾

فاطمه بنت اسد - همسر ابوطالب - نیز در سرپرستی و پرورش او نقشی مهم داشت و در این راه زحمت فراوان کشید. او نه تنها محمد صلی الله علیه و آله را همچون مادری مهربان دوست می داشت، بلکه او را بر فرزندان خویش نیز مقدم می داشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرگز زحمات او را فراموش نمی کرد و از او به عنوان مادر یاد می کرد.⁽⁷⁾

ص: 108

-
- 1- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 178؛ صدوق، پیشین، ج 1، ص 171؛ مجلسی، پیشین، ص 406؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 9.
 - 2- . ابن هشام، پیشین، ص 189؛ مجلسی، پیشین، ص 406؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 194.
 - 3- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 11؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 119؛ مجلسی، پیشین، ص 407؛ سهیلی، الروض الأنف (قاهره: مؤسسه المختار)، ج 1، ص 193.
 - 4- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 11؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1، 1968 م)، ج 4، ص 82.
 - 5- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1962 م)، ج 15، ص 219.
 - 6- . ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 119؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 36؛ مجلسی، پیشین، ص 407؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 285.
 - 7- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 11؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 1، ص 14؛ مقدمه اصول کافی، ج 1، ص 453.

در یکی از سالها ابوطالب همراه کاروان قریش برای تجارت، عازم شام شد. بنا به تقاضای محمد صلی الله علیه و آله (که برحسب اختلاف مورّخان، در آن هنگام 8، 9، 12 یا 13 ساله بود) ابوطالب او را نیز به همراه خود برد. زمانی که کاروان به «بُصْرَى» (1) رسید، در کنار صومعه ای به استراحت پرداخت. در آن صومعه راهبی به نام بحیرا زندگی می کرد که عالم بزرگ مسیحیان بود. در میان جمعیت، برادرزاده ابوطالب توجه وی را جلب کرد؛ زیرا برخی از نشانه هایی را که او درباره پیامبر موعود می دانست، در محمد صلی الله علیه و آله مشاهده کرد. او پس از اندکی گفت وگو با محمد صلی الله علیه و آله و طرح پرسشهایی از او از نبوت آینده محمد صلی الله علیه و آله خبر داد و به ابوطالب سفارش کرد که از او مراقبت و از گزند یهود، حفظ کند. (2) تذکر چند نکته درباره این حادثه لازم است:

1. این حادثه در برخی از منابع تاریخی و حدیثی به صورت مختصر و در برخی دیگر با شاخ و برگ و تفصیلات نقل شده است، اما اصل قضیه جای شبهه و تردید نیست؛ زیرا قرآن مجید در آیات متعدد، پیشگویی پیامبران پیشین، از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نقل کرده، بر آگاهی علمای اهل کتاب از نشانه های او و شناخت آنان در این زمینه، تأکید می کند (3) و همچنین

ص: 109

-
- 1- . قصبه ای در سرزمین حوران از توابع دمشق. (یاقوت حموی، معجم البلدان، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1399 ه. ق)، ج 1. ص 441).
- 2- . این قضیه را مورّخان و محدّثان اسلامی در منابع زیر نقل کرده اند: ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 191-193؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 2، ص 195؛ سنن ترمذی، ج 5؛ المناقب، باب 3، ص 590، حدیث 2620؛ ابن اسحاق، السیر والمغازی، تحقیق: سهیل زکار، ص 73؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 121؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 286؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 182-186؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 96؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 1، ص 195؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 17-18؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 38-39؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 27؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 15؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق (تألیف حافظابن عساکر)، ج 1، ص 270 و 354؛ ابن کثیر، سیره النبوی، ج 1، ص 243-249 و البدایه و النهایه، ج 2، ص 229-230؛ حلبی، انسان العیون (السیره الحلبیه)، ج 1، ص 191؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 15، ص 409.
- 3- . بقره (2): 41، 42، 89، 146؛ اعراف (7): 157؛ انعام (6): 20؛ صف (61): 6.

پیشگویی های متعدد اهل کتاب از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب تاریخ و حدیث، نقل شده است. (1)

2. نشانه هایی که علمای اهل کتاب درباره محمد صلی الله علیه و آله در اختیار داشتند، برخی مربوط به زندگی شخصی و ویژگیهای بدنی او (از قبیل یتیمی در کودکی، سیمما، نام) و برخی دیگر، مربوط به ویژگیهای خانوادگی و قبیلگی او (مانند عرب بودن، ازدواج با زنی با شخصیت و...) بوده است. از بارزترین نشانه های بدنی حضرت، خال درشتی بین دو کتف او بوده که «خال نبوت» یا «مُهر نبوت» نامیده می شد. (2)

3. پیشگویی بحیرا تنها برای کاروانیان تازگی داشت؛ زیرا نه تنها ابوطالب، بلکه سایر بستگان نزدیک محمد صلی الله علیه و آله نیز از آینده درخشان او خبر داشتند. (3)

تحریف تاریخ توسط مسیحیان

برخی از خاورشناسان در مورد دیدار بحیرا با محمد صلی الله علیه و آله دست به تحریف تاریخ زده، ادعا کرده اند که محمد در این دیدار، تعلیمات تورات و انجیل را از بحیرا آموخت. (4)

ص: 110

1- ر. ک: جعفر سبحانی، راز بزرگ رسالت (تهران: کتابخانه مسجد جامع تهران، 1358)، ص 262-278. در زمینه پیش گویی پیامبران پیشین در مورد پیامبر اسلام، کتابهای مستقلی نوشته شده است که به عنوان نمونه سه کتاب زیر را می توان نام برد: محمد در تورات و انجیل، تألیف پروفیسور عبدالأحد داود، ترجمه فضل الله نیک آیین؛ مدرسه سیار، تألیف شیخ محمد جواد بلاغی، ترجمه ع. و؛ انیس الأعلام، تألیف فخرالاسلام.

2- ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 193؛ بیهقی، پیشین، ص 195؛ سنن ترمذی، تحقیق: ابراهیم عطوه عوض (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 5، المناقب، باب 3، ص 590، حدیث 2620؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 278؛ ابن کثیر، سیره النبی، ج 1، ص 245؛ صحیح بخاری، تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی، ج 5، ص 28، باب 23، حدیث 71.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 11؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 81؛ اصول کافی، ج 1، ص 447.

4- گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، ص 101؛ اجناس گلدزیهر، العقیده والشریعه فی الاسلام، ترجمه عربی (قاهره: دار الکتب الحدیثه، ط 2)، ص 25؛ محمد غزالی، محاکمه گلدزیهر صهیونیست، ترجمه صدر بلاغی (تهران: حسینیه ارشاد، 1363)، ص 47؛ کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ترجمه عربی به قلم نبیه امین فارس (و) منیر البعلبکی (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 1، 1988 م)، ص 34؛ همچنین ر. ک: خیانت در گزارش تاریخ، ج 1، ص 220-225.

ویل دورانت با لحن ملایم به این ادعای بی اساس اشاره می کند:

... عمویش ابوطالب پس از دوازده سالگی او را با یک کاروان تا بصری که شهری در دیار شام بود، همراه برد. بعید نیست که در این سفر با برخی از وجوه تعلیمات دین یهود و آئین عیسی برخورد کرده باشد. (1)

در پاسخ این اتهام و تحریف تاریخ باید گفت:

1. به اتفاق مورّخان، محمد صلی الله علیه و آله امی بود و خواندن و نوشتن را یاد نداشت.

2. سنّ او چنانکه گفته شد در آن هنگام از سیزده سال تجاوز نمی کرد.

3. فاصله زمانی بین این دیدار و بعثت او طولانی بود.

4. دیدار با بحیرا کوتاه، و شامل سؤالات او و پاسخ حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود.

بنابراین چگونه می توان باور کرد که یک کودک درس نخوانده، در یک دیدار کوتاه، بتواند تعلیمات تورات و انجیل را چنان یاد بگیرد که بعدها در سن چهل سالگی، آن را به صورت یک شریعت کامل عرضه کند؟!

5. اگر محمد صلی الله علیه و آله چیزی از راهب یاد گرفته بود، بی شک قریش بهانه جو و لجوج، آن را دستاویز تبلیغ برضدّ او قرار می دادند؛ در حالی که در تاریخ اسلام، اثری از آن به چشم نمی خورد. در قرآن نیز که به تهمت‌های قریش پاسخ داده شده، اشاره ای به این موضوع نشده است.

6. اگر چنین چیزی صحّت داشت، چه طور کاروانیان، آن را نقل نکردند؟

7. اگر این امر واقعیت داشت، چطور مسیحیان شام ادعا نکردند که معلم محمد صلی الله علیه و آله، ما بودیم؟

8. اگر این ادّعا درست باشد، لازمه اش این است که تعلیمات اسلام با تعلیمات تورات و انجیل یکسان باشد، در حالی که نه تنها این آموزه ها یکسان نیستند، بلکه قرآن بسیاری از عقاید یهود و مسیحیان و نیز موارد فراوانی از تعلیمات تورات و انجیل را نقل و باطل معرفی

ص: 111

1- . تاریخ تمدن، عصر ایمان (بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی و همکاران (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 2، 1368)، ص 207.

می کند. (1). حلبي، پيشين، ج 2، ص 332. (2). محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح الله منصورى، ص 5. این کتاب ضعفها و اشتباهات و تحریفهای فراوان دارد که ارزش علمی کتاب را سخت کاهش داده است. شیوه کار مترجم آن نیز داستان دیگری دارد که بر اهل فضل و اطلاع پوشیده نیست. ر. ک: مجله نشر دانش، سال 8، شماره 2، ص 52، مقاله پدیده ای به نام ذبیح الله منصورى، به قلم کریم امامی.

(3) روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عمر بن خطاب که از آن حضرت اجازه می خواست از احادیثی که از یهودیان می شنید، بنویسد، فرمود: «آیا همچون یهود و نصارا در دین خود، متحیر و سرگشته اید؟! من این آیین نورانی و پاک را برای شما آورده ام، اگر موسی زنده بود، او نیز راهی جز پیروی از من نداشت.» (4) پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه (که تعداد زیادی یهودی در آن زندگی می کردند) در بسیاری از احکام و برنامه ها با یهودیان مخالفت می کرد (5) به طوری که آنان گفتند: «این مرد می خواهد با همه برنامه های ما مخالفت کند.» (4)

در میان مسیحیانی که این موضوع را دستاویز سمپاشی و دروغ پردازی بر ضد اسلام قرار داده اند، کونستان و برژیل گیورگیو آن را چنان مسخ شده و تحریف یافته نقل می کند که نه تنها با هیچ معیاری متناسب نیست، بلکه با ادعای خود مسیحیان نیز سازگاری ندارد. وی می نویسد:

ابن هشام - راوی عرب - می نویسد: بحیره [؟] برخلاف تصور مردم، عیسوی نبود، بلکه مانوی محسوب می شد و پیرو مردی بود موسوم به مانی که در دوره سلطنت ساسانیان دعوی پیغمبری کرد و بهرام اول پادشاه ساسانی در سال 276 میلادی او را در مقابل دروازه گندی شاپور واقع در خوزستان بر صلیب کوبید.

مانی که دعوی پیغمبری می کرد و پیروان او از جمله بحیره عقیده داشتند که خداوند در انحصار یک ملت مخصوص نیست و به تمام ملل جهان وابستگی دارد، برای اینکه تمام ملل جهان از او هستند و خداوند هر موقع که مایل باشد پیغمبری را در یک ملت مبعوث می کند که به زبان آن ملت با افراد آن صحبت کند. (5)

ص: 112

1- . نساء

2- : 47، 51، 171؛ مانده

3- : 72-73؛ توبه (9): 30.

4- . شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 2، ص 727، واژه «هوک»؛ مجدالدین ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج 5، ص 282، همان واژه با اندکی تفاوت.

5- . مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم (قم: 1403 ه. ق)، ص 106.

ظاهراً مقصود وی از «ابن هشام»، عبدالملک بن هشام (م 213 ه. ق)، مؤلف کتاب معروف السیره النبویه است که یکی از مآخذ مهم تاریخ اسلام است. ولی نه تنها در سیره ابن هشام، بلکه در هیچ یک از منابع قدیم اسلامی، اثری از کلمه مانوی دیده نمی شود، بلکه این شخص در نوع تواریخ، مسیحی (و به ندرت یهودی) معرفی شده است. از خود موضوع نیز مسیحی بودن او برمی آید. حال این پرسش مطرح است که گیورگیو این اطلاع را از کجا آورده است؟!

از این گذشته کیش مانوی در شام پیروانی نداشت و چنان که در بخش «بررسی ادیان و مذاهب در جزیره العرب» گفتیم، مرکز آیین مانوی، ایران بود. اینک به گفته یکی از محققان باید پرسید که آیا ادعای مانوی بودن بحیرا فقط به خاطر این نیست که مسأله یگانگی خداوند و جهانی بودن دین اسلام، تقلیدی از مانوی معرفی شود؟! این، چیزی است که نظایر آن را در قرنهای پیش، از مسیحیان فراوان دیده ایم. برای آنها مهم نیست که مترقی ترین فکر را به ادیان نسخ شده نسبت دهند؛ زیرا می دانند این ادیان پیروان چندانی ندارند تا افتخاری را ایجاد نمایند. تنها دین اسلام است که جهان مسیحیت پس از گذشت قرن‌ها از جنگ صلیبی، هنوز هم از آن نگران است و باید با توسل به راست و دروغ، از عظمت تعلیمات این دین در دیده‌ها بکاهد. (1)

ص: 113

1- . محمد خاتم پیامبران، ج 1، ص 188، مقاله سید جعفر شهیدی. برخی از پژوهش‌گران معاصر ایرانی، در مورد دیدار حضرت محمد صلی الله علیه و آله با بحیرا تردیدهایی ایجاد کرده و در صحت اصل این قضیه مناقشه کرده اند که از نظر تاریخی قابل بحث و بررسی است. ر. ک: نقد و بررسی منابع سیره نبوی، (مجموعه مقالات)، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، 1378؛ رمضان محمدی، نقد و بررسی سفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شام، ص 321-330. اما باید توجه داشت که اگر (فرضاً) این قضیه را نفی کنیم، چیزی از عظمت پیامبر اسلام کم نمی شود؛ زیرا پیش‌گویی‌های مربوط به بعثت او و ظهور پیامبر موعود، منحصر به این مورد نبوده است. اما چنان که در متن گفته شد، چون مستشرقان این حادثه را که در متون اسلامی آمده، دستاویز تحریف تاریخ اسلام قرار داده اند، ما نیز آن را مطرح و سخنان آنان را نقد کردیم.

حَلْفُ الْفُضُولِ

* حَلْفُ الْفُضُولِ (1)

«حلف الفضول» که آن را بهترین و ارزشمندترین پیمانهای قریش خوانده اند، (2) میان سران چند تیره از قریش بسته شد. این پیمان از آنجا شکل گرفت که مردی از قبیله بنی زُبَید وارد مکه شد و کالایی به عاص بن وائل از تیره بنی سهم فروخت. عاص کالا را گرفت، ولی بهای آن را نداد. مرد زبیدی هر چند به وی مراجعه کرد نتیجه ای نگرفت. چنان که قبلاً گفته شد در آن روزگاران در جزیره العرب نظام قبیله‌گی حاکم بود و هر قبیله از منافع افراد خود حمایت می کرد و اگر غریبه ای مورد ظلم واقع می شد، حامی و دادرسی نداشت. مرد زبیدی ناگزیر هنگامی که سران قریش در کنار کعبه گرد آمده بودند، بالای کوه «ابوقیس» رفت و با سرودن اشعاری پر سوز و گداز، دادخواهی کرد. (3)

با شنیدن ندای دادخواهی او، با پیشگامی زبیر بن عبدالمطلب، بزرگان بنی هاشم،

ص: 115

1- . از جمله حوادثی که گفته اند محمد صلی الله علیه و آله در جوانی در آن حضور داشته جنگ «فجار» بود. این حادثه را پیش از حلف الفضول و در 14 تا 20 سالگی او نوشته اند. اما چون شرکت او در این جنگ مورد تردید است و بلکه شواهدی بر نفی آن وجود دارد، از طرح آن خودداری کردیم. (الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج 1، ص 95-97؛ درس هایی تحلیلی از تاریخ اسلام، ج 1، ص 303-503).

2- . ابن سعد، الطبقات الكبرى (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 128؛ محمد بن حبيب، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق خورشید احمد فاروق (بیروت: عالم الکتب، ط 1، 1405 ه. ق)، ص 52.

3- . یا آل فھر [یا للرجال خ ل] لمظلوم بضاعته بطن مکه نائی الأهل والنفر و مُحْرَمِ اشعث [شعث خ ل] لم یَقْضِ عمرته یا آل فھر و بین الحِجْرِ والحِجْر هل مخفر من بنی سهم بخفرته ام ذاهب فی ضلال مال معتمر ان الحرام لمن تمت حرامته و لا حرام لثوب الفاجر الغدر.

بنی عبدالمطلب، بنی زهره، بنی تمیم و بنی حارث (که از تیره های خوشنام قریش بودند)، در خانه عبدالله بن جدعان تیمی گرد آمدند و پیمان بستند که برای یاری و گرفتن حق هر ستمدیده ای همدستان شده، اجازه ندهند در مکه بر احدی ستم شود، چه وابسته به آنها باشد و چه غریبه، چه فقیر و پست باشد و چه ثروتمند و باسرف. آن گاه نزد عاص رفته حق مرد زبیدی را از وی گرفتند و به آن مرد دادند. (1) حضرت محمد صلی الله علیه و آله که در آن هنگام، بیست سال داشتند، (2) از اعضای این پیمان بود.

شرکت محمد صلی الله علیه و آله در این پیمان که یک حرکت جوانمردانه و نوعی حمایت از «حقوق بشر» در آن جامعه جاهلی بود، بیشتر از این نظر اهمیت دارد که جوانان هم سن و سال او در مکه، سرگرم عیش و نوش و خوشگذرانی بودند و ارزشهای انسانی مانند حمایت از مظلوم، پاک سازی جامعه و اجرای عدالت، برای آنها مفهوم نداشت؛ او در کنار بزرگان قریش در چنین پیمانی شرکت کرد. او پس از بعثت، از شرکت خود در این پیمان به نیکی یاد می کرد و می فرمود:

در خانه عبد الله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که اگر به جای آن، شتران سرخ مو به من می دادند، آن چنان خوشحال و شاد نمی شدم، و اگر در عصر اسلام نیز مرا به چنان پیمانی دعوت کنند، می پذیرم. (3)

این پیمان به این مناسبت که افزون بر پیمانهای موجود، و از آنها برتر بود، «حلف الفضول» نامیده شد. (4) این پیمان همواره پناهگاه مظلومان و بی پناهان بود و بعدها در

ص: 116

- 1- . محمدبن حبیب، پیشین، ص 52-53؛ ابن سعد، پیشین، ص 128؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 13؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 142؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: الشیخ محمد باقرالمحمودی (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 1، 1394 ه. ق)، ج 2، ص 12.
- 2- . محمدبن سعد، پیشین. سنّ محمد صلی الله علیه و آله را در آن هنگام بیش از این نیز نوشته اند، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 13؛ المنمق، ص 53؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (قاہرہ: دار احیاء الکتب العربیہ، 1962 م)، ج 15، ص 225.
- 3- . ابن هشام، پیشین، ص 142؛ یعقوبی، پیشین، ص 13؛ بلاذری، پیشین، ص 16؛ محمدبن حبیب، پیشین، ص 188.
- 4- . محمدبن حبیب، پیشین، ص 54-55.

چند مورد نیز افراد غریبه و مظلوم، با استمداد از بنیانگذاران آن، از چنگ زورمندان مکه رهایی یافتند. (1)، (2)

سفر دوم به شام

خدیدجه - دختر خُوَیْلِد - که زنی تجارت پیشه، با شرافت و ثروتمند بود، افرادی را برای بازرگانی می گماشت و سرمایه ای را برای تجارت در اختیارشان قرار می داد و مزدی به آنان می پرداخت. (2) وقتی محمد صلی الله علیه و آله به بیست و پنج سالگی رسید، (3) ابوطالب به او گفت:

من تهیدست شده ام و روزگار سخت شده است. اکنون کاروانی از قریش رهسپار شام می شود، کاش تو هم نزد خدیدجه که مردانی را برای تجارت می فرستد، می رفتی و کار تجارت او را به عهده می گرفتی.

از سوی دیگر، خدیدجه از راستگویی، امانت و اخلاق پسندیده محمد صلی الله علیه و آله آگاهی یافت و در پی او فرستاد که: «اگر کار تجارت مرا عهده دار شوی، بیش از دیگران به تو می پردازم و غلام خویش میسره را نیز برای دستیاریت می فرستم.» حضرت محمد این پیشنهاد را پذیرفت (4) و

ص: 117

-
- 1- . همان، بلاذری، پیشین، ج 2، ص 13.
 - 2- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 199؛ ابن اسحاق، السیروالمغازی، تحقیق سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، ط 1398، 1 ه. ق)، ص 81؛ سبط ابن الجوزی، در تذکره الخواص، ص 301 می گوید: «خدیدجه آنها را به صورت مضاربه استخدام می کرد» و ابن اثیر در اسدالغابه، ج 1، ص 16. می گوید: «یا اجیر می کرد یا به صورت مضاربه عمل می کرد.»
 - 3- . ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 129.
 - 4- . شواهدی نشان می دهد که کار محمد صلی الله علیه و آله به صورت مضاربه و مشارکت بوده است نه مزدوری و حقوق بگیری. (الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 1، ص 112).

همراه میسره با کاروان قریش رهسپار شام شد. (1) در این سفر بیش از سفرهای گذشته سود عایدشان شد. (2)

میسره در این سفر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله کراماتی مشاهده کرد که او را به حیرت انداخت.

در این سفر نسطور راهب از پیامبری او در آینده بشارت داد. همچنین میسره محمد را دید که بر سر تجارت، با شخصی اختلاف پیدا کرد. آن مرد گفت: «به لات و عزی سوگند یاد کن تا سخت را بپذیرم.» او پاسخ داد: «در عمرم هرگز به لات و عزی سوگند یاد نکرده ام.» (3) میسره در بازگشت از سفر، کرامات محمد صلی الله علیه و آله و آنچه را مشاهده کرده بود، برای خدیجه بازگو کرد. (4)

ازدواج با خدیجه

خدیجه بانویی خردمند، دوراندیش و شرافتمند بود و از نظر نسب از زنان قریش برتر بود. (5) او در اثر امتیازات اخلاقی و اجتماعی متعددی که داشت، در زمان جاهلیت، «طاهره» (6) و «سیده قریش» (7) نامیده می شد. بنابر مشهور، او قبلاً دو بار ازدواج کرده و همسرانش

ص: 118

1- ابن هشام، پیشین، ص 199؛ ابن اسحاق، پیشین، ص 81.

2- ابن سعد، پیشین، ص 130.

3- ابن سعد، پیشین، ص 130.

4- ابن اسحاق، پیشین، ص 82؛ ابن سعد، پیشین، ص 131؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 39؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 196؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 1، ص 215؛ ابن اثیر، اسدالغابه (تهران: المکتبه الاسلامیه)، ج 5، ص 435؛ ابی بشر، محمد بن احمد الرازی الدولابی، الذریه الطاهره، تحقیق السید محمد جوادالحسینی الجلالی (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 2، 1408 ه. ق)، ص 45-46.

5- ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 200-201؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 131؛ بیهقی، پیشین، ج 1، ص 215؛ رازی دولابی، پیشین، ص 46؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 39.

6- ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 434؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 224؛ عسقلانی، الأصابه فی تمییز الصحابه (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج 4، ص 281؛ ابن عبدالبر، الأستیعاب فی معرفه الأصحاب (در حاشیه الاصابه) ج 4، ص 279.

7- حلبی، پیشین، ج 1، ص 224.

در گذشته بودند(1) بزرگان قریش، همه علاقه مند به ازدواج با او بودند؛(2) مردان نامداری همچون عقبه بن ابی معیط، ابوجهل و ابوسفیان از او خواستگاری کرده بودند و او موافقت نکرده بود.(3)

از سوی دیگر، خدیجه با محمد صلی الله علیه و آله خویشاوند بود و نسب هر دو در قُصَبی به هم می رسید.

او اطلاعاتی از آینده درخشان محمد صلی الله علیه و آله داشت(4) و علاقه مند به ازدواج با او بود.(5) خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله پیشنهاد ازدواج کرد و محمد صلی الله علیه و آله با موافقت عموهایش، این پیشنهاد را پذیرفت و در یک جمع خانوادگی ازدواج صورت گرفت.(6) بنابر قول مشهور در این هنگام خدیجه چهل سال و محمد صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال داشت.(7) خدیجه نخستین زنی بود که

ص: 119

1- . همسران قبلی او عتیب بن عائذ [عابد خ ل] و ابوهاله هندی نباش بود. (ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 434؛ ابن حجر، پیشین، ص 281؛ ابن عبدالبر، پیشین، ص 280؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 229؛ ابوسعید خرگوشی، شرف النبی، ترجمه نجم الدین محمود راوندی (تهران: انتشارات بابک، 1361)، ص 201؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 302). برخی از اسناد و شواهد تاریخی حاکی از آن است که خدیجه قبلاً ازدواج نکرده بود و محمد صلی الله علیه و آله نخستین همسر او بود. بعضی از محققان معاصر نیز روی این موضوع تأکید دارند. (مرتضی العاملی، جعفر، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 1، ص 121).

2- . ابن سعد، پیشین؛ بیهقی، پیشین، ص 215؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 197؛ حلبی، پیشین؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 40.

3- . مجلسی، بحارالانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج 16، ص 22.

4- . مجلسی، پیشین، ص 20-21؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 203؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 41.

5- . مجلسی، پیشین، ص 21-23.

6- . ابن اسحاق، پیشین، ص 82؛ بلاذری، انساب الاشراف، محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف)، ج 1، ص 98؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 16؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 40؛ رازی دولابی، پیشین، ص 46؛ حلبی، پیشین، ص 227؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 42؛ مجلسی، پیشین، ج 16، ص 19.

7- . بلاذری، پیشین، ص 98؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 132؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 196؛ حلبی، پیشین، ص 228؛ ابن عبدالبر، الأستیعاب، ج 4، ص 280؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 435؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 39. درباره سنّ خدیجه هنگام ازدواج، اقوال دیگری نیز هست. ر. ک: امیر مهیا النخیامی، زوجات النبی و اولاده (بیروت: مؤسسه عزالدین، ط 1، 1411 ه. ق)، ص 53-54.

نصب حجرالأسود

اخلاق و رفتار نیکوی محمد صلی الله علیه و آله، امانت، درستکاری و راستگویی او مردم مکه را شیفته کرده بود و همه او را «امین» می نامیدند. (2) او چنان در دل مردم جا داشت که از داوری او در مورد نصب «حجرالأسود» (3) استقبال کردند و او با تدبیری خاص، اختلاف آنان را حل کرد.

توضیح اینکه:

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله بود، در اثر سیلی که از کوههای مکه جاری شد، دیوارهای کعبه از چند جا شکست. کعبه تا آن روز سقف نداشت و دیوارهایش کوتاه بود، از این جهت اندوخته های داخل آن حفاظ لازم را نداشت. قریش تصمیم داشت سقفی برای کعبه بسازد، اما موفق به اجرای این تصمیم نشده بود. پس از این حادثه، بزرگان مکه در صدد برآمدند که کعبه را خراب و بازسازی کنند و سقفی نیز برای آن بسازند.

هنگام بازسازی کعبه، میان تیره های قریش بر سر نصب حجرالأسود در جایگاه موردنظر اختلاف به وجود آمد و رقابتها و تفاخرهای قبیله ای بار دیگر زنده شد. هر قبیله می خواست افتخار نصب این سنگ نصیب او گردد. برخی از قبایل، با فروردن دست خویش در طشتی پر از خون، پیمان خون بستند تا نگذارند این افتخار نصیب قبیله ای دیگر شود.

سرانجام با پیشنهاد سالمندترین مرد قریش، توافق کردند که نخستین کسی که از باب

ص: 120

1- ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 201؛ رازی دولابی، پیشین، ص 49؛ بیهقی، پیشین، ج 1، ص 216؛ ابوسعید خرقوشی، پیشین، ص 201؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 302؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 434.

2- ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 121؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 210؛ بیهقی، پیشین، ج 1، ص 211؛ مجلسی، پیشین، ج 15، ص 369.

3- این سنگ که از مقدس ترین اجزای کعبه است، در روایات، سنگ بهشتی و آسمانی معرفی شده که حضرت ابراهیم به امر خداوند، آن را جزء کعبه قرار داد. (مجلسی، پیشین، ج 12، ص 84 و 99؛ ازرقی، تاریخ مکه، تحقیق: رشدی الصالح ملحس (بیروت: دارالاندلس، ط 3، 1403 ه. ق)، ج 1، ص 62-63). حجرالأسود تاکنون باقی است و سنگی است بیضی شکل سیاه رنگ متمایل به سرخی، و در رکن شرقی کعبه در ارتفاع یک متر و نیم از زمین نصب شده و مبدأ طواف است.

بنی شیبه [یا باب صفا] وارد مسجد [الحرام] شود، درباره نصب حجرالاسود، در میان قبایل داوری کند، ناگاه محمد صلی الله علیه و آله از آن در وارد شد. همه گفتند: این محمد امین است و ما همگی به حکم او راضی هستیم. به دستور امین قریش، پارچه ای آوردند. او پارچه را پهن کرد و حجرالاسود را در میان آن گذاشت و از رؤسای قبایل خواست که هر کدام گوشه ای از آن را بگیرند و مشترکاً سنگ را تا پای دیوار ببرند، چون سنگ را نزدیک دیوار آوردند او با دست خویش آن را در جای اولیه قرار داد. (1) با این تدبیر لطیف، اختلاف میان قبایل حل و از بروز یک جنگ خونین جلوگیری شد.

علی علیه السلام در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله

چندی پس از تجدید بنای کعبه و چند سال پیش از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، قحطی بزرگی در مکه رخ داد؛ ابوطالب عمومی پیامبر، تهیدست و عایله مند بود. محمد صلی الله علیه و آله به عمومی دیگر خود عباس که از ثروتمندترین افراد بنی هاشم بود پیشنهاد کرد که هریک از ما یکی از فرزندان ابوطالب را به خانه خود ببریم تا فشار مالی او کم شود و عباس موافقت کرد. هر دو نزد ابوطالب رفته، موضوع را با وی در میان گذاشتند، او با این پیشنهاد موافقت کرد. در نتیجه عباس، جعفر را به نزد خود برد و محمد صلی الله علیه و آله، علی را تحت تربیت و کفالت خود قرار داد. علی همچنان در خانه آن حضرت بود تا آنکه خداوند او را به رسالت مبعوث کرد و علی علیه السلام او را تصدیق و از او پیروی کرد. (2)

ص: 121

- 1- ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 145-146؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 14-15؛ مجلسی، پیشین، ج 15، ص 337-338؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 99-100؛ مسعودی، مروج الذهب (بیروت: دارالاندلس، ط 1، 1965 م)، ج 2، ص 271-272. برخی از مورخان، علت خرابی کعبه و انگیزه بازسازی آن را حادثه دیگری نوشته اند، اما همه مورخان داوری محمد را نقل کرده اند. ر. ک: ابن اسحاق، السیر والمغازی، ص 103؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 205؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 1، ص 210.
- 2- ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبي)، 13551 ه. ق، ج 1، ص 262؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دار القاموس الحدیث)، ج 2، ص 213؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، 1399 ه. ق، ج 2، ص 58؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 1)، 1394 ه. ق، ج 2، ص 90؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1962 م)، ج 13، ص 119 و ج 1، ص 15.

علی علیه السلام در آن زمان، شش سال داشت(1) و در دوره حساس شکل گیری شخصیت و تربیت پذیری به سر می برد. گویا محمد صلی الله علیه و آله می خواست با تربیت یکی از فرزندان ابوطالب، زحمات وی و همسرش فاطمه بنت اسد را جبران کند و از میان فرزندان ابوطالب علی را مستعدتر می دید. چنان که پس از قبول تکفل او فرمود: «همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید.»(2)

محمد صلی الله علیه و آله عنایت و محبت فراوانی به علی علیه السلام داشت و در تربیت او از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید. فضل بن عباس (یکی از پسرعموهای علی) می گوید: از پدرم (عباس بن عبدالمطلب) پرسیدم: «پیامبر اسلام کدام یک از پسران خود را بیشتر از همه دوست داشت؟»

گفت: علی بن ابی طالب را.

گفتم: من از پسران رسول خدا پرسیدم!

گفت: رسول خدا علی را از همه پسرانش بیشتر دوست می داشت و از همه آنها به او مهربان تر بود. از زمان طفولیت علی هرگز ندیدیم پیامبر او را از خود جدا کند، مگر در سفری که برای خدیجه انجام می داد. ما هیچ پدری را نسبت به فرزندش، مهربان تر از رسول خدا نسبت به علی ندیدیم و هیچ فرزندی را نسبت به پدرش، فرمانبردارتر از علی نسبت به پیامبر ندیدیم.»(3)

محمد صلی الله علیه و آله پس از بعثت، چنان به آموزش علی و آشنا ساختن او با تعلیمات اسلام تأکید داشت که اگر شب بر او وحی نازل می شد، قبل از صبح آن را به وی یاد می داد و اگر روز بر او وحی می شد، پیش از شب به وی می آموخت.(4) از علی علیه السلام پرسیدند: «چگونه بیش از دیگر

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن حضرت حدیث یاد گرفته ای؟» او پاسخ داد: «هرگاه از پیامبر می پرسیدم،

ص: 122

- 1- ابن ابی الحدید، پیشین، ج 1، ص 15؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعة العلمیه)، ج 2، ص 180.
- 2- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (نجف اشرف: منشورات المكتبة الحیدریه)، ص 15.
- 3- ابن ابی الحدید، پیشین، ج 13، ص 200.
- 4- شیخ طوسی، الامالی (قم: دارالثقافه للطباعه و النشر والتوزیع، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 624.

پاسخ می داد، و هر وقت ساکت می شدم، او ابتدا برای من حدیث می گفت.»⁽¹⁾ علی علیه السلام در دوران خلافت خود از این دوره تربیتی خویش چنین یاد می کند:

شما [یاران پیامبر] از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا و موقعیت خاصی که با آن حضرت داشتم آگاهید و می دانید موقعی که من خردسال بودم، پیامبر مرا در آغوش می گرفت و به سینه خود می فشرد و مرا در بستر خود می خوابانید، به طوری که بدن او را لمس می کردم، بوی خوش او را می شنیدم و او غذا در دهان من می گذارد.

من همچون بچه ای که به دنبال مادرش می رود، همه جا همراه او می رفتم، هر روز یکی از فضایل اخلاقی خود را به من تعلیم می کرد و دستور می داد که از آن پیروی کنم. پیامبر هر سال در کوه حراء به عبادت می پرداخت و جز من کسی او را نمی دید... هنگامی که وحی بر او نازل شد، صدای شیطان را شنیدم، به رسول خدا عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود: این، ناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از اینکه در روی زمین اطاعت شود، ناامید شده است. آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را می بینم تو نیز می بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر [من] و بر خیر و نیکی هستی.⁽²⁾

این گفتار گرچه می تواند مربوط به عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله در حرا پس از بعثت باشد، اما با توجه به اینکه عبادت پیامبر در حراء غالباً قبل از رسالت بوده، می توان گفت که این موضوع مربوط به دوران قبل از رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شنیدن ناله شیطان، به هنگام بعثت آن حضرت، یعنی نزول نخستین آیات قرآن بوده است. در هر حال، پاکی روح علی علیه السلام و تربیتهای پی گیر پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب شد که او در همان دوران کودکی، با قلب حسّاس، دیده نافذ، گوش شنوا و بصیرت خاص، چیزهایی را ببیند و بشنود که دیدن و شنیدن آنها برای مردم

عادی مقدور نبود.

ص: 123

1- . سیوطی، تاریخ الخلفاء (قاهره: ط 3، 1383 ه. ق)، ص 170.

2- . نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 192.

بخش سوم: از بعثت تا هجرت

اشاره

فصل اول: بعثت و دعوت

فصل دوم: دعوت علنی و آغاز مخالفتها

فصل سوم: پیامدهای مخالفت قریش و اقدامات آنان

ص: 125

چنان که گفته شد پدران محمد صلی الله علیه و آله یکتاپرست، و خاندان او خاندانی پاک بود. او علاوه بر پاکی نسب و خاندان، از تربیت بالایی برخوردار بود و از کوچکی به زشتی‌ها و پلیدی‌های بت پرستی و اخلاق فاسد مردم مکه آلوده نبود. (1) او از کوچکی مورد توجه و عنایت خداوند و تحت تربیت ویژه او بود. علی علیه السلام از این دوره تربیتی و آمادگی او چنین یاد می‌کند:

... از وقتی که از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را همراه او کرد تا شب و روز، او را به راه بزرگواری و خوی‌های پسندیده جهان رهنمون سازد. (2)

امام باقر علیه السلام فرمود:

از وقتی که محمد صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد خداوند فرشته بزرگی را همراه او کرد تا او را به نیکی‌ها و اخلاق پسندیده راهنمایی کند و از بدی‌ها و اخلاق ناپسند باز دارد. همان فرشته بود که هنگام جوانی محمد صلی الله علیه و آله و پیش از آنکه به رسالت برسد، او را صدا می‌کرد و

ص: 127

-
- 1- . علی بن برهان الدین الحلبي، السيره الحلبیه (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 199-204؛ ابی الفداء، اسماعیل بن کثیر، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی عبد الواحد (قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي)، ج 1، ص 250.
 - 2- . ولقد قرن الله به من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكته، يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره... (نهج البلاغه، خطبه 192).

می گفت: «السلام علیک یا محمد رسول الله» ولی او گمان می کرد صدا از سنگ و زمین است و هرچه دقت می کرد چیزی نمی دید. (1)

حضرت محمد، (نزدیکی های بعثت) که به اوج رشد فکری و عقلی رسیده بود، از محیط آلوده خویش رنج می برد و از مردم کناره می گرفت. (2) او از سی و هفت سالگی، حالاتی روحانی داشت و احساس می کرد در پیچه ای از غیب به رویش باز شده است. آنچه بارها از اعضای خاندانش و نیز دانشمندان اهل کتاب مانند بحیرا، نسطور و دیگران شنیده بود، در حال رخ دادن بود؛ زیرا نور مخصوصی می دید و اسراری بر او فاش می شد و بارها سروش غیبی به گوشش می رسید، ولی کسی را نمی دید! (3) مدتی در خواب صدایی می شنید که او را پیامبر خطاب می کرد. روزی در بیابانهای اطراف مکه، شخصی او را رسول الله صدا کرد. او پرسید:

«کیستی؟» در پاسخ شنید: «من جبرئیلیم، خداوند مرا فرستاده تا تو را به پیامبری مبعوث گرداند.» محمد صلی الله علیه و آله وقتی این خبر را به همسرش خدیجه داد، او با خوشحالی گفت: «امیدوارم چنین باشد.» (4)

محمد صلی الله علیه و آله در این دوره، چند روز در سال در کوه «حراء» (5) خلوت می گزید و به عبادت و

ص: 128

- 1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م)، ج 13، ص 207.
- 2- ابن کثیر، پیشین، ج 1، ص 389.
- 3- حلبی، پیشین، ج 1، ص 380-381؛ ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقاء و دیگران (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبی، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 250؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک (بیروت: دار القاموس الحدیث)، ج 2، ص 203-204؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 43؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دار الکتب الاسلامیه)، ج 18، ص 184 و 193؛ ر. ک: تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 17.
- 4- ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 44؛ مجلسی، پیشین، ج 18، ص 194؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 36. با توجه به این اسناد و شواهد، چنان که مرحوم کلینی روایت می کند، محمد صلی الله علیه و آله در این مدت «نبی» بود ولی هنوز به رتبه رسالت نرسیده بود. (الاصول من الکافی (تهران: مکتبه الصدوق، 1381 ه. ق)، ج 1، ص 176).
- 5- کوه حراء در شمال شرقی مکه قرار گرفته است و به مناسبت آنکه محل طلوع خورشید و حی بوده «جبل النور» (ا کوه نور) خوانده می شود. این کوه تا چند سال پیش با شهر مکه فاصله داشت. ولی اکنون به علت توسعه شهر مکه، تا دامنه کوه، خانه سازی شده است. کوه حراء که در میان یک سلسله کوههای به هم پیوسته قرار گرفته، از کوههای مجاور بلندتر و با قلّه سربرافراشته از همه بارزتر است. غار حراء که در قلّه کوه قرار گرفته در واقع غار نیست، بلکه تخته سنگی عظیم روی دو صخره بزرگ دیگر غلتیده و از قرار گرفتن آنها فضای کوچکی در حدود یک متر و نیم به وجود آمده است. دهانه غار گشاد است و افراد عادی می توانند به سهولت از آن وارد و خارج شوند اما نیمه دوم آن تنگ و سقفش کوتاه است. نور خورشید تا نیمه غار بیشتر نمی رسد.

نیایش می پرداخت. (1) این گونه کناره گیری و عبادت در حراء، در میان خداپرستان قریش سابقه داشته است. (2) نخستین کسی که این سنت را گذاشت عبدالمطلب، جدّ محمد صلی الله علیه و آله بود که چون ماه رمضان می رسید به کوه حراء می رفت و مستمندان را اطعام می کرد. (3)

آغاز رسالت

محمد صلی الله علیه و آله که به مرز چهل سالگی رسیده بود، (4) باز به روش چندین ساله، در کوه حراء به سر می برد که پیک وحی فرود آمد و نخستین آیات قرآن را از درگاه خدای بزرگ در گوش جاننش فرا خواند: (5) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.» (6)

ص: 129

- 1- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه 192 (قاصعه)؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 251.
- 2- ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 251؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 206؛ ابن کثیر، پیشین، ج 1، ص 390؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 105.
- 3- حلبی، پیشین، ص 382.
- 4- ابن هشام، پیشین، ص 249؛ طبری، پیشین، ص 209؛ بلاذری، پیشین، ص 114-115؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 190؛ مسعودی، التنبيه و الأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع والنشر)، ص 198؛ حلبی، پیشین، ص 363؛ مجلسی، پیشین، ص 204.
- 5- طبرسی، مجمع البیان (تهران: شرکه المعارف الاسلامیه، 1379 ه. ق)، ج 10، ص 514؛ مسعودی، مروج الذهب، (بیروت: دارالاندلس، ط 1، 1965 م)، ج 2، ص 276.
- 6- . علق (96): 1-5.

بخوان به نام پروردگارت که [جهان و جهانیان را] آفرید.

آنکه انسان را از خون بسته آفرید.

بخوان که پروردگارت بزرگوارترین [بزرگواران] است.

آنکه به وسیله قلم [دانش] آموخت.

آنچه را که انسان نمی دانست به وی آموخت.

خداوند، دیدار فرشته وحی (جبرئیل) با محمد صلی الله علیه و آله و ابلاغ پیام او را در دو جا از قرآن مجید تصویر کرده است:

سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند

که یار شما [محمد] نه گمراه شده است و نه منحرف

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست.

او را آن [فرشته] بس نیرومند [جبرئیل] آموخته است.

همان که توانایی فوق العاده و سلطه دارد.

درحالی که [آن فرشته] در افق اعلا قرار داشت.

سپس [به محمد] نزدیک و نزدیک تر شد.

تا آنکه فاصله او [با محمد] به اندازه دو کمان یا کم تر شد.

در این هنگام خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد.

قلب [محمد] در آنچه دید دروغ نگفت.

آیا درباره آنچه [محمد با چشم خود] می بیند، با وی ستیزه می کنید؟! (1)

ص: 130

1- . نجم (53): 1-12. دانشمندان اسلامی، این آیات را مربوط به بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانند. قراین و شواهدی نیز این معنا را تأیید می کند. (ر. ک: مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 247؛ محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 35؛

احمد بن محمد القسطلانی، المواهب اللدنیہ بالمنح المحمدیہ، تحقیق: صالح احمد الشامی (بیروت: المکتب الاسلامی، ط 1، 1412
ه.ق)، ج 3، ص 88-89؛ ولی بر اساس تفسیر دیگر، مربوط به معراج است.

سوگند به ستارگانی که باز می گردند.

و از دیدگان پنهان می شوند.

و سوگند به شب، هنگامی که پشت کند و سپری شود.

و سوگند به صبح، هنگامی که برمد.

که این [قرآن] گفتار فرستاده بزرگواری [جبرئیل] است.

فرستاده ای نیرومند که نزد [خداوند] صاحب عرش، دارای مقام والایی است.

در آنجا [در میان فرشتگان] مورد اطاعت [و در پیشگاه خدا] امین است.

و یار شما [محمد] دیوانه نیست.

او [جبرئیل] را در افق روشن دیده است.

و او بر غیب [و آنچه از طریق وحی دریافت داشته] بخیل نیست.

[که چیزی از آن بکاهد یا ناگفته بگذارد].

این [قرآن] سخن شیطان رجیم نیست.

پس به کجا می روید؟! (1)

گزارشی نادرست از طلوع وحی

در برخی از کتب تاریخ و حدیث گزارشی نادرست و افسانه وار درباره چگونگی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که به هیچ وجه با معیارهای حدیث و تاریخ، قابل پذیرش نیست. از آنجا که این گزارش مشهور است و به برخی کتب درسی فارسی نیز راه یافته است، بهتر است به نقل و نقد آن پردازیم:

عایشه می گوید: نخستین بار که به رسول خدا وحی شد، خواب راست بود. هر خوابی که می دید مانند صبح روشن رخ می داد. سپس به خلوت نشینی علاقه مند شد و در غار حراء خلوت می گزید. در آنجا چند شب به عبادت می پرداخت، سپس نزد خانواده اش باز می گشت و از خدیجه توشه می گرفت [و به غار بر می گشت] تا آنکه حق نزد او آمد و او در غار بود.

فرشته نزد او آمد و گفت: بخوان. گفت: من خواندن نمی دانم. پیامبر می گوید: فرشته مرا

گرفت و به سختی فشارم داد به حدی که طاقتم تمام شد، سپس رهایم کرد و گفت: بخوان، گفتم: خواندن نمی دانم. دوباره مرا گرفت و به سختی فشار داد به حدی که طاقتم تمام شد، آنگاه رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی دانم. بار سوم مرا گرفت و به سختی فشار داد به حدی که طاقتم تمام شد، سپس رهایم کرد و گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید...

[تا آیه پنجم].

آن گاه رسول خدا درحالی که دلش می لرزید بازگشت و با آن حال نزد خدیجه رفت و گفت: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید! او را پوشاندند تا اضطراب و ترس او ریخت [!]. رسول خدا آنچه پیش آمده بود، برای خدیجه بیان کرد و گفت: بر خویشان بیمناکم [!]. خدیجه گفت:

هرگز! به خدا سوگند خداوند تو را خوار نخواهد کرد؛ زیرا تو، به خویشانت نیکی و به مردم بخشش می کنی، تهیدستان را دارا، مهمانان را پذیرایی و پیش آمدهای حق را یاری می کنی.

سپس خدیجه همراه او نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل رفت. او پیرمردی نابینا بود و در زمان جاهلیت به مسیحیت گرویده بود و زبان عبری را می داشت و انجیل را با این زبان می نوشت.

خدیجه به او گفت: «عموزاده! از برادرزاده ات بشنو [که چه می گوید؟]». ورقه گفت:

«برادرزاده چه می بینی؟» رسول خدا آنچه دیده بود به او خبر داد. ورقه گفت: «این همان ناموس [فرشته] است که بر موسی نازل شده است. کاش من امروز جوان بودم. کاش آن روز که قومت تو را بیرون می کنند، زنده بودم.» رسول خدا گفت: «مگر مرا بیرون می کنند؟» گفت:

«آری...» (1)

نقد و بررسی

چنان که اشاره شد این روایت به این شکل نمی تواند مورد قبول باشد؛ زیرا به دلایل زیر، هم از نظر سند و هم از نظر متن، فاقد اعتبار است:

ص: 132

1- . صحیح بخاری، شرح و تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 59-60، کتاب بدالوحي؛ صحیح مسلم، بشرح الأمام النووی (بیروت: دارالفکر، 1403 ه. ق)، ج 2، ص 197-204، باب بد الوحي الی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 205-206.

1. روایت کننده این گزارش، عایشه است و او در سال چهارم یا پنجم بعثت متولد شده است. (1) پس او در زمان حادثه نبوده است تا شاهد عینی باشد، و چون نام راوی اصلی را که احتمالاً از او شنیده ذکر نمی کند، نقل او فاقد سند و به اصطلاح «مُرْسَل» است و روایت مرسل فاقد اعتبار است.

2. براساس این روایت، فرشته وحی چندین بار به محمد صلی الله علیه و آله تکلیف خواندن کرده و او اظهار ناتوانی نموده است! در حالی که اگر مقصود این بوده که حضرت کلام خدا را از روی لوحی و نوشته ای بخواند، چنین چیزی معقول نیست؛ زیرا خدا و فرشته او می دانستند او امی است و قدرت خواندن ندارد. و اگر مقصود خواندن آیات به دنبال فرشته وحی بوده باشد، این عمل امر دشواری نبوده است تا محمد صلی الله علیه و آله (که به هوش و خردمندی معروف بود)، در سنین کمال عقلی و فکری از آن عاجز باشد!

3. فشارهای مکرر پیامبر اسلام توسط فرشته وحی، چه مفهومی می تواند داشته باشد؟! در حالی که می دانیم یادگیری، یک امر ذهنی است و فشار جسمی تأثیری در آن ندارد. اگر تصور کنیم که این کار برای آن بوده که حضرت، به قدرت خداوند، به صورت ناگهانی قدرت خواندن بیابد، تنها اراده خدا در ایجاد آن کافی بوده است و نیازی به این مقدمات نداشته است. و اگر فشار یاد شده را مربوط به ارتباط حضرت محمد با مبدأ جهان هستی و عالم غیب بدانیم (چون پیامبر اسلام با تمام عظمتش، در هر حال جنبه مادی و خاکی نیز داشته و ارتباط انسان خاکی با مبدأ هستی مستلزم چنین فشاری است!)، باز هم فاقد توجیه خواهد بود؛ زیرا چنان که خداوند به صراحت در قرآن بیان نموده، ارتباط پیامبران با عالم غیب از یکی از این سه راه بوده است:

1. ارتباط مستقیم و دریافت پیام الهی بدون هیچ واسطه ای؛

2. از طریق شنیدن صدا، بدون مشاهده صاحب صدا؛

3. توسط فرشته وحی. (2)

ص: 133

1- . عسقلانی، الأصابه فی تمییز الصحابه (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 1، 1328 ه. ق)، ج 4، ص 359.

2- . «و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء، انه علی حکیم.» (شوری (42):51). جهت اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک: بحار الانوار، ج 18، ص 246 و 254 و 257.

تنها در صورت دریافت وحی از طریق ارتباط مستقیم و بی واسطه بوده که پیامبر اسلام فشار و سختی تحمل می کرده و براساس برخی روایات، رنگ چهره اش دگرگون می شده و قطرات عرق، مانند دانه های مروارید از صورتش می ریخته است.⁽¹⁾ اما اگر پیام الهی توسط فرشته ابلاغ می شده، حضرت هیچ حالت مخصوصی پیدا نمی کرده است، چنان که امام صادق علیه السلام می فرمود: «هر وقت وحی را جبرئیل می آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله با حال عادی می فرمود:

این، جبرئیل است، یا جبرئیل به من چنین و چنان گفت، اما اگر وحی مستقیماً بر او نازل می شد، احساس سنگینی می کرد و حالتی چون بیهوشی به او دست می داد.»⁽²⁾ در صورتی که جبرئیل حامل وحی بود، نه تنها حضرت از دیدن جبرئیل احساس خاصی نمی کرد، بلکه جبرئیل هر وقت به حضور او می رسید، بدون کسب اجازه وارد نمی شد و در محضر پیامبر با نهایت ادب می نشست.⁽³⁾

با این توضیح چون به اتفاق مورخان، نخستین آیات قرآن را جبرئیل در غار حراء، آورده بود، هیچ جهتی برای احساس فشار و سنگینی وجود نداشته است. البته این، هرگز به معنای نفی احساس سنگینی مسئولیت و نگرانی آن حضرت از مخالفت بت پرستان نیست.

4. با توجه به آمادگی هایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشته و قبلاً پیامهای غیبی دریافت می داشته، دلیلی نداشت که حضرت غافل گیر شده، دچار ترس و اضطراب شود. گذشته از این، در تعدادی از منابع آمده که جبرئیل در ابتدا شب شنبه و شب یک شنبه نزد پیامبر آمد و بار سوم (یعنی روز دوشنبه) بود که رسالت را به او ابلاغ کرد.⁽⁴⁾ پس در حراء نیز نخستین

دیدار حضرت با فرشته نبوده که از مشاهده او دچار ترس و اضطراب گردد! اصولاً تا کسی

ص: 134

-
- 1- ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 197؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 43؛ مجلسی، پیشین، ج 18، ص 271.
 - 2- مجلسی، پیشین، ص 268 و 271؛ صدوق، التوحید (تهران: مکتبه الصدوق)، ص 115؛ ر. ک: مهردادان، (مصاحبه های آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی با مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی) ص 207-211.
 - 3- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1405 ه. ق)، ج 1، ص 85؛ علل الشرایع (نجف: المکتبه الحیدریه، 1385 ه. ق)، باب 7، ص 7.
 - 4- طبری، پیشین، ج 2، ص 207؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 105؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 276؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 17.

آمادگی های لازم را از هر نظر برای اخذ سزای الهی (رسالت) نداشته باشد، خدای حکیم چنین منصب بزرگی را به عهده او نمی گذارد.

5. چگونه قابل قبول است که اطلاعات خدیجه (که یک فرد عادی بوده)، بیشتر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد و با مشاهده آثار ترس و اضطراب حضرت، او را دلداری دهد؟!

6. از همه بدتر این است که تصور کنیم حضرت محمد که به رسالت و مسئولیت هدایت مردم مبعوث شده بود، خود نمی دانسته چه اتفاقی افتاده و پیک الهی را نمی شناخته و پیام او را درست تشخیص نمی داده تا آنکه پیرمرد نابینای مسیحی، بر پای ورقه رسالت او مهر تأیید نهاده و محمد صلی الله علیه و آله با اظهارات او، به رسالت خویش اطمینان حاصل کرده و دلش آرام گرفته باشد. بی پایگی این سخن به قدری آشکار است که نیازی به هیچ دلیل و برهانی ندارد.

7. قابل توجه است که چنین صحنه زنده و افسانه ای، درباره بعثت هیچ پیامبری از پیامبران الهی در هیچ یک از منابع اسلامی نقل نشده است با آنکه شرایط زمان و مکان بعثت بعضی از آنها (همچون حضرت موسی) به ظاهر چنین وضعی را اقتضا می کرده است.

8. شک و تردیدی که در این گزارش به حضرت محمد نسبت داده شده، با آیه قرآن سازگار نیست که می گوید: «قلب [محمد] در آنچه دید، دروغ نگفت.» (1)

طبرسی - دانشمند و مفسر نامدار شیعه - می گوید:

خداوند به رسول خود وحی نمی کند مگر آنکه آن را با دلایل روشن همراه می سازد و او اطمینان پیدا می کند که آنچه بر او وحی می شود از جانب خدا است و نیاز به چیزی دیگر پیدا نمی کند و دستخوش ترس و اضطراب نمی گردد. (2)

امام صادق علیه السلام در پاسخ یکی از اصحابش که پرسید: چرا رسول خدا هنگام دریافت وحی، ترس آن را نداشت که این از وسوسه های شیطان باشد، پاسخ داد: «خداوند وقتی بنده ای را به

رسالت منصوب می کند، به او اطمینان خاطر و آرامش می بخشد، به طوری که هرچه از جانب

ص: 135

1- «ما کذب الفؤاد ما رأى.» (نجم 53: 11).

2- مجمع البیان، ج 10، ص 384، تفسیر آیه «یا ایها المدثر...»

خدا بر او نازل می‌گردد، همانند چیزی است که خود به چشم می‌بیند.» (1)

شارحان کتاب صحیح بخاری و صحیح مُسَلِّم (که روایت عایشه در آنها نقل شده) با آنکه دانشمندان برجسته‌ای بوده‌اند، اما چون اصل روایت را مُسَلِّم گرفته‌اند، در تفسیر و توضیح آن در مانده و دست به توجیهاست سست و بی پایه‌ای زده‌اند که مایه بسی تعجب است. (2)

درباره بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله چند حدیث مشابه نیز از طریق راویانی چون عبدالله بن شداد، عبید بن عمیر، عبدالله بن عباس و عروه بن زبیر نقل شده که با توضیحاتی که دادیم، جعلی بودن آنها نیز روشن می‌گردد و نیازی به طرح آنها نیست. (3) این گزارش نادرست به کتابهای مسیحیان نیز راه یافته و برخی از آنان، آن را دستمایه‌ای برای سم پاشی و وسوسه بر ضد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند (4) که با این نقد، بی پایگی برداشتهای آنها نیز روشن می‌گردد.

ص: 136

1- . مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 262؛ محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن (مرکز مدیریت حوزه علمیه قم)، ج 1، ص 49.

2- . تا آنجا که اطلاع داریم نخستین کسی که متوجه ضعف و بی اعتباری این روایت شده مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین موسوی (1290-1377 ه. ق) از دانشمندان برجسته شیعی جبل عامل بوده است که در رساله «الی المجمع العلمی العربی بدمشق» و کتاب النص والأجتهد، ص 319-322 آن را مورد نقد و بررسی قرار داده است. سپس محققان و دانشمندان ما به ویژه دانشمند معظم آقای علی دوانی آن را در کتب یادشده در زیر به صورت گسترده مورد بحث و بررسی قرار داده و مسأله را تکمیل کرده‌اند و ما در این بحث، از پژوهشهای آنها بهره گرفته ایم: شعاع وحی بر فراز کوه حراء، ص 70-108؛ تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص 98-110؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج 4، ص 6-44؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 1، ص 216-232؛ خیانت در گزارش تاریخ، ج 2، ص 13-23؛ التمهید، ج 1، ص 52-56؛ درس‌هایی تحلیلی از تاریخ اسلام، ج 2، ص 196-236.

3- . سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، انتشارات مجمع علمی اسلامی، ج 4، ص 12.

4- . ر. ک: دائره المعارف الاسلامیه، ترجمه عربی توسط محمد ثابت الفندی (ودیگران)، ج 3، ص 398 (واژه بحیرا). مونتگومری وات - رئیس بخش عربی دانشگاه ادینبورو - از کسانی است که در این مورد، به سم پاشی پرداخته و سخنان بی اساس گفته است، وی می‌گوید: «... برای فردی که در قرن هفتم در شهر دورافتاده‌ای مانند مکه زندگی می‌کرده پیدا شدن این ایمان که از جانب خدا به پیامبری مبعوث شده است، شگفت‌انگیز است. پس جای تعجب نیست اگر می‌شنویم که محمد را ترس و شبهه فراگرفت. در این باره شواهدی در قرآن [!] و احادیث مربوط به زندگی او یافت می‌شود و معلوم نیست چه وقت اطمینان حاصل کرد که خدا او را از یاد نبرده است [!!].»
ترس دیگر او ترس از جنون بود؛ زیرا عرب در آن زمان معتقد بودند که این گونه اشخاص در تصرف ارواح یا جن هستند. عده‌ای از مردم مکه الهامات محمد را این گونه تعبیر می‌کردند و خود او نیز گاهی دچار این تردید می‌شد که آیا حق با مردم است یا خیر؟» [!] (محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده (تهران: کتابفروشی اسلامی، 1344)، ص 26-27).

حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت سه سال به دعوت پنهانی پرداخت؛ (1) زیرا هنوز محیط مکه برای دعوت آشکار مساعد نبود. او در این سه سال به صورت پنهانی با افرادی که احساس می کرد آمادگی پذیرش دارند، تماس می گرفت و آنها را به یگانگی خدا و پرستش او و نبوت خویش دعوت می کرد. در این مدت، قریش از ادعای او خبر داشتند و وقتی او را در معابر می دیدند می گفتند: جوان بنی عبدالمطلب از آسمان سخن می گوید؛ (2) اما چون در مجامع عمومی سخن نمی گفت، از محتوای دعوتش خبر نداشتند، به همین علت عکس العملی نشان نمی دادند.

در این دوره، تعدادی مسلمان شدند. آن گاه یکی از همان مسلمانان نخستین، به نام ارقم، منزل خود را - که در پای کوه صفا قرار داشت - در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذارد. رسول خدا و مسلمانان تا آغاز دعوت علنی در این منزل که حکم ستاد تبلیغاتی را داشت گرد هم می آمدند و در همان جا نماز می خواندند. (3)

نخستین زن و مرد مسلمان

به اتفاق مورخان، خدیجه نخستین زنی بود که مسلمان شد. از میان مردان نیز علی صلی الله علیه و آله

ص: 137

-
- 1- ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 280؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 216؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 275-276؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 116؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 19؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 456؛ طوسی، الغیبه (تهران: مکتبه نینوی الحدیثه)، ص 202؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1363)، ج 2، ص 344، ح 29.
 - 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 19؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 199؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 115.
 - 3- حلبی، پیشین، ج 1، ص 456-457.

نخستین فردی بود که به پیامبر گروید؛ (1) (2) زیرا طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حراء، آیین خود را نخست با خدیجه که همسرش بود و علی که عضو آن خانه و پرورش یافته آن حضرت بود در میان بگذارد و آن دو که صدق، پاکی و نشانه های نبوت محمد صلی الله علیه و آله را بهتر از هرکس دیگر می دانستند و می شناختند، او را تصدیق کنند.

دلایل پیشگامی علی علیه السلام

با توجه به آنچه گفته شد اگر هیچ سند حدیثی یا تاریخی، این موضوع را تأیید نمی کرد، باز هم اثبات آن، چندان کار دشواری نبود، درعین حال اسناد و شواهد فراوانی، این موضوع را تأیید می کنند. به عنوان نمونه، تعدادی از آنها عبارتند از:

1. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به پیشگامی علی علیه السلام در اسلام تصریح کرده و در میان جمعی از مسلمانان فرموده است: «نخستین کس از شما که در روز رستاخیز با من در کنار حوض [کوثر] ملاقات می کند، پیشقدم ترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب است.» (2)

ص: 138

- 1- ابن هشام مسلمانان اولیّه را تا نفر هشتم، بدین ترتیب نقل می کند: «علی، زیدبن حارثه، ابوبکر، عثمان بن عفّان، زبیر بن عوّام، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن وقّاص و طلحه بن عبیدالله.» (السیره النبویه، ج 1، ص 262-369).
- 2- اولکم وروداً علیّ الحوض، اولکم اسلاماً علیّین ابی طالب. (ابن عبدالبرّ، الأستیعاب فی معرفه الأصحاب، در حاشیة الاصابه بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 1، 1328 ه. ق)، ج 3، ص 28؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 13، ص 229؛ ر. ک: الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: عبد الرحمن المرعشی (بیروت: دارالمعرفه، ط 1، 1406 ه. ق)، ج 3، ص 17؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت: دارالکتب العربی)، ج 2، ص 81؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 432. در برخی از روایات، به این صورت نقل شده است: اول هذه الأمة وروداً علیّ الحوض اولها اسلاماً علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه. (حلبی، همان، ص 432).

2. دانشمندان و محدثان بزرگ نقل می کنند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی فردای آن روز (سه شنبه) با او نماز خواند. (1)

3. علی علیه السلام خود می فرماید:

آن روز اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من سومین آنها بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می شنیدم. (2)

4. امیرمؤمنان علیه السلام در جای دیگر، از سبقت خود در اسلام چنین یاد می کند:

خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر پاسخ گفتم. پیش از من جز پیامبر، کسی نماز نگذارد. (3)

5. باز خود آن حضرت فرمود:

من بنده خدا و برادر پیامبر و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من جز دروغگوی

ص: 139

1- . استنبی النبی یوم الأثنين و صلی علی یوم الثلاثاء. (ابن عبدالبر، پیشین، ص 32؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر، 1399)، ج 2، ص 57.) حاکم نیشابوری، این حدیث را از دو طریق به صورت «نُبئی رسول الله...» و «وُحی رسول الله یوم الأثنين...» نقل کرده است (پیشین، ج 3، ص 112). در برخی از روایات، چنین آمده است: استنبی ءالنبی صلی الله علیه و آله یوم الأثنين و اسلم علی یوم الثلاثاء. (ابن ابی الحدید، پیشین، ص 229؛ جوینی خراسانی، فرائد السمطین (بیروت: مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، ط 1، ج 1، ص 244). علی علیه السلام خود نیز روی این معنا تأکید می کرد و می فرمود: بُعث رسول الله یوم الأثنين وَاَسَّ لَمْتُ یوم الثلاثاء. (سیوطی، تاریخ الخلفاء (قاهره: المكتبة التجارية الكبرى، ط 3، 1383 ه. ق)، ص 166؛ الشیخ محمدالصبان، اسعاف الراغبین، در حاشیه نور الأبصار، ص 148؛ احمد بن حجر الهیتمی المکی، الصواعق المحرقة (قاهره: ط 2، 1385 ه. ق، 120).

2- . لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما، اری نور الوحی و الرساله و اشمّ ریح النبوه. (نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، خطبه 192 اقاصعه.)

3- . اللهم انی اول من اناب، و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله بالصلاه. (پیشین، خطبه 131).

افتراساز، نمی گوید. من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم. (1)

6. عُفیف بن قیس کندی می گوید:

من در زمان جاهلیت بازرگان عطر بودم. در یکی از سفرهای تجارتي وارد مکه شدم و مهمان عباس [یکی از بازرگانان مکه و عموی پیامبر] شدم. در یکی از روزها در مسجدالحرام در کنار عباس نشسته بودم، خورشید به اوج رسیده بود، در این هنگام جوانی به مسجد درآمد که صورتش همچون قرص ماه نورانی بود. نگاهی به آسمان کرد و سپس رو به کعبه ایستاد و شروع به خواندن نماز کرد. چیزی نگذشت که نوجوانی خوش سیما به وی پیوست و در سمت راست او ایستاد. سپس زنی که خود را پوشانده بود، آمد و در پشت سر آن دو نفر قرار گرفت و هر سه با هم مشغول نماز و رکوع و سجود شدند.

من [از دیدن این منظره که در مرکز بت پرستان، سه نفر آیین دیگری غیر از کیش بت پرستی برگزیده اند] در شگفت ماندم و رو به عباس کرده، گفتم: حادثه بزرگی است! او نیز این جمله را تکرار کرد و افزود: آیا این سه نفر را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: نخستین کسی که وارد شد و جلوتر از هردو نفر ایستاد، برادرزاده من محمدبن عبدالله، و دومین فرد، برادرزاده دیگر من، علی بن ابی طالب، و سومین شخص، همسر محمد است. محمد مدعی است که آیین او از طرف خدا نازل شده است. و اکنون در روی زمین جز این سه نفر کسی از این دین پیروی نمی کند. (2)

ص: 140

-
- 1- . انا عبدالله و اخو رسوله وانا الصّدیق الأكبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر. صلیت مع رسول الله قبل الناس سبع سنین. (طبری، پیشین، ج 2، ص 212؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 57.) و با همین مضمون در کتاب المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 112؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 200 و 228؛ ر. ک: مناقب علی بن ابی طالب، ابوبکر احمد بن موسی مردویه اصفهانی، گردآوری و ترتیب و مقدمه عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین (قم: دارالحدیث، ط 1، 1422 ه. ق)، ص 47-48.
 - 2- . طبری، پیشین، ج 2، ص 212؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 13، ص 226. ابن ابی الحدید، این قضیه را از قول عبدالله بن مسعود نیز نقل کرده که او هم در سفر به مکه شاهد چنین صحنه ای بوده است. حلبی، السیره الحلبیه، ج 1، ص 436. همچنین ر. ک: ابن عبدالبرّ، الأستیعاب (درحاشیه الأصابه) ج 3، ص 165؛ شرح حال عفیف بن قیس کندی، ص 33؛ شرح حال علی علیه السلام با اندکی اختلاف در لفظ؛ محمد بن اسحاق، السیر و المغازی، تحقیق: الدكتور سهیل زکار، (بیروت، دارالمعرفه، ط 1، 1398 ه. ق) ص 137-138؛ ابوالفتح کراجکی، کنزالفوائد (قم: دارالذخائر، ط 1، 1410 ه. ق)، ج 1، ص 262. برای آگاهی بیشتر در مورد پیشگامی علی علیه السلام در پذیرش اسلام ر. ک: الغدیر، ج 2، ص 314؛ ج 3، ص 220-224.

این قضیه به خوبی نشان می دهد که در آغاز دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، غیر از همسرش خدیجه، تنها علی آیین او را پذیرفته بوده است.

پیشگامی در پذیرش اسلام، ارزشی است که قرآن روی آن تکیه کرده و اعلام نموده:

«کسانی که درگرایش به اسلام پیشگام بوده اند، در پیشگاه خدا ارزش والایی دارند. و پیشگامان آنان مقربانند.»⁽¹⁾ توجه خاص قرآن به موضوع سبقت در پذیرش آیین اسلام به حدّی است که کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده، در راه خدا از جان و مال خود گذاشته اند، از آنان که پس از پیروزی مسلمانان بر مکّیان، ایمان آورده و جهاد کرده اند، برتر شمرده است:

کسانی از شما که پیش از پیروزی [فتح مکه] در راه خدا اتفاق کردند و سپس به جهاد پرداختند، با کسانی که بعد از آن در راه خدا اتفاق و جهاد کردند، یکسان نیستند، بلکه آنان در پیشگاه خدا مقامی برتر دارند و خداوند به هر دو، وعده نیک داده است....⁽²⁾

علت برتری ایمان مسلمانان، پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجرت رخ داد) این است که آنان هنگامی ایمان آوردند که اسلام در جزیره العرب قدرت نیافته بود و هنوز پایگاه بت پرستان، یعنی شهر مکه، به صورت دژ شکست ناپذیری باقی بود و خطرهایی از هر سو جان و مال مسلمانان را تهدید می کرد. البته مسلمانان پس از هجرت به مدینه و گرایش دو قبیله اوس و خزرج و قبایل اطراف مدینه به اسلام، از پیشرفت و ایمنی نسبی برخوردار شدند و در بسیاری از درگیری های نظامی پیروز شدند؛ اما خطر هنوز به کلی برطرف نشده بود. بنابراین در صورتی که گرایش به اسلام و بذل مال و جان در چنین شرایطی، از

ص: 141

1- «والسابقون السابقون. اولئک المقربون.» (واقعه (56): 10-11).

2- «لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجهً من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً وعد الله الحسنی....» (حدید (57): 10).

خاصی برخوردار باشد، قطعاً چنین کاری در آغاز دعوت پیامبر که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت. از این رو سبقت در اسلام در میان یاران پیامبر، از افتخارات مهم به شمار می رفت. با این توضیح، میزان ارزش پیشگامی علی علیه السلام در اسلام به خوبی روشن می گردد.

گروههای پیشگام در پذیرش اسلام

اشاره

از میان قشرها و گروههای اجتماعی آن روز، دو گروه در پذیرش اسلام پیشگام بودند:

الف) جوانان

بررسی فهرست مسلمانان نخستین و نیز شواهد دیگر نشان می دهد که بیشتر مسلمانان نخستین، جوان بودند. بزرگان و سالخوردگان، محافظه کار بودند و فرهنگ بت پرستی در افکار آنها ریشه دوانده بود، اما جوانان به حکم جوانی، ذهن و فکرشان آماده پذیرش افکار و عقاید جدید بود. این معنا، در نوع انقلابهای فکری و دینی تا حدی صادق است.

براساس یک گزارش تاریخی، در دوران دعوت سرّی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، گروهی از جوانان و ضعیفان به اسلام گرویدند. (1)

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دعوت علنی پرداخت و تعداد پیروانش افزایش یافت، سران قریش پس از چند بار شکایت به ابوطالب، در دیدار آخر به وی گفتند: «ما چند بار نزد تو آمدیم تا درباره برادرزاده ات با تو سخن بگوییم که پدران و خدایان ما را به بدی یاد نکند و فرزندان و جوانان و بردگان و کنیزان ما را از راه به در نبرد...» (2)

در سفر تبلیغی پیامبر به طائف اشرف این شهر از ترس اینکه جوانانشان از آن حضرت پیروی کنند از پذیرش اسلام سرباز زدند (3) پس از هجرت مسلمانان به حبشه، وقتی که

ص: 142

1- ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 199.

2- بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 229؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 18، ص 185.

3- ابن سعد، پیشین، ص 212.

فرستادگان قریش، برای بازگرداندن مهاجران به دربار نجاشی وارد شدند، در گفت و گو با درباریان، از گرایش جوانان مکه به اسلام شکوه کردند. (1)

شخصی از قبیله «هُذَیْل» وارد مکه شد و پیامبر، او را به اسلام دعوت کرد. ابوجهل به مرد هُذَلی گفت: «مبادا سخن او را بپذیری؛ زیرا او ما را بی خرد، و پدران ما را که مرده اند، اهل آتش معرفی می کند و حرفهای عجیب دیگر می زند!»

هُذلی گفت: «چرا او را از شهر خود بیرون نمی کنید؟»

ابوجهل پاسخ داد: «اگر او بیرون رود و جوانان سخن او را بشنوند و شیرین زبانی او را ببینند از او پیروی خواهند کرد و ممکن است به کمک آنان به ما حمله کند.» (2)

عُتبه - یکی از اشراف قریش - نیز در دیدار با اسعد بن زراره، یکی از بزرگان خزرج در یثرب، از گرایش جوانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله، شکوه کرد. (3)

بررسی فهرست مسلمانان نخستین، نشان می دهد که بیشتر آنان هنگام اسلام آوردن، کمتر از سی سال داشته اند؛ مثلاً سعد بن وقاص 17 (4) یا 19 (5) ساله، زُبیر بن عوّام 15 (6) یا 16 (7) و عبدالرحمن بن عوف 30 ساله بوده است؛ زیرا ده سال پس از «عام الفیل» متولد شده بود. (8) مصعب بن عمیر نیز حدود 25 سال داشت؛ زیرا هنگام شهادت در جنگ احد - در سال سوم

هجرت - حدود چهل سال داشت. (9) ارقم که منزلش را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده بود، بین

ص: 143

-
- 1- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 358؛ طبرسی، اعلام الوری (تهران: دار الکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 44؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص (نجف: المكتبة الحیدریه، 1383 ه. ق)، ص 186.
 - 2- . بلاذری، پیشین، ص 128.
 - 3- . طبرسی، پیشین، ص 56.
 - 4- . ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 139.
 - 5- . حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 446.
 - 6- . حلبی، پیشین، ج 1، ص 434.
 - 7- . ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 102.
 - 8- . همان، ص 124.
 - 9- . ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 222.

ب) محرومان و ستمدیدگان

مقصود از این گروه که در منابع اسلامی از آنها به نام «ضعیفان» و «مستضعفان» یاد شده است، بردگان یا آزادشدگانی بودند که با وجود آزادی، طبق سنت عرب، به نوعی با صاحبان قبلی خود ارتباط و وابستگی داشتند و اصطلاحاً «مولی» (آزاد شده) نامیده می شدند. دسته دیگر از مستضعفان، غریبه هایی بودند که از نقاط دیگر آمده و در مکه ساکن بودند و چون وابستگی قبیلگی نداشتند، ناگزیر برای حفظ جان و مالشان باید در پناه یکی از قبایل نیرومند زندگی می کردند، اما باز از حقوق مساوی با افراد قریش برخوردار نبودند و از نظر اجتماعی طبقه ای پست محسوب می شدند.

این گروه که طایفه و عشیره ای در مکه نداشتند و دارای قدرت و نیرویی نبودند، (2) در گرایش به اسلام پیشگام بودند و مسلمان شدن آنها برای مشرکان تلخ و سنگین بود و بهانه مناسبی برای تحقیر مسلمانان به شمار می فت. بنا به روایتی، هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام می نشست و پیروان مستضعف او مانند: عمّار یاسر، خبّاب بن الأرتّ، صهیب بن سنان، بلال بن رباح، ابوفکّیه و عامر بن فُهیره در کنار او می نشستند، قریش آنها را استهزا می کردند و به طعنه به یکدیگر می گفتند: ببینید! هم نشینان او اینها هستند! خداوند از میان همه ما فقط به اینها منت نهاده! [که اسلام را پذیرفته و هدایت یافته اند!!!] (3)

روزی گروهی از سران قریش از کنار مجلس پیامبر می گذشتند، در آن هنگام صهیب، خبّاب، بلال، عمّار و امثال اینها در حضور پیامبر نشسته بودند. آنها با مشاهده این صحنه

گفتند: «ای محمد از میان قومت به همین افراد بسنده کرده ای؟! آیا ما از اینها پیروی کنیم؟! آیا

ص: 144

1- ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 244. عبد المتعال صعیدی مصری کتابی به نام شباب قریش فی بدء الاسلام، نوشته و در آن چهل نفر از جوانان قریش را که در پذیرش اسلام پیشگام بودند، به ترتیب سنی معرفی کرده است که نفر اول آنها علی علیه السلام است. (ص 33-34)

2- بلاذری، پیشین، ج 1، ص 156 و 181؛ ر. ک: الطبقات الکبری، ج 3، ص 248.

3- مأخذ پیشین.

خدا فقط به اینها منت نهاده [و هدایت کرده] است؟! اینها را از خود دور کن شاید ما از تو پیروی کنیم.» در این هنگام آیه 52 و 53 سوره «انعام» نازل شد: (1) و کسانی را که صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و خشنودی او را می خواهند، از خود مران! نه چیزی از حساب آنها برتوست و نه چیزی از حساب تو بر آنها! تا آنها را طرد کنی که در این صورت از ستمکاران خواهی شد.

و این گونه بعضی از آنها را با بعضی دیگر آزمودیم تا [توانگران و نیرومندان] بگویند: آیا اینها هستند که خدا از میان ما بر آنها منت نهاده [و توفیق ایمان داده]؟! آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد؟! (2)

در سالهای اول رسالت پیامبر، قریش نمایندگانی به یثرب فرستادند تا درباره او از یهود آن شهر تحقیق کنند. آنان به یهود گفتند: «به خاطر حادثه ای که در شهر ما اتفاق افتاده نزد شما آمده ایم. جوان یتیم و حقیری حرف بزرگی می زند، او خیال می کند فرستاده «رحمان» است! و ما رحمانی جز شخصی به این نام که در «یمامه» زندگی می کند، سراغ نداریم!». یهود سؤالاتی پیرامون خصوصیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح کردند و از آن جمله پرسیدند: «چه کسانی پیرو او شده اند؟» گفتند: «افراد پست ما!» عالم بزرگ یهود خندید و گفت: «این همان پیامبری است که نشانه های او در کتاب ما هست، قوم او سرسخت ترین دشمنان او خواهند بود.» (3)

البته گرایش سریع مستضعفان به اسلام، هرگز به معنای اسلام مصلحتی یا تعقیب منافع طبقاتی نبود، بلکه جنبه نفی حاکمیت و سلطه بشر و پذیرش حاکمیت الله را داشت و این، پیش از هر چیز قدرت اجتماعی مستکبران و سلطه طلبان را تهدید می کرد و مخالفت آنها را برمی انگیخت، چنان که در زمان پیامبران پیشین نیز چنین بوده است:

ص: 145

- 1- . طبرسی، مجمع البیان، ج 2، ص 305.
- 2- . «و لا تطردالذین یدعون ربهم بالغدوه والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین. وکذلک فتتأ بعضهم ببعض ليقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا، الیس الله باعلم بالشاکرین.» (انعام) (6):52-53.
- 3- . ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 165؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 499.

اشراف کافر قوم نوح [در پاسخ او] گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز فرومایگان ساده اندیش نمی بینیم و برای شما هیچ فضیلت و برتری نسبت به خود نمی دانیم، بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم! (1) اشراف مستکبر قوم صالح [پیامبر]، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا شما [به راستی] می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ آنها گفتند: ما به آنچه او بدان مأموریت یافته ایمان آورده ایم. مستکبران گفتند: [ولی] ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافریم! (2)

دعوت خویشاوندان

پس از سه سال از رسالت پیامبر، فرشته وحی، فرمان خداوند را برای دعوت خویشاوندان و بستگان نزدیک به او ابلاغ کرد:

خویشاوندان نزدیک خود را انداز کن. و بال و پر [مهر و نرمی] خود را برای مؤمنان که از تو پیروی کرده اند، فرو گستر. و اگر تو را نافرمانی کنند، بگو: من از آنچه شما انجام می دهید، بیزارم. (3)

با نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد غذایی آماده سازد و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کند تا امر خداوند را به آنان ابلاغ نماید و علی علیه السلام چنین کرد. حدود چهل نفر یا یکی بیش و کم فراهم آمدند که در میان آنان ابوطالب، حمزه و ابولهب بودند. غذا کم بود و به صورت عادی برای آن جمعیت کافی نبود، اما همگی خوردند و سیر شدند. ابولهب گفت: «این، شما را جادو کرده است!»

ص: 146

-
- 1- . «فقال الملائة الذين كفروا من قومه ما نريك الا بشراً مثلنا وما نريك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين.» (هود (11): 27).
 - 2- . «قال الملائة الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون قال الذين استكبروا انا بالذي آمنتم به كافرون.» (اعراف (7): 75-76).
 - 3- . «وانذر عشيرتک الأقربین. واخلض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین. فان عصوک فقل انی برئ مما تعملون.» (شعراء (26): 214-216).

با سخنان وی مجلس از آمادگی برای طرح دعوت افتاد و پیامبر از طرح موضوع صرف نظر کرد و جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت. به دستور پیامبر روز دیگر علی صلی الله علیه و آله به همان ترتیب خوراکی تهیه کرد و آنان را فراخواند. این بار پیامبر پس از صرف غذا فرمود:

در میان عرب، کسی را سراغ ندارم که چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قومش آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدا فرمان داده است تا شما را به سوی او فراخوانم. اینک کدام یک از شما مرا یاری می کند تا برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد.

هیچ کدام پاسخ ندادند. علی علیه السلام که از همه کوچک تر بود، گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را یاری می کنم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.»⁽¹⁾

این رویداد، ما را به این مطلب اساسی رهبری می کند که موضوع «نبوت» و «امامت» دو

ص: 147

1- . این قضیه را که در میان دانشمندان اسلامی به عنوان «بدالذعه»، «یوم الدار» و «یوم الأنداز» معروف است، انبوهی از محدثان، مفسران و مورخان با اندکی اختلاف در الفاظ نقل کرده اند از آن جمله: محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 2، ص 217؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 63؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 211؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 1، ص 278؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 206؛ شیخ مفید، الأرشاد، ص 29؛ علی بن موسی بن طاوس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج 1، ص 20؛ حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون)، ج 1، ص 461؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 178؛ 181، 191، 214؛ علامه امینی، الغدیر، ج 2، ص 278-289؛ سیدمرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج 2، ص 86؛ ج 6، ص 17-18؛ احمد حنبل، مسند، ج 1، ص 159. گفتنی است - چنان که مرحوم علامه امینی توجه داده - در میان مورخان، طبری، با آنکه در تاریخ خود، قضیه را به همان شکلی که نوشتیم نقل کرده، اما در تفسیر خود (جامع البیان، ج 19، ص 75) گفتار پیامبر را که دوجا فرمود: «وصی و جانشین من» تحریف کرده و به جای آن، تعبیر «چنین و چنان» به کار برده است: فایکم یوازرنی علی هذ الأمر علی ان یکون اخی و کذا و کذا ثم قال ان هذا اخی و کذا و کذا فاسمعوا له واطیعوه. اسماعیل بن کثیر شامی نیز در سه کتابش (تفسیر، ج 3، ص 351، البدایه و النهایه، ج 3، ص 40، السیره النبویه، ج 1، ص 459). در این روش نامقبول از او پیروی کرده است! البته با توجه به تفکر خاص این دو نفر، درک انگیزه آنها در این کار، چندان دشوار نیست!

اصل توأم و غیر قابل تفکیک اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله، در همان نخستین سالهای رسالت خویش، روز اعلام نبوت خود، امامت و رهبری آینده مسلمانان را نیز مطرح کرد.

از سوی دیگر، تصور نشود که پیامبر، یک بار، آن هم در «غدیر خم» (در ماههای آخر عمرش) امامت علی علیه السلام را مطرح کرد، بلکه علاوه بر مجلس خویشان، بعدها نیز در مناسبتهای دیگر (مانند حدیث منزلت) این موضوع را یادآوری می نمود، البته غدیر، از همه مفصل تر و شهود عینی آن بیشتر بود.

با توجه به ترتیب نزول سوره ها می توان استنباط کرد که دعوت خویشاوندان مدتی پیش از دعوت علنی بوده است. [\(1\)](#)

ص: 148

1- . سوره «شعراء» که آیات انذار در آن است، بعد از سوره «واقعه» نازل شده و سپس به ترتیب، سوره های «نمل»، «قصص»، «اسراء»، «یونس»، «هود»، «یوسف» و آن گاه سوره «حجر» که فرمان دعوت علنی (فاصدع بما تؤمر) جزء آن است، نازل گشته است. (محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 105).

آغاز دعوت علنی

پس از آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مدتی پنهانی دعوت به اسلام را آغاز کرده بود، از طرف خداوند دستور یافت که دعوت خویش را علنی سازد و از مشرکان نهراسد:

آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان [به آنها اعتنا نکن] ما شرّ استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با دریافت این فرمان روزی در «ابطح» (2) به پا ایستاد و گفت:

من فرستاده خدا هستم، شما را به پرستش خدای یگانه، ترک بتهایی که نه سودی می رسانند و نه زیانی، نه می آفرینند، نه روزی می دهند، نه زنده می کنند و نه می میرانند، دعوت می کنم. (3)

ص: 149

1- . ج 15: 95.

2- . مقصود از ابطح، درّه ای نزدیک منی است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 1، ص 74). گویا هنگام حج، و موقع اجتماع حجاج در منی بوده است.

3- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 19. نخستین دعوت علنی پیامبر، به صورتهای دیگر نیز نقل شده است. احتمالاً حضرت به فاصله های کم، بت پرستان را با بیانات مشابه، دعوت می کرده است. ر. ک: یعقوبی، پیشین، ص 19؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 216؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 121؛ بیهقی، پیشین، ج 1، ص 279؛ طبرسی، اعلام الوری، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 39؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 185؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 461.

از آن روز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مرحله جدیدی شد و در اجتماعات، موسم حج، در منی و میان قبایل اطراف مکه به دعوت و تبلیغ پرداخت.

تلاشهای قریش

در اوایل دعوت علنی پیامبر، قریش چندان حساسیتی نشان نمی دادند؛ اما از روزی که پیامبر، بتهای آنان را با صراحت و قاطعیت نفی کرد و آنها را موجودات فاقد شعور و بی اثر خواند، به خشم درآمدند و به جبهه بندی و مخالفت برخاستند، (1) ولی با توجه به اینکه در نظام قبیلگی حاکم بر مکه، تعرض به محمد صلی الله علیه و آله خطر انتقام جویی قبیله بنی هاشم را به دنبال داشت، اشراف قریش با یک ارزیابی به این نتیجه رسیدند که بهترین راه بازداشتن محمد صلی الله علیه و آله از تعقیب دعوتش، این است که از نفوذ عمویش ابوطالب در او و احترامی که ابوطالب نزد او داشت، استفاده کنند تا برادرزاده خود را از ادامه راهش باز دارد. از این رو طی چند دیدار با ابوطالب، با تأکید بر اینکه او (ابوطالب) از نظر نسب، شرف و سن، موقعیت ممتازی دارد، از وی خواستند برادرزاده اش را از بدگویی به خدایان آنها، زشت شمردن آیینشان، بی خردخواندن آنها و گمراه نامیدن پدرانشان باز دارد. آنان در این دیدارها گاه از راه تهدید وارد شدند و گاه پیشنهاد مال، ثروت و ریاست کردند و چون به نتیجه نرسیدند به ابوطالب پیشنهاد کردند که او را با عماره بن ولید بن مغیره، جوان زیبا، زورمند و شاعر قریش مبادله کند، اما ابوطالب نپذیرفت. یک بار که ابوطالب و پیامبر را تهدید جدی به جنگ و قتل کردند، حضرت در پاسخ اخطار آنها فرمود:

عمو! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهند، این کار را رها نخواهم کرد تا خداوند آن را پیروز گرداند یا من در این راه نابود گردم. (2)

ص: 150

- 1- . طبری، پیشین، ج 2، ص 218؛ ابن هشام، السیره النبویه (قاهره؛ مطبعه مصطفی البابی الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 1، ص 282؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 199؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 63.
- 2- . طبری، پیشین، ج 2، ص 218-220؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 282-287 و 313، 316؛ بیهقی، پیشین، ج 1، ص 282؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 202-203؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 231-232؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 63-65؛ حلبي، پیشین، ج 1، ص 462-463؛ ابن کثیر، السیره النبویه (قاهره؛ مطبعه عیسی البابی الحلبي، 1383 ه. ق)، ج 1، ص 474. طبق این نقل، پاسخ پیامبر اسلام در مورد خورشید و ماه، با تهدید قریش تناسب ظاهری ندارد و در سند آن نیز مناقشه شده است. اما پاسخی که در برخی از منابع نقل شده با اخطار قریش تناسب دارد. بر حسب این نقل، رسول خدا پس از شنیدن پیام تهدیدآمیز قریش از عموی خویش، نگاهی به آسمان افکند و فرمود: «رها کردن دعوت و رسالت، همان اندازه ناممکن است که یکی از شما دست دراز کند و بخواهد شعله ای از آتش این خورشید بگیرد.» در این هنگام ابوطالب به نمایندگان قریش گفت: «به خدا سوگند برادرزاده ام هرگز دروغ نگفته است، برگردید!» (حافظ نورالدین هیثمی، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتاب، ج 6، ص 15، به نقل از معجم اوسط و کبیر طبرانی و مسند ابی یعلی). هیثمی سند روایت ابویعلی را صحیح معرفی کرده است. و نیز رجوع شود به: فقه السیره، محمد غزالی، بی تا، بی جا، عالم المعرفه، ص 114-115.

به دنبال تهدیدهای قریش، ابوطالب (تحت پوشش خویشاوندی) از پیامبر اسلام، اعلام حمایت و افراد قبیله بنی هاشم را اعم از مسلمان و بت پرست، برای این منظور بسیج کرد. او به قریش اخطار نمود که در صورت تعرض به برادرزاده او، از انتقام جویی بنی هاشم در امان نخواهند بود!⁽¹⁾ چون جنگ قبیله‌گی کاری خطرناک و عاقبت آن نامعلوم بود و سران قریش هنوز آمادگی برای قبول چنین خطری را نداشتند، نتوانستند تهدید خود را به مورد اجرا بگذارند و ناکام ماندند. از میان بنی هاشم، تنها ابولهب، در صف دشمنان قرار گرفت.

علل و انگیزه های مخالفت قریش

اشاره

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا قریش از همان سالهای اول دعوت آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله که هنوز از تعلیمات اسلام و احکام قرآن جز اندکی نازل نشده بود، به مخالفت برخاستند؟ آنها از آیاتی که در سالهای اول رسالت پیامبر نازل شده بود، چه خطری احساس کردند که به موضع گیری پرداختند؟ آیا جبهه گیری آنان فقط به حکم پای بندی به بت و بت پرستی بود یا عواملی دیگر نیز در میان بود؟ (البته سخن درباره انگیزه های اشراف و سران قریش است، اما توده مردم، دنباله روی سران قبایل خویش بودند و برانگیختن احساسات آنها و بسیج کردنشان بر ضد آیین جدید، چندان دشوار نبود؛ زیرا آنها نسبت به عقاید و آداب و رسوم

خویش چنان پای بند بودند که در برابر هرگونه آیین جدید، عکس العمل نشان بدهند.)⁽²⁾

با توجه به قدرت، نفوذ و موقعیت والای قریش در مکه، شاید درک علت مخالفت آنان دشوار نباشد؛ زیرا چنان که در بحث تجارت و کلیدداری قریش توضیح داده شد، این قبیله قدرت اقتصادی و اجتماعی مکه را در انحصار خویش درآورده و هیچ رقیبی را تحمل

ص: 151

- 1- ابن هشام، پیشین، ص 287؛ طبری، پیشین، ص 220؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعة العلمیه) ج 1، ص 59؛ ابن اثیر، پیشین، ص 65؛ ابن کثیر، پیشین، ص 477؛ حلبی، پیشین، ص 463.
- 2- خداوند در قرآن، در موارد متعددی، از تعصب دینی و تبعیت و تقلید آنان از سنن و عقاید موروثی یاد و آن را محکوم می کند. از آن جمله در بقره (2): 170، مائده (5): 104، یونس (10): 78، لقمان (31): 21، زخرف (43): 22-23.

نمی‌کرد و به کسی اجازه نمی‌داد بدون موافقت و برخلاف میل این قبیله رفتار کند. قریش از قبایل دیگر باج می‌گرفت و با آنان با تبعیض رفتار می‌کرد و سیاست خود را به زائران خانه خدا تحمیل می‌کرد.

بنابراین، طبیعی بود که اشراف قریش، آیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تحمل نکنند؛ زیرا از همان نخستین سخنان عمومی او پی بردند که دین او با آیین پذیرفته شده آنان در تضاد است.

به علاوه پیش بینی می‌شد که به هر حال گروهی آیین او را خواهند پذیرفت و او به شهرت خواهد رسید، و این امر، با غرور قریش هرگز سازگار نبود.

با این همه، با بررسی سوره‌ها و آیات اولیه مکی و سایر اسناد و شواهد، می‌توان چند عامل را از مهم ترین علل و انگیزه های مخالفت آنها با پیامبر در سالهای اول دعوت برشمرد:

1. نگرانی از فروپاشی نظام اجتماعی

با توجه به قبیلگی بودن نظام اجتماعی حاکم بر مکه و برخورداری قریش از امتیازهای بسیار بالا، نوعی حکومت اشرافی قرشی در این شهر حاکمیت داشت. سران قریش با این نظام خو گرفته و حاضر نبودند کوچک ترین ضربه ای بر ساختار این نظام وارد گردد. این در حالی بود که نخستین گروندگان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، جوانان، ضعیفان، محرومان و بردگان بودند. خود او نیز از اشراف نبود، بلکه در کودکی یتیم، و در جوانی نادر و در رده بندی درون قبیلگی، از افراد درجه دوم بنی هاشم بود. عمویش ابوطالب نیز با همه شرافت نسب، تنگدست بود و این همه، هشداری بود بر سران قریش که دعوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اساس نظام اجتماعی آنها را

تهدید می‌کند و دیدیم که از همان روزهای نخست، از گرایش جوانان، محرومان و بردگان شکوه می‌کردند. نمایندگان اعزامی قریش به حبشه برای بازگرداندن مهاجران، در دربار نجاشی، خود را «فرستادگان اشراف مکه» معرفی کردند. (1)

قرآن تفکر اشرافی گری آنها را که اعتراض داشتند چرا یکی از اشراف مکه یا طائف، به پیامبری نرسید، بازگو می‌کند:

ص: 152

1- . وقد بَعَثْنَا فِيهِمْ اَشْرَافَ قَوْمِهِمْ. (ابن هشام، السيره النبويه، ج 1، ص 358).

و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ [و ثروتمندی] از این دو شهر [مکه و طائف] نازل نشده است؟! (1)

بنابر یک تفسیر، مقصود از مرد بزرگ ولید بن مُغیره - رئیس تیره بنی مخزوم - در مکه، و عروه بن مسعود ثقفی - پولدار مشهور - در طائف بود. (2) در شأن نزول این آیه نوشته اند: ولید روزی گفت:

«چه طور قرآن بر محمد نازل می شود نه بر من؟! در حالی که من بزرگ و سرور قریشم!» (3) پس قریش ابتدا با دعوت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان تهدیدگر نظام اجتماعی آنان مخالف بودند نه به عنوان یک آئین جدید.

2. نگرانی اقتصادی

برخی از پژوهشگران معاصر، انگیزه اقتصادی را نیز از عوامل نیرومند مخالفت قریش برشمرده اند؛ زیرا یک سلسله از آیات مکی، ثروت اندوزان و زرمداران را به شدت نكوهش می کند. ثروتمندان و سرمایه داران بزرگ مکه، - که در بحث تجارت و کلیدداری قریش با ثروت هنگفت برخی از آنها آشنا شدیم - با شنیدن این آیات، احساس خطر کردند که با پیشرفت آیین محمد صلی الله علیه و آله، منافع اقتصادی آنها به خطر خواهد افتاد. اینک نمونه هایی از این آیات:

مرا با آن کس که او را به تنهایی آفریده ام، واگذار.

همان کس که برای او «مال» فراوان دادم.

و فرزندانی که همواره نزد او [و در خدمت او] هستند.

و وسایل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم.

باز هم طمع دارد که [مال و فرزندان او را] بیفزایم.

هرگز! چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد. (4)

ص: 153

1- «وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم». (زخرف (43): 31).

2- طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 46.

3- ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 387؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 50.

4- «ذرنی و من خلقت وحیداً و جعلت له مالاً ممدوداً و بنین شهوداً و مهدت له تمهیداً ثم یطمع ان ازید. کلاً انه کان لأیاتنا عنیداً.»

(مدثر (74): 11-16).

به زودی او را وارد سقر [دوزخ] می‌کنم.

و تو چه می‌دانی سقر چیست؟

[آتشی است که] نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد.

پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند. (1) ***

بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد خود او.

«مالش» و آنچه به دست آورده، سودی به حالش نبخشید.

به زودی وارد آتشی شعله ور و زبانه دار می‌شود. (2) ***

وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای.

همان کس که «مال» فراوانی جمع آوری و شماره کرده است.

گمان می‌کند «اموالش» او را جاودانه می‌سازد!

چنین نیست [که می‌پندارد].

او در حطمه [آتشی خردکننده و شکننده] افکنده خواهد شد.

و تو چه می‌دانی حطمه چیست؟

آتش برافروخته است.

آتشی که از دلها سر می‌زند. (3) ***

اما هرکس که [مال خود را در راه خدا] ببخشد و پرهیزگاری کند و جزای نیک [الهی] را تصدیق کند.

ص: 154

1- «سأصلیه سقر. وما أدریک ما سقر. لا تبقی ولا تذر. لؤاحه للبشر.» (مدثر (74): 26-29). سوره مدثر را به ترتیب نزول سوره ها،

چهارمین سوره می‌دانند. (التمهید، ج 1، ص 104).

2- «تبت یدا ابی لهب و تب. ما اغنی عنه ماله و ما کسب. سیصلی ناراً ذات لهب.» (مسد (111): 1-3). سوره «مسد» را به ترتیب

نزول سوره ها، ششمین سوره می‌دانند. (التمهید، ج 1، ص 104).

3- «ویل لكل همزه لمزه. الذی جمع مالا و عدده. یحسب أن ماله أخلده. کلاً لینبذن فی الحطمه، وما أدریک ما الحطمه، نار الله

الموقده التي تطلع على الأفتده.» (همزه (104):1-7).

ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

اما هرکس که بخل ورزد و بی نیازی بطلد.

و پاداش نیک [الهی] را انکار کند.

به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.

و در آن هنگام که [در جهنم] سقوط کند، مالش به حال او سودی نخواهد داشت!⁽¹⁾

با دقت در متن این آیات و نیز با بررسی شأن نزول آنها به نظر می رسد که این آیات پس از ابراز مخالفت آنها نازل شده است (وعلت مخالفت اولیه آنها نبوده است) و شاید در شدت بخشیدن به مخالفتها و دشمنی های آنها و افزایش شمار مخالفان تأثیر داشته است.

در هر حال، سرمایه داران و بازرگانان بزرگ مکه، در رأس مخالفان حضرت قرار داشتند.

یک گزارش تاریخی می گوید:

چون رسول خدا قوم خود را به راه راست و به سوی نوری که بر او فرود آمده بود فراخواند، در آغاز دعوت، از او دوری نجستند و نزدیک بود سخنان او را بپذیرند تا آنکه حضرت به طاغوتهای آنها بدگفت و گروهی از قریش که مالدار و ثروتمند بودند از طائف آمدند،⁽²⁾ و سخنان او را نپذیرفتند و گفته های او را ناپسند شمردند و با او سخت به

ستیزه برخاستند و پیروان خود را بر ضد او برانگیختند و آن گاه توده مردم از او روی گردان شدند و او را ترک گفتند.⁽³⁾

ص: 155

1- «فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنی. فسنیسره لیسری. واما من بخل واستغنی. وکذب بالحسنی. فسنیسره للعسری. وما یغنی عنه

ماله اذا تردى.» (لیل (92): 5-11). این سوره را نهمین سوره به ترتیب نزول می دانند. (التمهید، ج 1، ص 104).

2- گویا این عده، پولهای خود را در طائف به کار انداخته بودند و علاوه بر مکه، در آنجا نیز مرکز بازرگانی داشتند.

3- طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت؛ دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 221. کسانی که به حیات انسان و تحولات جامعه فقط از

دیدگاه مادی می نگرند، در ریشه یابی مخالفت قریش با اسلام، به انگیزه اقتصادی، بیش از حد، بها می دهند و در واقع یک بعد قضیه را در

نظر می گیرند. تحلیل و ارزیابی پطروشفسکی - اسلام شناس و ایران شناس مشهور روسی و استاد دانشکده شرق شناسی دانشگاه لنینگراد

- را در این زمینه می توان نمونه ای از این گونه تفکر و داوری دانست. وی می نویسد: «... بزرگان مکه از رباخواران و بازرگانان برده دار

بودند، علناً نسبت به تبلیغات محمد صلی الله علیه و آله نظر دشمنانه ای داشتند. نتوان گفت که سبب این خصومت، تعصبات دینی بوده،

بلکه تبلیغات محمد علیه بت پرستی برای منافع بازرگانی و سیاسی مکه خطرناک بوده است؛ زیرا که دعوت وی ممکن بود به سقوط و

پرستش کعبه (!!) و «بتان» آن منجر شود و این خود نه تنها هجوم زوار را متوقف و درعین حال بازار مکه را کساد و مناسبات بازرگانی آن

شهر را با دیگر نقاط ضعیف می کرد، بلکه باعث سقوط نفوذ سیاسی مکه می گردید. بدین سبب بود که بزرگان مکه دعوت محمد را از

نظرگاه منافع خویش بس خطرناک شمرده از وی متنفر بودند. (اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ج 7، تهران، انتشارات پیام، 1363،

ص 26.) با توضیحاتی که در متن دادیم، بی‌پایگی نظریهٔ پتروشفسکی، نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

3. بیم و نگرانی از قدرتهای مجاور

قرآن، اظهارات آنها را در مورد بیم و نگرانی از حمله دولتها و قدرتهای مجاور، در صورت پذیرش اسلام، نقل می کند و این بیم و ملاحظه را بی مورد می داند:

و گفتند: اگر ما همراه تو از راه راست پیروی کنیم از سرزمینمان ربوده می شویم.

آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی [از هر شهر و دیاری] به سوی آن آورده می شود؟! اینها رزقی است از جانب ما، ولی بیشتر آنان نمی دانند. (1)

روزی حارث بن نوفل بن عبدمناف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفت: «ما می دانیم آنچه می گویی حق است، اما اگر ما به تو ایمان بیاوریم و با تو هم عقیده شویم، می ترسیم عرب، ما را از سرزمینمان برابند و ما توان رویارویی با عرب را نداریم.» (2)

از لابلای اظهارات آنان نگرانی از ناخشنودی شاهان ایران و قیصر روم (3) نیز به چشم می خورد - و این نشانه ضعف و حقارت عرب در برابر دولتهای مجاور است - چنان که روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنی چند از بزرگان عرب را به اسلام دعوت نمود و آیاتی از قرآن را که شامل تعلیمات فطری و اخلاقی بود، برایشان خواند. آنان همگی تحت تأثیر قرار

ص: 156

1- «وقالوا ان تتبع الهدى معك نتخطف من ارضنا اولم نمكن لهم حرماً آمناً يجيب اليه ثمرات كل شئ رزقاً من لدنا ولكن اكثرهم لا يعلمون.» (قصص (28): 57).

2- طبرسی، مجمع البيان، ج 7، ص 260؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، (قم؛ المطبعة العلميه)، ج 1، ص 51.

3- مناقب، ج 1، ص 59.

گرفتند و هریک به گونه ای زبان به تحسین گشودند؛ ولی بزرگ آنان به نام مُثَنّی بن حارثه گفت:

ما، در میان دو آب قرار گرفته ایم: از یک سو آبها و سواحل عرب، و از سوی دیگر سرزمین ایران و نهرهای کسری، ما را احاطه کرده است. کسری از ما تعهد گرفته است که هیچ حادثه ای ایجاد نکنیم و هیچ خطاکاری را پناه ندهیم. شاید پذیرش آیین تو خوشایند شاهان نباشد. اگر در سرزمین عرب، خطایی از ما سرزند، قابل چشم پوشی است، اما چنین خطایی در حوالی ایران (از طرف کسری) قابل بخشش نیست. (1)

4. رقابت و حسادت قبیلگی

یکی از عوارض ساختار قبیلگی، رقابت و تفاخر شدید بر سر موضوعات ارزشی بود که در میان قبایل آن جامعه بیداد می کرد. از آنجا که پیامبر اسلام از تیره بنی هاشم بود، سران سایر تیره ها به انگیزه رقابت و حسادت قبیلگی حاضر به پذیرفتن نبوت او (که در نهایت باعث شرف و فخر بنی هاشم می شد) نبودند. ابوجهل، که از تیره بنی مخزوم، از ثروتمندترین و پرنفوذترین تیره های قریش بود، این موضوع را بی پرده بیان کرد:

ما با پسران عبدمناف بر سر تصاحب شرف با هم مبارزه کردیم. آنها به مردم طعام دادند ما نیز طعام دادیم، مرکب سواری دادند ما نیز دادیم، پول دادند ما نیز دادیم تا آنکه باهم زانو به زانو [مساوی] شدیم و مانند دو اسب مسابقه گشتیم، آن گاه گفتند: از ما

پیامبری برخاسته است که از آسمان بر او وحی می رسد! اینک ما چگونه در این مورد به ایشان می رسیم؟ به خدا سوگند ما هرگز نه به او ایمان می آوریم و نه او را تصدیق می کنیم! (2)

أمیه بن ابی الصلت، یکی از اشراف و شاعران بزرگ طائف نیز که قبلاً از حنفا بود، (3) به

ص: 157

1- . محمد ابوالفضل ابراهیم (و همکاران)، قصص العرب (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1382 ه. ق)، ج 2، ص 258؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 3، ص 144.

2- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 337؛ ابن شهر آشوب، ج 1، ص 50؛ ابن کثیر، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی عبدالواحد (قاهره: 1384 ه. ق)، ج 1، ص 506-507.

3- . ر. ک: بخش ادیان و مذاهب در جزیره العرب و اطراف آن در این کتاب (حنفا).

همین انگیزه، اسلام را نپذیرفت. او سالها در انتظار پیامبر موعود بود، منتها تا حدودی انتظار داشت خود او به این منصب برسد. پس از آنکه خبر بعثت پیامبر اسلام را شنید، از پیروی او خودداری ورزید و علت آن را شرم از زنان ثقیف معرفی کرد و گفت: «مدتها به آنها می گفتم:

آن پیامبر موعود من خواهم بود، اینک چگونه می توانم تحمل کنم که آنها مرا پیرو جوان بنی عبدمناف ببینند!»⁽¹⁾

ص: 158

1- . ابن کثیر، السیره النبویه، ج 1، ص 130.

آزار و شکنجه مسلمانان

با افزایش روزافزون مسلمانان، قریش که از گفت و گو با ابوطالب نتیجه نگرفتند و بنی هاشم به حمایت از پیامبر اسلام برخاستند، از آزار جانی پیامبر ناتوان شدند و به آزار و شکنجه تازه مسلمانان پرداختند با این امید که آنان را زیر فشار و شکنجه از اسلام باز گردانند. (1)

مشکل قریش این بود که تازه مسلمانان از یک یا دو قبیله نبودند که بتوان به آسانی آنها را سرجایشان نشانده، بلکه از هر قبیله چند تن این آیین را پذیرفته بودند. نگاهی به فهرست مهاجران حبشه که به دنبال فشار و آزار مشرکان، در سال پنجم بعثت مجبور به ترک مکه شدند، نشان می دهد که زنان و مردانی از قبایل مختلف مانند: بنی عبدشمس، بنی اسد، بنی عبدالدار، بنی زهره، بنی مخزوم، بنی جُمَح، بنی عَدِیّ، بنی حارث، بنی عامر و بنی امیه مسلمان شده بودند. از این رو مشرکان تصمیم گرفتند که هر قبیله مسلمانان خود را شکنجه کند تا با مداخله افراد قبایل دیگر، تعصب آنها تحریک نشود و عکس العمل نشان ندهند.

آزارها و شکنجه ها، بیشتر متوجه نومسلمانان مستضعف بود که گفتیم برده یا غریبه و بدون پشتوانه قبیله‌گی بودند. (2) یاسر، پسرش عمار، بلال بن رباح، خَبَّاب بن آرْت،

ص: 159

1- . طبری، تاریخ الأمم و الملوك، (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 221.

2- . بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: الدكتور محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 197؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (بیروت، دارصادر)، ج 2، ص 66.

عامر بن فُهَيْرَه، صَدِّيقِ بْنِ سَدَّانٍ، و از زنان و کنیزان، سَمِيَّه، اُمِّ عَيْسَى (یا ام عُنَيْس)، زَنْبِرَه، لَبِيَّه (یا لُبَيْنَه) و نَهْدِيَّه، از افرادی بودند(1) که برحسب مورد، با گرسنگی و تشنگی، زندانی کردن، کتک زدن، در شدت گرمای ظهر روی ریگهای گرم مکه خواباندن، یا در آن گرما زره آهنین پوشاندن، طناب به گردن بستن و به دست کودکان سپردن، شکنجه شدند.

هجرت به حبشه

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خود زیر چتر حمایت ابوطالب و بنی هاشم از آزار جانی قریش مصون بود، با مشاهده فزونی شکنجه و آزار مسلمانان بی پناه (به عنوان راه حل موقت و مقطعی) به آنان توصیه کرد که به کشور حبشه هجرت کنند و فرمود: «آنجا پادشاه عدالت خواه دارد و سرزمین راستی است».(2) در آن روزگار حبشه تنها جای مناسب برای هجرت مسلمانان بود. ایران و روم و نیز مناطق نفوذ این دو ابر قدرت، مانند شام و یمن، هرکدام به جهتی، (به تحریک قریش یا بر اساس سیاستهای خود) ممکن بود مسلمانان را نپذیرند، یا پس از هجرت، مشکلاتی برای آنان فراهم سازند. به علاوه حبشه برای مسلمانان سرزمین آشنایی بود؛ زیرا اهل مکه برای تجارت، به آن کشور رفت و آمد می کردند.(3) از این گذشته مردم حبشه مسیحی بودند و در خداپرستی، با مسلمانان اشتراک عقیده داشتند. گفته می شود مسیحیان حبشه از فرقه «یعقوبی» بودند و این فرقه خدا را تک ماهیتی (یا یک اقلنوم) می دانستند و اعتقاد به تثلیث نداشتند و از این نظر، عقیده آنها، به توحید اسلامی نزدیک بود.(4)

در هر حال به دنبال توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله، در سال پنجم بعثت(5) یک گروه 15 نفری(6) از

ص: 160

-
- 1- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 156-196؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 66-70.
 - 2- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 344؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج 2، ص 222؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 76.
 - 3- . طبری، پیشین، ص 221.
 - 4- . عمر فروخ، تاریخ صدرالاسلام و الدوله الأمویه (بیروت: دارالعلم للملایین، ط 3، 1976 م)، ص 54؛ دکترعباس زریاب، سیره رسول الله، تهران؛ سروش، ج 1، 1370)، ص 169.
 - 5- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 204؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 228؛ ابن اثیر، پیشین، ص 77.
 - 6- . ابن سعد، پیشین، ص 204؛ ابن هشام، پیشین، ص 344؛ طبری، پیشین، ص 221-222.

مسلمانان بی دفاع، پنهانی مکه را ترک گفته، از طریق بندر شَعْبِیَّه و با عبور از عرض دریای سرخ، خود را به حبشه رساندند. این گروه پس از دو سه ماه اقامت در حبشه به دنبال شایعهٔ اسلام آوردن قریش و رفع فشار و آزار از مسلمانان، به مکه باز گشتند. (1)

اما چون فشار و شکنجه همچنان ادامه داشت، بار دیگر گروهی از مسلمانان از همان راه، عازم حبشه شدند. این بار تعدادشان بالغ بر صد و یک نفر (از زن و مرد) بود (2) و سرپرستی آنها را جعفر بن ابی طالب به عهده داشت. پس از مدتی، قریش از استقرار و امنیت مهاجران در حبشه احساس خطر کردند و با اعزام نمایندگانی به دربار نجاشی، خواستار باز گرداندن آنها شدند. ابوطالب با آگاهی از این توطئه، نامه ای به نجاشی نوشت و از او درخواستِ حمایت از مهاجران کرد. (3) پس از طرح ادعای نمایندگان قریش در دربار نجاشی، جعفر بن ابی طالب با توضیحات و سخنان سنجیده و موقع شناسانه، به خوبی دفاع و توجه نجاشی را جلب کرد. نجاشی از تحویل پناهندگان خودداری ورزید و آنها را تحت حمایت قرار داد. (4)

البته همهٔ مهاجران جزء شکنجه شدگان نبودند و در میان آنان افرادی از قبایل نیرومند بودند که مشرکان جرأت آزار و شکنجه آنان را نداشتند، اما در هر حال مکه، محیط فشار و

ص: 161

-
- 1- . بلاذری، پیشین، ص 227.
 - 2- . ابن سعد، پیشین، ص 207. تعداد مهاجران کمتر از این نیز نوشته شده است اما شمارش اسامی مهاجران که در تاریخ ثبت شده، رقم اول را تأیید می کند. ر. ک: ابن هشام، پیشین، ص 346-353؛ دکتر محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، (انتشارات دانشگاه تهران، چ 2، 1361)، ص 122-132.
 - 3- . ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 357؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 418. طبق نقل طبرسی، ابوطالب در نامهٔ خود این ابیات را نوشت: تعلّم ملیک الحبش ان محمداً نبیّ کموسی و المسیح بن مریم اتی بالهدی مثل الذی اتیا به وکل بأمر الله یهدی و یعصم وانکم تتلونونه فی کتابکم بصدق حدیث لا حدیث مرجم فلا تجعلوا لله ندّاً و اسلموا فان طریق الحق لیس بمظلم (إعلام الوری، ص 45).
 - 4- . طبرسی، پیشین، ص 43-44؛ ابن هشام، پیشین، ص 356-360؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 79-81.

اختناق بود. شاید هدف پیامبر اسلام، علاوه بر دور کردن مسلمانان از محیط فشار و شکنجه، این بوده که پایگاهی در حبشه برای اسلام و بر ضد مخالفان این آیین به وجود آورد و چنان که می دانیم، اقامت مهاجران در حبشه خالی از تأثیر تبلیغی نبوده است. چنان که نجاشی، پادشاه حبشه، اسلام را پذیرفت و ارتباطهایی با پیامبر اسلام برقرار کرد.⁽¹⁾ گویا نگرانی قریش هم بیشتر از این ناحیه بوده است که اقدام به اعزام نماینده کردند.

پاره ای از اسناد و شواهد نشان می دهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اوضاع و اخبار مهاجران را پی گیری می کرد، چنان که گزارش ارتداد و مرگ عبیدالله بن جحش (یکی از مهاجران) را دریافت کرد.⁽²⁾

این بار اقامت مهاجران در حبشه طول کشید. در این مدت 11 نفر از آنها در آن کشور درگذشتند. 39 نفر پیش از هجرت رسول خدا، به مکه برگشتند. 26 مرد و چند زن نیز، پس از هجرت پیامبر و پس از جنگ بدر، به مدینه بازگشتند. آخرین گروه به سرپرستی جعفر بن ابی طالب، در سال هفتم هجرت، بازگشتند و پس از پایان جنگ خیبر، در این محل به حضور پیامبر اسلام رسیدند.⁽³⁾

ولادت حضرت فاطمه علیها السلام

بنابر قول مشهور در میان مورخان شیعه، حضرت فاطمه در سال پنجم بعثت، در مکه تولد یافت.⁽⁴⁾ او کوچک ترین فرزند پیامبر از همسرش خدیجه بود و بعد از هجرت، در مدینه با

ص: 162

1- . در برخی از منابع آمده است که هنگام بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه، هفتاد نفر از مردم حبشه، همراه او بودند و پس از گفت وگو با پیامبر اسلام، مسلمان شدند. (مجمع البیان، ج 3، ص 234).

2- . ابن سعد، پیشین، ص 208.

3- . ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 97؛ ابن هشام، پیشین، ص 238؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 1، 1966 م.) ج

4، ص 143؛ آیتی، پیشین، ص 132.

4- . مجلسی، بحار الانوار، ج 43، ص 7 به بعد. اما مشهور در میان دانشمندان اهل سنت، تولد آن بانوی بزرگ، پنج سال پیش از بعثت است. (سید جعفر شهیدی، زندگی فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله و سلم، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1365، چ 7)، ص 24-

(32).

علی علیه السلام ازدواج کرد. فاطمه در همان سنین کوچکی، شاهد مبارزات و مشکلات طاقت فرسای پدرش با مشرکان بود و رنجها و سختی های این دوران را به یاد داشت.

اسراء و معراج

سفر شبانه پیامبر اسلام از مکه به بیت المقدس، به صورت خارق العاده (اسراء) و نیز سفر آن حضرت از بیت المقدس به آسمانها به قدرت خداوندی (معراج) هر دو از حوادث مکه است؛ زیرا این دو حادثه در آیات و سوره های مکی نقل شده است، اما در سال رخداد آن اختلاف وجود دارد.

هدف از این دو سفر پیامبر، مشاهده نشانه های عظمت خداوند در پهنه کرات و آسمانها، دیدار با فرشتگان و ارواح پیامبران، رؤیت صحنه بهشت و دوزخ و درجات بهشتیان و دوزخیان و امثال اینها بوده است؛ چنان که خداوند از «اسراء» چنین یاد می کند:

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش [پیامبر] را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم برد تا برخی از آیات و نشانه های خود را به او نشان دهیم چرا که او شنوا و بیناست. (1)

درباره «معراج» نیز پس از بیان مراحل که پیامبر در این سفر طی کرد، می فرماید:

«او [پیامبر] پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.» (2)

امام هفتم در پاسخ شخصی که پرسید: با آن که خداوند مکان ندارد، چرا پیامبر را به آسمانها برد، فرمود: خداوند پیراسته از مکان و زمان است، او خواست به وسیله پیامبر، فرشتگان و ساکنان آسمانها را عزیز و گرامی بدارد و او را مشاهده کنند و نیز خواست شگفتیهای عظمتش [وسعت جهان آفرینش و موجودات عجیب] را به پیامبر نشان دهد تا او پس از فرود، آن را به مردم خبر دهد، و این، هرگز به آن معنا که گروه مشبهه می گویند نیست و

ص: 163

1- «سبحان الذی اسرى بعبده لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع العليم.» (اسراء (17): 1).

2- «لقد رأى من آیات ربه الكبرى.» (نجم (53): 18).

خداوند از داشتن جسم و ماده و مکان منزّه است. (1)

ارزیابی روایات معراج

پیرامون سفر آسمانی پیامبر اسلام، روایات فراوانی نقل شده است که طبرسی - مفسّر نامدار و برجسته - آنها را به چهار دسته تقسیم می کند:

1. روایاتی که به خاطر متواتر بودن، قطعی و مسلم است؛ مانند اصل معراج.

2. روایاتی که شامل مسایلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست و با هیچ اصل مسلمی منافات ندارد؛ مانند سیر پیامبر در آسمانها و مشاهده پیامبران و بهشت و دوزخ و امثال اینها.

3. احادیثی که ظاهر آنها با اصول مسلمی که از آیات و روایات اسلامی در دست داریم، منافات دارد، ولی با این حال قابل تأویل و توجیه است. باید این گونه احادیث را تأویل کرد به طوری که با اعتقاد درست و دلیل استوار، سازگار باشد؛ مانند روایاتی که می گوید: پیامبر، گروهی از بهشتیان را در بهشت و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید که باید گفت این صحنه ها، به نوعی تمثّل و تجسّد می از بهشت و دوزخ واقعی بوده است.

4. مطالبی که ظاهر آنها قابل قبول نیست و قابل تأویل و توجیه نیز نمی باشد؛ مانند اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر خدا را با چشم ظاهری دید و با او سخن گفت و روی تخت خدا، در کنار او نشست! این گونه مطالب، باطل و بی اساس است. (2)

به اعتقاد علمای امامیه، معراج پیامبر اسلام جسمانی بوده است یعنی او با «جسم» و «روح» خود به این سفر رفته است. (3)(4)

بنابر روایات اسلامی، نمازهای پنج گانه شبانه روزی در سفر معراج واجب گردید. (4) اگر

ص: 164

- 1- . بحرانی، تفسیر البرهان (قم: دارالکتب العلمیه، 1393 ه. ق)، ج 2، ص 400.
- 2- . مجمع البیان (تهران: شرکه المعارف)، ج 6، ص 395، تفسیر آیه 1 سوره اسراء.
- 3- . مجلسی، پیشین، ج 18، ص 290؛ تفسیر نمونه، ج 12، ص 17 به بعد.
- 4- . کلینی، الفروع من الکافی، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 2، 1362)، ج 3، ص 482-487؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 213؛ صحیح بخاری، تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی، (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 5، مناقب الأنصار، باب 104، ص 132-134؛ شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، وسایل الشیعه، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 4)، ج 3، کتاب الصلاه، ص 7، حدیث 5، ص 35، حدیث 14، ص 60، حدیث 6؛ مجلسی، پیشین، ج 18، ص 348؛ سیدهاشم بحرانی، پیشین، ج 2، ص 933.

پیش از معراج، از پیامبر اسلام یا علی علیه السلام نمازی مشاهده یا نقل شده، نماز غیر واجب یا نوعی نماز بوده که محدود و منطبق با شرایط و خصوصیات نمازهای واجب پنجگانه نبوده است.⁽¹⁾

تحریم اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم

چون سران قریش از مراجعه به ابوطالب نتیجه نگرفته و در بازگرداندن مهاجران حبشه ناکام ماندند و از سوی دیگر دیدند افراد معتبر و مهمی به اسلام روی می آورند و پیروان اسلام از قبایل مختلف در حال افزایش است، ناگزیر در صدد برآمدند تا اهرم فشار جدیدی را بیازمایند و آن اینکه خاندان بنی هاشم و بنی مطلب را در فشار اجتماعی و اقتصادی قرار دهند تا دست از حمایت رسول خدا بردارند و او را تسلیم کنند. با این ارزیابی، پیمان نامه ای نوشتند که از بنی هاشم زن نگیرند و به آنان زن ندهند و چیزی به آنها ن فروشند و چیزی از آنها نخرند.⁽²⁾

قبلاً گفتیم که مردم مکه تنها از راه تجارت امرار معاش می کردند و گردش اقتصاد و تجارت نیز در دست قریش بود؛ بنابراین، تحریم هر کس یا هر گروهی توسط آنها به مفهوم محرومیت کامل او بود. از این رو به نظر آنان این حربه، بسیار مؤثر بود و انتظار می رفت به زودی بنی هاشم را به زانو درآورد.

تحریم ازدواج و نیز قطع ارتباط و معاشرت با بنی هاشم که در بعضی از منابع جزء مواد پیمان قریش ذکر شده،⁽³⁾ بیشتر جنبه اجتماعی داشت؛ گویا می خواستند بنی هاشم از نظر اجتماعی نیز در فشار و انزوا قرار گیرند.

ص: 165

-
- 1- . علامه امینی، الغدير، ج 3، ص 242.
 - 2- . ابن هشام، السيره النبويه، ج 1، ص 375؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 225؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 234.
 - 3- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 234؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 1، ص 209؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 58.

به دنبال امضای این پیمان، به پیشنهاد ابوطالب، (1) همهٔ افراد بنی هاشم، چه مسلمان و چه کافر، (2) (به جز ابولهب) در «شعب ابی طالب» (3) گردآمدند (4) و در مدت سه سال (5) - که عملاً تحریم ادامه داشت - در آنجا به سر بردند.

گرچه پیمان قریش، جنبهٔ اجتماعی و اقتصادی داشت؛ اما چون خشم و کینهٔ قریش به پیامبر و بنی هاشم به اوج خود رسیده بود و اعلام می کردند که تنها راه سازش میان ما و بنی هاشم، کشتن محمد است، از این جهت ابوطالب نسبت به جان رسول خدا و بنی هاشم

ص: 166

- 1- . بلاذری، پیشین، ص 230؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 63؛ ابن اسحاق، السیر والمغازی، تحقیق: سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، ط 1، 1398 ه. ق)، ص 159؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 18.
- 2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م)، ج 14، ص 64؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 1، 1406 ه. ق)، ص 63.
- 3- . «شُعْب» به معنای درّه و شکاف میان دو کوه است. «شعب ابی طالب» که بعدها به نام «شعب ابویوسف» معروف گردید، از آن عبدالمطلب بوده است، هنگامی که چشمان وی کم سو شد، آن را میان فرزندان تقسیم کرد، پیامبر نیز سهم پدرش عبدالله را گرفت. بنی هاشم در این دره منزل داشته اند. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 3، ص 347). براساس بررسی های جدیدی که به عمل آمده، شعب ابی طالب - برخلاف تصور برخی - در حَجُون که امروز در میان اهل مکه به نام «جنه المَعْلَاه» و در بین ایرانیان به «قبرستان ابوطالب» معروف است نبوده، بلکه در نزدیکی مسجدالحرام و در کنار کوه صفا و دماغهٔ شمالی کوه ابوقیس قرار داشته است. تولد پیامبر اسلام و نیز خانهٔ حضرت خدیجه در همین دره بوده و پیامبر اسلام تا هجرت، در آن سکونت داشته است. پس از هجرت پیامبر به مدینه، عقیل بن ابی طالب آن را تصرف کرد. پس از وی محمدبن یوسف ثقفی - برادر حجاج - آن را از فرزندان عقیل خرید و به منزل خود در آن محل ضمیمه ساخت. گویا از آن به بعد بوده که به شعب ابی یوسف تغییر نام داده و برخی از مورخان قدیم، به این نام از آن یاد کرده اند. زادگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این محل مشخص بوده و در زمان ملک عبدالعزیز سعودی، شهردار مکه آن را تبدیل به کتابخانه کرده و در سال 1399 ه. در طرح توسعهٔ خیابان غزه از بین رفته است (فصلنامهٔ میقات حج، شماره 3، بهار 1372، مقالهٔ سیدعلی قاضی عسکر، تحقیقی پیرامون شعب ابی طالب، ص 149-171).
- 4- . اول محرم سال هفتم بعثت (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 209).
- 5- . ابن سعد، پیشین، ص 209؛ بلاذری، پیشین، ص 233-234؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 25؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 87؛ فتال نیشابوری، پیشین، ص 63-64.

نگران شد و آنها را در آن دره جمع کرد تا حفاظت و حراست از آنها آسان باشد. او مردان بنی هاشم را که تعدادشان را چهل نفر (1) نوشته اند، برای نگهداری از شعب بسیج کرد. و هرشب مدتی که از استراحت پیامبر می گذشت، از آن حضرت درخواست می کرد که در جای دیگر بخوابد و فرزندش علی را در بستر او می خواباند (2) تا از شیخون یا سوء قصد احتمالی قریش در امان بماند.

در این مدت، قریش از ورود خواریبار به شعب جلوگیری کردند و بنی هاشم از هرگونه دادوستد محروم و سخت در مضیقه بودند. تنها در ماههای حرام (موسم حج و عمره) جهت تأمین آذوقه وارد شهر می شدند (3) که در آن هنگام نیز قریش به کاروانهای عازم مکه اخطار می کردند که به بنی هاشم چیزی نفروشند وگرنه اموالشان غارت می شود (4) و اگر بنی هاشم قصد خرید چیزی را داشتند، قریش قیمت آن را بالا می بردند تا قدرت خرید نداشته باشند. (5)

گاهی ابو العاص بن ربیع (6) و گاهی نیز حکیم بن حزام (7) به دور از چشم قریش آذوقه و خواریبار به درون شعب می رساندند. از بنی هاشم، علی علیه السلام شبها مخفیانه از شعب خارج شده غذا و خواریبار به درون شعب می رساند. (8)

ص: 167

-
- 1- ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 63؛ طبرسی، اعلام الوری (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 49.
 - 2- فتال نیشابوری، روضه الواعظین، (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 1، 1406 ه. ق)، ص 64؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص 64؛ طبرسی، پیشین، ص 50؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 64؛ ر. ک: ابن اسحاق، پیشین، ص 160.
 - 3- ابن شهر آشوب، پیشین، ص 65؛ ابن سعد، پیشین، ص 209؛ بلاذری، پیشین، ص 234؛ ابن اسحاق، پیشین، ص 159.
 - 4- طبرسی، پیشین، ص 50.
 - 5- مجلسی، پیشین، ج 19، ص 19؛ ابن اسحاق، پیشین، ص 159.
 - 6- ابن شهر آشوب، پیشین، ص 65؛ طبرسی، پیشین، ص 51.
 - 7- ابن اسحاق، پیشین، ص 161؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 379؛ بلاذری، پیشین، ص 235؛ مجلسی، پیشین، ص 19.
 - 8- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 254.

در این مدت، اموال و دارایی رسول خدا، و ابوطالب و خدیجه تمام شد و به سختی و ناداری گرفتار شدند، (1) به ویژه خدیجه اموال فراوان خود را در شعب به نفع پیامبر صلی الله علیه و آله خرج کرد. (2)

پس از گذشت سه سال، هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از بین رفتن پیمان نامه به وسیله موریه را توسط ابوطالب به آنان اطلاع داد (3) و از طرف دیگر، برخی از امضاکنندگان پیمان که از وضع رقت بار بنی هاشم متأسف بودند، (4) از این پیمان بیزاری جستند؛ با پیشگامی آنان، این پیمان لغو گردید. (5) و بدین ترتیب بنی هاشم به خانه های خویش باز گشتند. (6)

علی علیه السلام در یکی از نامه های خود به معاویه، از این دوران سخت و پررنج، چنین یاد می کند:

قبیله ما [قریش] خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند، غم و اندوه را به جانهای ما ریختند و کارها کردند، ما را از زندگانی خوش و راحت باز داشتند و پیوسته در بیم و نگرانی گذاشتند و ناگزیرمان ساختند به کوهی سخت و دشوار پناهنده شویم و آتش جنگ با ما را روشن ساختند. اما خدا خواست تا ما پاسدار و نگهبان شریعتش باشیم و نگاه دار حرمتش. مؤمنان ما، در این راه خواستار اجر و ثواب بودند و کافران ما از خاندان

و خویشانشان حمایت می کردند.

اما از قریش هرکس مسلمان می شد آزاری که به ما رسید به او نمی رسید، چه، یا هم

ص: 168

-
- 1- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 25؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 50.
 - 2- طبرسی، پیشین، ص 50؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 64.
 - 3- ابن اسحاق، پیشین، ص 161؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 234؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 210؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 65.
 - 4- ابن اسحاق، پیشین، ص 162، 166، 165؛ بلاذری، پیشین، ص 236؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 59؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 88؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 19.
 - 5- در سال دهم بعثت. (ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 210؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 236).
 - 6- طبرسی، پیشین، ص 51-52.

پیمانی داشت که از او حمایت می کرد و یا خویشاوندی که به یاری وی می شتافت، و بدین سان جان او در امان بود.⁽¹⁾

درگذشت خدیجه و ابوطالب

در سال دهم بعثت، اندکی پس از خروج بنی هاشم از شعب، نخست خدیجه و به فاصله اندکی ابوطالب درگذشت.⁽²⁾

فوت این دو شخصیت بزرگوار، برای رسول خدا مصیبتی بزرگ و جانکاه بود.⁽³⁾ با درگذشت این دو یاور باوفا و صمیمی پیامبر، حوادث سخت و ناگواری، پی در پی برای آن حضرت پیش آمد⁽⁴⁾ و عرصه بر او تنگ شد.

نقش خدیجه

تأثیر نامطلوب فقدان این دو شخصیت بزرگ، طبیعی بود؛ زیرا خدیجه گرچه در سطح شهر، نقش دفاعی ابوطالب را نداشت، اما در محیط خانه، نه تنها همسری مهربان، فداکار و دلسوز برای پیامبر، بلکه پشتیبانی صدیق و صمیمی برای اسلام، و مایه دلگرمی و آرامش خاطر رسول خدا در برابر فشارها و مشکلات بود.⁽⁵⁾ پیامبر اسلام تا آخر عمر، خاطره خدیجه را گرامی می داشت⁽⁶⁾ و پیشگامی او در اسلام و رنجها و زحماتش را در این راه فراموش نمی کرد. او روزی به عایشه فرمود:

ص: 169

- 1- نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، نامه 9.
- 2- بلاذری، پیشین، ج 1، ص 236؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 90.
- 3- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 29. پیامبر اسلام، آن سال را «عام الحزن» نامید. (مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 25).
- 4- ابن اسحاق، پیشین، ص 243؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 57؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 53.
- 5- و کانت وزیره صدق علی الاسلام وکان یسکن الیها. (ابن اسحاق، پیشین، ص 243؛ ابن هشام، پیشین، ص 57).
- 6- امیر مهنا الخیامی، زوجات النبی و اولاده، (بیروت: مؤسسه عزالدین، ط 1، 1411 ه. ق)، ص 62-63؛ ابی بشرالدولابی، الذریه الطاهره (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 2)، ص 63-64.

خداوند همسری بهتر از خدیجه نصیب من نکرده است، وقتی که همه کافر بودند او به من ایمان آورد و وقتی که مردم مرا تکذیب می کردند، او تصدیق کرد، و وقتی که دیگران مرا محروم ساختند او دارایی خود را برای من خرج کرد و خداوند فرزندان من را از او برایم روزی کرد. (1)

نقش ابوطالب

چنان که گفتیم ابوطالب نه تنها سرپرست محمد صلی الله علیه و آله در دوران کودکی و نوجوانی بود، بلکه در دوران رسالتش نیز حامی و پشتیبان بی دریغ او، و سدّ عظیمی در برابر کارشکنی ها و دشمنیهای مشرکان بود. در زمان حیات ابوطالب، قریش به ندرت، جرأت آزار و اذیت جانی پیامبر را داشتند. روزی چند تن از بزرگان قریش، شخصی را تحریک کردند که در مسجدالحرام زهدان شتری را بر بدن و لباس پیامبر افکند و او را آلوده کرد. وقتی ابوطالب از موضوع اطلاع یافت، شمشیر کشید و همراه «حمزه» به سراغ آنان رفت و به حمزه دستور داد همان زهدان را به صورت یکایک آنان مالید! (2)

با درگذشت ابوطالب، قریش نسبت به پیامبر گستاخ تر شدند و بر او خاک می پاشیدند. (3) خود حضرت می فرمود: «دست قریش از آزار من کوتاه بود تا آنکه ابوطالب وفات یافت.» (4)

ص: 170

- 1- ابن عبدالبر، الأستیعاب (در حاشیه الأصابه)، ج 4، ص 287؛ دولابی، پیشین، ص 51.
- 2- کلینی، الأصول من الکافی (تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1381 ه. ق)، ج 1، ص 449؛ علامه امینی، الغدير، ج 7، ص 393؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 18، ص 187؛ ر. ک: الغدير، ج 7، ص 359، 388، 393؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 20.
- 3- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 211؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج 2، ص 229؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 2، ص 80؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 91.
- 4- ابن اسحاق، السیر و المغازی، ص 239؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 58؛ طبری، پیشین، ص 229؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 67؛ ابن اثیر، پیشین، ص 91؛ بیهقی، پیشین، ص 80؛ سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص (نجف: المکتبه الحیدریه، 1383 ه. ق)، ص 9.

عموم دانشمندان شیعه معتقدند که ابوطالب مسلمان شده بود،⁽¹⁾ ولی برای آنکه بتواند از پیامبر اسلام حمایت کند، اظهار اسلام نمی کرد و چون در آن جامعه، تعصب خویشاوندی حاکم بود، عنوان خویشاوندی را پوشش ظاهری جهت حمایت از آن حضرت قرار داده بود،⁽²⁾ امام صادق علیه السلام فرمود:

ابوطالب همچون اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان می داشتند و تظاهر به شرک می نمودند و خداوند به آنان دو پاداش داد.⁽³⁾

گروهی از مورخان اهل سنت، ایمان ابوطالب را انکار کرده، مدعی شده اند که او تا هنگام مرگ ایمان نیاورد و کافر از دنیا رفت. اما برخلاف ادعای آنها، شواهد و دلائل فراوانی، ایمان و اعتقاد او را به آیین اسلام و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نشان می دهد که به اختصار دو مورد را یادآوری می کنیم:

1. اشعار و سخنان او: اشعار و سخنان فراوانی از ابوطالب به دست ما رسیده که در تعدادی از آنها به صراحت از نبوت پیامبر اسلام و حقانیت او یاد کرده است⁽⁴⁾ و این، گواه روشنی بر

ص: 171

1- . شیخ مفید، اوائل المقالات (قم: مکتبه الداوری)، ص 13؛ فتال نیشابوری، پیشین، ص 155؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 65؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 3، ص 287، تفسیر آیه 26 سوره انعام؛ علی بن طاوس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف (قم: مطبعه الخیام، 1400 ه. ق)، ص 298.

2- . طبرسی، پیشین، ج 7، ص 260، تفسیر آیه 56 سوره قصص.

3- . کلینی، پیشین، ج 1، ص 448؛ صدوق، الامالی (قم: المطبعه الحکمه)، ص 366 (مجلس 89)؛ فتال نیشابوری، پیشین، ص 156؛ علامه امینی، الغدیر، ج 7، ص 390؛ مفید، الإختصاص (قم: منشورات جماعه المدرسین)، ص 241.

4- . ابوطالب، دیوان شعری داشته که آن را ابونعیم علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی (م 375 ه. ق در سیسیل) جمع آوری کرده است و شیخ آغا بزرگ تهرانی نسخه ای از آن را در کتابخانه آل سیدعیسی عطار در بغداد، دیده است. (الذریعه، ج 9، قسم اول، ص 42-43). همچنین ابوهفان عبدالله بن احمد عبدی از بنی مهزم که شیعه و شاعر و ادیب مشهور و در بصره ساکن بوده کتابی داشته به نام شعر ابی طالب بن عبدالمطلب و اخباره. (رجال نجاشی، تحقیق: محمد جواد النائینی، بیروت، ط 1، 1408 ه. ق)، ج 2، ص 16، شماره 568). مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی نسخه ای از آن را در کتابخانه آل سیدعطار در بغداد دیده که شامل بیش از پانصد بیت بوده و در سال 1356 ه در نجف چاپ شده است (الذریعه، ج 14، ص 195). امیرمؤمنان علیه السلام دوست داشت اشعار ابوطالب نقل و گردآوری شود و می فرمود: «آنها را یاد بگیرد و به فرزندان یاد بدهد، ابوطالب پیرو دین خدا بود و اشعار او در بر دارنده دانش بسیار است.» (الغدیر، ج 7، ص 393).

ایمان و اعتقاد او به اسلام است. اینک چند نمونه از اشعار او:

تَعَلَّمْ مَلِيكَ الْحَبَشِ اِنَّ مُحَمَّدًا

«ای پادشاه حبشه بدان که محمد همچون موسی و مسیح، پیامبر است، و همان نور هدایت را که آن دو آورده بودند، او نیز آورده است و همه پیامبران الهی به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی کرده از گناه باز می دارند.»

اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا رَسُوْلًا كَمُوْسَى خَطَّ فِيْ اَوَّلِ الْكُتُبِ (1)

«آیا نمی دانید که ما محمد را مانند موسی، پیامبر یافته ایم و نام و نشان او در کتابهای پیشین آسمانی بیان شده است.»

وَلَقَدْ عَلِمْتُ اَنْ دِيْنَ مُحَمَّدٍ مِنْ خَيْرِ اَدِيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنًا (2)

«من به یقین می دانم که دین محمد، از بهترین آیینهای دنیاست.»

2. حمایتهای او از پیامبر: حمایتها و پشتیبانهای بی دریغ ابی طالب از پیامبر اسلام که حدود هفت سال، بی هیچ خستگی، ادامه یافت و در این مدت در برابر قریش ایستاد و رنجها و سختیهای فراوان متحمل شد، گواه روشن دیگری بر ایمان و اعتقاد اوست. منکران ایمان او انگیزه این همه تلاشهای او را انگیزه خویشاوندی می دانند، در صورتی که پیوند

ص: 172

1- . کلینی، پیشین، ج 1، ص 449؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 287؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 377؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 72؛ شیخ ابوالفتح الکراجکی، کنزالفوائد، تحقیق: الشیخ عبدالله نعمه، (قم: دارالذخائر، ط 1، 1410 ه. ق)، ج 1، ص 181؛ امینی، الغدیر، ج 7، ص 332.

2- . ابن ابی الحدید، پیشین، ص 55؛ امینی، پیشین، ص 334؛ عسقلانی، الأصابه فی تمییز الصحابه (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 4، ص 116؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 3، ص 42.

خویشاوندی هرگز نمی تواند محرک انسان برای این گونه فداکاریها و زحمات طاقت فرسا و استقبال از خطرهای گوناگون باشد. این گونه فداکاریها همیشه پشتوانه ایمانی و اعتقادی لازم دارد. اگر انگیزه ابوطالب تنها پیوند خویشاوندی بود، چرا عموهای دیگر حضرت محمد، مانند عباس و ابولهب چنین کاری نکردند؟! (1)

به نظر گروهی از محققان، اینکه برخی کوشیده اند کفر ابی طالب را اثبات کنند، به انگیزه سیاسی و ناشی از بعضی تعصبات است؛ زیرا اصحاب بزرگ پیامبر (که بعدها رقیبان سیاسی علی علیه السلام شدند) عموماً سابقه بت پرستی داشتند. تنها علی علیه السلام بود که سابقه بت پرستی نداشت و از کوچکی در مکتب پیامبر پرورش یافته بود. کسانی که خواستند از مقام علی بکاهند و رتبه او را پایین بیاورند تا با دیگران یکسان شود، ناگزیر تلاش کردند کفر پدر او را اثبات کنند تا بت پرست زادگی او اثبات گردد. در واقع ابوطالب جرمی جز این ندارد که پدر علی است و اگر فرزندی همچون علی نداشت، چنین تهمتی به او نمی زدند!

در این حق کشی ها، تلاشهای امویان و عباسیان را نیز نباید نادیده گرفت؛ زیرا جدّ هیچ کدام از آنها، در رتبه علی نبودند و در اسلام سابقه او را نداشتند از این رو کوشیدند کفر پدر او را اثبات کنند تا از این طریق، مقام او را پایین بیاورند!

اتهامی که به ابوطالب زده اند با وضع عباس بن عبد المطلب (عموی پیامبر و علی، و جد سلسله خلفای عباسی) بیشتر تناسب دارد تا ابوطالب؛ زیرا عباس تا فتح مکه (سال هشتم هجرت) همچنان در مکه بود و در جنگ بدر در میان سپاه مشرکان اسیر و با پرداخت فدیة آزاد گردید. در جریان فتح مکه، در راه مکه خود را به ارتش اسلام رساند و به مکه برگشت و با تلاش زیاد، از پیامبر برای ابوسفیان - سردسته مشرکان - امان گرفت! با این حال هیچ کس

ص: 173

1- . درباره ایمان ابی طالب کتابهای متعددی نوشته شده است که تعدادی از آنها را شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه، ج 2، ص 510-514، نام برده است. مرحوم علامه امینی نیز در کتاب الغدیر، ج 7، ص 330-403؛ در این باره به صورت گسترده بحث کرده و نوزده کتاب را که توسط بزرگان دانشمندان اسلامی درباره اثبات ایمان ابی طالب و حسن عاقبت او تألیف شده، نام برده و چهل حدیث در اثبات ایمان او نقل کرده است. در اوایل جلد هشتم نیز به شبهات و اشکالات مخالفان در این باره پاسخ داده است.

نگفته عباس کافر بوده است! آیا این گونه داوری درباره این دو نفر، طبیعی به نظر می‌رسد؟! از این نظر، محققان، احادیث حاکی از کفر ابی طالب را مجعول می‌دانند. (1)

همسران پیامبر

اشاره

پیامبر اسلام تا حضرت خدیجه زنده بود با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد. (2) پس از درگذشت او، حضرت با چند زن دیگر ازدواج کرد که غیر از عایشه همه بیوه بودند. نخستین آنها سوده بود. شوهر او سکران بن عمرو، یکی از مهاجران حبشه بود که در آنجا درگذشته و او بی سرپرست مانده بود.

برخی از مستشرقان، ازدواجهای پیامبر اسلام را دستاویز تهمتهای ناجوانمردانه قرار داده آن را به هوس بازی و شهوت رانی تفسیر کرده اند؛ (3) در حالی که بررسی منصفانه قضیه نشان می‌دهد که این ازدواجها نوعاً انگیزه عادی نداشته؛ بلکه جهات سیاسی و اجتماعی و مصالح اسلام در آنها منظور بوده است. برخی از آن زنان، بی سرپرست و بیوه بودند و پیامبر، با پوشش ازدواج، آنها را تحت سرپرستی قرار داد. برخی دیگر به قبایل یا خاندانهای بزرگ وابستگی داشتند و هدف پیامبر، جلب حمایت قبایل یا خاندان آنها بود. در بعضی موارد نیز مبارزه با برخی سنتهای غلط جاهلی مورد نظر بوده است. پاره ای از قراین و شواهد این معنا عبارتند از:

1. چنان که قبلاً گفتیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سن بیست و پنج سالگی یعنی، دوران شور و هیجان جوانی با خدیجه، بانویی که بنا به مشهور با او تفاوت سنی زیادی داشت، و نشاط و جوانی را در زندگی خانوادگی سابقش از دست داده بود، ازدواج کرد و مدت بیست و پنج سال با او به سر برد.

2. تا خدیجه زنده بود با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد، با آنکه تعدد زوجات در جامعه آن روز عربستان کاملاً رواج داشت.

ص: 174

-
- 1- . دکترعباس زریاب، سیره رسول الله، (تهران: سروش، چ 1، 1370)، ص 178 و 179.
 - 2- . ابن عبدالبر، الأستیعاب (درحاشیه الاصابه)، ج 4، ص 282؛ صحیح مسلم، به شرح الأمام النووی (بیروت: دارالفکر)، ج 15، ص 201.
 - 3- . محمدحسین هیکل، حیاة محمد، (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 8، 1963 م)، ص 315، 316، 325.

3. ازدواجهای بعدی پیامبر، پس از پنجاه سالگی او (اندکی پیش از هجرت و اغلب بعد از هجرت) بوده که از طرفی سالهای پیری و از طرف دیگر دوران گرفتاریها و اوج مشکلات سیاسی، اجتماعی و نظامی آن حضرت بوده است. آیا می توان باور کرد که کسی با این وضع در فکر هوسرانی باشد؟ آیا اصولاً پیامبر، در مدینه فرصت پرداختن به این گونه کارها را داشت؟

4. آیا زندگی با زنانی که دارای اخلاق و سلیقه های گوناگون بودند و برخی از آنها با ناسازگاریها و حسادتهای زنانه، بارها پیامبر را رنجانده و آزرده خاطر می ساختند، (1) با عیش و خوشگذرانی سازگار است؟

5. هر یک از همسران پیامبر، از یک قبیله بودند و با هم هیچ خویشاوندی نداشتند، آیا وصلت با قبایل مختلف، تصادفی بود؟

6. پس از هجرت به یثرب، علاوه بر گسترش اسلام و افزایش نفوذ معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله در دلها، موقعیت و قدرت اجتماعی و سیاسی حضرت نیز بسیار بالا رفته بود و رؤسای قبایل عرب، افتخار می کردند که پیامبر با دختر آنها ازدواج کند، اما زنانی که حضرت آنها را به همسری برگزید، نوعاً زنانی سالخورده، بیوه و بی پناه بودند، در حالی که خود او مردان را به ازدواج با دوشیزگان تشویق می کرد. اینک چند نفر از همسران پیامبر را به عنوان نمونه معرفی می کنیم:

1. ام حبیبه

او دختر ابوسفیان، دشمن سرسخت اسلام بود. ام حبیبه با همسرش عبیدالله بن جَحْش - پسر عمه رسول خدا - به حبشه هجرت کرد. عبیدالله در آن کشور مرتد و مسیحی شد و در اثر افراط در میگساری در حال کفر از دنیا رفت (2) پیامبر اسلام پس از آگاهی از این حادثه، در سال ششم هجرت (3) عمرو بن امیّه ضَمِرِی را به حبشه نزد نجاشی اعزام کرد و از او خواست ام حبیبه را به

ص: 175

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه، رجوع شود به تفسیر آیه 1-5 سوره تحریم.

2- . محمد بن سعد، الطبقات الكبرى (بیروت: دارصادر)، ج 7، ص 97؛ شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، واژه حبّ، ص 204.

3- . ابن اثیر، اسد الغابه، ج 5، ص 458؛ مسعودی، مروج الذهب (بیروت: دارالاندلس)، ج 2، ص 289؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، 1362)، ص 161.

عقد او در آورد. نجاشی او را به پیامبر تزویج کرد. او تا یک سال بعد در حبشه بود و در سال هفتم هجرت، با آخرین گروه مهاجران حبشه، به مدینه بازگشت. (1) او در این هنگام بین سی تا چهل سال داشت. (2)

پیداست که این اقدام پیامبر جنبه دلجویی از این زن مسلمان داشت؛ زیرا او از پدر و اقوام بت پرست خویش بریده، همراه شوهر مسلمانش رهسپار حبشه شده بود و اینک که در سرزمین غربت، شوهر و شریک زندگی خود را از دست داده بود، چه اقدامی از این بهتر که به افتخار همسری پیامبر نایل گردد؟

اگر انگیزه ای را که خاورشناسان مسیحی ادعا کرده اند فرض کنیم، چگونه معقول خواهد بود که شخصی، زنی را تزویج کند که در کشور دیگر اقامت دارد و وضع بازگشت او هیچ معلوم نیست؟!

2. امّ سلمه

ام سلمه (هند) دختر ابی امیه مخزومی بود. همسر قبلی او ابوسلمه (عبدالله) مخزومی، (3) پسر عمه رسول خدا بود. (4) این زوج چهار فرزند داشتند که به مناسبت یکی از آنها به نام سلمه، «ام سلمه» و «ابوسلمه» خوانده می شدند. (5)

ابوسلمه در جنگ احد زخمی شد و در اثر آن در جمادی الثانیه سال سوم هجرت به شهادت رسید. (6) گویا از قبیله و بستگان ام سلمه و همسرش (بنی مخزوم) کسی در مدینه نبوده است؛ زیرا او می گوید: «وقتی ابوسلمه درگذشت، سخت غمگین شدم و با خود گفتم:

غربت اندر غربت! آن چنان گریه می کنم که نقل محافل شود!» (7) پیامبر اسلام او را در سال

ص: 176

- 1- . ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 4، ص 144؛ حمدالله مستوفی، پیشین، ص 161.
- 2- . ابن سعد، پیشین، ص 99؛ شیخ عباس قمی، پیشین، ص 204.
- 3- . عسقلانی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 458؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 588.
- 4- . ابن اثیر، پیشین، ص 218.
- 5- . همان، ص 588؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 294؛ ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 87.
- 6- . ابن عبدالبر، الأستیعاب، ج 4، ص 82.
- 7- . امیر مهنا الخیامی، زوجات النبی و اولاده (بیروت: مؤسسه عزالدین، ط 1، 1411 ه. ق)، ص 199.

چهارم هجرت تزویج کرد. (1) او در آن هنگام به سن پیری و سالخوردگی گام نهاده بود. (2) و کوچک ترین فرزند او شیرخوار بود. (3)

پیداست که هدف پیامبر از این ازدواج، سرپرستی او و فرزندان یتیمش بوده است. آیا ازدواج با زنی بیوه و مسن، و نگهداری چهار کودک یتیم او، خود نوعی ریاضت نبود؟!

ام سلمه از نظر پارسایی، فضیلت و معنویت، پس از حضرت خدیجه، سرآمد همسران رسول خدا بود. (4) او پیوند خاصی با خاندان امامت داشت و بارها حافظ ودایعی از علوم و اسرار ولایت از طرف خاندان پیامبر بود. (5)

3. زینب بنت جَحش

زینب، دختر عمه رسول خدا و قبلاً همسر زیدبن حارثه - پسرخوانده پیامبر اسلام - بود (6) و پس از جدایی از زید، به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد.

زید قبلاً برده حضرت خدیجه بود. او پس از ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله، زید را به همسرش محمد بخشید. حضرت پیش از بعثت، او را آزاد کرد و سپس پسرخوانده خود قرار داد. از آن روز او را زیدبن محمد می خواندند. (7)

پس از بعثت، خداوند رسم پسرخواندگی را باطل و بی اعتبار اعلام کرد:

خداوند پسرخواندگان شما را پسران حقیقی شما قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان می گوید [سخنی باطل و بی مأخذ] اما خداوند حق می گوید و او است که به راه راست هدایت می کند.

آنها [پسرخواندگان] را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است. و اگر پدرانشان را نمی شناسید برادران دینی و آزادشدگان شما هستند. در خطاهایی که از شما

ص: 177

- 1- ابن حجر، پیشین، ص 458؛ ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 87.
- 2- ابن سعد، پیشین، ص 90، 91؛ محمدبن حبيب، المحبر (بیروت: دار الافاق الجديده)، ص 84.
- 3- ابن حجر، همان، ص 458؛ ابن سعد، همان، ص 91.
- 4- مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، (فصل النساء)، ص 72.
- 5- مامقانی، پیشین؛ شیخ محمدتقی التستری، قاموس الرجال (تهران: مرکز نشر الكتاب، 1389 ه. ق)، ج 10، ص 396.
- 6- ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 101؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 2، ص 226؛ ابن حجر، الأصابه، ج 4، ص 564.
- 7- ابن سعد، پیشین؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 224؛ ابن حجر، پیشین، ص 563.

سر می زند [بدون توجه، آنها را به نام دیگران صدا می کنید] باکی بر شما نیست، ولی در مورد آنچه از روی عمد می گوئید، بازخواست خواهید شد و خداوند آمرزنده و مهربان است. (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیات، به زید فرمود: تو زید بن حارثه هستی، و از آن روز او، آزاد شده پیامبر (ا مولی رسول الله) خوانده می شد. (2)

رسول خدا زینب را برای او خواستگاری کرد. زینب که نوه عبدالمطلب و از قبیله سرشناس قریش بود، نخست موافقت نکرد؛ زیرا زید، نه تنها از قریش نبود، بلکه یک برده آزاد شده بود. اما چون پیامبر اسلام، تمایل زیادی به این ازدواج نشان داد، زینب موافقت کرد. این ازدواج نمونه ای از الغای امتیازات نژادی و طبقاتی در اسلام بود و راز اصرار پیامبر نیز همین بود!

در اثر ناسازگارهای اخلاقی بین طرفین، زندگی مشترک این زوج دستخوش تزلزل گردید و در آستانه جدایی قرار گرفتند. چند بار زید خواست او را طلاق دهد اما پیامبر صلی الله علیه و آله او را به سازش دعوت کرده و فرمودند: «همسرت را نگهدار.» (3) سرانجام زید او را طلاق داد.

پس از جدایی آنها، پیامبر اسلام از طرف خداوند مأموریت یافت زینب را تزویج کند تا ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده برای مسلمانان دشوار نباشد و سنت غلطی که از زمان جاهلیت در میان مردم رواج داشت، عملاً بشکند؛ زیرا آنها پسرخوانده را از هر جهت پسر واقعی می پنداشتند و از این جهت ازدواج با همسر او را جایز نمی دانستند. قرآن، هدف و انگیزه این ازدواج را چنین بیان می کند:

[و یاد کن] آن گاه که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [زید]، می گفتم: همسرت را نگهدار، و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش

چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می سازد، (4) و از مردم بیم و ملاحظه

ص: 178

1- احزاب (33): 4-5.

2- آلوسی، تفسیر روح المعانی (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 21، ص 147.

3- ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 103.

4- به اعتقاد مفسران، آنچه پیامبر در دل پنهان می داشت، این بود که خداوند به او اطلاع داده بود که زید همسرش را طلاق خواهد داد و او با همسر زید ازدواج خواهد کرد تا این سنت بشکند، ولی پیامبر اسلام، از بیم مردم اظهار نمی کرد. این معنا از پیشوای چهارم نقل شده است. (آلوسی، پیشین، ج 22، ص 24؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 8، ص 360).

داشتی درحالی که خداوند سزاوارتر است که از او بیم داشته باشی.

هنگامی که زید، نیازش را از آن زن به سر آورد [از او جدا شد] ما او را به همسری تو درآوردیم تا برای مؤمنان درباره [ازدواج] با همسران پسر خواندگانشان (پس از طلاق و جدایی) مشکلی نباشد و فرمان خداوند شدنی است [باید سنت غلط تحریم ازدواج با این زنان شکسته شود].^[1]

منافقان، این ازدواج را دستاویز تهمت و بدگویی قرار دادند که: محمد، با زن پسرش ازدواج کرده است!^[2] خداوند در پاسخ آنان فرمود:

محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده [و نیست] ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است.^[3]

برخی از خاورشناسان مسیحی، این ازدواج را به صورت یک داستان عشقی ساخته و شاخ و برگ داده اند^[4] اما این ادعا با نبوت و عصمت پیامبر سازگار نیست و گذشته از آن دیدیم که

ص: 179

1- . احزاب (33)، 37.

2- . ابن اثیر، پیشین، ج 7، ص 494؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 8، ص 337؛ قسطلانی، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، تحقیق: صالح احمد الشامی (بیروت: المکتب الاسلامی ط 1، 1412 ه. ق)، ج 2، ص 87.

3- . احزاب (33): 40.

4- . دائرة المعارف الاسلامیه، ترجمه عربی توسط احمد الشنتناوی (و دیگران) ج 11، ص 29، کلمه زینب؛ محمدحسین هیکل، حیاة محمد، ص 316، 323. بنا به گفته خاورشناسان گویا پیامبر روزی به در خانه زید می رود، زینب را به صورت اتفاقی می بیند و عاشق زیبایی او می شود و زید از این موضوع آگاه شده زینب را طلاق می دهد! و... درحالی که چون زینب از بستگان پیامبر بود و در آن زمان حجاب معمول نبود، او برای پیامبر ناشناخته نبود. معمولاً افراد یک فامیل از زشتی و زیبایی یکدیگر خبر دارند. باید یادآوری کنیم که همچون برخی موارد مشابه، دست مایه خاورشناسان در این باره، روایت بی اعتباری است که در بعضی از کتابهای تاریخ اسلام (مانند تاریخ طبری، ج 3، ص 42، الطبقات الکبری، ج 8، ص 101) نقل شده و بعضی از مؤلفان دیگر نیز بدون توجه، از آنها گرفته اند اما دیدیم هم قرآن قضیه را به صراحت، به صورتی دیگر مطرح کرده و هم دانشمندان اسلامی این روایت را غیرقابل قبول می دانند از آن جمله سید مرتضی علم الهدی، دانشمند نامدار شیعه (م 436 ه) آن را روایت خبیثه می نامد (تنزیه الأنبیاء، ص 114) و آلوسی بغدادی، آن را سخن نامقبول داستان سرایان می داند و از شارح مواقف نقل می کند که گفته است: باید پیامبر را از این نسبت ناروا مبرا دانست. (روح المعانی، ج 22، ص 24-25).

قضیه چیزی دیگر بوده که هم در حافظه تاریخ مانده و هم قرآن آن را به صراحت بیان می کند.

به نظر می رسد معرفی این چند نفر از همسران پیامبر، برای روشن شدن انگیزه تعدد زوجات آن حضرت کافی باشد و ذکر بقیه که تقریباً وضع مشابهی داشتند، ضرورتی نداشته باشد.

سفر تبلیغی به طائف

طائف در دوازده فرسخی (حدود 72 کیلومتری) مکه واقع است و منطقه ای بیلاقی، خوش آب و هوا و با صفاست. آن زمان باغستانهای انگور طائف مشهور بود. (1). ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 337. (2). بعضی از توانگران قریش، در آنجا باغ و ملک داشتند. خود مردم طائف نیز پولدار بودند و به رباخواری شهرت داشتند. طائف در آن زمان محل سکونت قبیله قدرتمند «ثقیف» بود.

پس از درگذشت خدیجه و ابوطالب، آزار و فشار قریش بر محمد صلی الله علیه و آله بیشتر شد و امر دعوت و تبلیغ در مکه دشوار شد. از سوی دیگر دعوت مردم به اسلام، نباید تعطیل می شد. از این رو پیامبر تصمیم گرفت به طائف سفر کند و مردم آنجا را به اسلام دعوت نماید، شاید بتواند در آنجا پشتیبانانی پیدا کند. در این سفر زیدبن حارثه (2) و علی علیه السلام (3) همراه او بودند.

حضرت در طائف با سه برادر از اشراف ثقیف که همسر یکی از آنها از قریش (از تیره بنی جُمح) بود، (4) دیدار و آنها را به اسلام دعوت کرد و از آنها یاری خواست. آنها پذیرفتند

ص: 180

1- . بقره

2- :23.

3- . ابن هشام، پیشین، ص 288-289.

4- . طبرسی، اعلام الوری، ص 56.

و با او درشتی کردند. پیامبر از آنان خواست این معنا را پنهان دارند مبادا خبر به مکه برسد و قریش بر گستاخی و دشمنی با او بیفزایند، اما آنها توجهی نکردند.

رسول خدا به سراغ دیگر بزرگان طائف نیز رفت، ولی آنها نیز نپذیرفتند و از گرایش جوانان به آیین او بیمناک شدند.⁽¹⁾ بزرگان طائف، اوباش، فرومایگان و بردگان را برانگیختند و آنها حضرت را با داد و فریاد و دشنام دنبال و او را سنگ باران کردند که در اثر آن، پاهای پیامبر و چند جای سر زید که از او حمایت می کرد، زخمی شد.

پیامبر به تاختستانی که متعلق به عتبه و شیبه (از اشراف قریش) بود، رسید و به سایهٔ تاکی پناه برد و در آنجا نشست و به مناجات با پروردگار پرداخت.

عتبه و شیبه که از داخل تاختستان صحنهٔ تعقیب و آزار حضرت را می دیدند، به حال او رقت آوردند، مقداری انگور توسط غلام مسیحی خویش به نام عدّاس که اهل نینوا بود، برای او فرستادند. پیامبر هنگام خوردن انگور، «بسم الله» گفت و این، کنجکاوای عدّاس را برانگیخت و پس از گفت وگویی که طی آن، حضرت رسالت خویش را مطرح کرد، عدّاس خود را به پای او افکند و بر سر و دست و پای او بوسه زد⁽²⁾ و مسلمان شد.⁽³⁾

پیامبر اسلام پس از ده روز اقامت در طائف⁽⁴⁾ و ناامیدی از اسلام آوردن و یاری ثقیف، به مکه بازگشت.

آیا پیامبر از کسی پناه گرفت؟

می گویند حضرت در بازگشت به مکه از مُطعم بن عدی پناهندگی خواست و در پناه او وارد مکه

شد. اما با توجه به یک سلسله قراین و شواهد، این معنا بسیار بعید به نظر می رسد از آن جمله:

1. چگونه قابل قبول است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از ده سال دعوت و تبلیغ، و رویارویی

ص: 181

-
- 1- . یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 4، ص 9.
 - 2- . طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 230؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف)، ج 1، ص 237.
 - 3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م)، ج 14، ص 97 و ج 4، ص 127-128 به نقل از مدائنی.
 - 4- . طبری، پیشین، ص 230؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 60.

با بت پرستان، خفت و خواری پناهندگی به یک بت پرست را تحمل کند، در حالی که در تمام عمرش زیر بار منت کسی نرفت!

2. اگرچه ابوطالب در آن زمان از دنیا رفته بود، اما بقیه بنی هاشم در صحنه بودند و در میان آنها افراد شجاعی همچون حمزه وجود داشتند که قریش از انتقام جویی آنها حساب می بردند، چنان که در طرح ترور پیامبر در شب هجرت، از بیم خونخواهی بنی هاشم چندین قبیله را همدست کردند.

3. در تعدادی از منابع تاریخی آمده که زید همراه حضرت بوده و طبق نقل برخی از مورخان، علی علیه السلام نیز همراه او بوده است (اصولاً بعید است که علی علیه السلام در چنین سفری پیامبر را همراهی نکند) پس یک گروه سه نفری بودند که می توانستند از خود دفاع کنند و نیازی به پناه جویی نبود.

4. پیامبر اسلام از شجاعان عرب بود و نباید او را شخص ناتوانی تصور کرد که همه کس می توانست به او دست پیدا کند؛ چنان که علی علیه السلام از شجاعت او در میدان جنگ چنین یاد می کند:

هنگامی که آتش جنگ سخت شعله ور می شد، ما، به رسول خدا پناه می بردیم و در آن ساعت هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود. (1)

5. پیامبر اسلام با نظام قبیلگی که ریشه بسیاری از گرفتاریهای آن مردم بود، مبارزه می کرد. چگونه ممکن است که خود از سنت پناهندگی که از عوارض نظام قبیلگی بود، استفاده و آن را تأیید کند.

6. در گزارش بلاذری (2) و ابن سعد (3) آمده که سفر حضرت به طائف در روزهای آخر شوال بوده است. اگر این گزارش را بپذیریم، معنایش این خواهد بود که اقامت پیامبر در

طائف و بازگشت او به مکه، مصادف با ماه حرام بوده است. در ماههای حرام به صورت سنتی

ص: 182

1- ابن سعد، پیشین، ص 212.

2- طبری، پیشین، ج 2، ص 230؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 62.

3- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 30.

و عمومی، خونریزی و تعرض به افراد، متوقف می شد. بنابراین، خطری حضرت را تهدید نمی کرد تا موردی برای پناهندگی باشد.

با توجه به این قراین، می توان استنباط کرد که حضرت در بازگشت از طائف - که می گویند شبی در «نخله» (1) توقف کرد و در آنجا گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیدند - (2) از طریق وادی نخله وارد مکه شد. (3)

جاذبه قرآن

پیامبر، در دعوت مردم به اسلام، کمتر از خود سخن می گفت. بهترین ابزار دعوت او آیات قرآن بود که در گوش عرب جاذبه سحرانگیز داشت. قرآن معجزه بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، معجزه فصاحت و بلاغت. الفاظ و کلمات، ترکیب جملات، گزینش واژه ها و آهنگ خاص آیات قرآن، چنان در اوج زیبایی و دلربایی و جذابیت است که ساختن و پرداختن نظیر آن خارج از توانایی بشر است. به همین جهت قرآن «تحدی» می کند و از منکران می خواهد که اگر در آن شک دارند، یک سوره مثل یکی از سوره های آن را بیاورند. (4)

عرب حجاز که شاعر و شعرشناس بودند، در برابر فصاحت و زیبایی آیات قرآن، شیفته و مجذوب می شدند. کلمات وحی در سامعه آنها از دل انگیزترین نغمه ها و گوش نوازترین صداها لذت بخش تر بود. گاه از شدت تأثیر و نفوذ آیات قرآن در اعماق وجودشان، مدتی در جای خود، بی حرکت و لبریز از لذت و جاذبه فرو می ماندند!

شبی، چند تن از سران قریش همچون ابوسفیان و ابوجهل، بی خبر از یکدیگر، در اطراف منزل حضرت محمد، پنهان شده و تا صبح به آیات قرآن که او در نماز شب می خواند، گوش فرا دادند، بامدادان هنگام بازگشت، یکدیگر را دیدند و به ملامت همدیگر پرداختند و گفتند:

دیگر چنین کاری نکنیم؛ زیرا اگر سفیهان از این کار ما آگاه شوند، فکر دیگری درباره ما

ص: 183

1- ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 212؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 91؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 22. توقف پیامبر صلی الله علیه و آله در طائف را بیش از این نیز نوشته اند.

2- . کتّا إذا احمرّ البأس اتّقینا برسول الله صلی الله علیه و آله فلم یکن احدٌ منّا أقرب الی العدو منه. (نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، ص 530، غریب کلامه، شماره 9.)

3- . انساب الأشراف، ج 1، ص 237.

4- . الطبقات الكبرى، ج 1، ص 210.

می کنند (فکر می کنند ما مسلمان شده ایم.) اما با این حال، این کار چند شب دیگر تکرار شد و هر بار قرار گذاشتند دیگر از این بی احتیاطی ها نکنند! (1)

تهمت جادوگری

موسم حج، فرصت بسیار مناسبی برای دعوت و تبلیغ پیامبر بود؛ زیرا قبیله های مختلف عرب برای انجام مراسم حج وارد مکه می شدند. در آن روزها محمد صلی الله علیه و آله می توانست ندای توحید را به گوش همه ساکنان جزیره العرب برساند. از این نظر موسم حج، خطری بود که سران قریش از آن بیم داشتند. در آستانه موسم حج، گروهی از بزرگان قریش نزد ولید بن مغیره - که مردی سالخورده و رئیس قبیله بنی مخزوم بود - گرد آمدند. وی گفت: موسم حج فرا رسیده است، مردم از هر سوبه شهر شما روی می آورند. آنان داستان محمد را شنیده اند، باید درباره او به یک زبان سخن بگویید و با سخنان مختلف، یکدیگر را تکذیب نکنید. گفتند:

- هرچه تو بگویی، ما نیز همان را می گوئیم.

- شما بگویید، من گوش می کنم.

- می گوئیم کاهن است.

- نه، به خدا، او کاهن نیست، ما کاهنان را دیده ایم، او نه همچون کاهنان زمزمه می کند و نه مسجع سخن می گوید.

- می گوئیم دیوانه است.

- نه، دیوانه هم نیست، ما دیوانگی را دیده ایم و آثار آن را می شناسیم، نه اندام او بی اراده می لرزد و نه دیوی او را وسوسه می کند.

- می گوئیم شاعر است.

- شاعر هم نیست، ما اقسام شعر را می شناسیم، آنچه می گوید شعر نیست!

- می گوئیم ساحر و جادوگر است.

- نه، ساحر هم نیست، ما افسونهای ساحران را دیده ایم که چگونه به نخها می دمند و آنها را گره می زنند! کار او سحر نیست.

ص: 184

1- . محلی میان طائف و مکه به فاصله یک شب راه تا مکه است. (السیره النبویه، ج 2، ص 63، پاورقی.)

- پس چه بگوییم؟

- به خدا گفتار وی شیرین و دلنشین، ریشه آن شاداب، و شاخه آن پرثمر است. از این مقوله ها هرچه درباره او بگویید، نادرستی آن آشکار می گردد. باز از همه بهتر این است که بگویید ساحر است زیرا با گفتار جادویی خویش میان پدر و فرزند، برادر با برادر، زن و شوهر و میان افراد یک عشیره جدایی می افکند!

سران قریش با این تصمیم پراکنده شدند. از آن روز بر سر راه حاجیان می نشستند و درباره تماس با رسول خدا به آنها هشدار می دادند. (1)

آنچه مجمع عالی قریش، آن را «جادو» نامید، آیات پرجاذبه قرآن بود که هر شنونده را تحت تأثیر قرار می داد و او را شیفته و مجذوب می کرد. تحریم شنیدن آیات قرآن به جایی رسید که سران قریش، به شخصیت بزرگی مانند اسعد بن زراره که از یثرب وارد مکه شده بود، توصیه کردند که هنگام طواف، پنبه در گوش خود فرو کند تا از خطر سحر محمد در امان بماند! (2)

دعوت قبایل عرب به اسلام

پیامبر اسلام چه در مکه و چه در اطراف آن، قبایل عرب را به اسلام دعوت می کرد. چنان که به محل سکونت قبایل: کِنْدَه، کَلْب، بَنی حنیفه، و بنی عامر بن صعصعه رفت و آنها را به اسلام دعوت کرد. ابولهب نیز دنبال او می رفت و مردم را از پیروی او باز می داشت. (3)

هنگامی که پیامبر اسلام به گفت و گو با بنی عامر پرداخت، یکی از بزرگان آنان به نام بیحیره بن فراس گفت: «اگر ما با شما بیعت کنیم و دعوت شما را بپذیریم، و خدا شما را بر دشمنانت پیروز گرداند، قول می دهی که جانشینی تو از آن ما باشد؟»

ص: 185

1- . طبری، پیشین، ص 231؛ ابن هشام، پیشین، ص 63.

2- . ر. ک: الصحيح من سیره النبی الأعظم، ج 2، ص 167-168.

3- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 65-66؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 232-233؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 237-238؛ ابن اسحاق، السیر و المغازی، تحقیق: سهیل زکار، ص 232. نیز قبایل: بنی فزاره، غسان، بنی مُرّه، بنی سُلیم، بنی عَبَس، بنی حارث، بنی عُدّه، حضارمه، بنی نَصَر و بنی بکاء را یکایک دعوت کرد اما هیچ کدام نپذیرفتند. (ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر، ج 1، ص 216-217).

حضرت فرمود: «این امر مربوط به خداست و آن را هر جا بخواهد قرار می دهد.»⁽¹⁾

وی با تعجب و انکار پاسخ داد: ما، در راه تورو در روی قبایل عرب قرار بگیریم و سینه سپر کنیم، و آن گاه که خدا تورا پیروز گردانید، کار به دست دیگری بیفتد؟ ما نیازی به آیین

شما نداریم!⁽²⁾

نقل شده است که چنین برخورد و پیشنهادی از ناحیهٔ قبیلهٔ کنده نیز صورت گرفت، و پاسخ پیامبر هم همان پاسخ بود.⁽³⁾

این پاسخ و موضع گیری پیامبر اسلام، از دو جهت جالب و درخور توجه است:

نخست تأکید پیامبر بر اینکه امر جانشینی او مربوط به خداست، گواه بر «انتصابی» بودن جانشینی آن حضرت است، یعنی این منصب، یک منصب الهی است و در این مورد انتخاب از جانب خدا صورت می گیرد نه مردم.

نکتهٔ جالب دیگر این است که پیامبر اسلام بر خلاف زمامداران بشری که با منطق «هدف وسیله را توجیه می کند»، در راه پیشرفت مقاصد خود از هر وسیله ای استفاده می کنند در امر تبلیغ و دعوت از ابزار غیراخلاقی سود نجست. با آنکه مسلمانی یک قبیلهٔ بزرگ در آن زمان بسیار مهم بود، حاضر نشد وعده ای بدهد که وفای به آن از عهدهٔ او خارج بود.

در هر حال در موسم حج و عمره که به پاس ماههای حرام، امنیت برقرار می شد و گروه های زیادی از مناطق مختلف، به مکه و منی یا بازارهای اطراف مکه مانند بازار موسمی عکاظ، مَجَنَّة و ذی المجاز وارد می شدند،⁽⁴⁾ پیامبر اسلام فعالیت خود را گسترش می داد، به ویژه سراغ بزرگان قبایل می رفت. اگر زائران و مسافران مکه، خود، اسلام را نمی پذیرفتند، حداقل، خبر بعثت او را در مناطق سکونت خویش منتشر می ساختند، و این، یک گام به سمت پیروزی بود.

ص: 186

1- . الأمر لله [الی الله] یضعه حیث یشاء.

2- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 66؛ حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، ص 154؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمديه (بیروت: دارالمعرفه، ط 2)، ج 1، ص 147؛ سیدجعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی، ج 2، ص 175-176.

3- . ابن کثیر، البدایه و النهایه، (بیروت: مکتبه المعارف، ط 1، 1966 م)، ج 3، ص 140.

4- . ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 216.

بخش چهارم: از هجرت تا دعوت جهانی

اشاره

فصل اول: هجرت به یثرب

فصل دوم: اقدامات اساسی پیامبر اسلام در مدینه

فصل سوم: توطئه های یهود

فصل چهارم: تشکیل نیروهای رزمی اسلام

ص: 187

وادی القُری درّه درازی است که راه بازرگانی یمن به شام پس از عبور از کنار مکه از آن درّه می گذشت. در امتداد این دره که از شمال به جنوب کشیده شده است، واحه های چندی بود که دارای آب و علف و کشتزار بود(1) و کاروانها به هنگام عبور، از آنها استفاده می کردند. در یکی از این واحه ها در پانصد کیلومتری شمال مکه، شهر قدیمی «یثرب» قرار گرفته بود که پس از هجرت حضرت رسول «مدینه الرسول» و سپس «مدینه» نام گرفت.

شغل مردم این شهر برخلاف مکی ها که بازرگان بودند، کشاورزی و باغداری بود.

ترکیب جمعیت و وضع اجتماعی یثرب نیز با مکه تفاوت کلی داشت. سه قبیله بزرگ یهودی «بنی نضیر»، «بنی قَینقاع» و «بنی قُرَیظَه» در این شهر سکونت داشتند. دو قبیله مشهور «اوس» و «خزرج» نیز که اصلاً یمنی (قحطانی) بودند، پس از خرابی سدّ مَأْرَب،(2) از جنوب هجرت کرده در آن شهر در کنار یهودیان زندگی می کردند.

در سالهایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه سرگرم دعوت و تبلیغ بود، در یثرب حوادثی می گذشت که زمینه هجرت پیامبر را فراهم ساخت و این شهر را تبدیل به پایگاه نشر و دعوت اسلام کرد، از جمله:

1. یهودیان زمینهای مرغوب اطراف شهر را در دست داشتند و نخلستانهایی احداث کرده

ص: 189

1- . یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1399 ه. ق)، ج 4، ص 338.

2- . همان، ج 5، ص 36. درباره سد مَأْرَب و تاریخ ویرانی آن، در بخش اول این کتاب بحث کرده ایم.

بودند و از وضع مالی بهتری برخوردار بودند،(1) گاه و بی گاه که بین آنان و اوس و خزرج مشاجره رخ می داد، یهودیان به آنان می گفتند: «به زودی پیامبری خواهد آمد و ما پیرو او خواهیم شد و به کمک او شما را مثل قوم عاد و ارم نابود خواهیم کرد.»(2) چون یهودی ها سطح فرهنگی بالاتری داشتند و بت پرستها به دیده احترام به آنان می نگریستند سخن آنها را در این زمینه باور می کردند و چون این تهدیدها تکرار شده بود، موضوع کاملاً در ذهن اوس و خزرج جا گرفته زمینه ذهنی برای ظهور پیامبر اسلام در میان مردم یثرب آماده بود.

2. از سالها پیش، بارها جنگ و خونریزی بین اوس و خزرج رخ داده بود که آخرین آنها جنگ «بُعَاث» بود. این درگیریها تلفات و ضایعات زیادی برای هر دو طرف به بار آورده بود و هر دو گروه به ستوه آمده، خواهان آشتی بودند، اما شخص معتبر و بی طرفی نبود که آنها را آشتی بدهد. عبدالله بن اُبیّ که از بزرگان خزرج بود، در جنگ بعثت بی طرفی اختیار کرده بود و می خواست طرفین را آشتی داده به هردو گروه ریاست کند و مقدمات تاجگذاری او فراهم شده بود.(3) اما دیدارهای اوس و خزرج با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه، (که به زودی خواهیم گفت) مسیر حوادث را عوض کرد و عبدالله بن اُبیّ موقعیت خود را از دست داد.

ص: 190

1- . مونتگمری وات، محمد فی المدینه، تعریب: شعبان برکات (بیروت: منشورات المكتبة العصریه)، ص 294. می گویند: در برابر 13 قلعه و مجتمع مسکونی قبایل عرب در یثرب، پیش از ورود اوس و خزرج، یهودیان 59 قلعه و مجتمع مسکونی داشتند! (پیشین، ص 293؛ وفاءالوفاء، ج 1، ص 165). و این، میزان فاصله زندگی این دو دسته را نشان می دهد.

2- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 70؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 234؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 2، ص 128؛ ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 51؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 56. یهودیان که از بعثت پیامبر اسلام بدین گونه پیش گویی می کردند، پس از بعثت پیامبر اسلام، به دشمنی با او برخاستند. از این رو قرآن به آنان چنین اعتراض می کند: «و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها [بنی اسرائیل] آمد که مطابق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید پیروزی برکافران می دادند [که به کمک او بر دشمنانشان پیروز گردند] با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری که از قبل شناخته بودند، نزد آنها آمد، به او کافر شدند. لعنت خدا برکافران باد!» (بقره (2): 89).

3- . طبرسی، پیشین، ص 57.

از نخستین سالهای دعوت علنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه، مردم یثرب توسط مسافران و زائران مکه، از بعثت آن حضرت آگاهی یافته بودند. برخی از آنها در مکه با حضرت دیدار کرده، مسلمان شده بودند اما اندکی بعد در گذشته یا کشته شده بودند (1) و در هر حال، نتوانسته بودند افرادی را به اسلام جذب کنند.

در سال یازدهم بعثت، پیامبر، شش تن از بزرگان خزرج را در موسم حج در منی دید و آنها را به اسلام دعوت کرد. آنها به یکدیگر گفتند: بدانید این همان پیامبر است که یهودیان ما را از بعثت او بیم می دادند، اینک نباید در پذیرش آیین او بر ما پیش دستی کنند. آن گاه اسلام آوردند و به پیامبر گفتند: ما قوم خود را در بدترین حال دشمنی و درگیری گذاشته ایم، امیدواریم خداوند به وسیله تو آنان را الفت دهد. اکنون ما به یثرب برمی گردیم و آنان را به این آیین دعوت می کنیم، اگر آنان نیز این دین را بپذیرند، هیچ کس نزد ما عزیزتر از تو نخواهد بود.

این گروه پس از بازگشت به یثرب مردم را به اسلام دعوت کردند؛ چیزی نگذشت که زمزمه اسلام در یثرب، پیچید و خانه ای نبود که در آن سخن از پیامبر نباشد. (2)

پیمان نخست عقبه

در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از یثربیان در موسم حج در پای «عقبه منی» (3) با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، (4) از این گروه، ده نفر خزرجی و دو نفر اوسی بودند و این نشان می داد که این دو قبیله کینه های گذشته را فراموش کرده دوش به دوش هم زیر پرچم اسلام گرد می آیند.

ص: 191

1- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 67-70؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 233؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 238؛ بیهقی، پیشین، ج 2، ص 118.

2- . ابن هشام، پیشین، ص 70-73؛ طبری، پیشین، ص 234-235؛ بیهقی، پیشین، ج 2، ص 128؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 25.

3- . «عقبه» به معنای گردنه است و مقصود، گردنه ای است که در انتهای منی در سمت راست مکه واقع است.

4- . پنج نفر از بیعت کنندگان سال گذشته به اضافه هفت نفر دیگر.

آنان بیعت کردند که به خدا شرک نوزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر تهمت (زنا) نزنند، و در کارهای نیک از فرمان پیامبر سرپیچی نکنند. (1)

پیامبر اسلام به پاداش پای بندی آنان به این پیمان، وعده بهشت به آنان داد. (2) آنان پس از موسم حج به یثرب بازگشتند و از پیامبر تقاضا کردند شخصی را به شهر آنها بفرستد که قرآن و اسلام را به مردم یثرب تعلیم دهد. رسول خدا مُصْعَب بن عُمَيْر (3) را فرستاد. در اثر تبلیغ و فعالیت مصعب، تعداد مسلمانان افزایش یافت. چنان که دیدیم در مکه نخبگان به مخالفت با اسلام برخاستند ولی جوانان و محرومان استقبال کردند، اما در یثرب وضع تقریباً برعکس بود، یعنی نخبگان پیشتاز بودند و مردم به صورت طبیعی از آنها پیروی کردند و این یکی از عوامل نفوذ سریع اسلام در این شهر بود.

دومین پیمان عقبه

در سال سیزدهم بعثت، در موسم حج، تعداد هفتاد و پنج نفر که یازده نفرشان اوسی (و بقیه خزرجی) و دو نفر زن بودند، (4) همراه قافله حج از یثرب وارد مکه شدند و در دوازدهم ذیحجه در دامنه عقبه منی، دومین پیمان را شبانه (و با رعایت پنهان کاری) با پیامبر بستند. در این پیمان متعهد شدند که اگر پیامبر به شهر آنها هجرت کند، همچون زنان و فرزندانشان از او حمایت کنند و با آن کس که به جنگ با وی برخاست، بجنگند. از این جهت این بیعت را «بیعه الحرب» نیز نامیده اند.

ص: 192

1- چون در این پیمان موضوع جنگ و جهاد مطرح نبود، «بیعه النساء» نامیده شده است؛ چنان که پیامبر اسلام بعدها در فتح مکه از زنان مسلمان این شهر با همین مضمون بیعت گرفت که در سوره «ممتحنه» آیه 12 آمده است: «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین ببهتان یفتنینه بین یدیهن وارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن ان الله غفور رحیم.»

2- همان مأخذ؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 220.

3- مصعب، یکی از جوانان قریش از تیره بنی عبدالدار، از یک خانواده مرفه و اشرافی بود. با آنکه پدر و مادرش سخت به او علاقه داشتند، به علت مسلمانی، او را طرد و از مال و ثروت محروم کردند. او مسلمانی پرشور و نستوه بود و دوبار به حبشه هجرت کرده بود. (ابن اثیر، اسدالغابه، ج 4، ص 368-370).

4- اسامی همه اعضای پیمان در کتب مفصل تاریخ اسلام ضبط و مشخص است.

در خاتمۀ پیمان، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده نفر نماینده (انقیب) از میان خود انتخاب کردند (شورای مرکزی) تا پس از بازگشت به یثرب تا زمان هجرت رسول خدا، امور آنان را سرپرستی کنند⁽¹⁾ و این، نشانه ای از رفتار تشکیلاتی پیامبر اسلام و سعی آن حضرت در سازمان دهی نیروهای موجود است.

آغاز هجرت به یثرب

با تمام پنهان کاری ها که پیامبر و یثربیان به کار بردند، قریش از این بیعت آگاه شده، در صدد دست گیری بیعت کنندگان برآمدند، اما در اثر سرعت عمل آنان که بی درنگ مکه را ترک گفتند، جز یک نفر از اعضای پیمان، کسی گرفتار نشد.

پس از رفتن یثربیان، قریش که دریافته بودند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حامیان و پایگاهی در یثرب به دست آورده است، سخت گیری نسبت به مسلمانان را شدت بخشیدند و بیش از پیش به آنان ناسزا می گفتند و آزار می دادند، به طوری که یک بار دیگر زندگی در مکه (همچون پیش از هجرت به حبشه) طاقت فرسا گشت.⁽²⁾

از این رو پیامبر اسلام به مسلمانان اجازه داد تا به یثرب هجرت کنند و فرمود: «رهسپار یثرب شوید، خداوند برای شما برادران، و محل امنی قرار داده است.»⁽³⁾ مسلمانان به تدریج ظرف دو ماه و نیم (نیمۀ ذیحجه تا آخر صفر)⁽⁴⁾ با تمام مشکلاتی که قریش سر راه آنها ایجاد می کردند، روانۀ یثرب شدند و در مکه جز پیامبر، علی، ابوبکر و چند تن دیگر، مسلمانی باقی

ص: 193

-
- 1- . بیهقی، پیشین، ص 132-140؛ ابن هشام، پیشین، ص 81-90؛ بلاذری، پیشین، ص 240-254؛ ابن سعد، پیشین، ص 221-223؛ طبری، پیشین، ص 237؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 59-60؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 25-26.
 - 2- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 257؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 240-241؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 226؛ مجلسی، پیشین، ص 26.
 - 3- . ان الله عزوجلّ قد جعل لکم اخواناً و داراً تأمنون بها. (ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 111؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 182؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 3، ص 169).
 - 4- . حلبی، السیره الحلبیه، (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، ص 189.

نماند. در تاریخ اسلام آنان که از مکه به یثرب رفتند، «مهاجران»، و مسلمانان یثرب که پیامبر را یاری کردند، «انصار» نامیده شدند.

توطئه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از هجرت و استقرار مسلمانان مکه در یثرب، سران قریش دریافتند که یثرب به صورت پایگاه و پناهگاهی برای رسول خدا و یاران او درآمده و مردم آن برای جنگیدن با دشمنان او آماده اند، از این رو از هجرت پیامبر، بیمناک شدند؛ زیرا این امر قریش را با چند خطر روبرو می ساخت:

1. مسلمانان از دسترس آنان خارج می شدند؛ زیرا یثرب شهر مستقلی بود و قریش هیچ اهرم فشاری در مورد آن در اختیار نداشت و با وضع جدید، پیش بینی اوضاع و تأثیرگذاری در سیر حوادث، از دست قریش خارج می شد.

2. چون مردم یثرب، با پیامبر، پیمان جنگ بسته بودند، امکان داشت او به منظور انتقام، به کمک آنان به مکه حمله کند. (1)

3. بر فرض درگیر شدن در جنگ، باز هم خطر بزرگی برای آنان داشت؛ زیرا یثرب بازار مناسبی برای بازرگانان قریش بود و با از دست دادن این شهر زیان اقتصادی بزرگی به آنان می رسید.

4. مدینه در کنار خط بازرگانی مکه به شام قرار گرفته داشت و مسلمانان می توانستند این راه را ناامن، و بازرگانی آنها را مختل سازند.

این نگرانی ها موجب شد که سران قریش در «دارالندوه» (مرکز مشاوره قریش و یادگار قُصَی) گرد آمدند و به چاره اندیشی پرداختند.

برخی پیشنهاد کردند حضرت محمد صلی الله علیه و آله تبعید یا زندانی شود، اما این دو پیشنهاد بنا به دلایلی رد شد. سرانجام تصمیم گرفتند محمد صلی الله علیه و آله، را به قتل برسانند، اما کشتن او کار آسانی نبود؛ زیرا بنی هاشم آرام نمی نشستند و به خونخواهی برمی خاستند. از این رو تصمیم گرفتند

ص: 194

از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر محمد بریزند و او را در بستر خواب به قتل برسانند، در این صورت قاتل یک نفر نبود و بنی هاشم نیز نمی توانستند به خونخواهی برخیزند؛ زیرا جنگ با همه قبایلی که در این ترور شرکت داشتند برای آنان مقدور نبود و ناگزیر به گرفتن خونبها راضی می شدند و ماجرا خاتمه می یافت. قریش برای اجرای نقشه خود شب اول ربیع الأول را انتخاب کردند. خداوند از این توطئه آنها چنین یاد می کند:

به یاد آور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند یا به قتل برسانند و یا [از مکه] خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند [و تدبیر می کردند] و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین مدبران [و چاره جویان] است. (1)

هجرت پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی از توطئه دارالندوه آگاه شد و از طرف خداوند دستور یافت از مکه خارج شود. رسول خدا مأموریت خود را به علی علیه السلام اطلاع داد و فرمود: «امشب در بستر من بخواب و روپوش سبز یمنی مرا به روی خویش بکش.» علی علیه السلام بی درنگ این مأموریت را پذیرفت.

پیامبر آن شب همراه ابوبکر رهسپار غار «ثور» در جنوب مکه (در جهت مخالف راه یثرب) شد و سه روز در غار ماند تا قریش از یافتن او ناامید شوند و راهها امن گردد و او بتواند به هجرت ادامه دهد. خداوند در قرآن از تنهایی و بی یابوری پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می کند که یک نفر بیشتر همراه نداشت که او نیز دچار اضطراب شده بود، اما به قدرت خداوند با آنکه قریش همه امکانات خود را به کار گرفته بودند، نتوانستند به پیامبر صلی الله علیه و آله دسترسی پیدا کنند:

اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری کرد: آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود [یک نفر بیشتر همراه نداشت] هنگامی که هر دو در غار

ص: 195

1- «و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین.» (انفال (8): 30).

بودند، آن گاه که به همراه خویش می گفت: غم مخور، خدا با ماست. در این هنگام خداوند آرامش خود را بر او [پیامبر] فرستاد و او را با سپاهی که نمی دیدید، تقویت کرد و گفتار

کافران [آهنگ کشتن پیامبر] را پایین قرار داد [با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [آهنگ یاری پیامبر] برتر و پیروز است و خداوند عزیز و حکیم است. (1)

فداکاری بزرگ

علی علیه السلام آن شب در بستر پیامبر خوابید. مردان مسلح قریش شبانه منزل پیامبر را محاصره کردند. بامداد که با شمشیرهای برهنه به درون خانه هجوم بردند، علی از بستر بلند شد؛ آنان که تا آن لحظه نقشه خود را صددرصد دقیق و موفق می پنداشتند، با دیدن علی سخت برآشفتنند و به سوی او یورش بردند، اما او شمشیر کشید و برابر آنان ایستاد و در پاسخ سؤال آنان از محل اختفای پیامبر، از افشای آن خودداری کرد. (2)

آن شب هرکس در بستر پیامبر می خوابید، احتمال زنده ماندنش در حد صفر بود؛ اما علی علیه السلام که در شعب ابی طالب نیز بسیاری از شبها در جایگاه پیامبر می خوابید، خود را سپر قرار داد و به استقبال خطر رفت تا جان عزیز پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ بماند. خداوند از این فداکاری او چنین یاد می کند:

ص: 196

- 1- «الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه وايده بجنود لم تروها و جعل كلمه الذين كفروا السفلى وكلمه الله هي العليا والله عزيز حكيم.» (توبه (9):40).
- 2- . حادثه دارالندوه و ليله المبيت، با تفاوتهایی از نظر عبارات و الفاظ و اختصار و تفصیل، در منابع و مآخذ یاد شده در زیر آمده است: تاریخ الأمم والملوک، ج 2، ص 242-245؛ السیره النبویه، ج 2، ص 124-128؛ الطبقات الکبری، ج 1، ص 227-228؛ دلائل النبوه، ج 2، ص 147-149؛ انساب الأشراف، ج 1، ص 259-260؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 101-103؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 32؛ اعلام الوری، ص 61؛ امالی شیخ طوسی، ص 445-447 و ص 463-471؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 182-183؛ مناقب خوارزمی، ص 73؛ کنزالفوائد کراچکی، ج 2، ص 55؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 3، ص 175-180؛ السیره النبویه، ج 2، ص 189-206؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 191-192؛ بحارالانوار، ج 19، ص 47-65.

بعضی از مردم [با ایمان، همچون علی، با خفتن در جایگاه پیامبر] جان خود را برای کسب خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است. (1). فتال نیشابوری، روضه الواعظین (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 1، 1406 ه. ق)، ص 117؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 4، ص 25؛ مؤمن شبلنجی، نورالابصار (قاهره: مکتبه المشهد الحسینی)، ص 86؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 301؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م)، ج 13، ص 262؛ سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص (نجف: المکتبه الحیدریه، 1383 ه. ق)، ص 35؛ تقی الدین ابوبکر حموی، ثمرات الأوراق (درحاشیه المستطرف) ص 20؛ عبدالحسین امینی، الغدیر، ج 2، ص 48 به نقل از منابع متعدد؛ الشیخ محمد حسن المظفر، دلائل الصدق (قم، مکتبه بصیرتی)، ج 2، ص 80. مرحوم مظفر، از مفسران و دانشمندان برجسته اهل سنت همچون ثعلبی، قندوزی، حاکم نیشابوری، احمد حنبل، ابوالسعادات، غزالی، فخر رازی، و ذهبی نقل می کند که همگی گفته اند این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. (2)

مفسران و محدثان می گویند این آیه درباره فداکاری بزرگ علی علیه السلام در «لیله المیبت» نازل شده است. (2)

علی علیه السلام در یکی از سخنانش، پس از بیان توطئه قریش، از وضع خود در آن شب خطرناک، چنین یاد می کند:

... پیامبر به من فرمود در بستر او بخوابم و جان خویش را سپر او قرار دهم، بی درنگ این مأموریت را پذیرفتم، خوشحال بودم که در راه او کشته شوم. پیامبر رهسپار شد و من در بستر او خفتم، مردان مسلح قریش با اطمینان به این که پیامبر را خواهند کشت، هجوم آوردند، وقتی که به درون خانه ای که من در آن بودم، ریختند، شمشیر به دست، برخاستم و از خود دفاع کردم، آن چنان که خدا می داند و مردم نیز از آن آگاه شدند. (3)

ورود پیامبر به قبا

رسول خدا پیش از ترک مکه، به علی علیه السلام فرمود که پس از رفتن او، امانتهای مردم را که نزد

ص: 197

1- «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد.» (بقره

2: 207).

3- صدوق، الخصال (قم: منشورات جامعه المدرسین)، ج 2، ص 367، باب السبعه؛ مفید، الاختصاص (قم: منشورات جماعه المدرسین)، ص 165.

آن حضرت بود، به صاحبانش تحویل دهد(1) و مقدمات هجرت دخترش فاطمه علیها السلام و چند

تن زن و مرد هاشمی دیگر را که تا آن زمان موفق به هجرت نشده بودند، فراهم کند.(2)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله چهارم ربیع الاول (سال چهاردهم بعثت)، غار را به قصد یثرب ترک کرد(3) و دوازدهم همان ماه به محله «قبا» در حومه یثرب، محل سکونت قبیله بنی عمروین عوف وارد شد(4) و چند روز در آنجا در انتظار آمدن علی علیه السلام توقف کرد.(5) در این مدت مسجدی در آنجا تأسیس کرد.(6)

علی علیه السلام پس از هجرت پیامبر، سه روز در مکه توقف کرد و مأموریت خود را انجام داد،(7) آن گاه مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر پیامبر، و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب را با دو نفر دیگر همراه آورد و در قبا به پیامبر اسلام پیوست.(8)

ورود پیامبر به یثرب

پس از ورود علی به قبا، پیامبر همراه گروهی از بنی نجار (اقوام مادری عبدالمطلب) روانه یثرب شد. در راه، نخستین نماز جمعه را در محل قبیله بنی سالم بن عوف گزارد. هنگام ورود به شهر، مردم، با شور و علاقه فراوان از او استقبال کردند. سران و بزرگان قبایل، زمام

ص: 198

- 1- ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 129؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 247؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 261؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 183.
- 2- شیخ طوسی، الامالی (قم: دارالثقافه، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 468؛ ر. ک: مفید، الاختصاص، ص 147؛ تاریخ الخلفاء، ص 166؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 62.
- 3- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 232؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 87.
- 4- ابن هشام، پیشین، ص 137؛ طبری، پیشین، ص 248؛ طبری، اعلام الوری، ص 64؛ بلاذری، پیشین، ص 263؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 2، ص 172.
- 5- مدت توقف رسول خدا در قبا را به اختلاف نوشته اند.
- 6- ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 185؛ بیهقی، پیشین، ص 166 و 172؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 249.
- 7- ابن هشام، پیشین، ص 138؛ طبری، پیشین، ص 249.
- 8- ابن شهر آشوب، پیشین، ص 183؛ ر. ک: اعلام الوری، ص 66؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 34.

ناقه پیامبر را می گرفتند و درخواست می کردند که حضرت در محله آنها فرود آید. پیامبر می فرمود: «راه شتر را باز کنید، او مأموریت دارد، هر جا بخوابد، من همان جا فرود خواهم آمد.»

گویا رسول خدا با این تدبیر می خواست (مثل داوری درباره نصب حجرالأسود) افتخار و شرف میزبانی او نصیب قبیله یا خاندان خاصی نشود و در آینده مشکلی ایجاد نکند.

سرانجام شتر در محله بنی نجار، در زمینی متعلق به دو یتیم (که بعداً مسجدالنبی در آن ساخته شد)، نزدیک خانه ابویوب انصاری (خالدبن زید خزرجی) بر زمین خوابید. در این هنگام که انبوه مردم در اطراف پیامبر گرد آمده هرکدام خواستار میزبانی حضرت بودند، ابویوب بار سفر حضرت را به خانه برد و پیامبر به خانه او رفت. تا زمانی که مسجدالنبی، و در کنار آن حجره ای برای سکونت پیامبر ساخته شود، حضرت در خانه ابویوب اقامت داشت. (1)

آغاز تاریخ هجری

هجرت، مبدأ تحوّل بزرگ و نقطه عطف مهمی در پیشرفت اسلام بود؛ زیرا در پرتو آن مسلمانان از محیط فشار و اختناق رهایی یافته، وارد فضای آزاد شدند و در نقطه ای، آزادانه تمرکز یافتند و این، در آن شرایط یک پیروزی بزرگ بود. اگر هجرت پیش نمی آمد اسلام در مکه خفه می شد و هرگز امکان رشد و گسترش نمی یافت. پس از هجرت، مسلمانان دارای تشکیلات سیاسی و نظامی شدند و اسلام در جزیره العرب گسترش یافت.

براین اساس هجرت، مبدأ تاریخ اسلام و مسلمانان قرار گرفت. اما چه کسی برای نخستین بار این کار را بنیان نهاد؟ و از چه زمانی این تاریخ، رواج و رسمیت یافت؟ مشهور در میان مورخان اسلامی این است که این کار در زمان خلافت عمر بن خطاب و توسط او پس از مشاوره با یاران پیامبر، صورت گرفت، (2) ولی بررسی هایی که توسط برخی از محققان و

ص: 199

1- . همان.

2- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 135؛ مسعودی، التنبیه و الأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع والنشر، ص 252؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 10؛ الشیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق (تألیف حافظ ابن عساکر) (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 23-24.

تحلیل گران در تاریخ اسلام صورت گرفته نشان می دهد که بنیانگذار این امر، خود پیامبر

اسلام بوده است. گروهی از مورخان بزرگ اسلامی نوشته اند که پیامبر، پس از هجرت به یثرب در ربیع الأول، دستور داد از آن ماه، تاریخ گذاری کنند. (1) گواه این معنا تعدادی از نامه ها و اسناد و مکاتبات پیامبر است که از منابع تاریخی به دست ما رسیده و تاریخ نگارش آنها از مبدأ هجرت قید شده است. دو نمونه از آنها عبارت است از:

1. پیامبر اسلام، معاهده ای با یهودیان مُفنا امضا کرد که در آخر آن آمده است: این پیمان را علی بن ابی طالب در سال نهم نوشت. (2)
2. در پیمانی که پیامبر اسلام با مسیحیان نجران منعقد کرد آمده است: پیامبر به علی علیه السلام دستور داد که در آن بنویسد: این پیمان در سال پنجم هجرت نوشته شده است. (3)

بر اساس برخی قراین و شواهد، ضبط حوادث و رویدادها تا سال پنجم، بر مبنای هجرت با شمارش ماه، انجام می شده است. از جمله آنها:

1. ابوسعید خدری می گوید: «روزه ماه رمضان، یک ماه پس از تغییر قبله، در هیجدهمین ماه از هجرت واجب شد.» (4)
2. عبدالله بن اُنیس، فرمانده ستون اعزامی به جنگ سفیان بن خالد می گوید: «روز دوشنبه، پنجم محرم، در پنجاهمین ماه از هجرت از مدینه خارج شدم.» (5)

ص: 200

-
- 1- . طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 252؛ نورالدین السمهودی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 3، 1401 ه. ق)، ج 1، ص 248؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 40، ص 218، به نقل از ابن شهر آشوب.
 - 2- . بلاذری، فتوح البلدان (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1398 ه. ق)، ص 71-72. در متن اصلی این سند، علی بن ابوطالب (با واو) ضبط شده است که علت آن در کتب تاریخ بیان شده است. ر. ک: الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 3، ص 46-48.
 - 3- . الشیخ عبدالحی الکتّانی، التراتیب الأداریه (بیروت: داراحیاء التراث العربی)، ج 1، ص 181.
 - 4- . الشیخ حسین الدیاربکری، تاریخ الخمیس (بیروت: مؤسسه شعبان)، ج 1، ص 368.
 - 5- . واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 2، ص 531.

3. محمدبن مسّلمه درباره جنگ با قبيله قُرطاً (1) می گوید: «دهم محرم از مدینه بیرون رفتیم،

پس از نوزده روز غیبت، در شب آخر محرم، در پنجاه و پنجمین ماه از هجرت، به مدینه باز گشتم.» (2)

بنابراین بنیانگذار تاریخ هجری، پیامبر اسلام بوده، اما احتمالاً تا زمان خلافت عمر، چندان شدت و عمومیت نیافته بود (3) و چون در زمان عمر، چند مورد اختلاف در زمان حوادث و تاریخ برخی از اسناد و مطالبات پیش آمد، (4) او این امر را در سال شانزدهم هجرت رسمیت بخشید، و به جای ربیع الأول (ماه ورود پیامبر) ماه محرم را مبدأ شمارش سال هجری قرار داد. (5)

ص: 201

1- . تیره ای از قبيله بنی بکر.

2- . واقدی، پیشین، ص 534.

3- . سید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 3، ص 55.

4- . طبری، پیشین، ص 252؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1394 ه. ق)، ج 7، ص 73-74؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: داراحیاءالکتب العربیه، 1961 م)، ج 12، ص 74؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 10-11.

5- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 175؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 3، ص 35. برای آگاهی بیشتر، ر. ک: الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 3، ص 32 و 56.

بنای مسجد

پیامبر اسلام پس از استقرار در یثرب(1) لازم دید مسجدی ساخته شود که مرکز آموزش و پرورش مسلمانان و جایگاه تجمع آنان هنگام نماز جمعه و جماعت باشد. از این روی زمینی را که روز نخست، شتر او در آنجا خفته بود و متعلق به دو یتیم بود، از سرپرست آنان خریداری و به کمک مسلمانان مسجدی بنا کرد(2) که به نام او یعنی «مسجدالنبی» معروف گردیده است. این، نخستین اقدام اجتماعی حضرت پس از هجرت بود. پس از تکمیل مسجد، در کنار آن، دو حجره جهت سکونت پیامبر و همسرانش ساخته شد.(3) آنگاه

ص: 203

-
- 1- . یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1399 ه. ق.)، ج 5، ص 430، (لغت یثرب).
 - 2- . محمد بن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 239؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 256؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 2، ص 187؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 185؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 3، ص 215؛ الدین الحلبي، السیره الحلبيه (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه، ج 2، ص 252؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج 19، ص 124.
 - 3- . حجره ای برای سوده و حجره ای برای عایشه (محمد بن سعد، پیشین، ص 240؛ حلبی، پیشین، ص 273).

ابوایوب به آنجا منتقل شد(1) و تا آخر عمر همچنان در آن حجره سکونت داشت.

اصحاب صفه

پس از هجرت مسلمانان مکه به یثرب، انصار، مسلمانان مهاجر را در منازل خود جای داده و تا آنجا که امکان داشت، برای آنها امکانات زندگی فراهم کردند.(2)

اما اصحاب صفه گروهی تهیدست و غریبه و از هر جهت محروم بودند. سایبانی در انتهای مسجد، برای اسکان موقت این گونه مسلمانان مستمند و فاقد مسکن، ساخته شد.

پیامبر به وضع آنان رسیدگی می کرد و در حد توان به آنان آذوقه می رساند و ثروتمندان انصار را به این کار تشویق می کرد. این گروه که مسلمانان پرشور و با ایمان و با فضیلت بودند، به «اصحاب الصفه» معروف شده اند.(3)

هر غریبه ای که وارد مدینه می شد، اگر آشنایی داشت، نزد او می رفت و گرنه به اصحاب صفه می پیوست. تعداد این گروه متغیر بود، برخی از آنها که جا و مکانی پیدا می کردند، می رفتند. و گاهی افراد تازه ای به آنها اضافه می شدند.(4)

ص: 204

- 1- ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه المصطفی البابی الحلبی، 1355 ه. ق)، ج 2، ص 143؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص 186.
- 2- ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 34.
- 3- ابن سعد، پیشین، ص 255؛ نورالدین السمهودی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3، 1401 ه. ق)، ج 2، ص 453-458؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 17، ص 81، ج 22، ص 66، 118، 310، ج 70، ص 128-129، ج 72، ص 38؛ ر. ک: مجمع البیان، ج 2، ص 386، تفسیر آیه: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (بقره 273:2) و عبد الحی الکتانی، التراتیب الاداریه، ج 1، ص 473-480.
- 4- ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء (بیروت: دارالکتب العربی، ط 2، 1387 ه. ق)، ج 1، ص 339-340. ابونعیم گزارش مبسوطی درباره اصحاب صفه آورده است. (حلیه الأولیاء، ج 1، ص 347-385). او مجموع این گروه را که 51 نفر یاد شده، یکایک معرفی می کند (که در میان آنها نام زن به چشم نمی خورد) اما تعدادی از آنها را جزء اصحاب صفه نمی داند. از جمله کسانی که ابونعیم جزء این گروه شمرده، افراد زیر هستند: بلال، براء بن مالک، جندب بن جناده، حذیفه بن یمان، خباب بن الارت، ذوالبحادین (عبدالله)، سلمان، سعید بن ابی وقاص، سعد بن مالک (ابوسعید خدری)، سالم (مولای ابی حذیفه) و عبدالله بن مسعود.

پیامبر پس از استقرار در مدینه لازم دید به وضع اجتماعی مردم سر و سامان دهد؛ زیرا تأمین اهداف بلند او، نیاز به آرامش شهر داشت، در حالی که ترکیب جمعیت آن روز مدینه نامتناسب بود. گروه‌هایی از عرب در این شهر ساکن بودند که هر کدام به یکی از دو قبیله بزرگ اوس و خزرج پیوستگی داشتند. یهودیانی نیز در داخل شهر و پیرامون آن زندگی می‌کردند که با آنها در ارتباط بودند، و اینک مسلمانان مکه نیز به آنها اضافه شده بودند. این وضع ممکن بود حادثه آفرین باشد. از این رو به ابتکار پیامبر، پیمان نامه ای نوشته شد که «نخستین قانون اساسی» یا «بزرگ‌ترین قرارداد و سند تاریخی در اسلام» خوانده شده است.

این قرارداد، حقوق گروه‌های مختلف ساکن یثرب را معین و زندگی مسالمت آمیز جمعیت شهر و نظم و عدالت را تضمین می‌کرد و از بروز هرگونه تشنج جلوگیری می‌کرد. چند ماده مهم این پیمان چنین بود:

1. مسلمانان و یهودیان(1) امت واحد به شمار می‌روند.
2. مسلمانان و یهودیان در پیروی از دین خود آزادند.
3. مهاجران قریش، به رسم سابق خویش قبل از اسلام، در پرداخت خون بها باقی‌اند: اگر فردی از آنها کسی را کشت یا اسیر گردید، باید به کمک هم خون بهای او را طبق عدالت و معروف بین مؤمنان پردازند و اسیر خود را با پرداخت فدیة آزاد کنند.
4. بنی عمرو بن عوف (قبیله ای از انصار) و سایر تیره‌ها نیز در مورد پرداخت خون بها و فدیة اسیر، به همین سان عمل می‌کنند.

ص: 205

1- . مقصود از یهودیان در اینجا، یهودیان بنی عمرو بن عوف و سایر یهودیان بومی مدینه هستند، اما سه قبیله یهودی بنی قینقاع، بنی نضیر، و بنی قریظه، پیمان جداگانه ای با پیامبر اسلام امضا کردند که شرح آن خواهد آمد.

5. هیچ کس حق ندارد به غلام، فرزند، یا دیگر اعضای خانواده کسی بدون اجازه او پناهندگی دهد.

6. امضاکنندگان این پیمان، دفاع مشترک از مدینه را به عهده خواهند داشت.

7. مدینه شهر مقدسی است و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.

8. مرجع رفع اختلاف در اختلافات احتمالی در میان امضاکنندگان این پیمان، محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. (1)

بررسی سیر حوادث نشان می دهد که این پیمان (که در ماههای نخست ورود پیامبر به مدینه امضا شد) (2) در حفظ آرامش شهر مؤثر بوده است؛ زیرا تا سال دوم هجرت، یعنی تا بعد از جنگ بدر که در اثر فتنه انگیزی «بنی قینقاع»، جنگ با این قبیله پیش آمد، هیچ تشنجی در میان مردم مدینه ثبت نشده است.

پیمان برادری میان مهاجران و انصار

اقدام اجتماعی مهم دیگر که پیامبر در سال اول هجرت (3) انجام داد، عقد برادری میان مهاجران و انصار بود. این دو گروه از مسلمانان در گذشته بر اثر تفاوت شغلی و نژادی، رقابتهایی با هم داشتند؛ زیرا انصار از مهاجران جنوب (یمن) و از نژاد «قحطانی» بودند و مهاجران از عرب شمال و از نژاد «عدنانی»، و در جاهلیت، بین عدنانیها و قحطانی ها رقابت شدید نژادی وجود داشت.

از سوی دیگر، انصار به شغل کشاورزی و باغداری اشتغال داشتند؛ در حالی که عرب مکه بازرگان بودند و کشاورزی را حرفه ای پست می شمردند. از این گذشته، این دو گروه پرورش

ص: 206

-
- 1- ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 147-150. برای آگاهی از تفصیل بندهای این پیمان، ر. ک: فروغ ابدیت، ج 1، ص 462-465.
 - 2- مورخان اسلامی تنظیم این پیمان را پس از نخستین خطبه پیامبر در مدینه نقل کرده اند و این نشان می دهد که عقد این پیمان جزء اقدامات اولیه پیامبر اسلام در مدینه بوده است.
 - 3- پنج یا هشت ماه پس از هجرت. (سمهودی، پیشین، ج 1، ص 267؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 19، ص 130، پاورقی، به نقل از مقریزی.)

یافته دو محیط مختلف بودند و اینک که در پرتو اسلام با هم برادر دینی شده (1) و در مدینه متمرکز بودند، این نگرانی وجود داشت که آثار فرهنگ و تفکر گذشته هنوز در فکر و ذهن گروهی باقی مانده باشد و بین این دو گروه از مسلمانان گردی از تقار گذشته برانگیخته شود.

از این رو پیامبر اسلام میان آنان عقد برادری بست و هر مهاجر را برادر یکی از انصار (2) و علی علیه السلام را برادر خود قرار داد. (3)

البته در عقد برادری، از نظر ایمان و فضیلت نوعی تناسب و هماهنگی بین دو برادر مهاجر و انصاری رعایت می شد. (4) برادری پیامبر اسلام با علی علیه السلام نیز که هر دو مهاجر بودند، با این نگرش قابل توجیه است.

این پیمان موجب همبستگی بیشتر میان مهاجران و انصار گردید چنان که انصار بیش از گذشته در حمایت مالی از مهاجران آمادگی نشان دادند و هنگام تقسیم غنیمت‌های جنگ

ص: 207

1- . «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات (49): 10).

2- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 150؛ ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 238؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 292؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 130. این برادری، براساس دین و اشتراک دینی بود، چنان که در روایت تصریح شده است که آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بین الأنصار و المهاجرین، إخوة الدین. (طوسی، الامالی (قم: دارالثقافه، 1414 ه. ق)، ص 587.

3- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 150؛ عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 1، 1328 ه. ق)، ج 2، ص 507؛ الشیخ سلیمان القندوزی الحنفی، ینابیع الموده (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 1، باب 9، ص 55؛ سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص (نجف: المطبعه الحیدریه، 1383 ه. ق)، ص 20، 22 و 23 به نقل از احمد حنبل در کتاب الفضائل؛ ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب (در حاشیه الاصابه) ج 3، ص 35؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 292؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 268؛ المظفر، دلائل الصدق (قم؛ مکتبه بصیرتی)، ج 2، ص 268-271.

4- . شیخ سلیمان قندوزی، پیشین، ج 1، باب 9، ص 55 به نقل از احمد حنبل؛ امینی، الغدیر، ج 3، ص 112؛ مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، 1403 ه. ق، ج 3، ص 60؛ طوسی، الامالی، ص 587. احادیث حاکی از برادری علی علیه السلام با رسول خدا در این پیمان، از نظر معیار حدیث شناسی، قابل انکار و خدشه نیست. بنابراین سخنان ابن تیمیه وابن کثیر در این باره که نشأت گرفته از تفکر و روحیه خاص آنهاست، فاقد ارزش علمی است. ر. ک: الغدیر، ج 3، ص 112-125، 174، 227 و ج 7، ص 336.

«بنی نضیر»، به نفع مهاجران از آن صرف نظر کردند(1) و خدمات و پذیراییهای بی دریغ آنان، سپاس و تقدیر مهاجران را در محضر پیامبر برانگیخت. (2) خداوند ایثارگری انصار را در

این مورد چنین ستوده است:

[این غنیمتها] برای فقیران مهاجر است که از خانه ها و مالهای خود بیرون رانده شده اند درحالی که فضل خداوند و خشنودی او را می طلبند و پیامبرش را یاری می کنند.

و برای کسانی است که در سرای هجرت و ایمان [ا مدینه] پیش از آنان [ا مهاجران] مسکن گزیده اند و کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند، دوست می دارند و در دلهای خود نیازی به آنچه به آنان [ا مهاجران] داده شده، احساس نمی کنند و آنان را بر خود مقدم می دارند هرچند خود بدان نیازمند باشند. کسانی که از بخل و آز خویش باز داشته شوند، رستگارند. (3)

طبیعت بیابان نشینان دو رویه داشت: یک رویه آن حمایت و پشتیبانی از بستگان و خویشانشان در درون قبیله بود؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این خصوصیت روحی آنها را در جهت وحدت اسلامی و همبستگی مسلمانان مهار و هدایت کرد (که ایثار و مواسات انصار با مهاجران، جلوه ای از آن به شمار می رفت). رویه دیگر طبیعت آنها خشونت و نبرد با افراد بیگانه بود که پیامبر، این روحیه آنان را در مسیر جنگ با دشمنان اسلام و مقابله با حملات آنان به کار گرفت. (4)

پیمان عدم تجاوز با سه قبیله یهودی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علاوه بر پیمان نامه عمومی (که گذشته از اوس و خزرج، یهودیان این دو

ص: 208

-
- 1- . واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 1، ص 379؛ ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق: فهیم محمد شلتوت (قم: دارالفکر، 1410 ه. ق)، ج 2، ص 289.
 - 2- . مسند احمد، ج 3، ص 204؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 292؛ ابن کثیر، پیشین، ج 3، ص 228؛ ابن شبه، پیشین، ص 490.
 - 3- . حشر (59): 8-9.
 - 4- . «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم.» (فتح (48): 29).

قبیله نیز در آن شرکت داشتند) پیمان جداگانه ای با هریک از سه قبیله یهودی بنی قینقاع، بنی نصیر، و بنی قریظه منعقد ساخت که می توان آن را «پیمان عدم تجاوز» نامید. چنان که پیش از این گفتیم این سه قبیله در مدینه و حومه آن زندگی می کردند(1) آنان در این پیمان متعهد شدند:

ص: 209

1- . درباره زادگاه اصلی و موطن قبلی و نیز نسب این سه قبیله یهودی در میان مورخان، اتفاق نظر وجود ندارد و به علت تناقض و آشفتگی اسناد و گزارشهای تاریخی در این زمینه، تشخیص واقعیت، بسیار دشوار است. مشهور این است که یهود پس از فشارهایی که از طرف پادشاه روم، در شام به آنان وارد شد، به جزیره العرب و از آن جمله به یثرب کوچ کردند و در آنجا سکونت گزیدند. (معجم البلدان، ج 5، ص 84، لغت مدینه؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 160). پس از آن قحطانی ها (اوس و خزرج) بعد از ویرانی سد مأرب به آنجا رفتند و در کنار آنها اسکان یافتند. (معجم البلدان، ج 1، ص 36؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، ج 1، ص 656). و چنان که در پیش گفتیم این دو گروه کشمکش هایی با هم داشتند. اما برخی از مورخان بر این باورند که آنها از عرب بومی جزیره العرب بودند و در اثر تبلیغات یهود، این کیش را پذیرفته بودند. (احمد سوسه، مفصل العرب والیهود فی التاریخ (وزاره الثقافه والاعلام العراقیه، ط 5، 1981 م)، ص 627-629). برخی دیگر، سابقه سکونت یهود در یثرب را به زمان حضرت موسی علیه السلام برمی گردانند که رنگ قصه پردازی و افسانه ای دارد. (معجم البلدان، ج 5، ص 84؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 157). در بعضی از منابع تاریخی و نیز در پاره ای از روایات آمده است که آنان با آگاهی هایی که از نشانه های پیامبر اسلام داشتند، در جست و جوی محل هجرت او، به فدک، خیبر، تیماء و یثرب رفتند و در آن مناطق سکنی گزیدند. (معجم البلدان، ج 5، ص 84؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 160؛ کلینی، الروضه من الکافی، ص 309؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 15، ص 226). این معنا با نظریه نخست سازگار و قابل جمع است؛ زیرا ممکن است آنها پس از فشار روم، با آگاهی هایی که از بعثت قریب الوقوع پیامبر اسلام داشتند، به سوی این منطقه حرکت کرده باشند. روایاتی نیز این موضوع را تأیید می کند. (عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، تألیف ابن عساکر، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 3، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 351؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 160). در مورد نسب این سه قبیله یهودی نیز اختلاف نظر هست که آیا از یهود بنی اسرائیلی بودند یا از نژاد عرب؟ برخی بر نظریه دوم تأکید دارند. (احمد سوسه، پیشین، ص 627). یعقوبی نیز قبیله بنی نصیر و بنی قریظه را از نژاد عرب می داند. (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 40، 42؛ ر. ک: وفاء الوفاء، ج 1، ص 162). شاید بتوان گفت: آیات متعدد قرآن خطاب به یهود به عنوان بنی اسرائیل که با یهود جزیره العرب تطبیق می شد و نیز مخالفت یهود با پیامبر اسلام به این انگیزه نژادی که او از بنی اسرائیل نیست و همچنین عدم بیان نسب آنها توسط دانشمندان نسب شناس عرب (با وجود تکیه آنها بر حفظ نسب قبایل عرب) قرینه ای بر صحت نظریه نخست باشد. در هر حال چون نقد و بررسی بیشتر در این زمینه از حد این کتاب خارج است، به همین اندازه اکتفا می کنیم.

1. با دشمنان مسلمانان همکاری نکنند و مرکب، اسلحه و ابزار جنگی در اختیار آنان قرار ندهند.

2. هیچ گامی بر ضرر پیامبر و مسلمانان برندارند و پنهان و آشکار، با زبان و با دست، ضرری به آنان نرسانند.

3. اگر برخلاف این قرارداد عمل کردند، پیامبر حق هرگونه مجازات آنها را اعم از قتل آنها یا اسیرکردن زنان و کودکان و یا ضبط اموالشان خواهد داشت. این قرارداد را به ترتیب، رؤسای سه قبیله یادشده یعنی «مُخَیْرِق»، «حَیِّ بن اخطب» و «کَعْب بن اسد» امضا کردند. (1)

گویا آن روز یهودیان خطری از جانب مسلمانان احساس نمی کردند یا حفظ بی طرفی را به صلاح خود می دانستند و فکر می کردند دشمنان دیگر اسلام برای شکست مسلمانان کافی است و از این رو، برای عقد چنین پیمانی پیشگام شدند. (2)

باری با این تمهیدات، محیط مدینه و حومه آن امن و آرام گردید و خاطر پیامبر از آشوب و تشنج آسوده شد و نوبت آن رسید که تدابیری برای رویارویی با خطر قریش اتخاذ کند و مقدمات بنیاد یک جامعه نوین را فراهم سازد.

منافقان

علاوه بر گروه یهود، گروه دیگری نیز پس از هجرت پیامبر به یثرب، در این شهر شکل گرفت که قرآن آنها را «منافقان» نامیده است. این گروه کسانی بودند که در ظاهر خود را مسلمان می خواندند، اما در باطن، برخی بت پرست (3) و برخی دیگر یهودی (4) بودند. اینان چون

ص: 210

-
- 1- . طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی (تهران: دارالکتب الإسلامیه، ط 3)، ص 69؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 19، ص 110-111؛ ر. ک: واقدی، مغازی، ج 1، ص 176، 365، 367 و ج 2، ص 454؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 231؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 43. بعدها پیامبر اسلام، این سه قبیله را با استناد به این پیمان مجازات کرد.
 - 2- . مجلسی، پیشین، ص 69 و 110.
 - 3- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 160 و 166؛ نویری، نهاییه الأرب، ترجمه محمود مهدی دامغانی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ج 1 1364)، ج 1، ص 332.
 - 4- . حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 337؛ نویری، پیشین، ص 339؛ ابن هشام، پیشین، ص 174.

قدرت روزافزون اسلام را می دیدند، و توان رویارویی آشکار با آن را نداشتند، با تظاهر به اسلام، خود را در صفوف مسلمانان جای داده بودند. منافقان با یهود سروسرّی داشتند و در نهران بر ضد مسلمانان توطئه می کردند. رهبر آنان عبدالله بن اُبیّ بود که پیش تر گفتیم مقدمات ریاست او بر یثرب آماده شده بود، اما با ورود پیامبر اسلام به صحنه سیاسی یثرب از رسیدن

این مقام محروم شد و کینه پیامبر را به دل گرفت. (1)

منافقان نقش تخریبی زیادی داشتند به طوری که قرآن از آنها در سوره های: بقره، آل عمران، توبه، نساء، مائده، انفال، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، منافقین، حشر و تحریم یاد کرده است. مبارزه پیامبر با این گروه مشکل تر از مشرکان و یهود بود؛ زیرا آنان نزد مسلمانان تظاهر به اسلام می کردند و پیامبر، به حکم ظاهر اسلام نمی توانست با آنان بجنگد.

کارشکنی های این گروه بر ضد اسلام، به صورت تشکیلاتی و حزبی، تا مرگ عبدالله بن اُبیّ (نهم هجرت) (2) همچنان ادامه داشت، اما از آن پس به صورت کم رنگ و فردی درآمد.

ص: 211

1- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 237-238؛ بیهقی، پیشین، ج 2، ص 165؛ نویری، پیشین، ج 1، ص 338؛ ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق: فهیم محمد شلتوت (قم: دارالفکر، 1410 ه. ق)، ج 1، ص 357؛ احمد زینی دحلان، السیره النبویه والأثار المحمدیه (بیروت: دارالمعرفه ط 2)، ج 1، ص 184.

2- . مسعودی، التنبیه والأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع والنشر)، ص 237.

یهودیان (همچون مسیحیان) از بعثت قریب الوقوع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آگاهی داشتند. به گفته قرآن، اهل کتاب، پیامبر اسلام را همچون فرزندان خویش می شناختند(1). اعراف (7):157؛ بقره (2):76، 89، 101؛ آل عمران(2):81، 187؛ انعام (6):114؛ قصص (28):52. (3) و اوصاف او را که در تورات و انجیل خوانده بودند، در او می یافتند. (2) بنابراین انتظار می رفت که آنان زودتر از اوس و خزرج مسلمان شوند؛ زیرا چنان که گفتیم یکی از عوامل گرایش این دو قبیله به اسلام، پیش گویی یهود از بعثت پیامبر اسلام، در قالب تهدید بود. اما فقط تنی چند از آنان به دین اسلام درآمدند. لکن در عین حفظ دینشان، در اوایل هجرت، روابطشان با مسلمانان عادی بود و گواه آن امضای پیمان عدم تجاوز، با پیامبر اسلام بود؛ اما چندی نگذشت که تغییر رویه داده، بنای ناسازگاری گذاشتند. از جمله کارشکنی ها این بود که اوصاف پیامبر اسلام را کتمان کرده یا تغییر می دادند و می گفتند: ما وصف محمد را در کتابهای خود نیافتیم، و صفات او صفات پیامبری که می گفتیم خواهد آمد، نیست! (3) قرآن این شیوه آنان را مورد نکوهش قرار داد:

ص: 213

1- . بقره

- 2- . حلبی، پیشین، ج 1، ص 320؛ بیهقی، پیشین، ج 2، ص 186؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعة العلمیه)، ج 1، ص 51؛ واقدی، المغازی، ج 1، ص 367.
- 3- 146؛ انعام (6):20.

و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها [بنی اسرائیل] آمد که مطابق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند [که به کمک او بر دشمنانشان پیروز گردند، با این همه] هنگامی که این کتاب و پیامبری که از قبل شناخته بودند، نزد آنها آمد، به او کافر شدند. لعنت خدا بر کافران باد. (1). نساء (2): 153؛ آل عمران (3): 183. (4)

یهود از راههای گوناگون به مخالفت و کارشکنی می پرداختند از جمله:

1. طرح یک سلسله درخواستهای نامعقول و غیر منطقی، همچون درخواست فرود آمدن کتاب (یا نامه) از آسمان برای آنها! (2)
2. سئوالهای پیچیده مذهبی به منظور آشفته کردن ذهن مسلمانان؛ (3) گرچه در همه موارد با پاسخهای قاطع و روشن پیامبر، نتیجه معکوس می گرفتند.
3. تلاش برای تضعیف پایه های ایمان مسلمانان؛ مثلاً به یکدیگر می گفتند: [بروید در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید [و بازگردید!] شاید آنها [از آیین خود] باز گردند! (4)
4. تلاش برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان، چنان که یکی از آنها به نام شأس بن قیس می خواست با زنده کردن کینه های دیرینه در میان اوس و خزرج، آتش اختلاف و جنگ را در میان آنان شعله ور سازد که با اقدام به موقع پیامبر اسلام، این توطئه ناکام ماند. (5)

انگیزه های مخالفت یهود

اصولاً یهودیان مردمانی سودجو، حریص، (6) لجوج و بهانه جو بودند. قرآن، یهود و مشرکان

ص: 214

-
- 1- . بقره
 - 2- . آل عمران (3): 72.
 - 3- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 160؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 54؛ حلبی، پیشین، ج 1، ص 321-322؛ زینی دحلان، السیره النبویه والاثار المحمدیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 178-180.
 - 4- : 89.
 - 5- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 204-205؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 319-320.
 - 6- . «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوِهِ...» (بقره (2): 96).

را دشمن ترین دشمنان مسلمانان معرفی می کند؛(1). ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه المصطفی البابی الحلبی، 1355 ه. ق)، ج 2، ص 188.

(2) زیرا این دو گروه، اهل منطق و استدلال نبوده با کینه توزی، از هر کارشکنی و مخالفت، کوتاهی نمی کردند. علل و انگیزه های مخالفت یهود با اسلام را می توان در چند موضوع خلاصه کرد:

1. تفکر نژادپرستانه یهود که بر پیامبر اسلام رشک برده و پیامبری کسی را که از نسل یهود نیست (عرب)، بر نمی تابیدند.(3). نساء (4):161.(4)

2. آنان پیش از نفوذ اسلام در یثرب، از موقعیت اقتصادی و اجتماعی بهتری در برخوردار بودند؛ زیرا از راه حرفه و صنعت، کشاورزی(5) و رباخواری،(4) اقتصاد شهر را در دست داشتند. از سوی دیگر با بهره برداری از اختلافات بین اوس و خزرج، قدرت آنان را تضعیف می کردند و با اتحاد بنی قینقاع با خزرجی ها، و اتحاد بنی نضیر و بنی قریظه با اوسی ها، به آتش اختلافات و جنگهای قبیلگی آنان دامن می زدند.(5) پس از هجرت با اتحاد اوس و خزرج در زیر پرچم اسلام و افزایش روزافزون قدرت اسلام احساس کردند که در آینده نه چندان دور، قدرت منطقه از آن مسلمانان خواهد بود و آنان موقعیت خود را از دست خواهند داد. و این، برای آنان قابل تحمل نبود.

3. علمای یهود در بین مردم خود اعتبار و حرمت بالایی داشتند و مردم عوام، بی قید و شرط، از آنها پیروی می کردند و حتی احکامی که برخلاف احکام خدا می گفتند، کورکورانه

ص: 215

1- . مائده

2- :82.

3- . بقره (2):90 و 109؛ نساء

4- :54؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 160؛ زینی دحلان، پیشین، ج 1، ص 176؛ واقدی، المغازی، ج 1، ص 365.

5- . بنی قینقاع به زرگری اشتغال داشتند (مونتگمری وات، محمد فی المدینه، تعریب: شعبان برکات، بیروت: المكتبة العصریه)، و بازاری به نام آنها در مدینه وجود داشت (ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، قم: دارالفکر، ج 1، ص 306؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 4، ص 424) و بنی نضیر و بنی قریظه در حومه مدینه قلعه ها و مجتمعهای مسکونی ایجاد کرده بودند و به کشاورزی و باغداری اشتغال داشتند. (یاقوت حموی، پیشین، ج 1، واژه بنی نضیر و بطحان؛ نورالدین السمهودی، وفاءالوفاء باخباردار المصطفی، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط 3)، 1401 ه. ق، ج 1، ص 161).

از این گذشته، منبع درآمد آنان هدایا و خیراتی بود که عامه یهودیان به عنوان پاسداری از تورات به آنها می پرداختند. از این رو می ترسیدند با گرویدن یهودیان به اسلام، این درآمد قطع شود. (2). بقره (2): 97-98؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 1، ص 175؛ حلبی، السیره الحلبیه، (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 329. (3)

4. آنان با جبرئیل که پیام الهی را برای پیامبر اسلام می آورد، دشمنی می ورزیدند (3) و این موضوع را بهانه قرار داده با آن حضرت مخالفت می کردند.

5. قرآن بسیاری از عقاید و اعمال یهود و مواردی از تعلیمات تورات را باطل معرفی می کرد (4) و در بسیاری از احکام و برنامه ها با یهود مخالفت می ورزید. (5) این موضوع ریشه در گذشته ها داشت؛ پیش از ظهور اسلام، اهل کتاب از نظر فرهنگی، نسبت به بت پرستها برتری داشتند و مشرکان به دیده احترام به آنها می نگریستند. (6) بعد از ظهور اسلام نیز این زمینه ذهنی کم و بیش باقی بود. از این رو گاهی مسلمانان در مدینه در مورد مسایل مذهبی، پرسشهایی از آنان می کردند و آنان مطالب تورات را به عربی برای مسلمانان تفسیر می کردند، درحالی که اطلاعات مذهبی آنان غالباً غلط و تحریف یافته بود. از این جهت پیامبر اسلام به مسلمانان توصیه می کرد که سخنان اهل کتاب را تصدیق نکنند. (7) حضرت روزی به عمر بن خطاب فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر خود موسی

ص: 216

1- . توبه (9): 31.

2- . بقره (2): 79؛ آل عمران

3- 187؛ توبه (9): 34؛ بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ج 2، ص 186-187.

4- . نسا (4): 46، 155-158؛ توبه (9): 30.

5- . مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، 1403 ه. ق، ج 3، ص 106؛ ر. ک: صحیح بخاری، شرح و تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 7، باب 486، حدیث 1188؛ صحیح مسلم، بشرح النووی، ج 14، ص 80.

6- . مرتضی العاملی، پیشین، ج 1، ص 175-176.

7- . صحیح بخاری، همان چاپ، ج 9، باب 1190، ص 772.

زنده بود، از من پیروی می کرد!»(1) این گونه مسایل بر دشمنی یهود می افزود و گاهی می گفتند: این مرد می خواهد با همه برنامه های ما مخالفت کند!(2)

تغییر قبله

پیامبر اسلام در مدت اقامت خود در مکه و مدتی پس از هجرت، به امر خداوند به سوی «بیت المقدس» نماز می خواند. پس از آنکه یهود، دشمنی خود را آشکار کردند، این موضوع را دستاویز تبلیغ و سم پاشی بر ضد پیامبر قرار داده، می گفتند: او در آیین خود استقلال ندارد و به سوی قبله ما نماز می خواند. آنان روی این موضوع زیاد تکیه می کردند. پیامبر اسلام از این وضع آزرده خاطر شده در تنگنا قرار گرفته بود و شبها به اطراف آسمان نگاه می کرد و انتظار نزول وحی را داشت تا با رسیدن فرمان جدید، تبلیغات یهود قطع شود. هفده ماه پس از هجرت(3) هنگامی که پیامبر اسلام با مسلمانان دو رکعت از نماز ظهر را به سمت بیت المقدس خوانده بود، فرشته وحی نازل شد و فرمان تغییر قبله را ابلاغ و پیامبر را به سوی کعبه برگردانید و پیامبر، دو رکعت بعدی را به سوی کعبه گزارد.(4) فرمان خدا چنین بود:

ص: 217

1- . حلبی، پیشین، ج 1، ص 372؛ ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 52.

2- . حلبی، پیشین، ج 2، ص 332.

3- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف، المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 34؛ محمدبن سعد، پیشین، ج 1، ص 242؛ الشیخ الحرّ العاملی، وسائل الشیعه، ط 4، 1391 ه. ق)، ج 3، کتاب الصلوه، ابواب القبله، باب 2، حدیث 3، ص 216؛ طباطبایی، المیزان (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 3، 1393 ه. ق)، ج 1، ص 331. تاریخ تغییر قبله از هفت ماه تا هیجده ماه پس از هجرت نقل شده است. (وفاء الوفاء، ج 1، ص 361-364؛ بحار الانوار، ج 19، ص 113، پاورقی.) ولی علامه طباطبایی، هفده ماه را تأیید می کند. (همان مأخذ.)

4- . به گفته گروهی از مورخان، این حادثه در مسجد قبیله بنی سلّمه رخ داد که به «مسجد القبلتین» مشهور گردید. (ابن واضح، پیشین، ج 2، ص 34؛ محمدبن سعد، پیشین، ج 1، ص 242؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج 1، ص 361-362؛ زمخشری، تفسیر الکشاف، (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 101. اما گروهی دیگر، مسجد قبیله بنی سالم بن عوف را که پیامبر نخستین نماز جمعه را در آن گزارد، محل این حادثه می دانند. (طبرسی، اعلام الوری، ص 71؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 124 به نقل از علی بن ابراهیم.) لکن پاره ای از گزارشهای تاریخی حاکی است که این حادثه در مسجد خود پیامبر اتفاق افتاده است (ابن سعد، پیشین، ج 1، ص 241؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج 1، ص 360؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 200-201). موقعیت مسجد القبلتین که در زمان ما تجدید بنا شده و در سمت شمال مدینه قرار دارد، با قبیله بنی سلّمه سازگار است؛ زیرا قبیله بنی سالم در سمت جنوب مدینه سکونت داشته است. در هر حال اختلاف نظر مورخان در تعیین محل تغییر قبله، از اهمیت آن نمی کاهد.

نگاه تو را به آسمان [به انتظار وحی] می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان، و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید. اهل کتاب [یهود] به خوبی می دانند این، فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده است [در کتابهای خود خوانده اند که پیامبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند] و خداوند از اعمال آنها غافل نیست. (1). بقره (2): 142.

(2)

تغییر قبله که استقلال مسلمانان را از این نظر تأمین کرد، برای یهود، حادثه ای گران بود.

آنها این بار این نغمه را ساز کردند که چرا مسلمانان از قبله چند ساله خود صرف نظر کردند؟ خداوند پیش از فرمان تغییر قبله، این موضع گیری آنها را به پیامبر گوشزد کرده، پاسخ آن را برای او شرح داده بود که مشرق و مغرب و تمام نقاط روی زمین مربوط به خداست و به هر سو که او دستور دهد، باید نماز گزارد و هیچ نقطه ای دارای شرافت ذاتی نیست:

به زودی نابخردان مردم می گویند: چه چیز آنها [مسلمانان] را از قبله ای که بر آن بودند، برگردانید؟، بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (2)

با این پاسخ، یهودیان، دیگر بهانه ای برای تبلیغ منفی نداشتند و با تغییر قبله، پیوند مشترک میان پیروان دو آیین قدیم و جدید از بین رفت و این دو گروه از هم جدا شده، روابطشان تیره گردید:

[برای این گروه] از اهل کتاب هر نشانه و دلیلی بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز هیچ گاه از قبله آنان پیروی نخواهی کرد، و آنها پیرو قبله یکدیگر نیز نیستند و اگر

ص: 218

1- . بقره

2- : 144.

تو، پس از این آگاهی، از هوسهای آنان پیروی کنی، بی شک از ستمکاران خواهی بود! (1). بقره (2): 143. (2)

از قرآن چنین استفاده می شود که در تغییر قبله از طرف خداوند، علاوه بر خرده گیریهای یهود، آزمایش مؤمنان نیز مورد توجه بوده است که تا چه حد ایمان و اخلاص دارند و در برابر فرمان خدا تسلیم هستند:

و ماقبله ای را که بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند از آنان که [به جاهلیت] باز می گردند، مشخص شوند، و بی شک این حکم جز برای کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. و خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمی گرداند [نمازهای شما به سوی قبله سابق صحیح بوده است] زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است. (2)

در برخی از روایات، این آزمایش چنین تفسیر شده است که مردم مکه هوادار کعبه بودند، خداوند در مکه موقتاً بیت المقدس را قبله قرار داد تا مؤمنان مخلص و مطیع (که برخلاف میل خود و صرفاً به پیروی از فرمان خدا و پیامبر به سوی آن نماز می خواندند) از افراد خودرأی و نافرمان باز شناخته شوند. اما در مدینه که مردم بیشتر طرفدار بیت المقدس بودند، خداوند کعبه را قبله قرار داد تا این دو دسته از هم مشخص شوند. (3)

ص: 219

1- . بقره

2- : 145.

3- . طباطبایی، المیزان (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط 3، 1393 ه. ق)، ج 1، ص 333. براساس برخی روایات و نیز پاره ای گزارش های تاریخی، پیامبر اسلام در مکه نیز کعبه را پشت سر قرار نمی داد، (وسایل الشیعه، ج 3، ص 216، کتاب الصلاة، ابواب القبلة، حدیث 4) بلکه آن را با بیت المقدس در امتداد هم قرار داده به سوی هردو نماز می گزارد. (حلبی، السیره الحلبیه، ج 2، ص 357).

پیامبر اسلام در دوران اقامت و تبلیغ در مکه، در عمل تنها یک پیشوای الهی بود و فعالیت‌های او در هدایت و ارشاد مردم و مبارزه فکری و اعتقادی با مشرکان و بت پرستان محدود می شد.

اما پس از استقرار در یثرب، علاوه بر ابلاغ رسالت دینی و رهبری مذهبی، باید رهبری سیاسی مسلمانان را نیز برعهده می گرفت؛ زیرا در مدینه وضع جدیدی پیش آمده بود و او گام‌های نخست را در جهت پی ریزی یک جامعه نوین براساس تعلیمات اسلام، برمی داشت.

از این رو خطرها و مشکلات احتمالی را پیش بینی کرده، به صورت یک رهبر سیاسی آگاه، شایسته و دورنگر، چاره اندیشی می کرد. عقد پیمان برادری میان دو گروه از مسلمانان، تنظیم و تصویب پیمان نامه عمومی، و نیز امضای پیمان عدم تجاوز با یهود، نمونه ای از این اقدامات پیش گیرانه بود.

سوره ها و آیات شامل احکام و دستورات سیاسی و اجتماعی که در مدینه نازل شد، راهگشای پیامبر در این حرکت‌های سیاسی بود. چنان که از طرف خداوند اجازه جهاد و دفاع صادر شد⁽¹⁾ و به دنبال آن پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به تشکیل یک نیروی دفاعی گرفت. تشکیل این نیرو از این نظر اهمیت داشت که احتمال می رفت، مشرکان مکه (که پس از هجرت، دستشان

ص: 221

1- «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ.» (حج (22): 39-40)؛ همچنین ر. ک: المیزان، ج 14، ص 383؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 36.

از آزار و شکنجهٔ مسلمانان کوتاه شده بود) این بار دست به حملهٔ نظامی به مرکز اسلام (مدینه) بزنند؛ از این رو پیامبر برای مقابله با چنین احتمالاتی، از اواخر سال اول هجرت، هستهٔ اولیهٔ ارتش اسلامی را پی ریزی کرد. این ارتش در ابتدا، هم از نظر نیروی انسانی، و هم از نظر ابزار و ادوات جنگی محدود بود، اما به سرعت از هر دو جهت رشد کرد. به طوری که در آغاز تشکیل، ستونهای اعزامی برای مأموریتهای نظامی یا عملیات گشتی، از حدود شصت نفر فراتر نمی رفت و بیشترین نفرات آنها به ندرت به دویست نفر می رسید. (1) و در سال دوم، در جنگ بدر، تعدادشان اندکی بیش از سیصد نفر بود، اما در فتح مکه (در سال هشتم) تعداد سربازان اسلام بالغ بر ده هزار نفر بود و از نظر تجهیزات نظامی نیز در سطح بسیار بالایی قرار داشتند.

در هر حال سیر حوادث نشان داد که پیش بینی های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درست بوده است؛ زیرا از سال دوم به بعد درگیریهای متعددی بین طرفین رخ داد که اگر مسلمانان دارای نیروی دفاعی نبودند، در اثر این درگیریها با مشرکان سرکوب می شدند. (2)

مانورهای نظامی

پیامبر اسلام با همان نیروهای اندک، دست به یک سلسله حرکتهای کوچک نظامی زد که در واقع جنگ کامل محسوب نمی شدند و در هیچ یک از این مانورها جنگ و درگیری با دشمن پیش نیامد، مانند سریهٔ سی نفری حمزه بن عبدالمطلب (در ماه هشتم هجرت) که کاروان قریش را هنگام بازگشت به مکه تعقیب کرد، و سریهٔ شصت نفری عبیده بن حارث که (در ماه هشتم) به تعقیب گروه ابوسفیان پرداخت، و سریهٔ بیست نفری سعد بن ابی وقاص که (در ماه نهم) به تعقیب کاروان قریش پرداخت، ولی به آن دسترسی پیدا نکرد. (3) همچنین پیامبر اسلام (در ماه

ص: 222

1- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 112.

2- مجموع غزوات پیامبر اسلام را 26، و سریه ها را 36 دانسته اند. (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 186؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 72). برخی از مورخان، تعداد سرایا را بیش از این نوشته اند. (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 282). بخاری، در یک روایت تعداد آنان را نوزده دانسته است (صحیح بخاری، ج 6، ص 327).

3- واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، ج 1، ص 9-11؛ محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 259؛ ر. ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 251، 245. ابن اسحاق این سریه ها را از حوادث سال دوم هجرت می داند. (طبری، پیشین). اگر فرضاً این نقل را درست بدانیم باید بپذیریم که شکل گیری ارتش اسلامی در سال دوم بوده است، اما باز این معنا از اهمیت موضوع نمی کاهد و سرعت عمل پیامبر را در این باره نشان می دهد.

یازدهم) شخصاً با گروهی از مسلمانان در تعقیب کاروان قریش تا سرزمین «أبواء» پیش رفت، ولی درگیری پیش نیامد. حضرت در این سفر، با قبیلۀ «بنی صَدْمَه» پیمان بست که بی طرف باشند و با دشمنان اسلام همکاری نکنند. پیامبر در ماه ربیع الأول (ماه دوازدهم) کُزَیْبَن جابر فُهَری را که گلهٔ مدینه را غارت کرده بود تا سرزمین «بدر» مورد تعقیب قرار داد، اما به او دست نیافت. در جمادی الآخره با صد و پنجاه (یا دویست) نفر به تعقیب کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان (که از مکه عازم شام بود) پرداخت (غزوة ذات العُدَیَّه) و این بار نیز به کاروان دسترسی پیدا نکرد و با قبیلۀ «بنی مُدَلِج» پیمان بست و به مدینه بازگشت. (1) این گونه حرکت‌های کوچک نظامی را در واقع باید مانورهای نظامی و نوعی قدرت نمایی نامید نه جنگ واقعی.

هدفهای پیامبر از مانورهای نظامی

قراین نشان می دهد که هدف پیامبر اسلام از این سریه ها و غزوه های کوچک، نه غارت دشمنان بود و نه جنگ و درگیری با آنها، زیرا (چنانکه دیدیم) از یک طرف تعداد نیروهای اسلام ناچیز بود و کارایی نظامی نداشت و دشمن چند برابر آنها بود، و از طرف دیگر در برخی از این سریه ها انصار نیز شرکت داشتند؛ در حالی که آنها در پیمان «عقبهٔ دوم» قول دفاع از پیامبر در مدینه را داده بودند، نه جنگ با دشمن در بیرون مدینه را.

از این گذشته مردم مدینه کشاورز و باغدار بودند و خوی غارتگری قبایل بادیه نشین را نداشتند و اگر اوس و خزرج جنگهایی با هم داشتند جنبهٔ محلی داشت و آتش افروز آنها یهود بودند و سابقه نداشت که کالای کاروانی را غارت کرده یا اموال قبایل خارج از محیط خود را به یغما برده باشند. به علاوه، مسلمانان هنگام رویارویی با دشمن، تمایلی به جنگ نشان

ص: 223

نمی دادند؛ چنان که حمزه با وساطت شخص بی طرفی، از جنگ خودداری کرد.⁽¹⁾ با توجه به این قراین و شواهد، گویا پیامبر از این مانورها هدفهای خاص را تعقیب می کرد از جمله:

1. تهدید خط بازرگانی قریش به شام. کاروانهای بازرگانی مکه، از نزدیکی های مدینه، بین این شهر و کرانه دریای سرخ عبور می کردند و نمی توانستند بیش از 130 کیلومتر از شهر فاصله بگیرند.⁽²⁾ پیامبر اسلام با این حرکتها می خواست به قریش تفهیم کند که اگر بخواهند در مدینه نیز (همچون مکه) از آزادی عمل مسلمانان جلوگیری کنند، خط بازرگانی آنها در معرض خطر قرار خواهد گرفت و امکان ضبط مال التجاره آنها توسط مسلمانان وجود دارد.⁽³⁾ این تهدید طبعاً برای مشرکان مکه که تجارت برای آنها امری حیاتی بود، عامل بازدارنده ای نیرومند و هشدار جدی بود تا در ارزیابی های خود در برخورد با مسلمانان تجدیدنظر کنند.

البته نباید تردید داشت که مسلمانان حق داشتند اموال مشرکان مکه را ضبط کنند؛ چرا که آنها مهاجران را مجبور به ترک مکه کرده و خانه و کاشانه و دارایی آنها را تصاحب نموده بودند⁽⁴⁾ اما نباید از نظر دور داشت که شعاع کار، از انتقام جویی های شخصی و

ص: 224

-
- 1- . واقدی، پیشین، ص 9.
 - 2- . مونتگمری، محمد فی المدینه، تعریب: شعبان برکات (بیروت: المکتبه العصریه)، ص 5.
 - 3- . بعدها این تهدید عینیّت یافت و (چنان که خواهیم گفت) قریش از قطع راه بازرگانی به شام، سخت نگران شدند و در صدد جست و جوی راه دیگری به سمت شام برآمدند.
 - 4- . پس از هجرت پیامبر اسلام، عقیل، منزل مسکونی آن حضرت در مکه (در شعب ابی طالب) و نیز منازل مهاجران بنی هاشم را تصاحب کرد. پیامبر اسلام در فتح مکه در حجّون (بیرون مکه) چادر زد. عرض کردند: «چرا در منزل خود فرود نیامدید؟» فرمودند: «مگر عقیل منزلی برای ما باقی گذاشته است؟!» (واقدی، مغازی، ج 3، ص 828؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 136؛ قسطلانی، المواهب اللدنیه و المنح المحمدیه (بیروت: دارالکتب العلمیه، ط 1، 1316 ه. ق)، ج 1، ص 318. بعدها ورثه عقیل، آن خانه را به مبلغ صد هزار دینار به برادر حجّاج بن یوسف فروختند! (حلبی، السیره الحلبیه، ج 1، ص 101-102) همچنین پس از هجرت تیره بنی جَحْش بن رثاب، خانه های آنها در مکه خالی ماند. ابوسفیان با این دستاویز که دخترش همسر یکی از آنهاست، خانه های آنها را تصرف کرد! (ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 145). از این گذشته هنگام هجرت صُهبّ به مدینه، مشرکان مکه به تعقیب وی پرداختند و پول و اموال وی را از وی گرفتند، ولی او جان سالم به در برد! (ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 121).

تصفیه حسابهای فردی فراتر رفته بود و در واقع به برخورد دو قدرت و دو قطب تبدیل شده بود و طرفین در تضعیف نیروی یکدیگر می کوشیدند. به نظر می رسد که از دید مسلمانان، آسیب اقتصادی بر دشمن و ایجاد رعب و نگرانی در آنها، بیش از ارزش کالاهای بازرگانی یا غنایم به دست آمده اهمیت داشت؛ چنان که تا سریه عبدالله بن جحش و جنگ بدر، مالی از مشرکان به دست مسلمانان نیفتاد.

2. این حرکتهای نوعی نمایش قدرت رزمی مسلمانان، و هشدار بود بر مشرکان مکه که به فکر حمله نظامی به مدینه نیفتند؛ چرا که مسلمانان دارای قدرت دفاعی شده اند و قادر به دفع حملات آنها هستند. چنان که در بررسی علل و انگیزه های مخالفت قریش خواندیم، هنگامی که پیامبر اسلام در مکه به سر می برد و شمار مسلمانان اندک بود، اشراف قریش زوال سلطه اقتصادی خود را پیش چشم می دیدند، اینک که شهر مدینه، با استعداد و امکانات کافی تبدیل به پایگاه اسلام شده بود، چگونه ممکن بود پول پرستان مکه خود را در امان بدانند. از این رو لازم بود مسلمانان پیش دستی کنند تا مشرکان در آن شهر طمع نکنند.

3. احتمالاً این حرکتهای نظامی هشدار ضمنی بر یهودیان مدینه نیز بود. (که دشمنی خود را آشکار کرده بودند) تا دست از دسیسه های خود بردارند و در صدد تحرک نظامی بر نیایند و گرنه مسلمانان، آتش فتنه را با قدرت خاموش می کنند! (1)

سریه عبدالله بن جحش

در ماه رجب سال دوم، پیامبر، عبدالله بن جحش (پسر عمه خود) را با هشت تن از مهاجران به مأموریت اکتشافی و اطلاعاتی فرستاد و نامه ای سر بسته به او داد و فرمود: «پس از دو روز راه پیمایی، این نامه را بگشا و طبق آن عمل کن و هیچ یک از همراهان را به همراهی مجبور نساز.» او پس از دو روز طی راه، نامه را گشود، دستور چنین بود: «هنگامی که نامه مرا خواندی راه خود را پیش گیر و در سرزمین «نخله» بین مکه و طائف فرود آی و در آنجا در کمین قریش باش و ما را از وضع و اخبار آنها آگاه کن.»

ص: 225

1- . محمد حسین هیکل، حیاة محمد (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 8، 1963 م)، ص 24-248.

عبدالله به همراهان اعلام کرد که از دستور پیامبر اطاعت می کند و به آنها گفت: هر کس برای شهادت آمادگی دارد بیاید، وگرنه آزاد است برگردد. آنان همگی اعلام آمادگی کردند.

این گروه در نَحْلَه کمین کردند. کاروانی از قریش به سرکردگی عَمْرِبْنِ الْحَضَرَمِيِّ از طائف به مکه باز می گشت. عبدالله و همراهان خواستند به کاروان حمله کنند اما روز آخر ماه رجب (ماه حرام) بود. به یکدیگر گفتند: اگر اینان داخل حرم شوند جنگ با آنها به پاس حرم، جایز نخواهد بود و اگر در اینجا با آنان جنگ کنیم، حرمت ماه حرام را شکسته ایم.

سرانجام به کاروان حمله کردند و عمرو بن الحضرمی را کشته و دو نفر را اسیر کردند و با غنایم و اسیران به مدینه بازگشتند. پیامبر از اقدام خودسرانه آنان برآشفته و از تحویل گرفتن اسیران و خمس غنایم خودداری کرد و فرمود: «من نگفته بودم که در ماه حرام جنگ کنید.»

این حادثه بازتاب وسیعی داشت؛ از یک سو جنگ و خونریزی این گروه در ماه حرام بر مسلمانان دشوار آمد و عبدالله را سرزنش کردند و از سوی دیگر، قریش از این جریان بهره برداری تبلیغاتی کرده گفتند: محمد حرمت ماه حرام را شکسته و در آن خونریزی کرده است! یهود نیز به سم پاشی پرداخته گفتند: این کار به ضرر مسلمانان تمام خواهد شد. در این هنگام فرشته وحی فرود آمد و فرمان خدا را ابلاغ کرد:

از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می کنند، بگو: جنگ در آن، [گناهی] بزرگ است و [لکن گناه] جلوگیری از راه خدا، و کفر ورزیدن به او و [هتک احترام] مسجدالحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خدا بزرگ تر است، و ایجاد فتنه [جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن و بیرون راندن مؤمنان] از قتل در ماه حرام بدتر است. و [مشرکان] پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند... (1).

ابن هشام، السیره النبویه، (مطبعة مصطفى البابي الحلبي، 1355 ه. ق)، ج 2، ص 252-255؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 371-371؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 13-19؛ محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 2، ص 262-264؛ ابن شهبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، ط 1، ج 2، ص 472-477.

(2)

با نزول این آیات که همراه با تبرئه ضمنی عبدالله، قریش را عامل فتنه، و گناه آنها را بزرگ تر از قتل در ماه حرام معرفی کرد، جو مسمومی که بر ضد مسلمانان به وجود آمده بود شکست. پیامبر به درخواست نمایندگان قریش، اسیران را آزاد کرد که یکی از آنها مسلمان شده در مدینه ماند. (2)

ص: 226

1- . بقره

2- :217.

حوادثی از این دست نشان می دهد که گاهی اشخاص یا گروه هایی، با حُسن نیت (اما با سوءتدبیر) اقداماتی انجام می دهند که عوارض زیان باری در جامعه به دنبال می آورد و حسن نیت آنها، عواقب خطرناک آن را جبران نمی کند. اقدام عبدالله بن جَحْش و همراهانش از این قبیل بود.

جنگ بدر

این جنگ به دنبال مانورهای نظامی پیامبر و تهدید خط بازرگانی قریش به شام رخ داد و نخستین جنگ کامل میان مسلمانان و مشرکان بود. چنان که قبلاً گفتیم پیامبر اسلام در ماه جمادی الآخره، کاروان قریش را (به سرپرستی ابوسفیان) که عازم شام بود تا سرزمین «ذات العُشیره» تعقیب کرد، اما به آن دست نیافت. از این رو با اعزام مأموران اطلاعاتی به منطقه شام، از بازگشت کاروان آگاه شد. (1) کاروان از نظر حجم و ارزش کالا چشمگیر بود.

تعداد شتران آن را تا هزار نفر و ارزش کالاها را تا پنجاه هزار دینار نوشته اند که همه قریشیان در آن سهیم بودند. (2)

خط سیر طبیعی کاروان از منطقه بدر بود. (3) پیامبر اسلام برای ضبط کاروان، (4) با

ص: 227

-
- 1- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 20.
 - 2- . واقدی، پیشین، ص 27؛ مجلسی، بحارالانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1385 ه. ق)، ج 19، ص 245-247.
 - 3- . بدر در جنوب غربی شهر مدینه قرار دارد و امروز به صورت شهر در آمده است و مرکز منطقه ای به همین نام می باشد. جاده آسفالتی قدیمی مدینه به جده و مکه از آن جا عبور می کند و تا مدینه 153 کیلومتر و تا مکه تقریباً 343 کیلومتر فاصله دارد. (محمد عبده یمانی، بدرالکبری، (جده: دارالقبلة للثقافة الاسلامیه، ط 1، 1415 ه. ق) ص 25). از زمان احداث بزرگراه مدینه - مکه، عبور حجاج در مراسم حج، از این مسیر صورت نمی گیرد.
 - 4- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 258.

سیصد و سیزده تن، (1) و با کم ترین امکانات (2) به سوی بدر حرکت کرد. ابوسفیان در بازگشت از شام از تصمیم پیامبر آگاه شد و از یک سو با اعزام پیک تندرو به مکه از قریش استمداد کرد (3) و از سوی دیگر مسیر کاروان را به سمت راست (ا به طرف ساحل دریای سرخ) منحرف کرد و کاروان را به سرعت از منطقه خطر دور ساخت. (4) به درخواست ابوسفیان نه صد و پنجاه (5) جنگجو از مکه برای نجات کاروان به سمت مدینه حرکت کرد. با آنکه مشرکان در راه، از نجات کاروان آگاه شدند، اما لجاجت ابوجهل آنان را به درگیری کشاند. هنوز مسلمانان در جست و جوی کاروان بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله از نزدیک شدن سپاه قریش به منطقه بدر آگاه شد. تصمیم گیری دشوار بود؛ زیرا مسلمانان با آن نیروی اندک برای ضبط کاروان حرکت کرده بودند، نه برای جنگ با سپاهی که تعداد سربازانش سه برابر آنها بود! و اگر (بر فرض) می خواستند عقب نشینی کنند، آثار تبلیغاتی و روانی مانورهای نظامی از بین می رفت و ممکن بود دشمن آنان را تعقیب کرده، به مدینه حمله کند. پس از تشکیل شورای نظامی و نظرخواهی پیامبر از مسلمانان (به ویژه انصار) و سخنان پرشور مقداد (از مهاجران) و سعد بن عباده (از انصار) تصمیم به نبرد با دشمن گرفته شد. (6)

بامداد روز هفده رمضان (7) جنگ آغاز شد. ابتدا حمزه، عبیده و علی علیه السلام، در جنگ

ص: 228

-
- 1- . محمد بن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 20؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 272.
 - 2- . مسلمانان دارای هفتاد شتر بودند که چند نفری سوار یک شتر می شدند (واقدی، پیشین، ص 26؛ ابن هشام، پیشین، ص 264.) و فقط یک اسب (شیخ مفید، الارشاد، ص 73؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 187؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 323؛ مسند احمد، ج 1، ص 125) و بنا به نقلی دو اسب داشتند. (واقدی، پیشین، ص 26؛ ابن سعد، پیشین، ص 12-24؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 37.) و دارای شش زره جنگی و هشت شمشیر بودند. (ابن شهر آشوب، پیشین، ص 187؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 323.)
 - 3- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 258؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 28.
 - 4- . ابن هشام، پیشین، ص 270؛ واقدی، پیشین، ص 41.
 - 5- . ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 269؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 15؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 187؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 219.
 - 6- . ابن هشام، پیشین، ص 266-268؛ واقدی، پیشین، ص 48-49؛ ابن سعد، پیشین، ص 14.
 - 7- . ابن هشام، پیشین، ص 278؛ ابن سعد، پیشین، ص 15-19 و 20.

تن به تن با شیبه، عُنْبَه و ولیدین عُنْبَه، هم‌آوردان خود را به قتل رساندند. (1) و این، ضربت سختی بر روحیه سران قریش بود. (2) آن گاه جنگ عمومی در گرفت. ارتش اسلام به سرعت پیروز شد، به طوری که هنگام ظهر (3) جنگ با شکست و عقب نشینی دشمن به پایان رسید. از مشرکان 70 نفر کشته (4) و 70 نفر اسیر (5) شدند و از مسلمانان 14 نفر به شهادت رسیدند. (6)

با موافقت پیامبر اسلام، اسیران با پرداخت سربها آزاد شدند و آنان که پول نداشتند، اما باسواد بودند، به دستور رسول خدا باید ده نفر از جوانان انصار را خواندن و نوشتن می آموختند تا آزاد شوند. (7) و بقیه اسیران با منت پیامبر آزاد شدند. (8)

عوامل پیروزی مسلمانان

پیروزی درخشان و برق آسای مسلمانان، در نخستین برخورد نظامی، حشمت قریش را درهم شکست و آنها را گیج و بهت زده کرد. شکست ارتش قریش به قدری غیر منتظره بود که وقتی پیک رسول خدا پیش از بازگشت سپاه اسلام به مدینه، وارد شهر شد و خبر پیروزی را اعلام کرد، مسلمانان ابتدا باور نکردند و پیک را شکست خورده فراری از جنگ پنداشتند. (9)

اما طولی نکشید که اسیران را وارد شهر کردند. بازتاب این پیروزی تا حبشه رسید و نجاشی پس

ص: 229

-
- 1- . ابن هشام، پیشین، ص 277؛ ابن سعد، پیشین، ص 17-23 و 24؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 279؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 125.
 - 2- . شیخ مفید، الارشاد، (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق)، ص 69.
 - 3- . واقدی، پیشین، ص 112. پیامبر اسلام، نماز عصر را پس از پایان جنگ، در راه بازگشت به مدینه خواند. (واقدی، پیشین، ص 112-114).
 - 4- . ابن سعد، پیشین، ص 18؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 294؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 37.
 - 5- . ابن سعد، پیشین، ص 18-22؛ واقدی، پیشین، ص 116؛ طبری، پیشین، ص 294؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 37؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 189؛ مجلسی، پیشین، ج 19، ص 291.
 - 6- . ابن سعد، پیشین، ص 17؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 37؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص 189.
 - 7- . زید بن ثابت از این راه سواد یاد گرفت. (ابن سعد، پیشین، ص 22-26).
 - 8- . ابن سعد، پیشین، ص 18.
 - 9- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 115.

از دریافت این گزارش، اظهار شادمانی کرد و مسلمانان مهاجر را به دربارش فراخواند و این مژده مسرت بخش را به آنان داد. (1) پیامبر اسلام فرمود:

جنگ بدر نخستین جنگی بود که خداوند در آن اسلام را عزیز و شرک را خوار ساخت. (2) شیطان، روز جنگ بدر به قدری خوار و حقیر شد که (به جز روز عرفه که شاهد نزول رحمت خدا و آمرزش گناهان بزرگ بوده است) هرگز چنین نشده است. (3)

علل و عوامل این پیروزی شگرف را می توان بدین گونه خلاصه کرد:

1. فرماندهی شایسته پیامبر (4) و شجاعت و دلیری او. علی علیه السلام با یادآوری جنگ بدر می فرمود: «هنگامی که آتش جنگ سخت شعله ور می شد، ما، به رسول خدا پناه می بردیم و در آن ساعت هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبودیم.» (5)

2. شجاعت و فداکاری بی نظیر علی علیه السلام؛ به طوری که نیمی از کشته شدگان دشمن را او به تنهایی کشت. (6) شیخ مفید سی و پنج نفر از کشته شدگان بدر را نام می برد و می گوید:

راویان عامه و خاصه به اتفاق نوشته اند که این عده را علی بن ابی طالب کشته است به جز

ص: 230

1- . همان، ص 121.

2- . همان، ص 21.

3- . همان، ص 78.

4- . با آنکه پیامبر اسلام پیش از بعثت، سابقه نظامی نداشت و مورخان، تنها از شرکت او در جوانی (یانوجوانی) در جنگ «فجار» یاد کرده اند که آنهم مورد تردید است، اما با این حال او همچون یک فرمانده دوره دیده و باتجربه، به بهترین وجهی فرماندهی می کرد، به طوری که هیچ وقت مسلمانان از ناحیه فرماندهی آن حضرت شکست نخوردند.

5- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 23؛ مسند احمد حنبل، ج 1، ص 126؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م)، ج 13، ص 279.

6- . ابن ابی الحدید، پیشین، ج 1، مقدمه، ص 24؛ شیخ مفید، الارشاد، (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق)، ص 72.

کسانی که کشنده آنان مورد اختلاف است یا علی در کشتن آنها شرکت داشته است. (1)

3. گرچه گروهی از مسلمانان هنگام حرکت از مدینه، بی رغبتی و کراهت آشکار از خود نشان دادند، (2) و نیز برخی از بزرگان مهاجران، در شورای نظامی، از خود ضعف نشان دادند و سخنان نومیدکننده گفتند، (3) اما نوع مسلمانان از ایمان سرشار و روحیه بالا برخوردار بودند و شجاعانه جنگیدند به طوری که تحسین مشرکان را برانگیختند.

4. امدادهای غیبی خداوند (4) که از چند راه صورت گرفت:

الف) نزول باران در شب جنگ که هم نیاز مسلمانان را به آب برطرف ساخت و هم زمین را زیرپای آنان سفت، و حرکت را آسان ساخت. (5)

ب) غلبه خواب سبک آرامش بخش بر مسلمانان؛ (6) آن شب فقط پیامبر اسلام تا صبح بیدار بود و برای پیروزی سپاه اسلام دعا می کرد. (7)

ص: 231

1- . شیخ مفید، پیشین، ص 70-72. بلاذری و واقدی تعداد این گروه را هیجده نفر نوشته اند. (انساب الأشراف، ج 1، ص 297-301؛ المغازی، ج 1، ص 152؛ همچنین ر. ک: بحار الانوار، ج 19، ص 293). در جنگ خندق که سه سال بعد از جنگ بدر رخ داد، وقتی که عمرو بن عبدود، قهرمان نام دار عرب، در کنار خندق، مبارز طلید و علی علیه السلام به جنگ او رفت، او به علی گفت: پدرت ابوطالب دوست من بود، دوست ندارم به دست من کشته شوی! ابن ابی الحدید معتزلی، شارح مشهور نهج البلاغه، پس از نقل این گفت و گو می نویسد: «استاد ما ابوالخیر مصدق بن شیبب نحوی وقتی که این قسمت را تدریس می کرد، می گفت: عمرو دروغ می گفت. او شجاعت علی را در جنگ بدر و احد دیده بود و می دانست اگر با او بجنگد، کشته خواهد شد، از این رو بهانه می آورد و به این وسیله از جنگ با علی طفره می رفت!» (شرح نهج البلاغه، ج 19، ص 64).

2- . انفال (8): 5-6.

3- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 4؛ حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، ص 385-386؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 247.

4- . آل عمران (3): 123.

5- . انفال (8): 11؛ واقدی، پیشین، ص 54؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 15 و 25.

6- . انفال (8): 11؛ واقدی، پیشین، ص 54؛ حلبی، پیشین، ص 392. اما قریش از ترس و اضطراب، تا صبح بیدار بودند و از فرط ناراحتی نتوانستند غذا بخورند! (واقدی، پیشین، ص 54).

7- . شیخ مفید، پیشین، ص 73؛ مسند احمد، ج 1، ص 125؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 279.

ج) نزول فرشتگان برای یاری مسلمانان و حضور آنان در میدان جنگ. (1)

د) ایجاد رعب در دل مشرکان. (2)

آثار و نتایج پیروزی سپاه اسلام

پیروزی ارتش اسلام در این جنگ آثار و نتایجی به بار آورد که برخی از آنها عبارتند از:

1. خداوند قبلاً وعده پیروزی به کاروان قریش یا سپاه مکه را به مسلمانان داده (3) و پیامبر اسلام در پایان شورای نظامی، این وعده را به اطلاع مسلمانان رسانده بود. (4) با تحقق این پیروزی مسلمانان به امداد و یاری خداوند دلگرم شده، ایمان و اعتقادشان استوارتر گردید.

2. منافقان و یهود مدینه از این پیروزی سخت خشمگین شدند و احساس خواری کردند.

هنگامی که پیک رسول خدا خبر پیروزی بزرگ مسلمانان را به اطلاع مردم مدینه رساند، منافقان شروع به شایعه پراکنی کردند و گفتند: «محمد کشته شده و مسلمانان شکست خورده و متفرق شده اند!» (5)

یهود نیز کینه خود را بروز دادند. (6) کعب الأشرف - یکی از بزرگان یهود - گفت:

اینان که می گویند در جنگ کشته شده اند، از اشراف عرب و بزرگان مردم بودند. اگر این خبر درست باشد، رفتن به زیر خاک بهتر از زندگی در روی زمین است! (7)

3. قبایل اطراف مدینه، این پیروزی را نشانه حقانیت اسلام و یاری خدا دانسته، به اسلام گرایش یافتند. یعقوبی می نویسد:

پس از آنکه خداوند در جنگ بدر پیامبرش را سرفراز و پیروز گردانید و کسانی از قریش را کشت، قبایل عرب به اسلام گرایش یافتند و هیأت‌هایی را به حضور پیامبر فرستادند.

ص: 232

1- . انفال (8):9؛ واقدی، پیشین، ص 76-79؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 286.

2- . انفال (8):12.

3- . انفال (8):7.

4- . واقدی، پیشین، ص 49.

5- . همان، ص 115؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمیدالله، (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ج 1، ص 294.

6- . طبری، پیشین، ج 2، ص 297.

7- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 121؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 55؛ ر. ک.: بیهقی، ج 2، ص 341.

چهار یا پنج ماه پس از جنگ بدر، قبیلهٔ ربیعہ در سرزمین ذی قار با کسری جنگیدند، آنان به یکدیگر گفتند: در میدان جنگ، از شعار این تهامی [محمد] استفاده کنید. آن گاه با فریاد یا محمد، یا محمد جنگیدند و پیروز شدند. (1)

4. قریشیان متوجه شدند که در ارزیابی های خود در مورد قدرت محمد صلی الله علیه و آله و نیروی مسلمانان اشتباه کرده اند. آنان هرگز تصور نمی کردند چنین شکست سختی را - به تعبیر خودشان - از دست عده ای فراری با همکاری دسته ای کشاورز، متحمل شوند. قریش به این نتیجه رسیدند که تجارتشان به خطر افتاده و دیگر نمی توانند به خط بازرگانی مکه - شام که از بدر عبور می کرد، امیدوار باشند. صفوان بن امیه در مجمع سران قریش در مکه گفت:

محمد و یارانش تجارت ما را به خطر انداخته اند، نمی دانیم با آنان چه کنیم؟ آنان ساحل را رها نمی کنند و مردم کنارهٔ ساحل همگی با آنان هم پیمان و متحد شده اند. ما نمی دانیم به کجا برویم؟ زندگی ما در این شهر با سفر تابستانی به شام و سفر زمستانی به حبشه تأمین می شود، اگر همچنان در این شهر بمانیم، مجبور خواهیم شد سرمایهٔ خود را بخوریم و دارایی خود را از دست داده از هستی ساقط شویم!

سرانجام در آن مجمع تصمیم گرفتند از طریق عراق به شام سفر کنند. آن گاه صفوان در رأس یک کاروان بازرگانی که تنها سهم وی در آن سیصد هزار درهم بود، از راه عراق روانه شام شد. پیامبر اسلام با آگاهی از حرکت این کاروان، در جمادی الآخره سال سوم هجرت، یک ستون نظامی صد نفری را به فرماندهی زیدبن حارثه جهت ضبط آن گسیل کرد، با نخستین حملهٔ مسلمانان، مردان کاروان فرار کردند، سربازان اسلام کالای آنها را ضبط کرده با یک یا دو اسیر به مدینه آوردند. (2) در تاریخ، از این مأموریت به نام «سریه القردّه» (3) یاد شده است. (4)

ص: 233

1- تاریخ یعقوبی (نجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 38.

2- واقدی، پیشین، ج 1، ص 197-198.

3- «سریه القردّه» نیز ضبط شده است. (بحارالانوار، ج 20، ص 4؛ پاورقی، طبری، پیشین، ج 3، ص 5.)

4- ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 53-54؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 4-5.

بنی قینقاع نخستین قبیله یهودی بود که پیمان دوستی و عدم تجاوز خویش را نقض کرد.

چنان که گفتیم، پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، برای یهود و منافقان بسیار تلخ و ناراحت کننده بود. از این رو این قبیله بعد از جنگ بدر، به اقدامات خصمانه دست زدند.

پیامبر اسلام به آنان اخطار کرد که از سرنوشت قریش عبرت بگیرید⁽¹⁾ و مسلمان شوید، چه، اوصاف و نشانه های مرا در کتاب خود خوانده اید و از نبوت من خوب آگاهید.

آنان گفتند: پیروزی بر قریش تو را مغرور کرده، قریش گروهی بازرگان بودند، اگر با ما بجنگی می بینی که مردان جنگی یعنی چه!

آنان با این غرور، اخطار پیامبر را جدی نگرفته، و همچنان به ناسازگاری خود ادامه دادند.

روزی یکی از این یهودیان در بازار این قبیله در حومه مدینه به همسر یکی از انصار اهانت کرد. این عمل که (بی توجه به شخص آن زن) نوعی عقده گشایی و دهن کجی به مسلمانان بود، تشنج آفرید. آن زن از مسلمانان استمداد کرد و مسلمانی، آن یهودی را کشت. یهودیان بر سر آن مسلمان ریختند و او را به قتل رساندند. گرچه با این تشنج آفرینی، دو نفر کشته شدند، اما اگر آنان حسن نیت داشتند امکان برقراری مجدد آرامش و اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از تکرار این گونه حوادث وجود داشت، ولی آنان به قلعه خود پناه برده موضع گرفتند. پیامبر اسلام دستور محاصره قلعه آنان را صادر کرد. پس از پانزده روز محاصره، با اصرار و خواهش عبدالله بن ابی (خزرجی) که قبلاً با آنان هم پیمان بود، پیامبر اسلام موافقت نمود که سلاحهای خود را تحویل داده از مدینه بروند. آنان به «أذرعَات» شام کوچ کردند. این حادثه در سؤال سال دوم هجرت رخ داد.⁽²⁾

ص: 234

1- «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلِبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المهاد. قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ التَّقَاتِ فَهِنَّ تُقَاتِلْنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْآخِرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ.» (آل عمران (3): 12-13).

2- . واقدي، پیشین، ج 1، ص 176؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 50-52؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 308-309؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 297-298.

بنی قینقاع شجاع ترین یهود به شمار می رفتند(1) و چنان که از سخنانشان استفاده می شود، گویا به قدرت و امکانات خود مغرور بودند. شاید به پشتیبانی متحدان خود از خزرج و بنی عوف(2) نیز دلگرم بودند، اما دیدیم که خزرجی ها نتوانستند بیش از وساطت در جهت تخفیف مجازاتشان کاری انجام دهند.(3) عباده بن صامت عوفی نیز از آنها تبری جست.(4) از طرف دیگر دو قبیله یهودی بنی نضیر و بنی قریظه، متحد قبلی اوسی ها بودند و گویا به همین جهت به کمک بنی قینقاع نشتافتند و شاید سعد بن معاذ - رئیس اوس - در جلوگیری از مداخله آنان در این بحران، نقش داشته است. در هر حال، تبعید این قبیله از مدینه این فایده را برای مسلمانان داشت که هم قدرت این سه قبیله تجزیه شد و هم هشداری بود به بقیه یهود مدینه که اشتباه آنان را تکرار نکنند!

از دواج علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام

پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر که مایه عزت و سرفرازی مسلمانان گردید، رویداد فرخنده دیگری در منزل حضرت محمد صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و آن ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام، دختر آن حضرت بود.(5)

فاطمه علیها السلام، هم به لحاظ موقعیت، احترام و قداست خاص پیامبر، و هم به لحاظ شایستگی، فضیلت و شخصیت ممتاز خود، خواستگاران متعددی داشت. چند تن از یاران سرشناس پیامبر که برخی از آنان از ثروتمندان بودند، از او خواستگاری کردند، اما پیامبر موافقت نکرد(6) و فرمود: «منتظر قضای الهی هستم.»(7) آنان به علی علیه السلام (که دستمایه ای

نداشت)

ص: 235

-
- 1- . واقدی، پیشین، ص 178.
 - 2- . واقدی، پیشین، ص 178؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 50.
 - 3- . گویا پیامبر اسلام وساطت عبدالله بن ابی را به حکم این که وی به ظاهر مسلمان بود، برای حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از تشنج تلاش می کرد پذیرفت.
 - 4- . واقدی، پیشین، ص 179.
 - 5- . مجلسی، بحار الانوار، ج 43، ص 97.
 - 6- . مجلسی، پیشین، ص 108؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 34.
 - 7- . ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 8، ص 19.

پیشنهاد کردند که به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود. وقتی که علی علیه السلام به این منظور به حضور پیامبر اسلام رسید، حضرت پس از نظرخواهی از فاطمه علیها السلام با خواستگاری علی علیه السلام موافقت کرد(1) و به دخترش فرمود:

تورا به همسری کسی می دهم که از همه نیکوخوی تر و در مسلمانی پیش قدم تر است.(2)

به علی علیه السلام نیز گفت:

مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را به آنان ندادم. من در پاسخ آنان گفتم:

این کار به اراده خدا بوده است، کسی جز علی شایستگی همسری فاطمه را نداشت.(3)

این ازدواج که طی مراسم ساده و باصفا، و با مهریه ای اندک(4) و جهیزیه ای مختصر صورت گرفت،(5) یکی از بارزترین مظاهر اعتبار ارزشهای معنوی در پیوند زناشویی در اسلام به شمار می رود.

جنگ احد

قریش پس از شکست در جنگ بدر، به انگیزه انتقام جویی از مسلمانان، با صرف سود کاروان بازرگانی که به سلامت به مکه رسیده بود، مقدمات حمله به مدینه را فراهم آورده،(6) با جلب همکاری برخی از قبایل، با امکانات فراوان(7) از مکه حرکت کردند و گروهی از زنان

ص: 236

- 1- . مجلسی، پیشین، ص 93.
- 2- . امینی، الغدیر، ج 3، ص 20.
- 3- . مجلسی، پیشین، ص 92.
- 4- . همان، ص 112.
- 5- . برای آگاهی بیشتر ر. ک: دکتر سیدجعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1365 ه. ش)، ص 44-76؛ امیر مهناالخیامی، زوجات النبی واولاده، (بیروت: مؤسسه عزالدین، ط 1، 1411 ه. ق)، ص 322-328.
- 6- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 200؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 64؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 37.
- 7- . تعداد سپاه مشرکان سه هزار نفر بود که هفتصد نفرشان زره پوش بودند و دویست اسب و هزار شترداشتند. (واقدی، پیشین، ص 203-204؛ محمدبن سعد، پیشین، ص 37؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1962 م)، ج 14، ص 217).

را برای تشویق سربازان در میدان جنگ همراه بردند. (1) پیامبر اسلام از طریق گزارش محرمانه عمویش عباس از مکه، از تصمیم قریش آگاه شد (2) و با تشکیل شورای نظامی، در مورد چگونگی مقابله با دشمن، از مسلمانان نظرخواهی کرد. عبدالله بن ابی و برخی از بزرگان انصار و نیز برخی از شخصیت‌های مهاجر چون حمزه، خواهان رویارویی با دشمن در بیرون شهر بودند و ماندن در شهر را موجب جرأت دشمن، نشانه ضعف و ناتوانی مسلمانان، و با قدرت نمایی ارتش اسلام در جنگ بدر نامتناسب می دانستند. (3)

سرانجام پیامبر اسلام، نظریه این گروه پرشور و شجاع را پذیرفت و با هزار نفر (4) به سمت کوه احد (5) حرکت کرد. در بین راه، عبدالله بن ابی به بهانه این که پیامبر، تسلیم نظریه جوانان شده و نظریه او را نادیده گرفته (6) و نیز به این دستاویز که جنگی نخواهد شد، (7) با سی صد نفر به مدینه بازگشت.

پیامبر، ارتش اسلام را که به هفتصد نفر تقلیل یافته بود، (8) در دامنه کوه احد مستقر

ص: 237

- 1- . واقدی، پیشین، ص 202-203؛ ابن سعد، پیشین، ص 37؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 66.
- 2- . واقدی، پیشین، ص 204 و 206؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 27. بنا به نقلی، قبیله خزاعه که دوست دار پیامبر اسلام و مسلمانان بودند، این موضوع را به پیامبر گزارش کردند (ابن ابی الحدید، پیشین، ص 218) و ممکن است از هر دو طریق گزارش رسیده باشد.
- 3- . واقدی، پیشین، ص 210، 212 و 213؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 67؛ ابن سعد، پیشین، ص 38.
- 4- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 191؛ مجلسی، پیشین، ج 20 ص 117.
- 5- . کوه احد در سمت شمال مدینه قرار دارد. به علت موانع طبیعی در سمت جنوب، دشمن نمی توانست از آن سمت وارد مدینه شود و ناگزیر بود شهر را دور زده از سمت شمال حمله کند. (محمد حمیدالله، رسول اکرم در میدان جنگ، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی (تهران: کانون انتشارات محمدی، 1363 ه. ش)، ص 79-85).
- 6- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 219؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 39؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 68.
- 7- . آل عمران (3): 167؛ واقدی، پیشین، ص 219؛ طبرسی، مجمع البیان (شرکه المعارف الاسلامیه، 1379 ه. ق)، ج 2، ص 533.
- 8- . طبرسی، اعلام الوری، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 80؛ ابو سعید واعظ خرگوشی، شرف النبی، ترجمه نجم الدین محمد رواندی (تهران: انتشارات بابک، 1361 ه. ش)، ص 345؛ حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، ص 494؛ ابن هشام، پیشین، ص 70.

ساخت و این کوه را پشت سر، مدینه را پیش رو و کوه عینین را در سمت چپ مسلمانان قرار داد.⁽¹⁾ ارتش اسلام رو به غرب و مشرکان رو به شرق قرار گرفتند.⁽²⁾

آن گاه پیامبر اسلام منطقه را با دید نظامی از نظر گذراند و توجهش به اهمیت کوه عینین جلب شد؛ زیرا ممکن بود در اثنای جنگ، دشمن از آن نقطه به پشت جبهه مسلمانان نفوذ کند، از این رو افسری مسلمان به نام عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور حفاظت از این نقطه کرد و فرمود: «چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم شما همین جا بمانید و سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کنید تا از پشت سر به ما حمله نکنند.»⁽³⁾(4)

ص: 238

-
- 1- . واقدی، پیشین، ص 220؛ ابن سعد، پیشین، ص 39؛ نورالدین السمهودی، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3، 1401 ه. ق)، ج 1، ص 284.
 - 2- . واقدی، پیشین، ص 220.
 - 3- . مجلسی، پیشین، ج 20، ص 25 و 49؛ ر. ک: ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 70؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 39-40؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 285؛ محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 14.

ابوسفیان نیز به آرایش سپاه و انتخاب پرچمداران پرداخت. در آن زمان «پرچمدار» در میدان جنگ نقش بسیار بزرگی داشت و از این رو پرچم را به دست افرادی دلیر و شجاع می سپردند. استقامت و پایداری پرچمدار و اهتزاز پرچم در رزمگاه، موجب دلگرمی جنگجویان بود، و برعکس، کشته شدن پرچمدار و سرنگونی پرچم مایهٔ تزلزل روحی آنان می گردید. ابوسفیان پرچمداران را از میان قبیلهٔ «بنی عبدالدار» (که به شجاعت مشهور بودند) انتخاب کرد و به آنان گفت:

ما می دانیم که شما بنی عبدالدار برای پرچمداری، شایسته تر از ما هستید. پرچم را خوب نگه دارید و خاطر ما را از ناحیهٔ آن آسوده سازید. وقتی پرچم سپاهی سرنگون شود، دیگر آن سپاه دوام نخواهد آورد.⁽¹⁾

پیروزی مسلمانان در مرحلهٔ اول جنگ

روز پانزدهم شوال سال سوم هجرت⁽²⁾ جنگ آغاز شد و طولی نکشید که مسلمانان پیروز شدند و مشرکان شکست خورده هزیمت کردند. شکست آنها به علت تحمل تلفات زیاد نبود؛ زیرا کل تلفات آنها تا آخر جنگ (براساس بیشترین رقمی که در این مورد نقل شده است) از پنجاه نفر تجاوز نمی کرد⁽³⁾ که این تعداد نسبت به تعداد کل سپاه شرک ناچیز بود،

ص: 239

1- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 221؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 106.

2- . مجلسی، بحار الانوار، ج 20، ص 18؛ عسقلانی، الأصابه فی تمییز الصحابه، دار احیاء التراث العربی، ط 1328، 1 ه. ق، ج 1، ص 354. روز سوم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم شوال نیز گفته شده است. (تاریخ الأمم و الملوک، ج 3، ص 14؛ وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، ج 1، ص 281).

3- . ر. ک: السیره الحلبیه، ج 2، ص 547. جمع کشته شدگان مشرکان را 23 و 28 نفر نیز نوشته اند. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 54؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 43؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 328).

بلکه عامل شکست آنها کشته شدن پرچمدارانشان بود که نه نفر از آنها به دست توانای علی علیه السلام به هلاکت رسیدند(1) و در اثر سقوط پی در پی پرچم، روحیه خود را از دست داده پا به فرار گذاشتند.(2) علی علیه السلام بعدها روی این موضوع تکیه می کرد. چنان که در شورای شش نفری که پس از قتل عمر، برای انتخاب خلیفه بعدی تشکیل شده بود، این موضوع را جزء سوابق درخشان خود یاد کرد که مورد تأیید اعضای شورا قرار گرفت.(3)

پس از کشته شدن پرچمداران قریش، صفوف سپاه شرک به هم ریخت و رویه فرار گذاشتند. مسلمانان در حال تعقیب آنان سرگرم جمع آوری غنائم از میدان جنگ شدند. اکثر تیراندازان با مشاهده این صحنه به طمع جمع آوری غنائم سنگر خود را رها کردند و به این پندار که جنگ خاتمه یافته به اخطار و تأکید عبدالله بن جبیر در مورد فرمان پیامبر اسلام توجه نکردند.(4)

پیروزی مشرکان

تخلف تیراندازان باعث شد که وضع جنگ عوض شود؛ زیرا خالد بن ولید با دوستان سوار به آن نقطه حمله کرد و عبدالله بن جبیر را با حدود ده نفر باقی مانده به شهادت رسانید و از پشت جبهه به مسلمانان حمله کرد.

از طرف دیگر عمّره - دختر علقمه - و یکی از زنان قریش که در میدان جنگ حضور داشتند - پرچم را از زمین برداشت و به اهتزاز در آورد.(5) قریش با مشاهده حمله خالد و

ص: 240

1- . شیخ مفید، الارشاد (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق)، ص 88؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 51؛ طبرسی، مجمع البیان، (شرکه المعارف الاسلامیه)، ج 2، ص 496.

2- . طبری، پیشین، ج 3، ص 17؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 41؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج 1، ص 288؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 26.

3- . صدوق، الخصال (قم: منشورات جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، 1403 ه. ق)، ص 560.

4- . آل عمران (3): 152.

5- . ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 83؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 17؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 51؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 2، ص 496. حسّان بن ثابت - شاعر پیامبر اسلام - به این مناسبت، طی شعری قریش را هجو کرد و گفت: اگر آن روز عمره نبود در بازار برده فروشان به فروش می رفتید! (ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 84؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 217).

برافراشته شدن پرچم دلگرم شده مجدداً حمله کردند. (1) در این هنگام چون آرایش نظامی مسلمانان به هم خورده و ارتباط فرماندهان با سربازان قطع شده بود، نتوانستند مقاومت کنند و به سختی شکست خوردند. چند عامل جانبی نیز به این شکست کمک کرد از آن جمله:

1. شایعه کشته شدن پیامبر اسلام. (2)

2. در آن زمان هیچ یک از طرفین لباس نظامی خاصی نداشتند و در میدان جنگ تنها با شعار شناخته می شدند. وقتی که قریش مجدداً حمله کردند صفوف مسلمانان آشفته تر شد و یکدیگر را نشناختند و به روی همدیگر شمشیر کشیدند، (3) به طوری که حُسیل بن جابر - پدر حذیفه بن یمان - به دست مسلمانان کشته شد! (4) اما وقتی که خود را یافتند و مجدداً شعار دادند، این وضع عوض شد. (5)

3. باد تغییر جهت داد و تا آن هنگام که از شرق می وزید، از جانب غرب وزید و جنگ را بر مسلمانان دشوار ساخت. (6)

در هر حال صفوف مسلمانان چنان پریشان شد که بیشتر آنان هزیمت کردند و عده ای از کوه بالا رفتند؛ در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصاً در رزمگاه مقاومت می نمود و فراریان را به پایداری فرا می خواند. (7) تنها علی علیه السلام و چند تن دیگر در میدان جنگ باقی

مانده

ص: 241

-
- 1- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 41-42؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 82؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 17؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 26-49.
 - 2- . ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 82؛ پیشین، ج 3، ص 17؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 26-27.
 - 3- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 42؛ ر. ک: وفاءالوفاء، ج 1، ص 286.
 - 4- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 43 و 45؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 93؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 288؛ سیدعلیخان مدنی، الدرجات الرفیعه (قم: منشورات مکتبه بصیرتی، 1397 ه. ق)، ص 283.
 - 5- . بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق: محمد حمید الله (قاهره: دارالمعارف، ط 3)، ص 322.
 - 6- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 42.
 - 7- . آل عمران (3): 153-154؛ بلاذری، پیشین، ص 318؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 20؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 47؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 15، ص 23 و 25.

بودند. (1) علی علیه السلام در کنار پیامبر شمشیر می زد و چندین بار حمله گروههای دشمن را از پیامبر دفع کرد (2) و با مقاومت و پایداری بی نظیر او صدای غیبی در آسمان احد پیچید که:

لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی. (3)

تا اینکه یکی از مسلمانان پیامبر را شناخت و چندتن باقی مانده در صحنه جنگ (یا بازگشته پس از فرار) پیرامون حضرت گرد آمدند و در حال جنگ و درگیری، خود را به دامنه کوه احد رساندند (4) و گرد و غبار جنگ فرو نشست.

در این هنگام ابوسفیان برای تضعیف روحیه مسلمانان دست به تهاجم تبلیغاتی و جنگ روانی زد و شعار سر داد: اَعْلُ هَبْل، اَعْلُ هَبْل؛ سرفراز باشی ای هبل! پیامبر فرمود در پاسخ او شعار دهند: الله اعلی و اجل؛ خدا برتر و بالاتر است! ابوسفیان گفت: لنا العزى و لا عَزْیْلکم؛ ما بت عزى داریم و شما عزى ندارید. به فرمان پیامبر یکی از مسلمانان در پاسخ او گفت: الله مولانا و لا مولی لکم؛ خدا مولای ماست و شما مولا ندارید. (5)

در این جنگ (بنابر مشهور) هفتاد نفر (6) از مسلمانان و از آن جمله حمزه - عموی پیامبر -

ص: 242

-
- 1- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 47؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 15، ص 21 و 29.
 - 2- شیخ مفید، الارشاد (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، 1413 ه. ق)، ص 89؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 17؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 154؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 250؛ حافظین عساکر، تاریخ مدینه - دمشق (ترجمه الامام علی بن ابی طالب) تحقیق: محمدباقر المحمودی (بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ط 1، 1395 ه. ق)، ج 1، ص 150؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 88.
 - 3- طبری، پیشین، ج 3، ص 17؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 14، ص 251؛ شیخ مفید، پیشین، ص 87؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 54، 103، 105 و 107.
 - 4- طبری، پیشین، ج 3، ص 19؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 88-89؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 54.
 - 5- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 47-48؛ بلاذری، پیشین، ج 1، ص 327؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 24؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 15، ص 30-31؛ ابوسعید واعظ خرگوشی، شرف النبی، ترجمه نجم الدین محمود راوندی (تهران: انتشارات بابک، 1361 ه. ش)؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 531؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 32 و 45.
 - 6- بلاذری، پیشین، ج 1، ص 328؛ طبرسی، اعلام الوری (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ط 3)، ص 82؛ ابوسعید واعظ خرگوشی، پیشین، ص 346؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 291-292؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 18؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 547.

و مُصعب بن عُمیر به شهادت رسیدند.

با آنکه مسلمانان در احد شکست خوردند و نیروی قریش در واقع دست نخورده باقی ماند، و با ارزیابی های ظاهری، اگر آنان به مدینه نیز حمله می کردند پیروز می شدند، اما سران قریش در اثر رعب و نگرانی از عاقبت این اقدام، (1) از آن چشم پوشیدند و روانه مکه شدند.

و به انتقام گیری از مسلمانان دلخوش کردند که به تعداد کشته شدگانشان در بدر، از آنها کشته اند، در صورتی که نه آسیبی به مدینه رسیده بود و نه راه تجارتی شام آزاد شده بود.

برای آنکه دشمن گمان نکند که مسلمانان از پا درآمده اند، و جرأت حمله به مدینه را پیدا نکند، پیامبر یک روز پس از جنگ، با سربازان اسلام که غالباً زخمی بودند، مشرکان را تا سرزمین «حمرء الأسد» تعقیب کرد و چون اطمینان یافت که قصد حمله مجدد ندارند، به مدینه بازگشت. (2)

نتایج شکست در جنگ احد

برخی از آثار و نتایج شکست مسلمانان در جنگ احد عبارتند از:

1. گرچه مسلمانان در این جنگ از نظر نظامی شکست خوردند، اما آموختند که از فرمان پیامبر سرپیچی نکنند و در جنگهای بعدی، این گونه نافرمانی ها تکرار نشد.

2. منافقان به فتنه انگیزی برخاستند و از شکست مسلمانان اظهار شادمانی کردند و آنان را مورد سرزنش قرار دادند. (3)

3. یهود نیز کینه خود را آشکار کرده و گفتند: محمد در پی پادشاهی است، هیچ پیامبری این گونه شکست نخورده است. (4)

4. دشمنان اسلام در اطراف مدینه گستاخ شده، در صدد توطئه و فتنه انگیزی برآمدند.

ص: 243

1- . ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 110؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 550.

2- . ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 107 و 110؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج 15، ص 31 و 33؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 550؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 40، 41 و 99.

3- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 317-318.

4- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 317؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 549.

نمونه آن تحرک ناکام قبیله بنی اسد برای حمله به مدینه، حادثه «رجیع» و «بئر معونه» است.

5. پس از بازگشت مسلمانان به مدینه، ابری از غم و اندوه، بر شهر سایه افکند و یأس و نومیدی بر فضای شهر حاکم شد. وسوسه های منافقان و یهود نیز که جنگ روانی ابوسفیان در احد را در مدینه دنبال می کردند، بر این وضع دامن زد. خداوند طی آیات سوره آل عمران، این آثار را از میان برد و روحیه مسلمانان را تقویت نمود. به گفته ابن اسحاق، شصت آیه از آیات این سوره درباره جنگ احد نازل شده است. (1) خداوند در این آیات راز شکست مسلمانان را یادآوری کرد و به آنان هشدار داد که اگر «شکست نظامی» خورده اند نباید نومید شوند و «شکست روحی» نیز بخورند و نیز به آنان گوشزد کرد که راز شکست آنها «عدم انضباط نظامی» و «توجه به مال دنیا» بود. اگر در بدر به یاری خدا پیروز شدند، بدین علت بوده که تنها برای خدا می جنگیدند، اما در این جنگ به دنبال غنایم رفتند و شکست خوردند.

اینک ترجمه برخی از آیات سوره آل عمران:

خداوند شما را در «بدر» یاری کرد در حالی که ناتوان بودید. پس از خدا پروا کنید تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید.

و خدا و پیامبر را اطاعت کنید تا در خور رحمت شوید.

و سست نشوید و غمگین نگردید که شما برترید اگر مؤمن باشید.

اگر [در میدان احد] به شما زخمی رسید به آن گروه [کافران] نیز در میدان بدر جراحتی مانند آن وارد گردید و ما این روزها [ی پیروزی و شکست] را در میان مردم می گردانیم تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند، باز شناسد و از میان شما شاهدانی بگیرد و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد.

آیا پنداشته اید که وارد بهشت خواهید شد در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!!

و شما پیش از آن که با مرگ [و شهادت در راه خدا] رو به رو شوید، آن را آرزو می کردید و اینک [در جنگ احد] آن را دیدید در حالی که به آن می نگرستید.

ص: 244

خداوند وعده خود را به شما [درباره پیروزی بر دشمن] تحقق بخشید آن گاه که [در آغاز جنگ] به فرمان او دشمنان را می کشتید، تا آن که سست شدید و [بر سر خالی کردن سنگر در جنگ احد] با یکدیگر به اختلاف و نزاع پرداختید و پس از آن که آنچه را دوست می داشتید [پیروزی بر دشمن] به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی دیگر خواهان آخرت، سپس خداوند شما را [به هزیمت و شکست] از آنان منصرف ساخت تا شما را بیازماید و او شما را بخشید و خداوند به مؤمنان فضل و بخشش دارد.

آیا چون آسیبی به شما [در میدان جنگ] رسید که دو چندانش را [در جنگ بدر بر دشمن] رسانده بود، می گوید: این [شکست] از کجا است؟ بگو: از ناحیه خود شما است [که برخلاف فرمان پیامبر، سنگر را رها کردید]. خداوند بر هر چیز قادر است. (1). همان، ص 340-343؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 50.

(2)

شکست در جنگ احد، اعتبار نظامی مسلمانان را خدشه دار کرد و موجب شد که دشمنان اسلام در اطراف مدینه جرأت توطئه بر ضد مسلمانان را بیابند. انتخاب آن برهه از زمان برای توطئه و طرح حمله به مدینه، به خاطر ضعف نظامی مسلمانان (3) - به پندار آنان - بود. چند نمونه از این توطئه ها عبارت بود از:

1. حمله ناکام بنی اسد: به پیامبر اسلام اطلاع رسید که قبیله «بنی اسد» قصد حمله به مدینه را دارند. حضرت، ابوسلمه را به فرماندهی یک صدوپنجاه نفر به منطقه آنها روانه کرد و دستور داد پیش از آنکه دشمن فرصت حمله را بیابد بر او یورش ببرند. آنها با انتخاب مسیر بیراهه و پیش روی سریع، به سرزمین بنی اسد رسیدند. افراد قبیله غافلگیر شده و گریختند. ابوسلمه با غنیمت و چند اسیر به یثرب بازگشت. (3)

این پیروزی تا حدی اعتبار نظامی مسلمانان را بالا برد و منافقان و یهود و قبایل اطراف مدینه دریافتند که برخلاف پندار آنان، مسلمانان از پا در نیامده اند.

ص: 245

1- . آل عمران

2- : آیات: 123، 132، 139، 140، 142، 143، 152 و 165.

3- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 342.

2. حادثهٔ رجیع: در ماه صفر سال چهارم هجرت به تحریک قبیلهٔ «بنی لِحیان» چند تن از افراد قبیلهٔ «عَصَل و قاره» وارد مدینه شدند و با اظهار اسلام، به پیامبر گفتند: از طایفهٔ ما مردمی مسلمان شده اند، کسانی را بفرست که قرآن و احکام اسلام را به ما بیاموزند. پیامبر اسلام ده نفر (1) از مسلمانان را همراه آنان فرستاد. چون بر سر آبی به نام «رجیع» متعلق به قبیلهٔ «هَذیل» رسیدند افراد قبیلهٔ عَصَل و قاره با همدستی بنی لِحیان به آنان یورش بردند. مبلغان اسلام به دفاع برخاستند و در جنگی نابرابر به شهادت رسیدند و دو تن اسیر شدند. مشرکان دو اسیر را به مکه بردند و به بازماندگان مقتولان جنگ بدر فروختند و مشرکان مکه آن دو را با وضع دلخراشی به شهادت رساندند. (2)

به نظر می رسد که دو قبیلهٔ یاد شده با مشرکان مکه سروسری داشتند و با استفاده از موقعیت، چنین خیانتی کردند.

3. حادثهٔ بئر معونه: این حادثه از واقعهٔ رجیع دلخراش تر بود و در ماه صفر سال چهارم رخ داد. ابوبراء - بزرگ قبیلهٔ بنی عامر - در مدینه به حضور پیامبر اسلام رسید و بدون اظهار اسلام یا عدم تمایل به آن، پیشنهاد کرد که حضرت گروهی از اصحاب خویش را برای دعوت مردم «نجد» به اسلام، به آن منطقه بفرستد، شاید اسلام را بپذیرند. پیامبر اسلام فرمود: «من از مردم نجد بر مسلمانان بیمناکم». ابوبراء گفت: «آنها در پناه من خواهند بود». پیامبر اسلام هفتادتن (3) از قاریان قرآن و بهترین یاران خود را اعزام کرد. این گروه وقتی به «بئر معونه» رسیدند، پیکی را با نامهٔ پیامبر نزد عامر بن طُفَیل فرستادند. وی نامه را نخواند و او را کشت.

آن گاه از بنی عامر برای کشتن همراهان وی کمک خواست. آنان به پاس امان ابوبراء از این کار

ص: 246

1- . و به گفتهٔ برخی شش نفر یا هفت نفر (ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 178؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 194؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 355).

2- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 354-362؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 55-56؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 178-192؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص 194-195؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 151-152.

3- . به نقلی چهل تن (طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 34؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 194؛ واقدی، المغازی، ج 1، ص 347).

خودداری کردند. عامر بن طفیل با همدستی تیره‌هایی از قبیله «بنی سلیم» به گروه مبلغان اسلام حمله کرد. آنان ناگزیر از خود دفاع کردند و جز کعب بن زید و عمرو بن امیه صَمْرٰی همه به شهادت رسیدند. (1)

عمرو بن امیه که توسط دشمن اسیر و سپس آزاد شده بود در بازگشت به مدینه دو تن از بنی عامر را که با پیامبر اسلام پیمان داشتند (و وی از آن بی اطلاع بود) کشت. (2)

جنگ با بنی نضیر

جنگ با بنی نضیر (3)

به دنبال کشته شدن دو نفر از بنی عامر (هم پیمانان پیامبر) توسط عمرو بن امیه، پیامبر اسلام از این حادثه اعلام تأسف و اظهار ناراحتی کرد و فرمود: «باید دیه آنها را پردازم.» (4) از طرف دیگر قبیله بنی عامر طی نامه‌ای، دیه آنها را از پیامبر مطالبه کردند. (5)

چون بنی عامر با قبیله بنی نضیر نیز پیمان داشتند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای جلب یاری آنان جهت پرداخت دیه، با تنی چند از مهاجران و انصار به قلعه آنان در حومه مدینه رفت و موضوع را با آنان در میان گذاشت. سران بنی نضیر اعلام آمادگی کردند، اما در نهان، شخصی را فرستادند تا از بالای دیواری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کنار آن نشسته بود، سنگی بر سر آن حضرت افکندند او را به قتل رسانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق غیبی از این توطئه آگاه

ص: 247

- 1- . طبری، پیشین، ج 3، ص 33-34؛ طبرسی، مجمع البیان، (شرکه المعارف الاسلامیه)، ج 2، ص 533؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 195-196؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 147-148؛ واقدی، پیشین، ص 346-348؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 193؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 51-53.
- 2- . طبری، پیشین، ص 34؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 195؛ ابن سعد، پیشین، ص 53.
- 3- . برخی از مورخان و سیره نویسان (برخلاف مشهور) تاریخ این حادثه را پیش از جنگ اُحُد و علت آن را امر دیگری دانسته‌اند. استاد علامه سید جعفر مرتضی‌العاملی این نقل را ترجیح داده است. (الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 6، ص 32-44).
- 4- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 53؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 195؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 35؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 352.
- 5- . واقدی، پیشین، ج 1، ص 352 و 364.

شد(1) و ناگهان آنجا را ترک کرده به مدینه باز گشت و به آنان اخطار کرد که مدینه را ترک کنند و اجازه داد که اموالشان را با خود ببرند. آنان مرعوب شده، قصد کوچ کردند؛ اما عبدالله بن ابیّ آنان را به مقاومت دعوت کرد و وعده داد که در صورت بروز جنگ، با مردان مسلح به یاری آنان می شتابد و اگر آنان را از مدینه اخراج کنند او نیز از مدینه بیرون می رود.(2)

برخی از گزارشهای تاریخی حاکی است که پیش از این حادثه، قریش آنان را به توطئه و جنگ با مسلمانان تحریک می کردند.(3) و این تحریکها در این حادثه بی تأثیر نبود.

بنی نضیر فریب وعده های دروغین عبدالله را خورده و از رفتن سرباز زدند. به دستور پیامبر، ارتش اسلام پانزده روز قلعه آنها را محاصره کرد. در این مدت خبری از نیروی امدادی نشد! آنان ناگزیر با موافقت پیامبر اسلام، سلاحهای خود را وا گذاشته، اموال و اثاث زندگی را بار شترها کردند و گروهی به اذرعات شام و عده ای دیگر و از آن جمله رئیس آنها - حیی بن اخطب - به خیبر رفتند و خیبریان آنان را به گرمی پذیرفتند و از وی اظهار اطاعت کردند.(4)

چون بنی نضیر عملاً بدون جنگ تسلیم شدند، اموال آنان به صورت «خالصه»(5) در اختیار پیامبر اسلام قرار گرفت. حضرت بر اساس پیمان برادری میان مهاجران و انصار با موافقت انصار، آن را در میان مهاجران تقسیم کرد.(6)

ص: 248

-
- 1- . بیهقی، پیشین، ج 2، ص 335؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 366، 365؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ص 88.
 - 2- . حشر (59): 11؛ طبرسی، مجمع البیان (تهران: شرکه المعارف الاسلامیه، 1379 ه. ق)، ج 10، ص 264؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 165 و 169.
 - 3- . سمهودی، پیشین، ج 1، ص 298.
 - 4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 199-203؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 36-39؛ واقدی، المغازی، ج 1، ص 363-380؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: محمد حمیدالله (قاهره: دارالمعارف)، ص 339؛ ر. ک: سمهودی، وفاءالوفاء، ج 1، ص 297-298.
 - 5- . ابن هشام، پیشین، ص 201؛ سمهودی، پیشین، ص 298؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 166 و 173.
 - 6- . سمهودی، پیشین، ص 299؛ ابن هشام، پیشین، ص 201؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 377؛ مجلسی، پیشین، ص 171-172.

خداوند، در قرآن از خیانت و فرجام بنی نضیر چنین یاد می کند:

اوست آن کسی که از اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [دسته جمعی]، از منزلهایشان بیرون راند.

آنان گمان نداشتند که [به این آسانی] بیرون روند و می پنداشتند که دژهایشان در برابر [اراده] خدا مانع آنها خواهد بود، و [لی] خداوند از آنجا که تصور نمی کردند به سراغشان آمد و در دلهایشان ترس و وحشت افکند [به طوری که] منزلهای خود را به دست خویش و به دست مؤمنان ویران می کردند. پس عبرت بگیرید ای بصیرت داران!

و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آنها را در همین دنیا عذاب می کرد، و برای آنان در آخرت [هم] عذاب آتش است. این [عقوبت] برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی کردند، و هر کس با خدا در افتد [بداند که] خدا مجازات شدیدی دارد. (1)

جنگ خندق (احزاب)

این جنگ در شوال سال پنجم هجرت رخ داد. (2) جنگ از آن جا آغاز شد که حُئی بن أخطب و برخی از سران بنی نضیر که به خیبر پناهنده شده بودند و نیز گروهی از قبیله بنی وائل، در مکه با قریش دیدار کردند و آنان را به جنگ با پیامبر اسلام تشویق نمودند و قول همه گونه یاری و همکاری در این راه را به آنان دادند.

قریش از آنان پرسیدند: آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ آنان که یهودی و خداپرست بودند و طبعاً نمی بایست بت پرستی را تأیید کنند، گفتند: دین شما بهتر از دین محمد است و شما به حق نزدیک ترید.

قریش با سخنان آنان دلگرم شده، آماده جنگ گشتند. خداوند این داوری خصمانه آنان را چنین محکوم می کند:

ص: 249

1- . حشر (59): 2-4. ابن عباس سورة حشر را سورة «بنی نضیر» می نامید. (طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 258).

2- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 343؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 65؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 224.

آیا کسانی را که بهره ای از کتاب [آسمانی] به آنان داده شده ندیده ای؟ که به «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند و در باره کافران می گویند: آنها از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟!

آنها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده است و هرکس را خدا لعنت کند برای او یآوری نخواهی یافت. (1). طبری، پیشین، ج 3، ص 44؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 225؛ (2)

این داوری کینه توزانه سران یهود به قدری دور از انصاف و منطقی بود که حتی برخی از یهودیان امروز، آنان را به خاطر این کار سرزنش می کنند. دکتر اسرائیل ولفسون یهودی در کتاب تاریخ یهود در سرزمین عرب می نویسد:

آنان نمی بایست مرتکب چنین خطای فاحش بشوند و در برابر سران قریش پرستش بتها را برتر از توحید اسلامی معرفی کنند اگرچه قریش تقاضای آنها را رد می کردند؛ زیرا بنی اسرائیل قرنهای حاامل پرچم توحید در میان ملتهای بت پرست بودند. (3)

در هر صورت، سران یهود سپس به سراغ قبیله «عَظْفَان» رفتند و آنها را دعوت به همکاری در جنگ با مسلمانان کردند. (4) از این قبیله تیره های بنی فزاره، بنی مُرّه و بنی اَشْجَع اعلام آمادگی کردند. (4) هم چنین موافقت قبیله بنی سَلَمِیم و بنی اسد را گرفتند. (5) قریش نیز همکاری هواداران و متحدان خود همچون قبیله ثقیف و بنی کنانه را جلب کرد (6) و بدین ترتیب اتحاد نظامی نیرومندی به وجود آمد و یک سپاه ده هزار نفری (7) به فرماندهی

ص: 250

1- . نساء

2- :51-52.

3- . محمدحسین هیکل، حیاة محمد (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 8، 1963 م)، ص 329.

4- . آنان به غطفان وعده دادند که در برابر این همکاری، محصول یک ساله خرماي خيبر را به آنان بپردازند. (بلاذری، پیشین، ج 1، ص 343؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 44).

5- . محمدبن سعد، پیشین، ج 2، ص 66؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 443؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 197؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 20، ص 197.

6- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 343.

7- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 66؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 46؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 230؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 301؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 200.

ابوسفیان به سوی مدینه حرکت کرد.

در راه مدینه حُیی بن اخطب به ابوسفیان وعده می داد که قبیله بنی قریظه را نیز که دارای هفتصد و پنجاه جنگجو بودند، به نفع سپاه احزاب وارد جنگ می کند. (1)

قریش و یهودیان با توجه به سرمایه گذاری عظیم در این جنگ و فراهم ساختن آن همه نیرو، این جنگ را جنگ سرنوشت ساز ارزیابی می کردند و تصمیم داشتند مسلمانان را از صحنه روزگار حذف کنند.

پیامبر اسلام از طریق گزارش محرمانه قبیله «خُزاعه» که هوادار مسلمانان بودند، از حرکت سپاه احزاب آگاه شد. (2) پس از تشکیل شورای نظامی به دعوت پیامبر، (گویا با توجه به تجربه جنگ احد) هیچ کس رفتن به بیرون مدینه را پیشنهاد نکرد و همه در مورد ماندن در شهر توافق کردند. (3)

اطراف مدینه را موانع طبیعی مانند منازل و نخلستانها فرا گرفته بود و مانع نفوذ دشمن به داخل شهر بود. (4) «سلمان» پیشنهاد کرد که در آن قسمت از اطراف شهر که چنین مانعی وجود نداشت خندقی حفر شود که مانع عبور دشمن گردد. (5) با تلاش و کوشش پی گیر مسلمانان و رهبری و شرکت عملی و فعال پیامبر، خندقی غیر قابل عبور به سرعت آماده شد. (6) پیامبر اسلام، زنان و کودکان و افراد غیر نظامی را در قلعه ها و پناهگاههای داخل شهر

ص: 251

- 1- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 454.
- 2- . حلبی، انسان العیون (السیره الحلبیه) (بیروت: دارالمعرفه)، ج 2، ص 631.
- 3- . شیخ مفید، الارشاد (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق)، ص 96؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 197.
- 4- . حلبی، پیشین، ج 2، ص 636؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 66.
- 5- . بلاذری، پیشین، ص 343؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 66؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 44؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 198؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 90؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 20، ص 218.
- 6- . به گفته ابن سعد، حفر خندق ظرف شش روز به اتمام رسید. (الطبقات الکبری، ج 2، ص 67). پروفیسور محمد حمیدالله، دانشمند مسلمان معاصر که میدان های جنگ رسول اکرم با دشمنان اسلام را چندین بار از نزدیک مورد مطالعه و بررسی قرار داده معتقد است که خندق به شکل N و به طول پنج کیلومتر و نیم بوده است. ر. ک: (رسول اکرم در میدان جنگ، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، (تهران: کانون انتشارات محمدی، 1363 ش)، ص 113-114). گویا مبنای این محاسبه این است که تعداد رزمندگان اسلام سه هزار نفر بود و هنگام حفر خندق به دسته های ده نفری تقسیم شدند و هر دسته چهل ذراع کردند. (طبری، پیشین، ج 3، ص 45؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 198) که طبعاً سهم هر نفر چهار ذراع بود که بالغ بر حدود شش هزار متر (6 کیلومتر) خواهد بود.

مستقر کرد. (1) سپاه اسلام (که بنا بر مشهور) جمعاً سه هزار نفر بودند، (2) بین خندق و کوه «سَلْع» موضع گرفته و کوه را پشت سر قرار دادند. (3)

فرماندهان سپاه احزاب انتظار داشتند همچون جنگ احد، در بیرون مدینه با مسلمانان روبرو شوند، اما چنین نشد، و چون به پشت دروازه شهر رسیدند، با مشاهده خندق دچار بهت و حیرت شدند؛ زیرا استفاده از خندق به عنوان حیلۀ جنگی در میان عرب سابقه نداشت (4) از این رو ناگزیر پشت خندق زمین گیر شده شهر را محاصره کردند.

محاصره حدود بیست روز طول کشید و در این مدت طرفین از دو سوی خندق به سوی یکدیگر تیراندازی می کردند و جنگجویان قریش به منظور ایجاد وحشت در صفوف مسلمانان، به تاخت و تاز و حرکات نظامی و تیراندازی می پرداختند. (5) در اثر محاصره شهر توسط دشمن، مسلمانان در تنگنا قرار گرفته و شرایط حساس و شکننده ای بر شهر حاکم شد که خداوند آن را چنین تصویر می کند:

[ای کسانی که ایمان آورده اید به خاطر بیاورید] زمانی را که از بالا و پایین [شهر] شما بر شما وارد شدند [و مدینه را محاصره کردند] و زمانی را که چشم ها خیره شده و جان ها به

ص: 252

-
- 1- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 67؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 46؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 636.
 - 2- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 66؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 46؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 231؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 200؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 301.
 - 3- بلاذری، پیشین، ص 343؛ محمدبن سعد، پیشین، ج 2، ص 66؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 231؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 46؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 301.
 - 4- بلاذری، پیشین، ج 1، ص 343؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 48؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 41؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 636 و 657.
 - 5- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 67؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 636-637.

گلوگاهها رسیده بود. و گمانهای گوناگون [نابه جا] به خدا می بردید. آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و سخت تکان خوردند! (1)

خیانت بنی قریظه

در این هنگام حادثه دیگری اتفاق افتاد که وضع مسلمانان را دشوارتر کرد، و آن عبارت از نقض پیمان عدم تجاوز از سوی قبیله بنی قریظه، و اعلام پشتیبانی از سپاه احزاب بود. خیانت این قبیله با وسوسه ها و شیطنتهای حُئی بنی اخطب صورت گرفت. (2) فاش شدن این توطئه روحیه بسیاری از مسلمانان را تضعیف کرد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله در تلاش بود تا آثار سوء آن را خنثی سازد.

بنی قریظه تنها به نقض پیمان اکتفا نکردند، بلکه عملاً مرتکب دو خیانت بزرگ دیگر نیز شدند: نخست، رساندن آذوقه و خواروبار به سپاه احزاب بود که از نظر آذوقه در تنگنا بودند به طوری که یک بار مسلمانان در ناحیه «قبا» به کاروانی حامل خرما، جو و علوفه برخوردند که از طرف بنی قریظه برای سپاه قریش حمل می شد و آن را ضبط کردند. (3) دیگری، ایجاد رعب در درون شهر و در میان پناهگاه های زنان و افراد غیر نظامی، با یک سلسله عملیات تروریستی بود. روزی یکی از آنان که تا درون قلعه نفوذ کرده بود، توسط «صفیه» - عمه پیامبر - کشته شد. (4) یک شب بنی قریظه تصمیم گرفتند به مرکز مدینه حمله کنند. از این رو حُئی بنی اخطب را نزد قریش فرستادند و از آنها خواستند که هزار نفر از قریش و هزار نفر از غطفان در این عملیات با آنها همکاری کنند. گزارش این تحرکها به پیامبر رسید و رعب و وحشت شدیدی در شهر حکم فرما شد. رسول خدا پانصد نفر رزمنده را مأمور حفاظت از شهر نمود. آنان شبها تا صبح با شعار تکبیر، در حال گشت بودند و از محل استقرار غیرنظامیان حفاظت می کردند. (5)

ص: 253

- 1- . احزاب (33): 10-11.
- 2- . ابن سعد، پیشین، ص 67؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 231؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 46-47؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 303؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 200-201.
- 3- . سمهودی، پیشین، ج 1، ص 304؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 647.
- 4- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 347؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 462-463؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 50؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 302.
- 5- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 460؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 636. از ابوبکر نقل شده است که از جنگ احزاب یاد می کرد و با اشاره به این خیانت بنی قریظه می گفت: ما برای کودکان [وزنان] خود در مدینه، از بنی قریظه بیشتر می ترسیدیم تا از قریش و غطفان! (واقدی، پیشین، ص 460).

اشاره

اما با تمام این دشواریها، علاوه بر حفر خندق چند عامل مهم دیگر، وضع را به نفع مسلمانان تغییر داد و در نهایت موجب ناکامی سپاه احزاب شد. این عوامل بدین قرار بود:

1. ایجاد اختلاف میان بنی قریظه و سپاه احزاب

نُعَیم بن مسعود، یکی از افراد قبیله غطفان بود که به تازگی مسلمان شده بود. او با کسب اجازه از پیامبر که حيله در جنگ را روا شمرد، (1) پس از دیدار با بنی قریظه و جلب اطمینان آنان به واسطهٔ سوابق دوستی که با آنها داشت، آنان را به خاطر نقض پیمان سرزنش کرد و گفت: وضع شما با سپاه قریش متفاوت است. اگر جنگ به جایی نرسد، آنها به موطن خود برمی گردند، اما شما جایی ندارید که بروید و اگر جنگ ناتمام بماند، مسلمانان شما را نابود می کنند. آن گاه پیشنهاد کرد که چند تن از فرماندهان سپاه احزاب را به صورت گروگان و عامل تضمین ادامهٔ جنگ تحویل بگیرند و تا آخر جنگ نگه دارند.

سپس این موضوع را به عنوان راز نظامی و تصمیم نهانی بنی قریظه به سران قریش و قبیلهٔ خویش، غطفان اطلاع داد و اظهار داشت که بنی قریظه تصمیم دارند افرادی را با این بهانه از شما تحویل گرفته و به نشانهٔ حسن نیت و جبران گذشته ها به [حضرت] محمد تحویل دهند! آن گاه به آنها هشدار داد که چنین پیشنهادی را نپذیرند! این نقشه گرفت و بدبینی و اختلاف در میان این دو گروه پدید آمد و جبههٔ متحد احزاب از درون متزلزل شد. (2)

2. کشته شدن عمرو بن عبدود

گویا قریش از سه جهت در فشار و تنگنا بودند تا هرچه زودتر جنگ را یکسره کنند: اول از نظر کمبود آذوقه به علت طول کشیدن جنگ؛ ثانیاً سرد شدن تدریجی هوا که در اثر آن در

ارودگاه، زیر چادرها در زحمت بودند؛ ثالثاً نزدیک شدن ماه ذیقعده که ماه حرام بود و اگر

ص: 254

1- . انّ الحرب خدعه.

2- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 69؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 240؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 50-51؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 650؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 304؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 207.

جنگ در ماه شوال یکسره نمی شد، ناگزیر بودند جنگ را سه ماه متوالی تعطیل کنند. (1) از این رو تصمیم گرفتند به هر قیمت شده بن بست جنگ را بشکنند. بر این اساس، پنج نفر از قهرمانان لشکر احزاب، اسبهای خود را به حرکت درآورده از نقطه تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند (2) و برای جنگ تن به تن هموارد خواستند؛ یکی از آنان قهرمان نامدار و دلاور معروف عرب، عمرو بن عبدود بود که به «شهبوار قریش» و «شهبوار لیل» شهرت داشت. (3) او پس از عبور از خندق فریاد «هل من مبارز» سر داد، اما هیچ یک از مسلمانان آماده مقابله با او نشد. (4) این کار چند بار تکرار شد و هر بار تنها علی علیه السلام برمی خاست و از پیامبر اجازه جنگ می خواست. سرانجام علی علیه السلام با اجازه پیامبر به سوی عمرو شتافت. پیامبر فرمود: «تمام اسلام در برابر تمام شرک و کفر قرار گرفته است.» (5)

علی علیه السلام در یک جنگ تن به تن قهرمانانه، عمرو را به هلاکت رساند. با کشته شدن عمرو، چهار جنگاور دیگر که همراه او از خندق عبور کرده و منتظر نتیجه نبرد علی علیه السلام با وی بودند، پا به فرار گذاشتند! یکی از آنان با اسب در خندق سقوط کرد و توسط مسلمانان کشته شد. (6)

پیامبر اسلام به مناسبت این شجاعت بزرگ علی علیه السلام به او فرمود:

اگر این کار تو را امروز با اعمال همه امت من مقایسه کنند، بر آنها برتری خواهد داشت،

ص: 255

- 1- . محمد حمیدالله، رسول اکرم در میدان جنگ، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، ص 128.
- 2- . ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 68؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 470؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 48؛ شیخ مفید، الارشاد (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق)، ص 97؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 203.
- 3- . او چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، بدین نام شهرت یافته بود (بحار الانوار، ج 20، ص 203) او در جنگ بدر زخمی شده بود و به همین علت در جنگ احد حضور نداشت و اینک که پس از سه سال در جنگ خندق حضور یافته بود، خود را با نشانی، مشخص ساخته بود تا جلب توجه کند. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 235؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 48؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 181).
- 4- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 470؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (دار احیاء الکتب العربیه، 1964 م)، ج 13، ص 291 و ج 19، ص 63؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 20، ص 203.
- 5- . برز الاسلام کلّه إلى الشکر کلّه. (ابن ابی الحدید، پیشین، ج 19، ص 61؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 215).
- 6- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 345؛ محمد بن سعد، پیشین، ج 2، ص 68؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 236؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 48؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 303.

چرا که با کشته شدن عمرو، منزلی از منزلهای مشرکان نماند مگر آنکه ذلتی بر آن وارد شد و منزلی از خانه های مسلمانان نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت. (1)

به نقل محدث بزرگ اهل سنت، حاکم نیشابوری، پیامبر فرمود: «پیکار علی بن ابی طالب در جنگ خندق با عمرو بن عبدود، از اعمال امت من تا روز قیامت، حتماً افضل است.» (2)

با کشته شدن عمرو، سپاه احزاب روحیه خود را باختند و آثار شکست در اردوگاه آنها ظاهر گشت و قبایل مختلف هر کدام به فکر بازگشت به زادگاه خود افتادند. (3)

3. امداد غیبی

آخرین ضربت را خداوند عالم به صورت امداد غیبی بر آنان وارد آورد و باد سرد و توفان شدیدی را شبانه بر آنان مسلط ساخت. طوفان اردوگاه آنان را به هم ریخت و امکان اقامت را سلب کرد و ابوسفیان دستور بازگشت به مکه را صادر کرد. (4)

خداوند از این نصرت خویش چنین یاد می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را به یاد آورید، آن گاه که لشکرهایی به سراغ شما آمدند ولی ما باد و توفان و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید، فرستادیم و خداوند همواره به آنچه می کنید، بیناست.

و خداوند، کافران را با دلی پر از خشم [و حسرت] باز گرداند بی آنکه نتیجه ای از کار خود

گرفته باشند و خداوند جنگ را از مؤمنان برداشت و خداوند همواره نیرومند و شکست ناپذیر است. (5)

ص: 256

1- . ابوالفتح محمد بن علی الکرّاجکی، کنزالفوائد (قم: دارالذخائر، 1410 ه. ق)، ج 1، ص 298؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 205، 216.

2- . المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: عبدالرحمن المرعشی (بیروت: دارالمعرفه، ط 1، 1406 ق)، ج 3، ص 32.

3- . کراچکی، پیشین، ص 299.

4- . بلاذری، پیشین، ج 1، ص 345؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 71؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 51-52؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 198؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 92؛ سمهودی، پیشین، ج 1، ص 305؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 208-209.

5- . احزاب (33): 9 و 25.

با وجود سرمایه گذاری عظیم سران احزاب در این جنگ و با آن همه نیرو که فراهم آورده بودند، نتیجه این جنگ برای آنان تلخ و اندوه بار بود؛ زیرا نه به مدینه آسیبی رسید و نه توانستند راه بازگانی شام را آزاد سازند. از این رو اعتبار فرماندهی ابوسفیان خدشه دار شد و عظمت قریش متزلزل گشت. پس از این جنگ بود که مسلمانان از حالت تدافعی بیرون آمده قدرت تهاجمی یافتند. پیامبر اسلام فرمود: «از این پس ما حمله می کنیم و آنها دیگر نمی توانند به ما حمله کنند.»⁽¹⁾ و همین گونه هم شد.

شهادت این جنگ شش نفر⁽²⁾ و تلفات دشمن سه نفر⁽³⁾ گزارش شده است.

جنگ بنی قریظه

پس از عقب نشینی سپاه احزاب، پیامبر مأموریت یافت که بی درنگ به سراغ بنی قریظه رفته، کار آنان را یکسره سازد. پیامبر بلافاصله دستور حرکت داد و ارتش اسلام عصر همان روز قلعه بنی قریظه را به محاصره درآورد. بنی قریظه در قلعه خود موضع گرفته، تیراندازی می کردند و به پیامبر اسلام فحاشی می نمودند.

پس از بیست و پنج روز محاصره، سرانجام چاره ای جز تسلیم نیافتند. قبیله اوس که قبلاً

با بنی قریظه هم پیمان بودند، از پیامبر خواستند که با متحدان آنان همچون یهود بنی قینقاع (متحدان خزرج) رفتار کند، حضرت فرمود: «بزرگ شما، سعد بن معاذ در این مورد داور باشد.» اوسیان و بنی قریظه این داوری را پذیرفتند. سعد که چنین مأموریتی یافت طبق

ص: 257

-
- 1- . شیخ مفید، الارشاد، ص 106؛ صحیح بخاری، تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 5، ص 215؛ کتاب المغازی، باب 146، حدیث 593؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 8، ص 345؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 209.
 - 2- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 42؛ واقدی، المغازی، ج 2، ص 492؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 264؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 58؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 198. تعداد شهدای این جنگ بیش از این نیز نقل شده است. ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی (تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1361)، ص 372.
 - 3- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 496؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 265؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 59؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج 1، ص 198. یعقوبی تلفات دشمن را هشت نفر نوشته است. (ج 2، ص 42).

فرهنگ و سنت جاهلی و قبیله‌گی می‌بایست به نفع بنی قریظه داوری کند، اما او تحت تأثیر توصیه‌های افراد قبیله خود قرار نگرفت و اعلام کرد که از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای باک نخواهد داشت. آن‌گاه پس از اخذ تأیید از طرفین، حکم داد که مردان آنان کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان به غنیمت گرفته شود. این حکم به مورد اجرا گذاشته شد.

حُئی بن اخطب، رئیس بنی نضیر که در تشویق آنان به نقض پیمانشان با مسلمانان نقش داشت جزء کشته‌شدگان بود؛ زیرا او به بنی قریظه قول داده بود که در کنار آنها خواهد بود و در صورت شکست، در سرنوشت آنان شریک خواهد شد. وی که در آخرین لحظات، به خاطر خیانت و فتنه‌انگیزی، مورد توبیخ قرار گرفته بود، به جای اعتراف به گناهان و اظهار ندامت، سرنوشت تلخ خود و بنی قریظه را معلول جبر و تقدیر حتمی خدا خواند. او به پیامبر اسلام گفت: «من از دشمنی با تو پشیمان نیستم، اما هرکس را خداوند خوار سازد خوار می‌گردد.» آن‌گاه خطاب به مردم گفت: «در برابر اراده خداوند باکی نیست، و این، شکست و ذلّتی قطعی است که از ناحیه خداوند بر بنی اسرائیل مقدر شده است.»⁽¹⁾

پیامبر اسلام گروهی از اسیران را توسط یکی از مسلمانان به نجد فرستاد تا از محل فروش آنها اسب و اسلحه برای مسلمانان خریداری کند.⁽²⁾ قرآن کریم از فرجام تلخ آنان چنین یاد می‌کند:

و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان] حمایت کردند از

قلعه‌هایشان پایین کشید و در دل‌هایشان رعب افکند [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را می‌کشید و گروهی را اسیر می‌کردید.

و زمینها و خانه‌ها و اموالشان و زمینی را که در آن پانهاده بودید، در اختیار شما گذاشت، و خداوند بر هر چیزی تواناست.⁽³⁾

ص: 258

1- . جهت آگاهی از تفصیل این جنگ به مآخذ یاد شده در زیر مراجعه شود: الطبقات الکبری، ج 2، ص 74-78؛ تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 53-58؛ المغازی، ج 2، ص 496-524؛ السیره النبویه، ج 3، ص 244-261؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 305-309؛ بحار الانوار، ج 20، ص 233-238.

2- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 256؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 58. پیامبر گروهی را نیز توسط سعد بن عباده به این منظور به شام فرستاد. (واقعی، المغازی، ج 2، ص 533). درباره جنگ خندق و بنی قریظه، علاوه بر منابع یاد شده، ر. ک: تفسیر المیزان، ج 16، ص 291-303.

3- . احزاب (33): 26-27.

گرچه جزئیات این قضیه (مانند تعداد مردان جنگی بنی قریظه یا کسانی که فرمان قتل را اجرا کردند) در میان مورخان مورد اختلاف است. اما اصل قضیه از قدیم در میان مورخان مشهور و مسلم بوده و هست. در اینجا بد نیست دو نظریه را درباره این حکم، مورد بررسی قرار دهیم:

1. بعضی از نویسندگان اروپایی رفتار با بنی قریظه را مورد انتقاد قرار داده آن را وحشیانه و غیرانسانی خوانده اند.⁽¹⁾ اما با توجه به جنایات بنی قریظه نمی توان این انتقاد را پذیرفت؛ زیرا آنان تنها به نقض پیمان و اعلام جنگ اکتفا نکردند، بلکه چنان که گذشت با عملیات تروریستی در درون مدینه و نیز با تأمین آذوقه و علوفه مورد نیاز سپاه احزاب و در واقع با پشتیبانی مالی آنها عملاً وارد جنگ شدند و می دانیم که این گونه اقدامات در مواقع جنگ در میان هیچ یک از ملتها قابل گذشت نیست و عاملان آن به شدت مجازات می شوند.

به علاوه پیامبر اسلام می توانست به استناد پیمانی که با آنان داشت آنان را مجازات کند، اما

در برابر خواهش اوسیان، از باب ارفاق، حکمیت سعد را پیشنهاد کرد و این پیشنهاد مورد قبول اوسیان و بنی قریظه قرار گرفت، دیگر جای اعتراضی باقی نمی ماند.

از این گذشته، این سؤال مطرح است که آیا نرمش و گذشت در کجا و در مورد چه کسانی شایسته است؟ آیا کسانی که از انسانیت تنها صورت انسانی را دارند، اما ارزشهای انسانی را

ص: 259

1- . مونتگمری وات، محمد فی المدینه، تعریب: شعبان برکات (بیروت: منشورات المكتبة العصرية)، ص 327. نویسنده کتاب 23 سال نیز با این نویسندگان اروپایی همصدا شده محکومیت بنی قریظه را زیر سؤال برده است. او با این که به خیانت بزرگ بنی قریظه تصریح می کند و می نویسد: «در جنگ خندق و محاصره مدینه که کار بر مسلمانان دشوار شده بود و خطر پیوستن بنی قریظه به مهاجمان مکه امری ممکن الوقوع بود و هرگاه صورت می گرفت مسلمانان بی تردید دچار شکست قطعی شده و به احتمال قوی به کلی کار، تباه شده و نهضت محمدی از بین می رفت...» با این حال اضافه می کند: «بایستی [!] مورد رأفت یا مدارای محمد قرار گیرند.» (مصطفی حسینی طباطبایی، خیانت در گزارش تاریخ (تهران: انتشارات چاپخش، چ 1، 1366)، ج 3، ص 164-165).

زیرپا نهاده اند و به هیچ یک از تعهدهای خویش پای بند نیستند و وجودشان لبریز از خصومت، کینه و لجاجت است، در خور عفو و مدارا هستند؟! (1) مگر یهودیان بنی نضیر به رهبری حُیی بن اخطب مورد ارفاق قرار نگرفته بودند؟ اما باز دست از توطئه برنداشته و علیه مسلمانان وارد جنگ شدند. چه تضمینی وجود داشت که حیی بن اخطب و کعب بن اسد، گذشته ها را تکرار نکنند و سپاه بزرگ دیگری را برای ریشه کن ساختن اسلام و مسلمانان فراهم نسازند؟ آیا ارفاق و رأفت در مورد آنها نوعی «ترحم بر پلنگ تیزدندان» نبود؟

در روزهای محاصره مدینه، روزی ابوسفیان طی نامه تهدیدآمیزی به پیامبر اسلام نوشت: «سوگند به لات و عزی، با این سپاه به جنگ تو آمده ام و ما می خواهیم هرگز نیازی به جنگی مجدد نباشد و در این حمله تو را ریشه کن سازیم، اما اگر [بدون جنگ] به مکه برگردیم، روزی همچون روز احد برای شما پیش خواهیم آورد که زنان در آن روز گریبان چاک خواهند زد. (2) آیا اگر چنین وضعی پیش می آمد، بنی قریظه بار دیگر با سپاه احزاب همکاری نمی کردند؟

از اینها گذشته حکم سعد منطبق با دستور تورات است و احتمالاً او به حکم هم پیمانی و ارتباط نزدیک با یهود، از قوانین جزایی آنها آگاهی داشته است. در تورات چنین آمده است:

هنگامی که به شهری پیش می روی تا آنکه با آن جنگ نمایی به او ندای صلح برسان. و

لازم است اگر تو را جواب صلح آمیز بدهند و دروازه را به تو بگشایند که تمامی قومی که در آن یافت می شوند به ادای جزیه تو را بنده شوند. و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند آن را محاصره نمای. و چون خداوند خدایت آن را به دست بسپارد تمامی ذکورانش را به دم شمشیر بکش. نهایت زنان و اطفال و مواشی و هرچه که در شهر

ص: 260

1- . برخی از مذاکرات محرمانه بنی قریظه در آخرین روزها (همچون پیشنهاد کعب بن اسد مبنی بر کشتن زنان و کودکانشان و سپس جنگ با مسلمانان) و نیز پاره ای از رفتارها و عکس العملهای آنان در آستانه اعدام، از اوج خشونت، بی رحمی و لجاجت آنها پرده برمی دارد چنان که یکی از آنان طبق درخواست بعضی از مسلمانان از محضر پیامبر، (همراه همسر و فرزندانش) مورد عفو آن حضرت قرار گرفت اما او دست از لجاجت نکشید و مرگ را انتخاب کرد! (ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 253-254).

2- . واقدی، المغازی، ج 2، ص 492.

یافت شود، یعنی تمامی غنایم را برای خودت به یغما ببر تا غنایم دشمنان خود را که خداوند خدایت به تو می دهد، بخوری. (1)

2. یکی از محققان معاصر، مجازات بنی قریظه را منکر شده با استناد به پاره ای دلایل و قراین، چنین مجازات سخت از طرف پیامبر را بعید شمرده است. (2) این سخن گرچه می تواند نوعی «دفاعیه» در برابر انتقاد بعضی از نویسندگان اروپایی یا حملات تبلیغاتی صهیونیستها باشد، اما چنان که برخی از فضلا در نقد این نظریه نوشته اند، (3) این دلایل، نارسا به نظر می رسد، به ویژه آنکه در این استدلال به آیه 26 سوره «احزاب» که از وقوع اصل این حادثه حکایت می کند، توجه نشده است. از این گذشته، بعد از جنگ احزاب، در تاریخ، هیچ اثری از بنی قریظه به چشم نمی خورد، در حالی که اگر قضیه صحت نداشت طبعاً گزارش اوضاع و احوال بعدی آنها منعکس می شد.

جنگ بنی المصطلق

در ماه شعبان سال ششم (4) به پیامبر اسلام گزارش رسید که حارث بن ابی ضرار - رئیس بنی المصطلق (تیره ای از قبیله خزاعه) - افراد قبیله خود و افرادی از عرب آن ناحیه را جهت

حمله به مدینه آماده می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله ارتش اسلام را بسیج کرد و تا کنار چاه «مُریسِع» (5) در

ص: 261

1- . تورات، ترجمه و لیم کِلن قَسّیس اگسی، لندن، 1327 هجری، سیفر مثنی، فصل بیستم. برای آگاهی بیشتر از مدارک سعد در این حکم، ر. ک: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج 2، ص 154-157؛ مصطفی حسینی طباطبایی، خیانت در گزارش تاریخ، ج 3، ص 161-173.

2- . سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ 6، 1365)، ص 73-75.

3- . سیدعلی میر شریفی، نگرشی کوتاه به غزوه بنی قریظه، مجله نور علم، شماره 11 و 13.

4- . گروهی از مورخان همچون بلاذری، واقدی، و محمدبن سعد این غزوه را از حوادث سال پنجم می دانند و به همین جهت آن را پیش از جنگ احزاب نوشته اند. برخی قراین، صحت نظر آنان را تأیید می کند. (ر. ک: السیره النبویه، ج 3، ص 302، پاورقی؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 314).

5- . به همین مناسبت این غزوه، غزوه «مریسِع» نیز نامیده می شود.

منطقه ساحلی دریای سرخ پیش رفت. در این منطقه، جنگ درگرفت و بنی المصطلق به سرعت شکست خوردند و اموال و اسیران فراوانی از آنان به دست مسلمانان افتاد. (1)

جویریّه - دختر حارث - جزء اسیران بود. حارث برای آزادی دخترش، در مدینه به حضور پیامبر رسید و چون حضرت از طریق غیبی به او خبر داد که وی دو تا از شترها را که برای سربهای دخترش می آورده، در راه پنهان کرده، مسلمان شد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جویریّه را آزاد کرد و سپس با او ازدواج نمود. (2)

مسلمانان به احترام پیامبر، اسیران را که اینک خویشان همسر او محسوب می شدند، آزاد کردند. از این رو از جویریّه به عنوان بابرکت ترین زن نسبت به خویشانش یاد می کردند. (3) این ازدواج را می توان نمونه ای از ازدواجهای پیامبر اسلام شمرد که ثمرات اجتماعی دربر داشت و بنا به ملاحظاتی فراتر از جنبه های شخصی صورت گرفت.

سفر عمره

در سال ششم هجرت، پیامبر اسلام تصمیم گرفت برای انجام «عمره» عازم مکه شود.

مسلمانان از هنگام هجرت تا آن روز موفق به انجام دادن حج یا عمره نشده بودند. این سفر مذهبی علاوه بر جنبه های معنوی، نوعی نمایش مذهبی بود که آثار تبلیغی داشت؛ زیرا هم توجه زائران و حاضران در مکه را به خود جلب می کرد و هم فزونی یاران پیامبر را نشان می داد. و نیز نشانه آن بود که حج و عمره که در میان مشرکان، از مراسم مذهبی بزرگ و بسیار مقدس بود، در آیین محمد صلی الله علیه و آله نیز پذیرفته شده و یک «عبادت» شمرده می شود و این، در

جلب قلوب و عواطف آنان بی تأثیر نبود. و اگر قریش از ادای عمره جلوگیری می کردند در افکار

ص: 262

-
- 1- ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 302-308؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 63-66؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 281-290.
 - 2- ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 308؛ مفید، الأرشاد (قم): المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ط 1، 1413 ه. ق، ص 118-119؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 1، ص 201.
 - 3- ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 307-308؛ واقدی، پیشین، ج 1، ص 411؛ طبرسی، اعلام الوری (تهران: دارالکتب الإسلامیه)، ص 94. در بعضی از منابع تاریخی، این ازدواج به گونه ای دیگر گزارش شده است.

عمومی به زیان آنان تمام می شد؛ زیرا قریش که کلیددار کعبه بودند، همواره مشوق حجاج بودند، از آنان پذیرایی می کردند، و این را از افتخارهای خود می شمردند، اینک اگر مانع ورود مسلمانان به مکه می شدند، موجب نفرت مردم از آنان می شد و همه می دانستند انگیزه این کار جز لجاجت با مسلمانان نیست. (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ماه ذیقعده همراه هزار و هشتصد نفر (2) روانه مکه شد. در این سفر به دستور پیامبر، مسلمانان جز یک شمشیر (که در آن زمان هر مسافری همراه داشت) سلاحی حمل نکردند و نیز شتران قربانی را از مدینه همراه بردند تا قریش بدانند که آنان قصد جنگ ندارند.

قریش از حرکت پیامبر اسلام آگاه شدند و تصمیم گرفتند از ورود آنان به مکه جلوگیری کنند و به دنبال آن با نیروی نظامی از مکه بیرون آمدند. پیامبر ناگزیر در سرزمین «حُدیبیه» متوقف شد. قریش چندین بار پیک نزد پیامبر فرستاده از هدف او جویا شدند و هر بار حضرت فرمود: «ما قصد جنگ نداریم و به قصد عمره آمده ایم.» با این حال قریش همچنان به شدت از ورود آنان به مکه جلوگیری کردند و کار به بن بست رسید.

پیمان رضوان

سرانجام پیامبر، عثمان بن عفان را نزد آنان فرستاد تا هدف او را برای قریش تشریح کند.

بازگشت عثمان به طول کشید و شایع شد که او راکشته اند. (3) در این هنگام پیامبر یاران خود

ص: 263

1- . چنان که وقتی قریش از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کردند، یکی از بزرگان مکه به نام حُلَیس بن علقمه تهدید کرد که اگر قریش به این کار ادامه دهند، او قبیله خود را برای جنگ با قریش بسیج خواهد کرد. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 326؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 75؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 96؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج 2، ص 696).

2- . کلینی، الروضه من الکافی (تهران: دارالکتب الإسلامیه، 1362)، ص 322. تعداد همسفران پیامبر راهفتصد، هزار و سیصد، هزار و چهار صد و بیست و پنج، هزار و ششصد و هزار و هفتصد نفر نیز نوشته اند. (السیره الحلبیه، ج 2، ص 689؛ المغازی، ج 2، ص 614؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 95، 98؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 72؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 332؛ مجمع البیان، ج 9، ص 110).

3- . المغازی، ج 2، ص 602.

را زیر درختی جمع کرد و با آنان «پیمان پایداری» بست. (1) پس از اتمام پیمان معلوم شد خبر قتل عثمان صحت نداشته است. این پیمان چون زیر یک درخت بسته شد و خداوند از شرکت کنندگان آن اعلام رضایت و خشنودی کرده است، (2) «بیعت رضوان» و نیز «بیعت شجره» نامیده شده است.

پیمان صلح حدیبیه (فتح آشکار)

پس از بازگشت بی نتیجه عثمان، سرانجام سهیل بن عمرو به نمایندگی از طرف قریش نزد پیامبر آمد و با آن حضرت به مذاکره پرداخت اما انصراف مسلمانان از عمره در آن سال را پیش شرط هرگونه گفت و گو از طرف مشرکان اعلام کرد. (3) این گفت و گو به عقد پیمان مشهور «صلح حدیبیه» انجامید که مفاد آن بدین قرار بود:

1. متارکه جنگ بین طرفین به مدت ده سال و امنیت مردم و خودداری آنان از تعرض به یکدیگر؛
2. محمد و مسلمانان در آن سال وارد مکه نشوند. اما در سال آینده قریش همان موقع از مکه بیرون روند و مسلمانان مدت سه روز وارد مکه شده، عمره انجام دهند؛ مشروط بر این که سلاحی جز سلاح مسافر، یعنی شمشیر همراه نداشته باشند؛ (4)
3. اگر کسی از قریش بدون اجازه ولی خود نزد محمد برود باید او را به مکه برگرداند و اگر کسی از همراهان محمد نزد قریش برود، قریش او را برنمی گردانند؛
4. هر قبیله آزاد است که هم پیمان محمد باشد یا هم پیمان قریش (در اینجا قبیله خزاعه اعلام هم پیمانی با مسلمانان، و بنوبکر، اعلام هم پیمانی با قریش کردند)؛

ص: 264

-
- 1- ابن هشام، پیشین، ص 330؛ طبری، پیشین، ص 78؛ ابن سعد، پیشین، ص 97، 99؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 350؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 96.
 - 2- «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا.» (فتح (48):18)
 - 3- طبری، پیشین، ص 78؛ ابن هشام، پیشین، ص 331.
 - 4- براساس این ماده، پیامبر اسلام و مسلمانان در سال هفتم هجرت عمره انجام دادند که «عمره القضاء» نامیده شده است.

5. طرفین به یکدیگر خیانت نخواهند کرد و با دشمن طرف مقابل همکاری نخواهند نمود و اظهار دشمنی نخواهند کرد؛(1)

6. پیروی از اسلام، در مکه آزاد خواهد بود و هیچ کس به خاطر پیروی از دین خاصی، مورد آزار و نکوهش قرار نخواهد گرفت؛(2)

7. هرکس از اصحاب محمد برای حج یا عمره یا تجارت به مکه برود، جان و مالش در امان خواهد بود و هرکس از قریش در راه سفر به مصر یا شام از مدینه عبور کند، جان و مالش در امان خواهد بود.(3)

پیشگویی پیامبر

پس از توافق بر سر اصول پیمان صلح، هنگامی که علی علیه السلام به املائی پیامبر، متن پیمان را می نوشت، نماینده قریش با نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم در بالای پیمان نامه، و نیز نگارش عنوان «رسول الله» به دنبال نام پیامبر مخالفت کرد و مذاکره بر سر این موضوع به طول انجامید، و سرانجام رسول خدا بنا به مصالحی که این پیمان دربر داشت، ناگزیر موافقت کرد و به علی علیه السلام که از پاک کردن عنوان رسول الله اکراه داشت، فرمود: «چنین وضعی برای تو نیز پیش خواهد آمد و ناچار به آن تن خواهی داد.»(4) و این پیشگویی با حذف عنوان

«امیرالمؤمنین» از آخر نام

ص: 265

1- . متن عربی این بند از پیمان چنین است: لا إسلام ولا إغلال و ان بیننا و بینهم عیبہ مکفوفہ. إسلام به معنای سرقت پنهانی، حمایت و پشتیبانی از کسی بر ضد کسی و نیز به معنای شیخون است. (ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج 2، ص 392، ماده سل.) بر حسب قراین، در اینجا معنای دوم مقصود است (احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص 277) به همین جهت (برخلاف برخی از مورخان معاصر) آن را سرقت ترجمه نکردیم!

2- . طبرسی، پیشین، ص 97؛ بلاذری، پیشین، ص 350-351؛ ابن هشام، پیشین، ص 332؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 97؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 352؛ و.ر. ک: الطبقات الکبری، ج 2، ص 97، 101، 102.

3- . طبرسی، اعلام الوری، ص 97؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج 2، ص 77؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص 350 و 352.

4- . طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 118؛ مجلسی، پیشین، ج 20، ص 334، 350. برای آگاهی بیشتر درباره پیمان صلح حدیبیه ر. ک: مکاتیب الرسول، علی احمد یمنجی، ج 1، ص 275 و 287؛ کتاب و ثائق، تألیف محمد حمیدالله، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران: چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول، 1365)، ص 66 و 68.

علی علیه السلام در جریان حکمیت در جنگ صفین، به اصرار معاویه، عینیت یافت. (1)

آثار و نتایج پیمان صلح حدیبیه

مسلمانان چون نمی توانستند آثار و نتایج درخشان این پیمان را در آینده دریابند، آن را شکست می پنداشتند. (2) برخی از آنان سماجت نشان می دادند (3) تا رسول خدا را از امضای آن منصرف کنند؛ اما چنان که پیامبر اسلام پیش بینی می کرد، این پیمان آثار و نتایج سیاسی - اجتماعی متعددی در پی داشت. برخی از آنها عبارت بودند از:

1. به رسمیت شناخته شدن مسلمانان از طرف مشرکان با امضای پیمان مشترک، درحالی که مشرکان تا آن زمان مسلمانان را به حساب نمی آوردند و در صدد نابودی آنان بودند.

2. دیوار آهنینی که میان مشرکان و مسلمانان به وجود آمده بود، فرو ریخت و در اثر رفت و آمد بین مکه و مدینه و ارتباط و گفت و گوی آزاد افراد دو طرف، گروه فراوانی از مشرکان با شنیدن سخنان و استدلالهای مسلمانان به اسلام گرایش پیدا کردند، به طوری که تعداد

مسلمان شدگان پس از این پیمان تا فتح مکه به اندازه مجموع مسلمانان قبلی یا فزون تر از آنها

ص: 266

1- . نصر بن مزاحم، پیشین، ص 508-509؛ طبرسی، پیشین، ص 97؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی (النجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 179؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1960 م)، ص 194؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر)، ج 3، ص 32؛ حلبی، پیشین، ص 708.

2- . مجلسی، پیشین، ج 20، ص 350.

3- . واقدی، المغازی، ج 2، ص 607؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 331؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 97؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج 2، ص 706. مخالفت صریح برخی از مسلمانان با اراده جدی پیامبر در این حادثه، نشانه نوعی خودرأیی و اجتهاد بی مورد آنها در برابر امر پیامبر و در واقع امر خدا بود. این نوع حرکت که بعدها نیز چند بار از طرف چند تن از یاران پیامبر تکرار شد، سرچشمه حوادث تلخ و مشکلاتی در تاریخ اسلام گردید درحالی که لازمه مسلمانی اطاعت و پیروی از امر خدا و پیامبر و تسلیم در برابر اراده آنهاست؛ چنان که خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.» (احزاب (33): 36).

شد. (1) در این زمینه کافی است بدانیم که همراهان پیامبر در این سفر از هزار و هشتصد تن تجاوز نمی کرد، در حالی که دو سال بعد در فتح مکه تعداد سربازان اسلام بالغ بر ده هزار نفر بود. امام صادق علیه السلام با توجه به این تغییر چشمگیر اوضاع به نفع اسلام می فرمود: «هنوز مدت [دو ساله آرامش و] صلح سپری نشده بود که نزدیک بود اسلام تمام مکه را فراگیرد.» (2)

3. دشمنی ها و کارشکنی های قریش و حملات نظامی آنها فرصت تبلیغ گسترده در داخل و خارج جزیره العرب را به پیامبر نمی داد؛ اما پس از انعقاد پیمان صلح، رسول خدا موفق شد دشمنان اطراف مدینه را پاکسازی نموده، هیأت های تبلیغی متعددی به مناطق مختلف بفرستد.

چنان که خواهیم گفت دعوت سران و زمامداران آن روز جهان به اسلام پس از صلح حدیبیه صورت گرفت.

4. این پیمان به نوعی موجب فتح مکه گردید؛ زیرا به موجب بند چهارم پیمان، پیوستن قبایل به قریش یا مسلمانان، آزاد اعلام شده بود و قبیله «خُزاعه» با مسلمانان متحد شده بودند و قریش با حمله به این قبیله پیمان را نقض کردند و به دنبال آن پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به فتح مکه کرد.

این پیمان با توجه به این آثار و نتایج درخشان، پیروزی بزرگی برای مسلمانان به شمار می آمد، چنان که سوره «فتح» در بازگشت از حدیبیه، در راه مدینه، بر پیامبر نازل شد (3) و خداوند این صلح را «فتح آشکار» اعلام کرد. (4)

ص: 267

1- ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 336؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 81؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 721.

2- طبرسی، اعلام الوری، ص 98؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 20، ص 363.

3- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 104، 105؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 334؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 98؛ حلبی، پیشین، ص 714.

4- «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا».

بخش پنجم: از دعوت جهانی تا رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

اشاره

فصل اول: دعوت جهانی

فصل دوم: گسترش اسلام

فصل سوم: حجّه الوداع و رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 269

گرچه آیین اسلام، در جزیره العرب و در میان قوم عرب ظهور کرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خود از نژاد عرب بود، اما اسلام یک کیش محلی و مخصوص قوم عرب نبود. گواه این معنی این است که در آیات قرآن، قریش یا عرب مورد خطاب واقع نشده اند، بلکه مخاطب قرآن، ناس (ا مردم) و در مواردی که پیام، مخصوص پیروان اسلام است و وظایفی از آنها خواسته شده، مخاطب، مؤمنانند و پیامبر اسلام نیز از سالهای نخست بعثت و در دوران دعوت مکه، آیین خود را جهانی اعلام کرد. تعدادی از آیات قرآن، به روشنی پیام جهانی در بر دارد. نمونه هایی از آنها عبارتند از:

1. «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم...» (1)
2. «و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.» (2)
3. «در حالی که این [قرآن] جز یادآوری [و اندرز] برای جهان نیست.» (3)
4. «این [کتاب] جز اندرز و قرآنی روشن نیست تا افرادی را که زنده اند بیم دهد.» (4)
5. «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیینها پیروز گرداند.» (5)

ص: 271

-
- 1- . «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً.» (اعراف (7):158).
 - 2- . «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا.» (سبأ (34):28).
 - 3- . «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ.» (قلم (68):52).
 - 4- . «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا...» (یس (36):69, 70).
 - 5- . «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...» (توبه (9):33).

این آیات، همه جزء سوره های مکی است و نشان می دهد که عمومیت دعوت پیامبر اسلام، از همان دوران تبلیغ در مکه مطرح بوده است. اما با وجود این دلایل و شواهد روشن، برخی از اروپاییان همچون «گلدزیهر» ادعا کرده اند که فراگیری و عمومیت رسالت محمد، بعدها به وجود آمد و اصول تعلیمات نخستین او بیش از نیاز بعضی از عرب زمان حیات او نبود. [!](2) با توجه به آنچه گفتیم بی پایگی این سخن روشن می گردد و نیازی به بحث بیشتر ندارد.

آغاز دعوت جهانی

اگر پیامبر اسلام در سالهای دعوت در مکه و چند سال پس از هجرت، گامی در جهت گسترش اسلام در خارج از جزیره العرب برداشت، به خاطر آن بود که کارشکنی ها و دشمنی های مشرکان مکه، یهود و دشمنان دیگر فرصت چنین کاری را نمی داد. اما پس از پیمان صلح حدیبیه که فکر او از ناحیه خطر حمله قریش آسوده گشت و آرامش نسبی در مدینه حکمفرما شد، در ذیحجه سال ششم یا محرم سال هفتم هجرت، طی نامه هایی که به شاهان و زمامداران آن روز جهان نوشت، آنان را به اسلام دعوت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در یک روز شش نامه توسط شش تن از یاران خود به زمامداران بزرگ آن روز جهان فرستاد که عبارت بودند از:

نجاشی، پادشاه حبشه؛ قیصر روم؛ خسرو پرویز، پادشاه ایران؛ مقوقس، پادشاه مصر؛ حارث بن ابی شمر غسانی، حاکم شام و هؤده بن علی، پادشاه یمامه. (3) البته این، طلیعه دعوت جهانی پیامبر اسلام بود و نامه های دعوت زمامداران جهان محدود به این شش نامه نبود، بلکه حضرت از آن روز تا هنگام وفات، به تدریج پیکهای دیگری به اطراف جهان فرستاد. (4) مضمون نامه ها

ص: 272

1- . وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (انبیاء (21): 107).

2- . ر. ک: محاکمه گلدزیهر صهیونیست، محمد غزالی مصری، ترجمه صدر بلاغی (تهران: حسینیه ارشاد، 1363)، ص 79-80.

3- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 258-262.

4- . علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص 31. ابن هشام نامه های حضرت را ده تا (السیره النبویه، ج 4، ص 254)، یعقوبی مجموع نامه های تبلیغی پیامبر را بالغ بر سیزده نامه (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 66-67) و مسعودی در کتاب التنبیه والأشراف، (ص 236-237) شش نامه می داند. یکی از محققان معاصر، مجموع آنها را سی و دو نامه می داند. (احمد صابری همدانی، محمد و زمامداران، (قم: دارالعلم، چ 2، 1346).

مشابه هم بود و همه آنها با عباراتی ساده، بی تکلف، صریح و قاطع نوشته شده بود. البته عکس العمل زمامداران جهان، در برابر این دعوت، یکسان نبود.

جنگ خیبر

خیبر مجموعه چند قلعه بود که مردم آن به کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند. به علت استعداد خوب کشاورزی منطقه، از آن به عنوان «انبار غلّه حجاز»⁽¹⁾ یاد می شد. خیبریان وضع اقتصادی خوبی داشتند، حجم فراوان ذخیره غذایی خواروبار و سلاح و مهماتی که پس از سقوط قلعه ها به دست مسلمانان افتاد، حکایت از این موضوع داشت. ساختمان و استحکامات نظامی قلعه ها نیز مقاوم و استوار بود و تعداد مردان جنگی آنها بالغ بر ده هزار نفر می شد.⁽²⁾ به همین دلیل خود را نیرومندتر از آن می دانستند که مسلمانان جرأت جنگ با آنان را داشته باشند.⁽³⁾

چنان که در جریان جنگ بنی نضیر و خندق، گفته شد، یهودیان خیبر از هر فرصتی برای ضربه زدن بر حکومت نوین اسلام استفاده می کردند و خیبر به کانون دائمی فتنه و توطئه برضد اسلام تبدیل شده بود. سران بنی نضیر نیز پس از شکست نظامی در مدینه به خیبریان پیوسته و با آنان به همکاری پرداختند.

در سال ششم هجرت، سلام بن ابی الحقیق از سران بنی نضیر که ریاست یهود خیبر را به دست آورده بود، با گردآوری قبیله غطفان و دیگر قبایل مشرک، نیروی بزرگی را برای جنگ با مسلمانان فراهم ساخت. به دنبال این فتنه انگیزیها و قتل وی توسط مسلمانان، خیبریان به جای او اسیر بن زارم⁽⁴⁾ را به ریاست خود برگزیدند. او نیز به دشمنی با اسلام و تحریک این قبایل پرداخت.⁽⁵⁾

ص: 273

1- . واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، ج 2، ص 634؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 360.

2- . واقدی، پیشین، ص 637، 703. یعقوبی تعداد آنها را بیست هزار نفر نوشته است. (ج 2، ص 46).

3- . واقدی، پیشین، ص 637.

4- . یسیرم بن رزام یا رازم نیز ضبط شده است. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 266).

5- . ابن سعد، الکبری، ج 2، ص 91-92.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای رفع دشمنی ها و خصومت‌های گذشته پیشگام شد و گروهی را به سرپرستی عبدالله بن رواحه نزد وی فرستاد و در صدد جلب موافقت او برآمد. او که همراه عبدالله با گروهی از یهود عازم مدینه بود، در نیمه راه پشیمان شد و در صدد قتل وی برآمد.

در اثر درگیری بین طرفین، او و همراهانش کشته شدند(1) و بدین ترتیب کوششهای صلح طلبانه پیامبر نافرجام ماند.

علاوه بر این توطئه ها و فتنه انگیزی ها، به گفته یکی از مورخان معاصر، این نگرانی وجود داشت که یهود خیبر با سابقه دشمنی که با مسلمانان داشتند و به انگیزه تلافی شکست بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه، آلت دست امپراتوری ایران یا روم قرار گیرند و حمله ای بر ضد مسلمانان تدارک ببینند.(2)

از این رو پیامبر اسلام پس از برقراری پیمان صلح حدیبیه که از خطر جنوب آسوده خاطر شد، در اوایل سال هفتم با هزار و چهارصد نفر رزمنده(3) به منظور خلع سلاح یهودیان خیبر به سوی شمال حرکت کرد و مسیر ارتش اسلام را چنان انتخاب نمود که ارتباط قبيله نیرومند غطفان، هم پیمان خیبریان را با آنان قطع کرد و امکان همکاری این دو گروه را سلب نمود.(4) با استفاده از اصل «غافل گیری دشمن»، قلعه های خیبر، شبانه به محاصره ارتش اسلام درآمد و سران یهود با روشن شدن هوا از خطر آگاه شدند.

جنگ مسلمانان با خیبریان جنگی نابرابر بود؛ زیرا آنان در دژهای محکم سنگر گرفته و دروازه ها را بسته بودند و با گماشتن نگهبانان بر فراز برجها و دیوارها، با تیراندازی و پرتاب سنگ مانع نزدیک شدن سربازان اسلام به دیوار قلعه ها می شدند؛ چنان که در یک حمله،

پنجاه نفر از سربازان اسلام زخمی شدند.(5)

ص: 274

-
- 1- . ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 266-267.
 - 2- . محمدحسین هیکل، حیاة محمد (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 8)، ص 386.
 - 3- . واقدی، پیشین، ص 689؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 107؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 364.
 - 4- . واقدی، پیشین، ص 639.
 - 5- . همان، ص 646.

از طرف دیگر آنها آذوقه کافی در اختیار داشتند، ولی با طول کشیدن محاصره، مسلمانان دچار کمبود آذوقه شدند. سرانجام با سختی ها و دشواریهای فراوان، قلعه ها یکی پس از دیگری سقوط کرد، اما آخرین قلعه به نام «قموص» که فرمانده آن مرحب، قهرمان سلحشور مشهور یهودی بود، هم چنان مقاومت می کرد و رزمندگان اسلام از تسخیر آن ناتوان بودند.

روزی پیامبر اسلام پرچم را به دست ابوبکر و روز بعد به عمر داد و یک ستون نظامی در اختیار آنها قرار داد و هر دو نفر، بدون اینکه پیروزی به دست آورند، به اردوگاه ارتش اسلام بازگشتند. (1) رسول خدا با مشاهده این وضع فرمود:

فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند، این دژ را به دست او می گشاید، کسی که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، او فرار کننده نیست.

آن شب یاران پیامبر اسلام هرکدام آرزو می کردند که فردا پیامبر پرچم را به او بسپارد.

هنگامی که آفتاب طلوع کرد، رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: به درد چشم شدید دچار شده و به استراحت پرداخته است. پیامبر، علی را خواست و با کرامت، چشم او را شفا بخشید و آن گاه پرچم را به دست او سپرد و فرمود: «به سوی آنان حرکت کن و چون به قلعه آنان رسیدی نخست آنان را به اسلام دعوت کن و آنچه را که در برابر خدا وظیفه دارند (که از آیین حق الهی پیروی کنند) به آنان یادآوری کن، به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند، بهتر از این است که دارای شتران سرخ موی (2) باشی.» (3) علی علیه السلام

ص: 275

1- . طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 93؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 349؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، ط 2، 1977 م)، ج 4، ص 186.

2- * . شتران سرخ موی مرغوب ترین و گران ترین شترها بود و این تعبیر کنایه از مال و ثروت فراوان بود.

3- . این گفتار پیامبر اسلام و مأموریت علی علیه السلام با اندکی اختلاف در الفاظ و تعبیرات، در منابع یاد شده در زیر نقل شده است: صحیح بخاری، تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407 ه. ق)، ج 5؛ کتاب المغازی، باب 155، ص 245؛ صحیح مسلم، بشرح النوی (بیروت: دارالفکر، 1401 ه. ق)، ج 15، ص 176، 177؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 110، 111؛ صدوق، کتاب الخصال (قم: منشورات جماعه المدرسین، 1403 ه. ق)، ص 311 (باب الخمسه)؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 93؛ شیخ سلیمان قندوزی حنفی، ینابیع الموده (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 1، ص 47؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 219؛ ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب، (درحاشیه الإصابه) ج 3، ص 36؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین (بیروت: دارالمعرفه، 1406 ه. ق)، ج 3، ص 109؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 349؛ ابن حجر هیتمی مکی، الصواعق المحرقة، مکتبه القاہره، 1385 ه. ق)، ص 121؛ واقدی، المغازی، ج 2، ص 635؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 46؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 4، ص 186؛ حلبی، انسان العیون (السیره الحلبیه)، ج 2، ص 733-736؛ ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، الأمالی (قم: دارالثقافه، 1414 ه. ق)، ص 380.

رهسپار مأموریت شد و با یک نبرد قهرمانانه مرحب را به قتل رساند و با شجاعت بی نظیر، آن قلعه محکم و مقاوم را فتح نمود.

چنان که ملاحظه شد در فتح خیبر و سقوط این کانون بزرگ توطئه و فتنه، چند عامل، از جمله فرماندهی شایسته پیامبر، تاکتیکهای نظامی او (همچون غافل گیری دشمن و کسب اخبار و اطلاعات از درون اردوگاه آنان) و بالاخره شجاعت کم نظیر علی علیه السلام مؤثر بود.

فداکاری و دلاوری علی علیه السلام در این جنگ و تجلیل پیامبر صلی الله علیه و آله از وی چنان چشم گیر بود که زبانزد مسلمانان شده بود و تا سالها بعد، در خاطره های نسل آن روز باقی مانده و در سینه تاریخ معاصر آن دوره ثبت شده بود؛ چنان که معاویه در دوران قدرت و حکومتش (که بدعت ناسزاگویی به علی علیه السلام را رواج داده بود) به سعد وقاص گفت: چرا به ابوتراب (علی علیه السلام) ناسزا نمی گویی؟ او پاسخ داد: من هرگز به او ناسزا نمی گویم؛ زیرا به یاد دارم که پیامبر درباره او سه فضیلت بیان کرد که آرزو می کنم کاش من دارای یکی از آنها بودم:

1. در یکی از جنگها [تبوک] پیامبر او را در مدینه جانشین خود قرار داد، او به پیامبر گفت:

مرا با زنان و کودکان در شهر گذاشتی؟ پیامبر فرمود: آیا دوست نداری نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی (جانشین) باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود؟

2. در جنگ خیبر فرمود: پرچم را به دست شخصی خواهم سپرد که خدا و پیامبر را دوست دارد، خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند. آن روز همه ما آرزو کردیم که به چنین مقامی نایل شویم. پیامبر فرمود: علی علیه السلام را بیاورید، او را آوردند در حالی که گرفتار درد چشم

بود، پیامبر از آب دهان خود به چشم او مالید، چشم علی علیه السلام فوراً خوب شد و حضرت پرچم را به او داد و خداوند قلعه را به دست او فتح کرد.

3. هنگامی که [قرار شد پیامبر اسلام با پیشوایان مسیحی نجران مباحثه کند] آیه: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» (1). صدوق، الخصال، ص 369، باب السبعه.

(2) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «خدایا خاندان من اینهایند.» (3)

علی علیه السلام از آن نبرد سرنوشت ساز چنین یاد می کند:

ما با کوهی از مردان و اسباب جنگی و سلاحها روبرو شدیم، قلعه های آنها تسخیرناپذیر و تعدادشان بسیار فزون بود، دلاوران آنها هر روز از دژها بیرون آمده مبارز می طلبیدند و از سپاه ما هر کس پا به میدان می گذاشت، کشته می شد. هنگامی که تنور جنگ داغ شد و دشمن باز مبارز طلبید و سپاهیان ما دست خوش ترس و وحشت شده، عاجزانه به یکدیگر نگاه می کردند و همه از من می خواستند پای در پیش بگذارم، پیامبر از من خواست برخیزم و به سوی دژ حمله کنم، من پیش تاختم و با هر یک از قهرمانان آنان روبرو شدم، او را به هلاکت رساندم و هر سلحشوری مقاومت کرد او را نقش زمین ساختم و به عقب نشینی وادارشان کردم، آن گاه همچون شیری که شکار خود را تعقیب کند، آنان را تعقیب کردم تا آنکه به درون قلعه پناهنده شده، دروازه را بستند، من در دژ را از جا کنده به تنهایی وارد شدم... و در این راه هیچ کمکی جز خداوند نداشتم...» (3).

ص: 277

1- آل عمران

2-: 61.

3- صحیح مسلم، شرح النووی، ج 15، ص 176. سعد وقاص (از بنی زهره) از سابقین در اسلام بود و در سن 17 سالگی (الطبقات الکبری، ج 3، ص 139) یا 19 سالگی (السیره الحلبیه، ج 1، ص 434) در مکه به دین اسلام درآمد. او در عصر مدینه از بزرگان مهاجران به شمار می رفت و از رقبیان سیاسی علی علیه السلام و یکی از اعضای شورای شش نفری خلافت پس از قتل عمر بود و در این شورا به علی علیه السلام رأی نداد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 188). پس از قتل عثمان که علی علیه السلام با استقبال عظیم مردم به خلافت رسید، او جزء افراد انگشت شماری بود که با علی علیه السلام بیعت نکرد. (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 353؛ ابن اثیر، الکافی فی التاریخ، ج 3، ص 191) اما با همه اینها به این سه فضیلت بزرگ علی علیه السلام معترف بود!

خیبریان با سقوط آخرین دژ، تسلیم شدند و جنگ پایان یافت. تلفات سپاه خیبر را در این جنگ 93 نفر (1) و شهدای اسلام را 28 نفر نوشته اند. (2)

فرجام یهودیان خیبر

خیبریان پس از شکست و تسلیم، به استناد اینکه به امور کشاورزی آشناترند از پیامبر تقاضا کردند که همچنان در سرزمین خود بمانند و به کشاورزی پردازند. پیامبر با این درخواست آنان موافقت نمود، مشروط بر این که هر سال نیمی از محصول کشاورزی خود را به حکومت اسلامی پردازند (3) و هر وقت حضرت خواست، از آن ملک بیرون روند. (4) این معاهده تا زمان خلافت عمر مورد عمل بود تا آنکه در زمان حکومت وی تحرکاتی بر ضد مسلمانان انجام دادند، از این رو عمر آنان را به شام تبعید کرد. (5)

فدک

پس از شکست خیبریان، یهودیان فدک بدون مقاومت تسلیم و با پیامبر پیمان صلحی مشابه پیمان خیبریان بستند. چون فدک بدون جنگ فتح شده بود، نصف درآمد آن «خالصه» رسول خدا گشت. (6)

ص: 278

- 1- . مجلسی، بحارالانوار، ج 21، ص 32.
- 2- . محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ 3، 1361)، ص 473-475.
- 3- . واقدی، المغازی، ج 2، ص 690؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 2، ص 410 (لغت خیبر).
- 4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 3، ص 352.
- 5- . یاقوت حموی، پیشین، ص 410؛ بلاذری، فتوح البلدان (بیروت: 1398 ه. ق)، ص 36، 37.
- 6- . بلاذری، پیشین، ص 42؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 352؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 224؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 707؛ یاقوت حموی، پیشین، ج 4، ص 238 (لغت فدک)؛ ابو عبید قاسم بن سلام، الأموال، تحقیق: محمد خلیل هراس (بیروت: دارالفکر، ط 2، 1395 ه. ق)، ص 16.

جنگ موته

چنان که گذشت، پیامبر پس از پیمان صلح حدیبیه رسالت جهانی خود را آغاز کرد و سران و زمامداران جهان آن روز را به اسلام دعوت نمود.

در میان کشورهای آن روز، امپراتوری روم (و ایران) از موقعیت برتری برخوردار بودند.

قیصر روم با اطلاعاتی که از نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دست آورده بود، مایل به پذیرش اسلام بود، اما چون تمایل خود را ابراز داشت، با مخالفت شدید مردم (مسیحی) و ارتش روم روبرو شد و از تصمیم خود عقب نشینی کرد. (1) این معنا نشان می دهد که امرا و سران دیگر روم در برابر اسلام موضع خصمانه داشتند. بروز جنگ موته را می توان با این نگرش، ریشه یابی کرد.

پیامبر اسلام به دنبال گسترش دعوت خود در خارج از جزیره العرب، در ماه جمادی الاولی در سال هشتم هجرت، حارث بن عمیر اُزدی را با نامه ای، نزد پادشاه بصری (شام) فرستاد. (2)

شُرْحِبیل بن عَمْرُو غَسَّانی - فرمانروای محلی شام از طرف قیصر روم - (3) پیک رسول خدا را بازداشت کرد و پس از بازجویی و آگاهی از مأموریتش، وی را در دهکده موته به قتل رساند.

این حادثه بر پیامبر سخت گران آمد و موجب تأثر او گردید. (4)

ص: 279

1- . زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمدیه (بیروت: دارالمعرفه، ط 2) ج 2، ص 170-171؛ حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون)، (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 289-290.

2- . حلبی می نویسد: «نامه، خطاب به هرقل، امپراتور روم بود که در آن زمان در شام بسر می برد.» (السیره الحلبیه، ج 2، ص 786).

3- . همان، ج 2، ص 786.

4- . واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 2، ص 755؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 128.

گرچه معمولاً کشته شدن یک نفر نمی تواند، مقدمه یک جنگ باشد، اما قتل سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف اصول اخلاقی و عرف رایج در مورد امنیت جانی سفیران، در واقع نوعی تهدید نظامی و پیام قدرت از طرف فرمانروای شام در برابر دعوت دینی مسالمت آمیز پیامبر اسلام بود. از این رو حضرت محمد صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت سپاهی به آن منطقه اعزام کند. این حرکت را می توان پیام عزت و اعلام توان ضربت متقابل نظامی از طرف پیشوای اسلام نامید.

بر این اساس، رسول خدا یک سپاه سه هزار نفری به سرزمین موته اعزام کرد که فرماندهی آن به ترتیب با جعفر بن ابی طالب،⁽¹⁾ زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه بود که می بایست در صورت شهادت یکی، نفر بعدی عهده دار فرماندهی سپاه باشد.⁽²⁾

سپاه اسلام در کنار قریه موته با لشکر صد هزار نفری روم درگیر شد، هر سه فرمانده، به ترتیب، پرچم را در دست گرفتند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند. آن گاه سربازان اسلام خالد بن ولید را به فرماندهی انتخاب کردند. او با شیوه هایی، دشمن را مرعوب و سپس دستور عقب نشینی صادر کرد و سپاه را به مدینه بازگردانید.⁽³⁾

ص: 280

1- . جعفر بن ابی طالب در سال هفتم هجرت پس از سالها اقامت در حبشه، به مدینه بازگشت و پس از فتح خیبر، در آن منطقه به حضور پیامبر اسلام شرفیاب شد و مورد تقدیر و تقدیر حضرت قرار گرفت. (ابن سعد، الطبقات الکبری، (بیروت: دار صادر)، ج 4، ص 35؛ ابن اثیر، اسد الغابه (تهران: المکتبه الإسلامیه، 1336 ش)، ج 1، ص 287؛ ابن عبدالبر، الإستیعاب، (در حاشیه الاصابه)، ج 1، ص 210؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر (قم: منشورات الشریف الرضی، 1416 ه. ق)، ص 30؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، (بیروت: مکتبه المعارف)، ج 4، ص 206.)

2- . طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی (دار الکتب الإسلامیه)، ط 3، ص 107. مشهور این است که در فرماندهی این سپاه، زید مقدم بر جعفر بوده است، اما برخی روایات شیعی (چنان که طبرسی نقل کرده) تقدّم جعفر را نشان می دهد و قرآینی نیز آن را تأیید می کند. (جعفر سبحانی، فروغ ابدیت (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1368، چ 5)، ج 2، ص 291-293.) یکی از روایات محمد بن سعد هم به همین مضمون است. (الطبقات الکبری، ج 2، ص 130.) جهت اطلاع بیشتر ر. ک: مجموعه مقالات: «دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام»، جعفر مرتضی، ج 1، ص 210 به بعد.

3- . ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبی، 1355 ه. ق)، ج 4، ص 19-21؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 107-110؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 755-769؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 128-130؛ حلبی، پیشین، ج 2، ص 787-793؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 102-104؛ زینی دحلان، پیشین، ج 2، ص 68-72؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الإسلامیه، 1384 ه. ق)، ج 21، ص 50-63؛ طوسی، الأمالی (قم: دارالثقافه، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 141.

واقعی شهدای این جنگ را هشت نفر (1) و ابن هشام دوازده نفر (2) نوشته است و در برخی از منابع معاصر هفده نفر ذکر شده است. (3) امروز قبور این شهدا در کنار شهر موته (4) قرار گرفته و هر یک از سه فرمانده، بارگاه و گنبدی دارند و در کنار قبر جعفر مسجد زیبایی ساخته شده است. (5)

فتح مکه

چنانکه گذشت، پس از انعقاد پیمان صلح حُدیبیه که یکی از مواد آن برقراری آتش بس ده ساله بین مشرکان و مسلمانان بود، پیامبر اسلام با استفاده از آرامشی که با قطع دشمنی ها و کارشکنی های قریش و توقف حملات نظامی آنها به دست آمده بود، گامهای بلندی برداشت: هیأتهای تبلیغی متعددی به مناطق مختلف فرستاد، رسالت جهانی خود را به اجرا گذاشت، بسیاری از قبایل دشمن را در اطراف مدینه خلع سلاح کرده و یا با آنها پیمان صلح بست و خیبر نیز که کانون دائمی فتنه و خطر بود سقوط کرد.

پیمان شکنی قریش

پس از دو سال، پیمان صلح حُدیبیه توسط قریش نقض گردید. به موجب ماده چهارم این پیمان، هر قبیله آزاد بود که با محمد صلی الله علیه و آله یا با قریش هم پیمان شود؛ در همان هنگام قبیله

خزاعه با مسلمانان، و بنوبکر (از بنی کنانه) با قریش اعلام اتحاد کردند. (6)

ص: 281

- 1- المغازی، ج 2، ص 769.
- 2- السیره النبویه، ج 4، ص 30.
- 3- محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1361)، ص 501.
- 4- این شهر در کشور اردن، در استان جنوبی کرک که با شهر امان (پایتخت اردن) 135 کیلومتر فاصله دارد، واقع است.
- 5- جعفر سبحانی، گزارش سفر به اردن (موته سرزمین خاطره ها)، مجله دُرسهایی از مکتب اسلام، سال 38، شماره 7، مهر ماه 1377.
- 6- پیش از ظهور اسلام، بین این دو قبیله دشمنی و خونریزی وجود داشته است. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 31) و از همان زمان خزاعه با عبدالمطلب هم پیمان بودند. (واقعی، المغازی، ج 2، ص 781).

در سال هشتم هجرت، قبیله بنی بکر، شبانه به قبیله خزاعه حمله کردند. در این حمله قریش با اسلحه و افراد نظامی، با بنی بکر همکاری کردند و گروهی از خزاعی ها را به قتل رساندند. با این کار، پیمان حدیبیه نقض گردید. (1) به دنبال استمداد رئیس قبیله خزاعه از پیامبر اسلام، حضرت اعلام بسیج عمومی کرد (2) و تصمیم گرفت با سپاهی به مکه حمله کند، و برای آنکه حرکت مسلمانان به اطلاع قریش نرسد و دشمن غافل گیر شود و مکه بدون مقاومت و خونریزی سقوط کند، مقصد را پنهان داشت (3) و دستور داد راه مکه تحت مراقبت قرار گیرد (4) و از خداوند خواست که قریش را از این حرکت، بی خبر نگه دارد. (5)

پیامبر اسلام با جمع آوری نیرو، با یک سپاه ده هزار نفری (6) به سمت مکه حرکت کرد.

تدبیر آن حضرت مؤثر واقع شد و تا هنگامی که ارتش اسلام در پشت دروازه مکه (مَرَّالظَّهْران) اردو زد، جاسوسان قریش از حادثه آگاه نشدند!

عباس، عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تا آن سال در مکه اقامت داشت و هنگام حرکت ارتش اسلام به سوی مکه، رهسپار مدینه بود و در منزل جُحْفَه به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید و همراه مسلمانان به مکه بازگشت. او در آخرین شبی که ارتش اسلام بیرون مکه اردو زده بود،

در بیرون شهر به ابوسفیان برخورد و او را به حضور پیامبر اسلام آورد. (7) ابوسفیان با مشاهده ارتش مجهز و انبوه اسلام سخت مرعوب شد. رسول خدا او را مورد عفو قرار داد و

ص: 282

- 1- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 33؛ واقدی، المغازی، ج 2، ص 783؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 47. ابن هشام می گوید: «در این حمله یک نفر از خزاعی ها کشته شد.» (ج 4، ص 33) اما واقدی و ابن سعد تعداد مقتولان را بیست نفر نوشته اند، (المغازی، ج 2، ص 784؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 134).
- 2- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 799-800؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 135.
- 3- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 796-802؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 134.
- 4- . واقدی، پیشین، ج 2، ص 787-796؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 134.
- 5- . ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 39؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 134؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 47.
- 6- . ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 42، 63؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 135؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 801.
- 7- . ابن هشام، پیشین، ص 42، 44، 46؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 817-819.

به درخواست عباس فرمود: «هر کس به مسجد الحرام پناهنده شود و یا در خانه خود بنشیند و یا به منزل ابوسفیان پناه برد در امان خواهد بود.»

پیش از ورود ارتش اسلام به مکه، ابوسفیان خبر امان رسول خدا را به اطلاع مکیان رساند. این تدبیر در جلوگیری از خونریزی و تسلیم بدون مقاومت شهر مؤثر واقع شد و مکه سقوط کرد. تنها در یکی از مناطق شهر که گروهی از افراد لجوج قریش مقاومت کردند، تعدادی کشته شدند. (1)

رسول خدا پس از ورود به مکه سوار بر شتر، گرد خانه خدا طواف کرد و در همان حال با اشاره عصایی که در دست داشت، بتها را که با قلع در اطراف کعبه محکم شده بود، واژگون می کرد و می فرمود: «حق آمد و باطل نابود شد، آری باطل همواره نابود شدنی است.» (2)

و آن گاه (چنان که در میان مورخان و محدثان مشهور است) علی علیه السلام به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه آن حضرت رفت و بت بزرگی را که بر فراز کعبه بود، بر زمین افکند و درهم شکست. (3)

ص: 283

- 1- 15 تا 28 نفر. (ابن هشام، پیشین، ص 50؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 825؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 136).
- 2- «جاء الحقّ و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً.» (اسراء (17): 81).
- 3- ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 59؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 832؛ ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 136؛ همچنین ر. ک: طوسی، الأمالی (قم: دارالتقافه، 1414 ه. ق.)، ص 336؛ حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 30؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمديه (بیروت: دارالمعرفه، ط 2)، ج 2، ص 102؛ قسطلانی، المواهب اللدنیه بالمنح المحمديه، (بیروت: دارالمعرفه، ط 1، 1416 ه. ق.)، ج 1، ص 322؛ علی بن موسی بن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف (قم: مطبعه الخیام)، ج 1، ص 80-81؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (قم: المطبعه العلمیه)، ج 2، ص 135-136؛ جار الله زمخشری، تفسیر کشاف، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، ج 2، ص 244. علامه امینی این حادثه را از 41 نفر از محدثان اهل سنت نقل کرده است. (الغدیر، ج 7، ص 10-13). براساس تعدادی از منابع (همچون: مناقب خوارزمی، فرائد السمطین، ینابیع الموده، تذکره الخواص، و نیز طبق برخی از روایات منقول در بحار، ...) این حادثه، در یکی از سالهای پیش از هجرت رخ داده و شبانه و دور از چشم قریش صورت گرفته است. (احتمالاً قضیه به هر دو صورت رخ داده است.) موضوع صعود علی علیه السلام بر شانه پیامبر اسلام، از قدیم در اشعار تعدادی از شعراء انعکاس یافته است از آن جمله ابن العرندیس حلّی از شعرای قرن نهم هجری، ضمن قصیده بلندی می گوید: وَ صَدَّ عَوْدُ غَارِبِ أَحْمَدَ فَضْلٌ لَهُ دُونَ الْقَرَابِهِ وَالصَّحَابِهِ أَفْضَالاً (الغدیر، ج 7، ص 8). «صعود علی علیه السلام بر دوش احمد، فضیلتی است بزرگ برای او. این فضیلت غیر از خویشاوندی و صحابی بودن است.» همچنین ابن ابی الحدید ضمن یکی از قصاید «سبع علویات» خود که مربوط به فتح مکه است، می گوید: رَقِيتَ بِأَسْمَى غَارِبٍ أَحَدَقَتْ بِهِ مَلَائِكُ يَتْلُونَ الْكِتَابَ الْمَسْطَرًّا بِغَارِبِ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفِ الْأَنَامِ وَ أَرْكَى فَاعِلٍ وَ طِيءِ الثَّرَى «به عالیتترین دوشی که فرشتگان تلاوت کننده کتاب، آن را احاطه کرده اند؛ بالا رفتی، به دوش بهترین فرستادگان، گرامی ترین مردم و پاکیزه ترین کسی که بر این عرصه خاک گام نهاده است.» (دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی، تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص 529-530).

طبق روایتی از امام صادق علیه السلام، بتی که علی علیه السلام آن را درهم شکست، «هبل» بود که به دستور پیامبر اسلام در باب بنی شیبیه (یکی از درهای ورودی مسجدالحرام) دفن شد. [تأزیر پای مردم لگدمال شود!] از این رو، ورود به مسجدالحرام از این در، استحباب یافت. (1)

عفو عمومی پیامبر

با آنکه قریش و مشرکان مکه از آغاز ظهور اسلام تا آن روز در مورد مسلمانان از هرگونه دشمنی، مخالفت، فشار و جنایت فروگذار نکرده بودند و آن روز پیامبر اسلام قدرت هرگونه انتقام گیری را داشت، جز در مورد چند نفر که جنایات بزرگی مرتکب شده بودند، (2) اعلام عفو عمومی کرد و فرمود:

من سخن برادرم یوسف را می گویم: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می آمرزد

و او مهربان ترین مهربانان است، (3) بروید، آزاد شدگانید. (4)

ص: 284

-
- 1- . حرّ عاملی، وسایل الشیعه (بیروت: دار احیاء التراث الإسلامی)، ج 9، ص 323، ابواب مقدمات الطواف، باب استحباب دخول المسجد الحرام من باب بنی شیبیه، حدیث 1.
 - 2- . تعداد آنها را هشت تا ده نفر نوشته اند. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 51-53؛ واقدی، المغازی، ج 2، ص 825؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 136). البته باز تنی چند از آنان مورد عفو و رأفت اسلامی قرار گرفتند.
 - 3- . «لا تثریب علیکم الیوم ینغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین.» (یوسف (12): 92).
 - 4- . حلبی، السیره الحلبیه (انسان العیون)، ج 3، ص 49؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمّديه، ج 2، ص 98.

قریش که ذلیلانه تسلیم شده و در انتظار انتقامی سخت از طرف آن حضرت بودند، به شدت تحت تأثیر این عفو بزرگوارانه قرار گرفتند. رسول خدا در کنار کعبه ضمن سخنانی خطاب به مردم فرمود:

خداوند، مکه را از آغاز آفرینش، مقدس و محترم قرار داده است، این شهر تا روز قیامت حرم و سرزمین مقدس است، و هیچ شخص مسلمانانی حق ندارد در آن خونی بریزد یا درخت آن را قطع کند. حرمت این شهر پیش از من بر هیچ کس حلال نشده و بعد از من نیز بر کسی حلال نخواهد شد، برای من نیز فقط در این ساعت (به خاطر خشم بر مردم آن) حلال شد و سپس به حال قبلی برگشت. حاضران به غایبان ابلاغ کنند... (1) پیامبر اسلام پس از فتح مکه با زنان مسلمان این شهر پیمان بست که:

چیزی را با خدا شریک نسازند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بچه های حرامزاده خود را با بهتان [و حيله] به شوهر نبندند، و در کار نیک از پیامبر نافرمانی نکنند. (2)

برخی از افراد نامدار که بعدها نیز به شهرت و یا مقام رسیدند در فتح مکه اظهار اسلام

کردند که از آن جمله ابوسفیان (3) و پسرش معاویه (4) بودند.

به دلیل شرایط سخت دوران پیش از فتح مکه، و گشایش نسبی پس از آن، خداوند

ص: 285

- 1- ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 58؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 50؛ واقدی، پیشین، ج 2، ص 844، با اختلاف در الفاظ.
- 2- سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 246. این پیمان پس از نزول آیه 10 سوره ممتحنه «یا ایها النبی إذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی أن لا یشد رکن بالله شیناً ولا یرکن بالله شیناً ولا یرکن بالله شیناً ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین بیهتان یتربینه بین یدیهن و ازجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم» صورت گرفت. گویا به مناسبت وحدت مفاد این پیمان با پیمان عقبه اول، بعدها پیمان عقبه را نیز «بیعه النساء» نامیده اند.
- 3- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 135؛ ابن اثیر، اسد الغابه (تهران: المکتبه الإسلامیه، 1336)، ج 4، ص 385 و ج 5، ص 216؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب (در حاشیه الإصابه) ج 2، ص 85.
- 4- ابن اثیر، پیشین، ج 4، ص 385؛ حلبی، پیشین، ج 3، ص 43؛ زینی دحلان، پیشین، ج 2، ص 96.

مسلمانان پیش از فتح مکه را دارای برتری معنوی معرفی می کند:

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و [حال آن که] میراث آسمانها و زمین به خدا تعلق دارد؟ کسانی از شما که تا پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده اند، [با دیگران] یکسان نیستند، آنان از [حیث] درجه بزرگ تر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند، و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است و خداوند به آنچه می کنید آگاه است. (1)

آثار و نتایج فتح مکه

مکه، دژ استوار و پایگاه اصلی جبهه مشرکان و کانون سازمان دهی و تقویت همه نیروهای ضداسلام بود و تمامی مخالفان اسلام، به حمایت و پشتیبانی آنها دلگرم بودند. از این رو سقوط این شهر سرفصل تحول مهمی در مسیر تاریخ اسلام بود و با این حادثه، مسلم گردید که دوران بت پرستی سپری شده است.

قبایل مختلف عرب، منتظر فتح مکه و مسلمان شدن قبیله بزرگ قریش بودند و هنگامی که مکه فتح، و قریش مسلمان شد، از هر سو، نمایندگان قبائل می آمدند و اسلام می آوردند. (2) جز دو قبیله هوازن و ثقیف، سایر قبایل عرب، در برابر اسلام اظهار اطاعت کردند؛ (3) از آن جمله

نمایندگان قبایل قشیربن کعب، (4) باهله، (5) ثعلبیه، (6) صداء، (7)

ص: 286

- 1- «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا وَ كَلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.» (حدید (57): 10).
- 2- شهاب الدین احمد نویری، نهاییه الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران: امیرکبیر، 1365)، ج 3، ص 11.
- 3- حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 61.
- 4- ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 1، ص 303.
- 5- همان، ص 307.
- 6- همان، ص 298؛ نویری، پیشین، ص 37.
- 7- ابن سعد، پیشین، ص 326.

بنی اسد، (1) بَلِیّ، (2) عُدْرَه، (3) ثُمّالَه (4) و حُدّان (5) به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده اعلام اطاعت کردند. پس از جنگ حنین (هوازن) و طائف (که به دنبال فتح مکه صورت گرفت)، نمایندگان قبیله نیرومند تقیّف نیز (که از نظر قدرت و موقعیت در طائف، همتای قریش در مکه بودند) به دیدار رسول خدا رفته و نخست، پیش شرطهایی برای مسلمانی طرح کردند، اما چون پیامبر اسلام هیچ یک از آنها را نپذیرفت، بی هیچ شرطی اسلام را پذیرفتند (6) و اینها موفقیت بزرگی در روند پیشرفت اسلام بود.

جنگ حنین

جنگ حنین (7)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه که در بیستم ماه رمضان (8) رخ داد، به مدت دو هفته در این

شهر اقامت کرد (9) و اوضاع شهر را سر و سامان داد و توسط منادی خود اعلام کرد که هر کس بتی در خانه دارد، آن را بشکند (10) و افرادی را برای شکستن بتها و تخریب بتکده های اطراف مکه به آن نواحی فرستاد. (11) در این مدت به رسول خدا گزارش رسید که قبیله

ص: 287

- 1- . ابن سعد، پیشین، ص 292؛ نویری، پیشین، ص 38.
- 2- . ابن سعد، پیشین، ص 330؛ نویری، پیشین، ص 89.
- 3- . ابن سعد، پیشین، ص 331؛ نویری، پیشین، ص 83.
- 4- . ابن سعد، پیشین، ص 352؛ نویری، پیشین، ص 103.
- 5- . ابن سعد، پیشین.
- 6- . واقدی، المغازی، ج 1، ص 966.
- 7- . حنین درّه ای بوده نزدیک ذوالمجاز و یا آبی در نزدیکی طائف به فاصله سه شب راه تا مکه بوده است. (المواهب اللدنیّه، ج 1، ص 328).
- 8- . واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)، ج 3، ص 889، طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 125. در برخی از منابع روز فتح مکه بعضی از روزهای دیگر ماه رمضان، معرفی شده است.
- 9- . واقدی، پیشین، طبری، پیشین، ص 125؛ قسطلانی، المواهب اللدنیّه بالمنح المحمدیه (بیروت: دار الکتب العلمیه، ط 1، 1416 هـ. ق)، ج 1، ص 226.
- 10- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 هـ. ق)، ج 2، ص 50.
- 11- . قسطلانی، پیشین، ص 227؛ نویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: امیرکبیر، چ 1، 1365)، ج 2، ص 280-281؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 145-147.

هوازن با همکاری و همدستی قبایل: ثقیف، نصر، جشم و سعدبن بکر و گروهی از افراد قبیله بنی هلال به فرماندهی مالک بن عوف نصری قصد حمله به مکه را دارند. (1) این گزارش درست بود، سپاه انبوهی متشکل از قبایل یاد شده، به قصد حمله به مکه در سرزمینی به نام «اوطاس» فرود آمده بود. رسول خدا مأموری را فرستاد و مخفیانه تحقیق به عمل آورد و پیشروی سپاه هوازن به سوی مکه مسلم شد. (2)

در این هنگام پیامبر اسلام تصمیم گرفت طبق شیوه نظامی معمول خود، ابتکار عمل را در دست گرفته فرصت حمله به دشمن ندهد، از این رو عتاب بن اُسَید را حکمران مکه قرار داد (3) و با دوازده هزار سپاهی، (ده هزار نفر کسانی که از مدینه همراه او بودند و دو هزار نفر از اهل مکه که تازه مسلمان شده بودند) (4) به سوی دشمن حرکت کرد و قبیله بنی سَلیم را در مقدم سپاه قرار داد. (5) در راه، برخی از مسلمانان به واسطه کثرت سپاه اسلام دچار غرور شده گفتند ما به خاطر کمی سپاه شکست نخواهیم خورد؛ (6) اما عملاً قضیه بر عکس شد و

چنانکه خداوند در قرآن یاد کرده است (7) فزونی افراد در این جنگ، سودی به بار نیاورد.

شکست و عقب نشینی مسلمانان در آغاز جنگ

ارتش اسلام در تاریکی صبحگاهی به وادی حنین سرازیر شد، اما جنگجویان هوازن که قبلاً در شیارها و پشت سنگها و پیچ و خمهای دره حنین پنهان شده و موضع گرفته بودند،

ص: 288

-
- 1- ابن هشام، السیره النبویه (قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي)، ج 4، ص 80؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک (بیروت: دارالقاموس الحدیث)، ج 3، ص 126.
 - 2- ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 82؛ طبری، پیشین، ج 2، ص 127؛ واقدی، پیشین، ج 3، ص 893.
 - 3- واقدی، پیشین، ص 889؛ طبری، پیشین، ص 127.
 - 4- ابن هشام، پیشین، ص 83؛ طبری، پیشین، ص 127؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 150؛ طبرسی، اعلام الوری، ط 3، المکتبه الإسلامیه، ص 113؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52.
 - 5- واقدی، پیشین، ص 893؛ ابن سعد، پیشین، ص 150.
 - 6- واقدی، پیشین، ص 889؛ ابن سعد، پیشین، ص 150؛ طبرسی، پیشین، ص 113؛ شیخ مفید، الإرشاد (قم: مکتبه بصیرتی)، ص 74.
 - 7- توبه (9): 25.

ناگهان از مخفیگاه‌ها بیرون آمده و بر مسلمانان تاختند. (1) حمله غافلگیرانه دشمن، مسلمانان را سراسیمه و وحشت زده کرد. نخست قبیله بنی سلیم که در مقدم سپاه بود، عقب نشینی و فرار کردند (2) و سپس گروه‌های دیگر به دنبال آنها پا به فرار گذاشتند، به حدی که فقط علی علیه السلام با تنی چند در کنار رسول خدا باقی ماندند و در برابر دشمن ایستادگی کردند. (3)

طبق نقل شیخ مفید تنها نه نفر از هاشمیان در کنار رسول خدا باقی ماندند که یکی از آنها علی علیه السلام بود. عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر، سمت راست، و فضل بن عباس در سمت چپ رسول خدا قرار داشتند و علی علیه السلام پیشاپیش آن حضرت، شمشیر می زد. (4)

پیروزی درخشان مسلمانان در مرحله نهایی

با گریختن مسلمانان، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که همواره الگوی صبر و استقامت و نمونه بارز شجاعت بود، کوچک ترین ضعف و تزلزل به خود راه نداد و همچنان ثابت و استوار در میدان جنگ باقی ماند و خطاب به فراریان فرمود: «مردم! کجا می گریزید؟ بیایید و بازگردید که منم

پیامبر خدا، منم محمد بن عبدالله». و به عموی خود عباس (که یکی از هاشمیان باقی مانده در میدان جنگ بود و صدای بلند و رسایی داشت) فرمود: «مردم را صدا کن و عهد و بیعتی را که با من داشتند به یاد آنها بیاور.» عباس با صدای بلند فریاد کرد: «ای اهل بیعت شجره! ای اصحاب سوره بقره! به کجا فرار می کنید؟! عهد و پیمانی را که با پیامبر داشتید به یاد آرید.» (5)

در پرتو پایداری و استقامت پیامبر اسلام و دعوت فراریان به بازگشت و مقاومت،

ص: 289

- 1- ابن هشام، پیشین، ص 85؛ واقدی، پیشین، ص 895؛ طبری، پیشین، ص 128؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 114؛ مجلسی، بحار الانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1384 ه. ق)، ج 21، ص 169؛ شیخ مفید، پیشین، ص 75.
- 2- واقدی، پیشین، ص 897؛ ابن سعد، پیشین، ص 150.
- 3- واقدی، پیشین، ص 900؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52.
- 4- الإرشاد، ص 74. در مورد شجاعت علی علیه السلام در این جنگ، ر. ک: امالی، شیخ طوسی (قم: دارالثقافه، ط 1، 1414 ه. ق)، ص 574-575.
- 5- ابن سعد، پیشین، ص 151؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 150.

مسلمانان به تدریج بازگشتند و با اجتماع بر گرد رسول خدا به مقاومت پرداختند؛ طولی نکشید که پرچمدار سپاه دشمن توسط علی علیه السلام کشته شد(1) و با امداد غیبی خداوند(2) سپاه هوازن به سختی شکست خورد و چهار هزار نفر اسیر، دوازده هزار شتر و غنایم بسیار دیگر به دست مسلمانان افتاد.(3) پس از پایان جنگ، پیامبر اسلام، بنا بر تقاضای سران قبایل شکست خورده که مسلمان شده بودند؛ اسیران را آزاد کرد.(4) شهدای این جنگ چهار نفر ذکر شده است.(5)

خداوند از شکست اولیه مسلمانان و پیروزی بعدی آنان در پرتو امداد غیبی او، چنین یاد می کند:

خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و [نیز] در روز «حنین»، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و

زمین با همه فراخی، بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید.

آن گاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد، و سپاهیان فرورستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود.(6)

ص: 290

1- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52.

2- توبه (9):26.

3- طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 116. ابن سعد تعداد اسیران و میزان غنایم را شش هزار اسیر، بیست و چهار هزار شتر، بیش از چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره، نوشته است. (الطبقات الکبری (بیروت: دارصادر)، ج 2، ص 152).

4- ابن سعد، پیشین، ص 153-155؛ طبری، پیشین، ص 132 و 135.

5- ابن هشام، پیشین، ص 101؛ ابن سعد، پیشین، ص 152؛ واقدی، پیشین، ص 922؛ ابن واضح، پیشین، ص 52؛ طبری، پیشین، ص 132.

6- «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.» (توبه (9):25-26).

جنگ تبوک (1)

در بررسی ریشه های جنگ موته، با موضع خصمانه امپراتوری روم در برابر حکومت نوپای اسلامی آشنا شدیم و دیدیم که در نخستین برخورد نظامی بین نیروهای اعزامی ارتش اسلام و ارتش محلی روم، مسلمانان دچار شکست شدند. دولت روم و ایران در آن زمان دو ابرقدرت بزرگ بودند و جنگهای متناوب طولانی با هم داشتند، اما طبعاً تحمل ظهور یک قدرت سوم را در سطح جهان نداشتند. از این رو طبیعی بود که پیروزی مسلمانان در فتح مکه و شکست قبیله هوازن در جنگ حنین، برای رومی ها (که از ناحیه شام همسایه شمالی جزیره العرب بودند) ناخوشایند باشد. با این ملاحظات و با توجه به پیروزی رومی ها در جنگ موته، انتظار تحرک نظامی از طرف امپراتوری روم، انتظار واقع بینانه ای بود. در سال نهم هجرت توسط بازرگانانی که بین مدینه و شام رفت و آمد می کردند، به پیامبر گزارش رسید که هرقل، امپراتور روم، آماده حمله به مدینه است؛ (2) حضرت این گزارش را جدی

گرفت و در صدد مقابله برآمد. امپراتوری روم به لحاظ سابقه خصومت و نیز از نظر قدرت بالایی سیاسی و نظامی، بدترین دشمن مسلمانان در آن زمان به شمار می رفت. (3) گزارشها نشان می داد که هرقل تعدادی از قبایل عرب مانند لَحْم، جُدَام، عامله و غَسَّان را در این حرکت با خود متحد ساخته و پیش رزمان او تا

ص: 291

-
- 1- . تبوک محل مشهوری در نیمه راه مدینه - دمشق بوده است (قسطلانی، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1316 ه. ق)، ج 1، ص 346؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمدیه (بیروت: دارالمعرفه، ج 2، ص 125) و تا مدینه نود فرسخ فاصله داشته که در دوازده شب طی می شده است. (مسعودی، التنبیه و الأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع و النشر، ص 235) و در آن زمان جزء نوار مرزی متصرفات مسیحی نشین امپراتوری روم در شام بوده است. امروز تبوک از شهرهای کشور عربستان سعودی در نزدیکی مرز اردن است و تابلوی جاده مدینه به سمت شمال، مسافت این شهر تا تبوک را شش صد کیلومتر و اندی نشان می دهد.
 - 2- . واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس (بیروت: مؤسسه الأعلمی للطبوعات)، ج 3، ص 990؛ ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 165؛ قسطلانی، پیشین، ص 346؛ حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 99. این گزارش توسط بازرگانان نبطی بود که روغن و آرد سفید به مدینه حمل می کردند. (واقدی، پیشین، ص 989-990).
 - 3- . واقدی، پیشین، ص 990.

بلقاء پیشروی کرده اند(1) و هرقل، خود در «حمص» اقامت گزیده است.(2)

این گزارش هنگامی رسید که هوا به شدت گرم،(3) و هنگام برداشت میوه بود و مردم در مضیقه به سر می بردند و ترک خانه و زندگی، برایشان سخت بود.(4) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلام بسیج عمومی کرد و از مکه و قبایل عرب بادیه نشین استمداد نمود و از مسلمانان خواست در تأمین هزینه و وسایل جنگ، همکاری کنند.(5) حضرت برخلاف شیوه همیشگی که در سفرهای جنگی، روی ملاحظات نظامی، مقصد را اعلام نمی کرد، این بار اعلام نمود که مقصد، تبوک است تا مردم خود را برای دوری راه و مشکلات و رنجهای سفر آماده کنند.(6)

مسلمانان با وجود شرایط نامناسب، با اخلاص و صمیمیت بسیار بالایی، خودیاری کردند(7)

و تعداد سی هزار سپاهی(8) با ده هزار اسب(9) و دوازده هزار شتر(10) آماده حرکت شدند. در مقابل، منافقان، نه تنها بی هیچ عذری از حرکت به سوی جبهه خودداری کردند،(11) بلکه مردم را نیز به بهانه گرمی هوا از رفتن باز می داشتند(12) که در نکوهش آنان

ص: 292

-
- 1- . واقدی، پیشین، ابن سعد، پیشین.
 - 2- . ابن سعد، پیشین، ص 166.
 - 3- . ابن سعد، پیشین، قسطلانی، پیشین؛ حلبی، پیشین؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک (بیروت: دار القاموس الحدیث)، ج 3، 142.
 - 4- . واقدی، پیشین، ص 992؛ طبری، پیشین؛ حلبی، پیشین؛ ابن هشام، السیره النبویّه (قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی، 1955 ه. ق)، ج 4، ص 159.
 - 5- . ابن سعد، پیشین، واقدی، پیشین، ص 990-991؛ قسطلانی، پیشین، ج 1، ص 347؛ حلبی، پیشین؛ ابن هشام، پیشین، ص 160؛ طبرسی، اعلام الوری، دارالکتب الإسلامیه، ص 122.
 - 6- . ابن سعد، پیشین، ص 165 و 167؛ واقدی، پیشین؛ قسطلانی، پیشین، ص 346؛ طبرسی، پیشین؛ حلبی، پیشین، ص 99؛ ابن هشام، پیشین، ص 159.
 - 7- . واقدی، پیشین، ص 991؛ طبری، پیشین، ج 3، ص 142.
 - 8- . ابن سعد، پیشین، ص 166؛ واقدی، پیشین، ص 996 و 1002؛ قسطلانی، پیشین، ص 349؛ حلبی، پیشین، ص 102.
 - 9- . واقدی، پیشین، ص 1002؛ ابن سعد، پیشین، ص 166.
 - 10- . مسعودی، التنبیه والأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع والنشر)، ص 235.
 - 11- . ابن سعد، پیشین، ص 165، 166؛ واقدی، پیشین، ص 995.
 - 12- . واقدی، پیشین، ص 993؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 160؛ قسطلانی، پیشین، ص 342.

آیه نازل شد. (1) برخی از مسلمانان نیز بدون عذر موجه، از همراهی سپاه اسلام کوتاهی ورزیدند و قرآن کریم آنان را «متخلفان» (برجای ماندگان) نامید و نکوهش کرد. (2) چند تن نیز با وجود علاقه شدید به شرکت در جهاد، به علت فقدان سازوبرگ جنگی، از حضور در جبهه محروم ماندند. (3)

جانشینی علی علیه السلام در مدینه

آن روز وضع مدینه حسّاس بود و چنان که دیدیم ارتش اسلام، عازم محل بسیار دوری بود و از طرف دیگر منافقان با وجود تظاهر به اسلام، از همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی نموده در مدینه ماندند، در حالی که عبدالله بن ابی طرفداران فراوانی دور خود جمع کرده بود. (4)

علاوه بر منافقان، بیم توطئه دشمنان شکست خورده اسلام در مکه و اطراف آن و در میان بادیه نشینان اطراف مدینه نیز می رفت. از این رو لازم بود در غیاب پیامبر اسلام، مرد نیرومندی مرکز حکومت نوین اسلام را اداره و از هر گونه توطئه جلوگیری کند، و گرنه

ممکن بود حوادث ناگواری اتفاق بیفتد. با این ملاحظات، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داده به او فرمود: «برای اداره مدینه باید یا من بمانم یا تو.» (5)

مسعودی می نویسد:

مشهورتر آن است که رسول خدا، علی را به این منظور جانشین خود در مدینه قرار داد که با متخلفان از سفر [ا] منافقان] که قبلاً گفتیم، باشد [و آنها را مهار کند]. (6)

ص: 293

1- «وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ.» (توبه (9): 81).

2- «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (توبه (9): 81).

3- توبه (9): 87، 93.

4- واقدی، پیشین، ص 995؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 162.

5- مفید، الإرشاد (قم: مکتبه بصیرتی)، ص 82؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 122.

6- والأشهر أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استخلف عليّاً على المدينة ليكون مع مَنْ ذكّرنا من المتخلفين. (التنبيه والأشراف، ص 236).

علی علیه السلام جز این جنگ، در همه غزوات، همراه پیامبر اسلام(1) و پرچمدار آن حضرت(2) بود. منافقان شایع کردند که رسول خدا، علی علیه السلام را به این علت در مدینه واگذاشته که عنایتی به او ندارد! علی علیه السلام از این شایعه ناراحت شده، سلاح خود را برداشت و در جُزف(3) به حضور پیامبر رسید و سخنان منافقان را بازگو و از این وضع شکوه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دروغ گفته اند، من تو را جانشین خود قرار داده ام، برگرد و جانشین من در میان کسان من و کسان خود باش، آیا راضی نمی شوی که نسبت به من، همچون هارون باشی نسبت به موسی، جز این که پس از من پیامبری نیست.(4)

طبق نقل شیخ مفید فرمود:

برادر! به جای خود برگرد؛ زیرا مدینه جز توسط من یا تو، به خوبی اداره نمی شود، تو جانشین من در میان خانواده ام، شهر محل هجرت من و قوم من هستی، آیا راضی نمی شوی که... (5)

ابن عبدالبرّ قرطبی - از دانشمندان قرن پنجم اهل سنت - می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک، علی را جانشین خود در مدینه و در میان خانواده خود قرار داد و به او فرمود: تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی هستی...»(6)

بنا به نقل بخاری و مسلم، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در پاسخ اظهارات علی علیه السلام، او را به هارون برادر

ص: 294

- 1- ابن عبدالبرّ، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب (در حاشیه الإصابه)، ج 3، ص 34؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج 3، ص 104؛ قسطلانی، المواهب اللدنیه، ج 1، ص 348.
- 2- ابن عبدالبرّ، پیشین، ص 27؛ جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، 1403 ه. ق، ج 4، ص 193-196.
- 3- جُزف، محلی در سه میلی مدینه بوده است.
- 4- أفلا- ترضی یا علی أن تكون منی بمنزلہ هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 163؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج 3، ص 104).
- 5- إرجع یا أخي إلى مکانک، فان المدینه لا- تصلح إلا- بی أو بک، فانت خلیفتی فی أهل بیتی و دار هجرتی و قومی، أما ترضی... (الإرشاد، ص 83).
- 6- خلفه رسول الله علی المدینه و علی عیاله بعده فی غزوه تبوک و قال له أنت منی... (الإستیعاب، ج 3، ص 34).

این سخن تاریخی پیامبر اسلام که به «حدیث منزلت» مشهور است، از دلایل روشن و واضح امامت و جانشینی علی علیه السلام است؛ زیرا گرچه سخن پیامبر اسلام در مورد حادثه خاص یعنی سفر تبوک است، اما استثنای منقطع نشان می دهد که علی علیه السلام جز مقام نبوت، در تمام

شؤون، و از آن جمله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با هارون، برادر موسی یکسان است. (2)

ص: 295

1- صحیح بخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی، (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407، ه. ق)، ج 6، ص 309؛ المغازی، باب 195، ح 857؛ صحیح مسلم، بشرح النووی (بیروت: دارالفکر، 1401 ه. ق)، ج 15، ص 175؛ فضائل الصحابه، فضائل علی بن ابی طالب. گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام مبنی بر اینکه او نسبت به آن حضرت، همچون هارون نسبت به موسی است، علاوه بر کتابهایی که نام برده شد، در منابع یاد شده در زیر نیز آمده است: المواهب اللدنیه، ج 1، ص 348؛ الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، (در حاشیه الإصابه)، ج 3، ص 34؛ البدایه والنهایه، ج 5، ص 7 و ج 8، ص 77؛ مسند احمد، ج 1، ص 179؛ کنز العمّال، ح 14242، 32881، 36572؛ الجامع الصحیح، ترمذی، المناقب، باب 21، ح 3730؛ التنبییه والاشراف، ص 235؛ الصواعق المخرقه، ص 121؛ الاصابه، ج 2، ص 509، شماره 5688؛ سیره زینی دحلان، ج 2، ص 126؛ مروج الذهب، ج 3، ص 14؛ امالی شیخ طوسی، ص 599. در اینجا باید گفت که طبق نقل بعضی از منابع، پیامبر اسلام در این سفر محمدبن مسلمه و براساس نقل برخی دیگر، سباع بن عرفطه را جانشین خود در مدینه قرار داد. (ر. ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 162؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 102؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 143؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 165؛ المواهب اللدنیه، ج 1، ص 348). اما چنان که ملاحظه شد، با توجه به کثرت و بلکه تواتر روایات جانشینی علی علیه السلام، آن هم در منابع معتبر شیعه و سنی، نمی توان به روایات مخالف آنها اعتماد کرد. ابن عبدالبرّ، از مورخان و رجال نویسان و فقیهان بزرگ اهل سنت در قرن پنجم، می نویسد: حدیث أنت متّی بمنزله هارون من موسی را گروهی از صحابه نقل کرده اند و این حدیث از موثّق ترین و صحیح ترین روایات است و آن را سعد بن ابی وقاص، ابن عباس، ابوسعید خدری، امّسلمه، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبدالله انصاری و گروه انبوهی که ذکر نام آنها به طول می انجامد، نقل کرده اند. (الاستیعاب، ج 3، ص 34).

2- اما با وجود چنین دلالت روشن، از میان دانشمندان اهل سنت، حلبی شامی و ابن تیمیه با تعصب و تفکر خاصی که داشته اند، در دلالت این حدیث تشکیک کرده اند. برای آگاهی بیشتر پیرامون دلالت این حدیث و نیز تفصیل منابع و طرق آن که بالغ بر بیش از صد طریق است، به کتاب الغدیر، ج 3، ص 197-201؛ احقاق الحق، ج 5، ص 133-234 و کتاب پیشوائی از نظر اسلام، تألیف استاد آیت الله جعفر سبحانی (انتشارات مکتب اسلام، 1374 ش)، فصل پانزدهم مراجعه فرمایید.

ارتش اسلام با وجود همه دشواریها، از مدینه حرکت کرد، اما چنان که تا حدی قابل پیش بینی بود، مسلمانان در راه تبوک، به علت طول مسافت، کمی تعداد مرکبها (برای هر سه نفر یک اسب)، گرمی هوا، به ویژه کم آبی و تشنگی، دچار مشکلات و زحمات فراوانی شدند و از این رو، این جنگ در تاریخ اسلام نام «غزوه العُسره»⁽¹⁾ و «جیش العُسره»⁽²⁾ به خود گرفت.

در حال ارتش اسلام پس از طی مسافت طولانی، به سرزمین تبوک رسید، اما اثری از نیروی نظامی روم مشاهده نگردید. گزارش حرکت ارتش روم بی اساس بوده است.⁽³⁾ و این شایعه را به منظور ایجاد رعب و نگرانی در جبهه اسلام طرح کرده بودند.⁽⁴⁾

معاهدات پیامبر اسلام با امرای محلی

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست روز در تبوک توقف کرد⁽⁵⁾ و در این مدت، با حاکم «أیله» و با مردم سرزمین «جرباء» و «اذرح» پیمان صلح بست و آنها متعهد به پرداخت جزیه شدند. و نیز

پیامبر اسلام پس از یک عملیات نظامی، با پادشاه مقتدر دومه الجندل پیمان صلح امضا کرد و او با پرداخت مبالغی، تسلیم شد.⁽⁶⁾

غزوه تبوک در رجب سال نهم هجرت رخ داد⁽⁷⁾ و ابعادی از آن در سوره «توبه» انعکاس

ص: 296

- 1- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 167؛ قسطلانی، المواهب اللدنیه، ج 1، ص 346؛ حلبی، پیشین، ج 3، ص 106.
- 2- صحیح بخاری، ج 6، ص 308؛ مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص 235؛ قسطلانی، پیشین، ص 346. این نام و عنوان، از آیه 117 سوره توبه «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ...» گرفته شده است.
- 3- واقدی، المغازی، ج 3، ص 1191-1990.
- 4- حلبی، پیشین، ص 99.
- 5- ابن سعد، پیشین، ج 2، ص 166، 168؛ واقدی، پیشین، ص 1015.
- 6- طبرسی، اعلام الوری، ص 123؛ قسطلانی، پیشین، ص 350؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 146.
- 7- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 165؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 159؛ حلبی، پیشین، ص 99؛ قسطلانی، پیشین، ص 346.

یافته است که عمدتاً شامل دشواریها، مشکلات، سستی و تعلل برخی از مسلمانان به هنگام بسیج نیرو، خیانت و کارشکنی منافقان و امثال اینها است. ماجرای مشهور «مسجد ضرار» نیز همزمان با غزوه تبوک اتفاق افتاد که در آیه 107 سوره توبه از آن یاد شده است.

آثار و نتایج غزوه تبوک

گرچه در این سفر پرنج و مشقت، نبردی رخ نداد؛ اما آثار و نتایج مهمی به دنبال داشت که برخی از آنها از این قرارند:

1. پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر، با بستن پیمانهای صلح با قبایل و امرای منطقه مرزی حجاز و شام، ایمنی این منطقه را تأمین کرده، مطمئن شد که آنها با قیصر روم همکاری نخواهند کرد.

2. با این حرکت نظامی، فرماندهان سپاه اسلام با راه و چاه و مشکلات این منطقه آشنا شده، طریقه لشگرکشی در برابر قدرتهای بزرگ آن روز را آموختند. از این نظر، شاید بی جهت نبود که نخستین نقطه ای که مسلمانان پس از درگذشت پیامبر اسلام فتح کردند، سرزمین شام بود.

3. در این بسیج عمومی، مؤمنان و منافقان از یکدیگر شناخته شدند و نوعی تصفیه و جداسازی در صفوف مسلمانان به عمل آمد. (1)

4. بالا رفتن اعتبار نظامی مسلمانان، گرایش قبایل مختلف عرب به اسلام و دیدار نمایندگان آنها با پیامبر اسلام به منظور اعلام اطاعت، از دیگر آثار و نتایج مهم این حرکت نظامی بود که در اینجا به توضیح آن می پردازیم:

نفوذ و گسترش اسلام در جزیره العرب

چنان که فتح مکه نقطه عطفی در گسترش نفوذ اسلام در جزیره العرب بود، جنگ تبوک نیز گام مهم دیگری در این جهت بود؛ زیرا با این حرکت که در واقع مانور بزرگی بود، حیثیت و اعتبار نظامی مسلمانان بالا رفت و همگان فهمیدند که قدرت نظامی اسلام به جایی رسیده

ص: 297

1- . جعفر سبحانی، فروغ ابدیت (قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ 5، 1368)، ج 2، ص 403-404.

است که می تواند در نقطه ای دوردست، با بزرگ ترین قدرت جهان مقابله کند. تأثیر سیاسی و نظامی این مانور به حدی بود که پس از بازگشت پیامبر اسلام به مدینه، نمایندگان قبایل بسیاری که تا آن روز مسلمان نشده بودند، دوران شرک و بت پرستی را خاتمه یافته دانسته، وارد مدینه شدند و اعلام اطاعت کردند. تعداد نمایندگانی که آن سال بدین منظور به حضور پیامبر اسلام رسیدند، به قدری زیاد بود که سال نهم را «سنه الوفود» (سال ورود هیأت‌های نمایندگی قبایل به مدینه برای دیدار با پیامبر صلی الله علیه و آله) نامیده اند. (1)

اعلام برائت از مشرکان

پس از فتح مکه، فضای مساعدی برای گسترش توحید و ریشه کن شدن بت پرستی و سایر خرافات و افکار باطلی که از بت پرستی نشأت می گرفت، به وجود آمد و بیشتر مردم شهرها و بادیه ها دست از بت پرستی کشیده، به اسلام گرویدند. اما گروهی متعصب و نادان هنوز حاضر نبودند از فرهنگ غلط جاهلی، دست بردارند و پذیرش آیین نوین محمد صلی الله علیه و آله، برای آنان سخت و گران بود.

از طرف دیگر، گرچه رسول خدا تا آن زمان چند بار عمره انجام داده بود، اما هنوز فرصت برگزاری حج (به دور از پیرایه هایی که در دوران بت پرستی به آن بسته شده بود) پیش نیامده بود، و مشرکان همچنان حج را به صورتی ناقص و آمیخته با خرافات و پیرایه ها برگزار می کردند و از سوی سوم، پس از فتح مکه دو گونه معاهده میان رسول خدا و مشرکان بسته شده بود:

1. معاهده عمومی مبنی بر این که برگزاری حج برای همه کس آزاد باشد و از حج هیچ کس جلوگیری نشود و نیز در ماههای حرام، امنیت برقرار شود و هیچ کس مورد تعرض قرار نگیرد.

2. معاهده مدت دار با برخی از قبائل عرب. (2)

ص: 298

1- ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 205. سیره نویسان فهرستی از این وفدها را ثبت کرده و تعداد آنها را بیش از شصت نوشته اند. ر.

ک: الطبقات الکبری، ج 1، ص 291-359؛ تاریخ پیامبر اسلام، محمدابراهیم آیتی، ص 609-642.

2- ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 190.

پس از غزوة تبوک، آیات سورة «برائت» نازل شد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مأموریت یافت از مشرکان اعلام بیزاری نموده نقطه پایانی برای این معاهده ها بگذارد، و نیز چند دستورالعمل دیگر را که در آن آیات آمده بود، اجرا کند. مضمون آیات نخست سورة برائت بدین قرار است:

[این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهد] است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید، پس [ای مشرکان، چهار ماه دیگر با امنیت کامل] در زمین بگردید و بدانید که شما نمی توانید خدا را به ستوه آورید، و این خداست که رسوا کننده کافران است.

و [این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند [با این حال] اگر [از کفر] توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید پس بدانید که شما خدا را در مانده نخواهید کرد، و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده. مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید، و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده اند، پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید، چرا که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

پس چون ماههای حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره در آورید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را برایشان گشاده گردانید، زیرا خدا آمرزنده مهربان است. (1)

بیک و نماینده مخصوص پیامبر

پس از نزول این آیات، پیامبر اسلام قسمتی از آیات آغازین سورة برائت را به ابوبکر آموخت و به او مأموریت داد این آیات را در روز عید قربان در اجتماع حاجیان، بخواند.

ص: 299

ابوبکر رهسپار مکه شد. در این هنگام، وحی الهی نازل گردید و به پیامبر دستور داد که باید این پیام را خود او، یا کسی که از اوست، به مردم ابلاغ کند. (1) با دریافت این پیام، رسول خدا صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام، فرمان داد به سمت مکه حرکت کند و در راه، آیات را از ابوبکر بگیرد و در اجتماع حاجیان، به مشرکان ابلاغ کند. علی علیه السلام در حالی که بر شتر مخصوص پیامبر سوار شده بود، راه مکه را در پیش گرفت و سخن پیامبر را به ابوبکر رسانید. او آیات را به علی علیه السلام تسلیم نمود و با ناراحتی به مدینه بازگشت و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و اظهار داشت: «مرا برای این کار لایق و شایسته دیدی، ولی چیزی نگذشت که مرا از این مأموریت عزل و برکنار نمودی، آیا در این مورد فرمانی از خدا رسید؟»

پیامبر فرمود: «پیک الهی رسید و گفت جز من یا کسی که از خود من است، شخص دیگری برای این کار صلاحیت ندارد.»

متن اعلام براءت و اخطاریه پیامبر صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام وارد مکه شد و در روز دهم ذی الحجه آیات نخست سوره براءت را در اجتماع عمومی قرائت نمود (2) و اخطاریه پیامبر را بدین شرح به گوش تمام حاجیان رسانید:

1. خدا و پیامبر اسلام از مشرکان بیزارند.

2. از سال آینده هیچ مشرکی حق گزاردن حج ندارد.

3. هیچ کس حق طواف با بدن برهنه پیرامون کعبه ندارد. (3)

4. مشرکان از امروز چهار ماه مهلت دارند تا به مأمین و سرزمین خود بازگردند و پس از سپری شدن چهار ماه، برای هیچ مشرکی عهد و پیمانی نخواهد بود مگر کسانی که با رسول

ص: 300

1- «لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک.»

2- این حادثه با اندکی اختلاف در جزئیات، در منابع و مآخذ یاد شده در زیر آمده است: تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 154؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 190؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 291؛ تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 3؛ تذکره الخواص، ص 57؛ البدایه والنهایه، ج 5، ص 37 و 38 و ج 7، ص 358؛ تفسیر روح المعانی، ج 1، تفسیر سوره «توبه»؛ تفسیر المنار، ج 10، ص 157.

3- طواف برهنه، یکی از مظاهر انحطاط دینی مشرکان بود و ریشه در انحصارطلبی قریش داشت. در این باره در فصل سوم از بخش اول این کتاب، در بحث «وضع آشفته دینی» توضیح داده ایم.

خدا معاهده و پیمانی دارند، پیمان اینان تا پایان مدت به قوت خود باقی خواهد بود.

5. هیچ کافری وارد بهشت نمی شود. (1)

به دنبال این اخطار و اعلام برائت، هنگامی که مشرکان به موطن خود بازگشتند، یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: اکنون که قریش مسلمان شده چه می کنید؟ و آنگاه مسلمان شدند. (2)

و از آن سال بعد، هیچ مشرکی حج به جا نیاورد و هیچ کس با بدن برهنه طواف نکرد. (3)

ص: 301

1- . مفاد اخطاریه پیامبر اسلام، با اختلاف از نظر اختصار و تفصیل، در منابع یاد شده در زیر آمده است: سیره ابن هشام، ج 4، ص 191؛ تفسیرالمیزان، ج 9، ص 163 و 165؛ تفسیرالمنار، ج 10، ص 157؛ البدایه والنهایه، ج 7، ص 358؛ الغدیر، ج 6، ص 343 و 348.

2- . طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج 3، ص 154؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 291.

3- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 191؛ ابن اثیر، البدایه والنهایه، ج 5، ص 37.

مباهله با هیأت نمایندگان مسیحیان نجران(1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به موازات مکاتبه با سران و زمامداران جهان، نامه ای نیز به اسقف نجران نوشت. پیامبر در این نامه، با ستایش از خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، از او [و مسیحیان دیگر] خواست که از پرستش بندگان دست کشیده و به پرستش خداوند

روی آورند و از ولایت بندگان در آمده به ولایت خدا گردن نهند، و یا جزیه بپردازند، و در غیر این صورت در انتظار جنگ باشند.(2)

طبق برخی روایات، پیامبر اسلام، آیه 64 سوره «آل عمران»،(3) را نیز در نامه خود ذکر کرد.(4)

اسقف نجران پس از دریافت نامه پیامبر اسلام، شورایی با شرکت بزرگان نجران و شخصیت‌های مذهبی جهت بررسی موضوع تشکیل داد. چون دانشمندان مسیحی اطلاعاتی در مورد نشانه های پیامبر اسلام و بعثت قریب الوقوع او داشتند، شورا نظر داد که هیأتی عازم

ص: 306

1- . نجران یکی از مراکز یمن در سمت مکه بوده است. (یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج 5، ص 266). عمادالدین ابوالفداء (672-732 ه. ق) می نویسد: «نجران شهر کوچکی است پر از نخلستانها... از راه معتدل، از مکه تا نجران را در حدود بیست روز طی می کنند.» (تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1341، ص 127). گویا این شهر در چند قرن بعد توسعه یافته بوده است؛ زیرا زینی دحلان (1231-1304 ه. ق) می نویسد: «نجران شهر بزرگی است در هفت منزلی مکه، در سمت یمن که هفتاد و سه قریه دارد.» (السیره النبویه و الآثار المحمدیه، ج 2، ص 144). امروز چنان که نقشه کشور عربستان سعودی نشان می دهد، نجران یکی از شهرهای این کشور، نزدیک مرز یمن است.

2- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 70-71؛ ر. ک: البدایه والنهایه (بیروت: مکتبه المعارف، 1977 م)، ج 5، ص 53؛ بحار الانوار، ج 21، ص 285؛ وثائق، محمد حمیدالله، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص 34؛ علی احمدی، مکاتیب الرسول (ط 3، 1363 ش)، ج 1، ص 175.

3- . «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.»

4- . سیدبن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّه في السنّه، تحقيق: جواد الفيومي الإصفهاني (قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم، ط 2، 1377)، ج 2، ص 311.

مدینه شود تا از نزدیک با محمد صلی الله علیه و آله تماس گرفته دلایل نبوت او را بررسی کنند.

پس از ورود هیأت نمایندگان مسیحیان نجران به مدینه که در رأس آن سه تن از شخصیت‌های بزرگ مذهبی و از آن جمله خود اسقف قرار داشت، پیامبر اسلام با آنان دیدار و گفت و گو نمود، آنان را به پذیرش آیین اسلام دعوت کرد و آیاتی از قرآن مجید را تلاوت نمود. مسیحیان گفتند: ما قبل از تو مسلمان بودیم. حضرت فرمود: دروغ گفتید، سه چیز مانع اسلام شماست (به سه علت نمی توان شما را مسلمان نامید): صلیب را عبادت می کنید، گوشت خوک می خورید و خدا را دارای فرزند می پندارید [عیسی را فرزند خدا می دانید].

آن گاه بحث بر سر بندگی یا الوهیت حضرت عیسی آغاز شد، آنان به اتکای معجزات حضرت عیسی علیه السلام مانند: زنده کردن مردگان، خبر دادن از غیب، شفای بیماران و به ویژه تولد او بدون داشتن پدر، او را خدا معرفی می کردند، در حالی که پیامبر اسلام بر بشر بودن او تأکید

داشت. سخن در این باره به درازا کشید و آنان بشریت حضرت عیسی علیه السلام را نپذیرفتند. در این هنگام از طرف خداوند وحی نازل شد که:

کسانی که گفته اند خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شده اند. (1) در واقع، مثلی عیسی نزد خدا همچون مثلی [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت:

«باش»، پس او وجود یافت. (2) [اگر نداشتن پدر دلیل بر این باشد که عیسی فرزند خدا است، آدم برای این منصب شایسته تر است زیرا او نه پدر داشت نه مادر! [] آنچه درباره عیسی گفته شد] حق [و] از جانب پروردگار تو است. پس، از تردید کنندگان مباش. (3) پس هرگاه بعد از دانشی که درباره مسیح به تو رسیده [باز] کسی با تو مواجه کند، بگو:

«بیاید ما فرزندان خود را دعوت نمایم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نمایم، شما هم زنهای خود را، ما از نفوس خویش دعوت نمایم، شما هم از

ص: 307

1- «لقد کفر الذین قالوا إنّ الله هو المسيح بن مریم.» (مانده (5): 17).

2- به نقل طبرسی، حدود هفتاد آیه از آیات سوره آل عمران، بدین مناسبت نازل شد. (اعلام الوری، ص 129).

3- «إنّ مثّل عیسی عند الله کمثّل آدم خلّقه من تراب ثمّ قال له کُن فیکون * الحقی من ربک فلا تکن من الممّترین.» (آل عمران (3): 60).

نفوس خود، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. (1). طبرسی، اعلام الوری (تهران: دارالکتب الإسلامیه، ط 3)، ص 129؛ مجمع البیان، ج 2، ص 452؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 337. (2)

پس از نزول این آیات پیامبر اسلام فرمود: «خدا به من دستور داده است که اگر پیرو اسلام نشوید، با شما «مباحله» کنم.» (3)

آنان گفتند: در این باره فکر می کنیم، آن گاه به مقرّ خود باز گشته در جمع خویش به مشاوره پرداختند. اسقف و بزرگ هیأت به آنان هشدار داد که محمد فرستاده خداست و در

صورت مباحله با او دچار عذاب خدا و هلاک می شوید؛ اما آنان زیر بار نرفتند و بر مباحله پای فشردند. قرار مباحله برای فردای آن روز بود، در این هنگام اسقف گفت: ببینید فردا محمد چگونه به مباحله حاضر می شود؟ اگر با فرزندان و اعضای خانواده اش بیاید از مباحله با او خودداری کنید [زیرا نشانه این است که به گفته های خود ایمان دارد و حاضر است در این راه، نه تنها جان خود، بلکه جان گرامی ترین افراد خاندانش را نیز به خطر افکند] و اگر با یاران و پیروانش حاضر شود با او مباحله کنید و بدانید ادعاهای او بی اساس است [و با آوردن این افراد، شکوه ظاهری خود را به ما نشان می دهد]. (3)

فردای آن روز پیامبر همراه علی، فاطمه، حسن و حسین در موعد مقرر جهت مباحله حضور یافت. (4) اسقف با مشاهده همراهان پیامبر، پرسید: اینها کیانند؟ گفتند: این، پسر عموی وی و این، دخترش و این دو، پسران او هستند. (5) اسقف به همراهان گفت: من

ص: 308

1- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.» (آل عمران 61: -2)

3- . حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دار المعرفه)، ج 3، ص 235-236؛ زینی دحلان، السیره النبویه، ج 2، ص 144؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 347. (با اندکی اختلاف). علامه مجلسی گزارشها و روایات مربوط به دیدار و مناظره پیامبر اسلام با هیأت نجرانی را در جلد 21 بحار الانوار، از صفحه 319 تا 355 از منابع مختلف گرد آورده است.

4- . حلبی، السیره الحلبیه، ج 3، ص 236؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمديه، ج 2، ص 144.

5- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 72؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 129.

چهره هایی را مشاهده می کنم که اگر از خدا درخواست کنند که کوه را از جای برگند، حتماً از جا کنده خواهد شد، با اینان مباحله نکنید و گرنه هلاک می شوید و در روی زمین یک نفر مسیحی باقی نمی ماند. با هشدار اسقف، هیأت از مباحله منصرف شد. (1) و طیّ معاهده ای با پیامبر اسلام متعهد به پرداخت جزیه شدند که تفصیل آن در منابع تفسیری و تاریخی آمده است. (2)

فضیلتی بزرگ

چنان که بزرگان تفسیر و حدیث گفته اند، این که بعد از نزول آیه مباحله، پیامبر اسلام همراه این چهار نفر حاضر شد، فضیلتی بزرگ برای آنان به شمار می رود؛ زیرا آیه و حادثه مباحله نشان داد که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا و علی علیه السلام همچون جان آن حضرت اند و دخترش فاطمه علیها السلام تنها زنی بود که در مباحله حضور یافت و مصداق «نساء» در این مورد، کسی جز او نمی توانست باشد.

از عایشه نقل شده است که روز مباحله پیامبر اسلام این چهار تن را زیر عباي مشکی رنگ و خطدار خود وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.» (3)

ص: 309

-
- 1- . حلبی، پیشین، زینی دحلان، پیشین؛ زمخشری، تفسیر الکشاف (بیروت: دارالمعرفه)، ج 1، ص 193؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر) (بیروت: دار التراث الإسلامی)، ج 8، ص 82؛ سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 231 (به نقل از تفسیر ثعلبی)؛ قاضی بیضاوی، انوار التنزیل، ص 74.
 - 2- . ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 72؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 358؛ فتوح البلدان، ص 75-76؛ وثائق، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص 134، 135؛ السیره النبویه و الآثار المحمّديه، ج 2، ص 144؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 236؛ تفسیر کشاف، ج 1، ص 191، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج 8، ص 182؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 232.
 - 3- . (احزاب (33): 32)؛ زمخشری، پیشین. فخر رازی بدون نام بردن از عایشه، این روایت را نقل کرده و اضافه می کند: «بدان که این روایت در میان اهل تفسیر و حدیث همچون حدیث صحیح و مورد اتفاق است.» (تفسیر کبیر، ج 8، ص 82). شبلنجی می گوید: «این روایت از طرق متعدد صحیح نقل شده است.» (نور الأبصار، ص 111).

همراهی این چهار نفر با پیامبر اسلام در مباحله، مورد اتفاق دانشمندان شیعه و اهل سنت است و در منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی فراوانی نقل شده است (1) و محققان بر این

فضیلت بزرگ تأکید کرده اند.

مسلم - محدث بزرگ اهل سنت - از سعد وقاص نقل می کند که گفت: روزی که آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ» نازل شد، رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و گفت: «خدایا اینان خاندان من اند.» (2)

زمخشری پس از نقل قضیه مباحله و روایت عایشه می گوید: «این قضیه نیرومندترین دلیل

ص: 310

1- . از آن جمله در منابع یاد شده در زیر: تفسیر الکشاف، ج 1، ص 193؛ مفاتیح الغیب، (تفسیر الکبیر)، ج 8، ص 82؛ الدر المنثور، (دارالفکر)، ج 2، ص 231 تا 233. (به نقل از حاکم، ابن مردویه، ابونعیم در کتاب الدلائل؛ مسلم، ترمذی، ابن المنذر، بیهقی در کتاب السنن، و ابن جریر)، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 71؛ ابوسعید واعظ خرگوشی، شرف النبى، ترجمه نجم الدین محمود راوندی (تهران: انتشارات بابک، 1361)، ص 262؛ قاضی بیضاوی، انوارالتنزیل، (ط قدیم رحلی)، ص 74؛ نورالابصار، ص 111؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، تدوین و ترتیب و مقدمه: عبدالرزاق حرز الدین، ص 226. اما مبسوطترین و گسترده ترین گزارش را در این باره مرحوم سید بن طاووس در کتاب الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّه فی السنه، ج 2، ص 310-348 آورده است. اما با وجود این همه روایات حاکی از حضور اهل بیت در مباحله، برخی از مورّخان، برحسب گرایشهای متعصبانه، روایات مباحله را دستکاری کرده و بر حسب سلیقه خود، حذف و اضافه هایی در آن به عمل آورده اند، از آن جمله، بلاذری، ابن کثیر، و شعبی، نام علی علیه السلام را از حدیث مباحله حذف کرده اند! (ر. ک: فتوح البلدان، ص 75، البدایه والنهایه، ج 5، ص 54؛ الدر المنثور، ج 2، ص 232). و حلبی و زینی دحلان، عایشه و حفصه را نامزد حضور در مباحله قرار داده از عمر نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. «اگر با آنها (مسیحیان) مباحله می کردم، دست علی و حسن و حسین و فاطمه و عائشه و حفصه را می گرفتم و حاضر می شدم.» (السیره الحلبیه، ج 3، ص 236؛ السیره النبویه و الآثار المحمدیه، ج 2، ص 144-145) و سیوطی از ابن عساکر نقل کرده که پیامبر اسلام برای مباحله، ابوبکر و فرزندان وی، عمر و فرزندان او، عثمان و فرزندان وی، و علی و فرزندان او را دعوت کرد!! (الدر المنثور، ج 2، ص 333). آثار جعل و تحریف در این روایات به قدری آشکار است که نیازی به توضیح ندارد، فقط در حدّ اشاره یادآوری می کنیم که اگر کلمه «نساءنا» شامل همسران پیامبر نیز می شد، چرا و چگونه تنها دو نفر از آنان (دختران دو خلیفه!) شایستگی حضور در مباحله را داشتند؟!

2- . صحیح مسلم، بشرح النووی، ج 15، ص 176.

بر فضیلت اصحاب کساء و برهانی آشکار بر حقانیت پیامبر اسلام است.» (1)

قاضی بیضاوی نیز پس از نقل داستان مباحله می گوید: «این مطلب دلیل بر حقانیت نبوت پیامبر و فضیلت همراهان او از اهل بیت آن حضرت است.» (2)

سیدبن طاووس در کتاب سعدالسعود می نویسد: «محمد بن العباس بن مروان در کتاب خود منازل من القرآن فی النبّی و اهل بیته حدیث مباحله را از پنجاه و یک طریق از صحابه و غیر صحابه نقل کرده است.» (3)

در پایان این بحث یادآوری می شود که درباره تاریخ سال و ماه و روز حادثه مباحله، اختلاف نظر وجود دارد، (4) و چون فرصت بررسی این مسأله در این جا نیست، طبق روال سیره نویسان، آن را در سال دهم هجرت آوردیم.

فصل سوم: حجّه الوداع و رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

حجّه الوداع

حج، مهم ترین برنامه عبادی - سیاسی در اسلام است و بنیانگذار آن، حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. در فصل دوم از بخش اول این کتاب، در بحث وضع آشفته دینی و نیز در بحث قدرت و نفوذ قریش، توضیح دادیم که تا زمان ظهور اسلام، قریش و عموم مشرکان، حج و عمره انجام می دادند، اما در واقع حج درستی نبود، آنان حج ابراهیمی را مسخ کرده و به صورت ناقص و آمیخته با خرافات انجام می دادند.

در این جا اضافه می کنیم که قریش خود را «سُکّان حرم اللّٰه» (حرم نشین) (5) می دانستند و چون سرزمین «عرفات» خارج از حرم است، قریش در موسم حج، برخلاف عموم مشرکان، به عرفات نمی رفتند، بلکه در مُزدلفه (مشعر) وقوف می کردند (6) و از آنجا عازم منی می شدند. از طرف دیگر مردم یثرب در کنار بت «مناه» که در سر راه مکه - یثرب و در کنار دریا قرار داشت؛ (7) مُحرم می شدند، و کسانی که در آنجا مُحرم می شدند، فاصله بین صفا و مروه

را (که می بایست هفت بار، سعی کنند) طی نمی کردند. (8) همچنین مشرکان در موسم حج برخلاف سنت ابراهیمی، پیش از غروب خورشید، از عرفات به سوی مُزدلفه (مشعر) کوچ می کردند. (9) مجموع اینها باعث شده بود که چهره حج ابراهیمی مشوّش، و این عبادت بزرگ توحیدی به شرک و خرافه آلوده گردد.

با نزول آیه و جوب حج، (10) رسول خدا با اعلام قبلی، با جمعیت انبوه مسلمانان مدینه و مردم بادیه، عازم حج شد (11) و در این سفر، حج ابراهیمی را عملاً به مسلمانان آموخت.

حضرت ضمن مراسم حج، تأکید داشت که مسلمانان اعمال حج را با دقت از او یاد بگیرند؛ زیرا شاید سال آینده، حج نصیب او نشود. (12) رسول خدا می فرمود: «مواظب مواقف و مشاعر حج باشید؛ زیرا آنها از میراثهای ابراهیم است.» (13)

پیامبر در این سفر، بدعتهای مشرکان و (به ویژه) قریش را در حج از بین برد، از آن جمله با آنکه خود او از قریش بود، در عرفات، وقوف و از آنجا به مُزدلفه کوچ کرد؛ (14) زیرا دستور خدا بود که: «سپس، از همان جا که مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید.» (15) همچنین حضرت پس از غروب خورشید، از عرفات کوچ کرد. (16)

این حج، به لحاظ مناسبت‌هایی که در بر داشته، «حَجَّةُ الْوُدَاعِ»، «حَجَّةُ الْاِسْلَامِ» و «حَجَّةُ الْبَلَاغِ» نامیده شد. (17)

خطبه تاریخی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ضمن مراسم حجّه الوداع، در روز عرفه، در بیابان عرفات، در میان انبوه حاجیان، خطبه ای مهم و تاریخی ایراد کرد و طی آن مسایل مهمی مطرح نمود و درباره آنها توصیه های مؤکد فرمود، از آن جمله پس از اعتراف گرفتن از حاضران در مورد حرمت و قداست آن ماه (ذیحجه) و آن روز (روز عرفه) فرمود:

مردم! تاروژی که خدا را ملاقات کنید، خونها، اموال و عرض و ناموس شما، همچون حرمت و قداست این ماه و امروز، محترم، و تجاوز بر آنها حرام است.

و سپس فرمود:

خونهای ریخته شده در جاهلیت، در عصر اسلام غیرقابل تعقیب بوده و «ریا» حرام است.

همچنین تغییر و تأخیر ماههای حرام را ناشی از افراط در کفر و آن را ممنوع معرفی کرد. (18)

در مورد زنان و حقوق آنان توصیه و تأکید نمود و فرمود: «به زنان نیکی کنید زیرا آنان امانتهای الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده اند.»

آن گاه فرمود: «حاضران به غایبان ابلاغ کنند که بعد از من پیامبری نیست و پس از شما مسلمانان، امتی نخواهد بود.»

و در ادامه سخن، مراسم و عقاید جاهلی را باطل و ملغی اعلام نمود. (19)

حادثه غدیر معرفی پیشوای آینده

در بازگشت از حجّه الوداع، در روز هیجدهم ذیحجه، در سرزمین «غدیرخُم»، (20) سه میلی جُحْفَه، با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» (21) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور توقف کاروان صد هزار نفری حجاج را در آن سرزمین بی آب و علف و در هوای بسیار گرم صادر فرمود و پس از اقامه نماز جماعت ظهر، در نقطه ای بلند قرار گرفت و خطبه ای ایراد نمود و طی آن، نخست از نزدیک شدن پایان عمر خویش خبر داد و آن گاه نظر مسلمانان را در مورد دعوت و رسالت خویش خواستار شد که همگی، ابلاغ دعوت و ارشادها و هدایتهای او را تأیید کردند. پیامبر اسلام سپس درباره «کتاب و عترت»

ص: 311

1- . تفسیر الکشاف، ج 1، ص 193.

2- . انوار التنزیل، طبع قدیم، رحلی ص 74.

3- . مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 350.

4- . جهت آگاهی بیشتر در این باره ر. ک: مکاتیب الرسول، ج 1، ص 179 و فروغ ابدیت، چ پنجم، ج 2، ص 441-445.

- 5- . ازرقی، اخبار مکه، تحقیق: رشدی (قم: منشورات الرضی، ط 1، 1411 ه. ق)، ج 1، ص 176؛ ابن عبدربه، العقد الفرید (بیروت: دارالکتب العربی، 1403 ه. ق)، ج 3، ص 313.
- 6- . واقدی، المغازی، ج 3، ص 1102؛ زینی دحلان، السیره النبویه، ج 2، ص 143.
- 7- . هشام کلبی، الأصنام، ترجمه سید محمدرضا جلالی نایینی، 1348 ش، ص 13؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 88؛ محمود شکرآلوسی، بلوغ الأرب فی معرفه أحوال العرب، تصحیح محمد بهجه الأثری، (قاهره: دارالکتب الحدیثه)، ج 2، ص 202.
- 8- . حلبی، السیره الحلبيه، ج 3، ص 317.
- 9- . واقدی، پیشین، ج 3، ص 1104.
- 10- . «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ.» (حج (22):27).
- 11- . کلینی، الفروع من الکافی (تهران: دارالکتب الإسلامیه، 1384 ه. ق)، ج 21، ص 390.
- 12- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 181؛ حلبی، پیشین، ج 3، ص 327.
- 13- . واقدی، پیشین، ص 1104.
- 14- . واقدی، پیشین، ص 1102؛ زینی دحلان، پیشین، ج 2، ص 143؛ مجلسی، پیشین، ج 21، ص 392.
- 15- . «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...» (بقره (2):199).
- 16- . واقدی، پیشین، ص 1104؛ مجلسی، پیشین، ص 379.
- 17- . زینی دحلان، پیشین، ج 2، ص 143.
- 18- . درباره تغییر دادن ماههای حرام و جابه جایی اسمی آنها، در بخش نخست این کتاب (وضع اجتماعی عرب پیش از اسلام)، زیر عنوان «ماههای حرام» بحث کرده ایم.
- 19- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، ص 250-252؛ حلبی، السیره الحلبيه، ج 3، ص 312؛ واقدی، المغازی، ج 3، ص 1111؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 186؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 380. یادآوری می شود که به گفته ابن سعد و واقدی، پیامبر اسلام، این خطبه را در بیابان منی ایراد فرموده است.
- 20- . این نقطه، آخرین مسیر مشترک کاروانیان بود و از آنجا راه حجاج مصر و عراق و مدینه از هم جدا می شد.
- 21- . ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای! و خداوند تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. خدا گروه کافران را هدایت نمی کند (مائده (5):67).

خویش (تقلین) توصیه، و تأکید نمود که مسلمانان به آن دو چنگ زند تا گمراه نشوند و افزود: خداوند به او خبر داده است که این دو، تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند، پس مردم بر آن دو سبقت و پیشی نگیرند و از آن دو عقب نمانند.

در این هنگام دست علی علیه السلام را بالا گرفت و او را به پیشوایی آینده مسلمانان معرفی کرد و فرمود:

خداوند مولای من، و من مولای مؤمنان هستم (و بر آنها از خودشان سزاوارترم و اولویت دارم) و هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما، پروردگارا علی را محور حق قرار بده.

در این هنگام آیه «... أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...»⁽¹⁾ نازل شد و اکمال دین و اتمام نعمت هدایت را با انتصاب علی علیه السلام به جانشینی پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله، اعلام نمود. آن گاه یاران پیامبر این منصب را به علی علیه السلام تبریک گفتند.⁽²⁾

این بود اجمالی از حادثه مهم غدیر که شهرت و تواتر آن، ما را از شرح و تفصیل قضیه بی نیاز می کند، چرا که دانشمندان و محققان بزرگ اسلامی ابعاد مختلف آن را تبیین نموده اند، به ویژه مرحوم علامه امینی در کتاب مهم و ارزنده خود - الغدیر - این حادثه را، هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مورد بحث قرار داده، همه جوانب این رخداد مهم را بررسی کرده است. از این رو در این جا تنها چند نکته ضروری را یادآوری نموده، به پاسخ چند سؤال مهم می پردازیم:

1. حادثه غدیر، مهم ترین سند ولایت علی بن ابی طالب و (به ترتیب زمانی) آخرین آنها

ص: 312

1- . امروز کافران از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیدند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید، امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم (مائده (5):، 3).

2- . علامه امینی، الغدیر فی الکتاب و السنّه و الأدب (بیروت: دارالکتب العربیه)، ج 1، ص 10-11.

است، اما تنها سند این معنا نیست؛ زیرا چنان که در این کتاب دیدیم، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به لحاظ اهمیت موضوع رهبری در سرنوشت امت، در همان سالهای اول بعثت خود (در جریان انذار عشیره اقربین)، «ولایت» او را همگام با «رسالت» خود مطرح کرد و بعدها نیز در هر مناسبتی (مانند جنگ تبوک) این موضوع را یادآوری می فرمود.

در مورد الهی بودن جانشینی پیامبر نیز خواندیم که در سالهای آغازین دعوت علنی، هنگام عرضه اسلام به قبایل، در پاسخ پیشنهاد رئیس قبیله بنی عامر بن صعصعه فرمود:

«جانشینی من، مربوط به خداست، آن را هر جا که بخواهد قرار می دهد.»⁽¹⁾

اگر موضع گیریهای رسول خدا (در طول سالها) در موضوع جانشینی، و تکیه او بر روی شخصیتی خاص را منصفانه در نظر بگیریم و نیز اگر سوابق درخشان، وزنه علمی، ایثارها، فداکاریها، شایستگیها و کاردانیهای اصحاب پیامبر را لحاظ کنیم و این گونه ارزشها را معیار جانشینی بدانیم، به این نتیجه خواهیم رسید که علی علیه السلام از این نظر موقعیتی منحصر به فرد داشت؛ زیرا پیامبر اسلام به وضوح تأکید بر مطرح کردن او داشت؛ و در هر مناسبتی، به گونه ای، تقدّم و افضلیت او را خاطر نشان می کرد. از لحاظ ارزشها و ملاکهای یاد شده، نیز هیچ یک از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همتای علی علیه السلام نبود.

2. چنان که اشاره شد، در شهرت و بلکه تواتر حدیث «غدیر»، جای هیچ شک و شبهه نیست. گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز به این مطلب اعتراف دارند.⁽²⁾

ص: 313

1- . الأمر لله يَضْعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.

2- . و تنها در دلالت آن بر ولایت علی علیه السلام تشکیک می کنند (که در این باره توضیح خواهیم داد) به عنوان نمونه در سمپوزیوم بین المللی شناخت شیعه که در بهمن ماه سال 1371 در شهر «استانبول» ترکیه با شرکت دانشمندان بزرگ کشورهای اسلامی و با حضور گروهی از محققان برجسته از جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردید، دکتر محمدسعید رمضان بوطی از دانشمندان نامدار دانشگاه سوریه در انتقاد از سخنان یکی از سخنرانان که منکر حدیث غدیر شده بود، گفت: «در صدور حدیث غدیر از پیامبر، جای گفت وگو نیست، ولی دلالت بر گفتار شیعه ندارد...» البته ادعای عدم دلالت آن بر اعتقاد شیعه توسط یکی از محققان ایرانی پاسخ داده شد. (آیت الله جعفر سبحانی، منطق شیعه در کنگره ها و مجامع علمی، (قم: انتشارات مکتب اسلام، چ اول، 1376 ش)، ص 21 و 27).

چنان که علامه امینی در الغدیر به اثبات رسانده، این واقعه مهم تاریخی را صد و ده تن صحابی، هشتاد و چهار تن تابعی نقل کرده و سیصد و شصت تن از علما و محدثان اهل سنت این حدیث را در کتابهای خود آورده و گروهی از آنان به صحت سند آن اعتراف نموده اند⁽¹⁾ و در میان حوادث مهم تاریخ اسلام کمتر حادثه تاریخی از چنین شهرت و اعتبار سندی برخوردار است.

البته حادثه غدیر را عمدتاً محدثان نقل کرده اند و به نظر می رسد از ناحیه مورخان (به علل و انگیزه هایی که بر اهل فضل و تحقیق پوشیده نیست) دچار سانسور شده است. از میان مورخان، یعقوبی آن را به دنبال «حجّه الوداع» به اختصار آورده است.⁽²⁾ گرچه در تاریخ طبری (که بنای آن بر شرح و تفصیل حوادث بوده است) برخلاف انتظار، این حادثه ذکر نشده است، اما وی کتاب مستقلی در اثبات غدیر به نام کتاب الولاية⁽³⁾ تألیف نموده که تا قرن هشتم

ص: 314

1- . الغدیر، ج 1، ص 14-151.

2- و خرج صلى الله عليه وآله ليلاً منصرفاً الى المدينة فصار الى موضع بالقرب من الجحفة يقال له «غدیر خُم» لثمانیه عشر ليله من ذی الحجّه و قام خطیباً و أخذ بيد علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: أَلَسْتُ اولى بالمؤمنين من أنفسِهِمْ؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: فمن كنت مولاة فعلىّ مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. (ج 2، ص 102). مسعودی (برخلاف مشهور) آن را در بازگشت از سفر حدیبیه آورده، چنین می نویسد: «... و فی منصرفه عن الحدیبیه قال لأمیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بغدیر خُم: من كنت مولاة فعلىّ مولاة و ذلك فی الیوم الثامن عشر من ذی الحجّه...» (التنبیه و الأشراف (قاهره: دارالصاوی للطبع و النشر و التألیف)، ص 221). وی در مروج الذهب نیز ضمن شمارش فضایل ممتاز علی علیه السلام، حدیث ولایت را به اختصار چنین می آورد: «الأشیاء التي استحق بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله الفضل هي: السبق إلى الإيمان، والهجرة، والنصرة لرسول الله صلى الله عليه وآله، والقربى منه، والقناعة و بذل النفس له، و العلم بالكتاب و التنزیل، و الجهاد فی سبیل الله، و الورع، و الزهد، و القضاء، و الحكم، و الفقه، و العلم، و كل ذلك لعلى عليه السلام منه النصيب الأوفر، و الحظ الأكبر، إلى ما ينفرد به من قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين آخى بين أصحابه: «أنت أخي» و هو صلى الله عليه و سلم لا ضد له و لا یند. و قوله صلوات الله عليه: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» و قوله عليه الصلاة والسلام: «من كنت مولاة فعلىّ مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...» (مروج الذهب، بيروت: دارالاندلس، ط 1، 1965)، تحقیق یوسف اسعد داغر، ج 2، ص 425).

3- . ابن شهر آشوب، معالم العلماء (نجف: المطبعة الحیدریه، 1380 ه. ق)، ص 106؛ ابن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف (قم: مطبعة النخام، 1400 ه. ق)، ابن بطریق، عمده عیون صحاح الأخبار، تحقیق مالک المحمودی و ابراهیم البهادری (قم: 1412 ه. ق)، ج 1، ص 157. از این کتاب با نامهای دیگری نیز یاد شده است مانند: کتاب الفضائل، حدیث الولاية، و کتاب غدیر خُم. گویا برخی از آنها عنوانی است که به لحاظ محتوای کتاب، از طریق کتاب شناسان به کار رفته، و برخی دیگر احتمالاً نام بخش خاصی از کتاب است که مستقلاً نیز استتساخ شده بود. چنان که در پاورقی بعدی آمده، نجاشی از آن به نام «الرد علی الحرقوصیه» یاد کرده است. «حرقوص بن زهیر» نام یکی از رهبران خوارج بوده است. گویا مقصود از این نام گذاری این بوده که مخالفان ولایت علی علیه السلام را ناصبی و خارجی نشان دهند.

موجود بوده است، و «نجاشی» (1) (م 5450 ه. ق) و «شیخ طوسی» (2) (385-460 ه. ق) از این کتاب یاد کرده و طریق خود را به آن بیان نموده اند.

ابن کثیر (م 774 ه. ق) نیز حادثه غدیر را به دنبال حجه الوداع آورده اضافه می کند:

ابوجعفر محمد بن جریر طبری، مؤلف تفسیر و تاریخ، به این حدیث توجه نشان داده و طرق و الفاظ آن را در دو جلد گرد آورده است. (3) وی سپس تعدادی از روایات طبری را درباره غدیر نقل می کند.

او در جای دیگر می نویسد: کتابی از طبری دیدم در دو جلد بزرگ که احادیث غدیر را در آن گرد آورده است. (4)

ص: 315

1- . محمد بن جریر ابو جعفر الطبری عامی له کتاب الردّ علی الحرقوصیه ذکر طرق خبر یوم الغدیر أخبرنا القاضی ابو اسحاق ابراهیم بن مخلد قال حدّثنا ابي قال حدّثنا محمد بن جریر بكتابه «الردّ علی الحرقوصیه.» (نجاشی، فهرست مصنّفی الشیعه، قم: مکتبه الداوری، ص 225). «سید بن طاوس» نیز در کتاب الإقبال، ج 2، ص 239 به همین نام یاد کرده است.

2- . محمد بن جریر الطبری، ابوجعفر صاحب التاریخ، عامی المذهب له کتاب غدیر خم و شرح امره بصفته. أخبرنا به احمد بن عبدون عن الدوری عن ابن کامل عنه (طوسی، الفهرست، مشهد: دانشگاه مشهد، 1351 ش، ص 281).

3- . وقد اعتنی بأمر هذا الحدیث ابوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ فجمع فیہ مجلدين أورد فیهما طرقه و ألفاظه... (البدایه والنهایه، ج 5، ص 208). گفتنی است که ابن کثیر در عین نقل حادثه غدیر، در دلالت آن بر ولایت علی علیه السلام خدشه می کند که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد.

4- . وقد رأیت له کتاباً فجمع فیہ احادیث غدیر خم فی مجلدين ضخمین. (پیشین، ج 11، ص 147، ضمن حوادث سال 310 مصادف با سال درگذشت طبری.)

ابن شهر آشوب (م 588 ه. ق) می نویسد: او (طبری) کتاب غدیر خم را تألیف کرد و در آن، این حادثه را شرح داد و آن را کتاب الولایه نامید. (1)

ابن طاووس نیز ضمن شمارش راویان حادثه غدیر می گوید: حدیث غدیر را محمد بن جریر، مؤلف تاریخ نیز از هفتادوپنج طریق روایت کرده و کتاب مستقلی در این باره تألیف نموده به نام حدیث الولایه. (2)

یحیی بن حسن معروف به «ابن بطریق» (523-600 ه. ق) می نویسد: محمد بن جریر طبری، مؤلف کتاب تاریخ، روایت روز غدیر را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده و کتاب مستقلی به آن اختصاص داده و آن را کتاب الولایه نامیده است. (3)

محققان و مورّخان که نام بردیم، تنها گزارش اجمالی از ساختار کتاب الولایه طبری داده اند، و برخی مانند ابن کثیر تنها به نقل تعدادی از روایات آن اکتفا کرده اند. قاضی نعمان

مغربی مصری (ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی، م 363 ه. ق) تنها کسی است که از روایات طبری، بیش از هفتاد و پنج روایت در فضایل علی علیه السلام در کتاب شرح الأخبار فی فضائل الأئمّه الأطهار آورده و از این رهگذر مطالب طبری را به آیندگان منتقل کرده است. (4) او می گوید:

«این کتاب، کتاب جالبی است که طبری در آن فضایل علی علیه السلام را به تفصیل آورده است.» (5)

قاضی نعمان پس از بیان انگیزه طبری در تألیف این کتاب (6) اضافه می کند:

ص: 316

- 1- . له (طبری) کتاب غدیر خم و شرح أمره و سمّاه کتاب الولایه. (معالم العلماء، ص 106).
- 2- . وقد روی الحدیث فی ذلک محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ من خمس و سبعین طریقاً و أفرد له کتاباً سمّاه حدیث الولایه. (الطرائف، ج 1، ص 142).
- 3- . وقد ذکر محمد بن جریر الطبری، صاحب التاریخ خبر یوم الغدیر و طرقه من خمس و سبعین طریقاً و أفرد له کتاباً سمّاه کتاب الولایه. (عمده عیون صحاح الأخبار، ج 1، ص 157).
- 4- . این کتاب در سال 1414 ه. ق، توسط مؤسسه نشر اسلامی در قم در سه جلد چاپ شده و در جلد اول آن از صفحه 130 به بعد روایات طبری نقل شده است.
- 5- . و هو کتاب لطیف بسط فیه ذکر فضائل علی علیه السلام. (پیشین، ج 1، ص 130).
- 6- . پیشین، ج 1، ص 130. انگیزه وی این بوده که اطلاع یافت یکی از علمای بغداد حدیث غدیر را انکار کرده و ادعا نموده است که علی در بازگشت از حجّه الوداع همراه رسول خدا نبوده و در یمین بوده است. طبری از این سخن ناراحت شد و کتاب الولایه را در ردّ او نوشت و در آن، طرق حدیث غدیر را بیان و صحت آن را اثبات نمود. (شرح الأخبار، ج 1، ص 130؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج 18، ص 84-85). به گفته حافظ ابن عساکر و شمس الدین محمد ذهبی، شخص یاد شده، ابوبکر بن ابی داود [سلیمان بن اشعث] سجستانی [مؤلف سنن] بوده است. (تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ط 1، 1418 ه، ج 52، ص 197-198؛ تاریخ الاسلام، حوادث سال 310، ص 213؛ تذکره الحفاظ، داراحیاء التراث العربی، ج 2، ص 713). ابوبکر بن ابی داود متهم به بغض

علی بن ابی طالب بوده است. (تاریخ مدینه دمشق، ج 29، ص 87؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 434؛ تاریخ بغداد، ج 9، ص 467-468).

طبری در این کتاب بابی را به ولایت علی علیه السلام اختصاص داده و در آن، روایات صحیحی را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده که آن حضرت چه قبل از حجّه الوداع و چه بعد از آن فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و نیز فرمود: علیّ أمير المؤمنین، علیّ أخی، علیّ وزیري، علیّ وصيّي، علیّ خليفتي علی امتي من بعدی، علیّ أولى الناس بالناس من بعدی و امثال اینها که جانشینی علی را برای آن حضرت اثبات می کند و نشان می دهد که می بایست امت، رهبری را به او واگذار کنند و کسی از او جلو نیفتد و بر او امارت نکند.»(1)

3. تنها شبهه قابل ذکری که در این باره مطرح شده، تشکیک در مفاد آن توسط برخی از علمای اهل سنت، مانند فخر رازی و قاضی عضد ایجی است. اینان با تأیید اصل قضیه، کلمه «مولی» را که رسول خدا آن را در خطبه غدیر در مورد علی علیه السلام به کار برده و افاده «ولایت الهیّه» و «امامت» می کند، به دوست، ناصر و امثال اینها تفسیر نموده، ادعا می کنند که این حادثه بر ولایت علی علیه السلام دلالت نمی کند، بلکه پیامبر اسلام در آن خطبه، لزوم دوستی علی را اعلام کرد. اینان می گویند: مَفْعَل (مَوْلَى) در لغت به معنای أَفْعَل (أَوْلَى) نیامده است. بنابراین مولی در گفتار پیامبر اسلام به معنای دوست است.(2)

مرحوم علامه امینی با بررسی دقیق علمی و با ذکر شواهد فراوان قرآنی، حدیثی و لغوی و

ص: 317

-
- 1- . شرح الأخبار، ج 1، ص 134-135. همچنین برای آگاهی بیشتر پیرامون کتاب الولایه ر. ک: پاره های بر جای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب، رسول جعفریان، فصلنامه میقات حج، شماره 34.
 - 2- . الغدیر، ج 1، ص 350، 354 و 356.

استشهاد به سخنان ادیبان و لغت شناسان بزرگ، بی پایگی این سخن را اثبات کرده و نشان داده که در هر سه عرصه، کاربرد مولی به معنای اولی رایج و شایع است. به عنوان نمونه مولی در آیات یاد شده در زیر، به حکم سیاق آنها و جهات دیگر، نمی تواند معنایی جز ولی، متولی امر و صاحب اختیار داشته باشد:

«فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (1) * وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلِيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (2) * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (3) * بَلِ اللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (4) * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلِينَا (5) * يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ.» (6)

مفسران «مولی» را در این آیات، به همین معنا تفسیر کرده اند.

در حدیث نیز آمده است: ایما امرأه نکحت بغير إذن مولاها فنکاحها باطل (7) و محدثان و فقها، مولی را در این حدیث متولی امر زن تفسیر کرده اند.

علامه امینی بیست و هفت معنای محتمل برای «مولی» بر شمرده و اثبات کرده است که اراده بعضی از آنها در خطبه پیامبر مستلزم کذب، اراده یکی از آنها مستلزم کفر، بعضی دیگر غیر ممکن و برخی لغو و بی فایده، یا سخیف است و تنها می توان «أولی بالشیء» را اراده کرد. (8)

ص: 318

1- . حدید (57): 15.

2- . حج (22): 78.

3- . محمد (47): 11.

4- . آل عمران (3): 150.

5- . توبه (9): 51.

6- . حج (22): 13.

7- . ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، الإقتصاد الهادی الی طریق الرشاد (تهران: مکتبه جامع چهل ستون، 1400 ه. ق)، ص 217 به نقل از مسند احمد، ج 6، ص 44؛ ابن بطریق، عمدہ عیون صحاح الأخبار، ج 1، ص 159؛ ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد، المحلی، تحقیق احمد محمد شاکر، (بیروت: دارالآفاق الحدیثه)، ج 9، ص 474، مسأله 1838.

8- . الغدیر، ج 1، ص 367-370.

علامه امینی سپس سخنان و استدلالهای چهارده تن از برجسته ترین محدثان و دانشمندان اهل سنت را که مولی را در «خطبه غدیر» به معنای «أولی بالشیء» گرفته اند، آورده است از آن جمله شمس الدین ابوالمظفر سبط بن الجوزی حنفی (511-654 ه. ق) می گوید:

سیره نویسان اتفاق دارند که حادثه غدیر در بازگشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع در هیجدهم ذیحجه، با حضور انبوهی از اصحاب که تعدادشان صد و بیست هزار نفر بود، رخ داد و رسول خدا فرمود: من کنت مولاه فعلیّ مولاه.

وی آن گاه ده معنای محتمل برای مولی ذکر کرده و دربارهٔ نُه معنا مناقشه نموده، تنها معنای دهم یعنی همان «أولی بالشیء» را تأیید می کند و آیه 15 سوره «حدید» را شاهد می آورد و تعبیر مولی را نصّ صریح در اثبات امامت علی علیه السلام و پذیرش اطاعت او می داند. (1) و سپس اشعاری از شعرای آن زمان، از جمله حسن بن ثابت را [که خود در غدیر حاضر بوده] نقل می کند که آنان از کلمهٔ مولی، «امام» فهمیده و آن را در سروده های خود منعکس کرده اند.

شواهد و قرائن

یک سلسله شواهد و قرائن متصل و منفصل در خطبه نیز معنای یاد شده را تأیید می کند و نشان می دهد که مسأله فراتر از اعلام دوستی علی علیه السلام بوده است از آن جمله:

الف) دستور توقف قافلهٔ صدهزار نفری در آن هوای گرم معقول نیست برای اعلام امری مانند دوستی علی علیه السلام صورت بگیرد؛ زیرا برادری مسلمانان با یکدیگر و لزوم دوستی با افراد با ایمان، چه برسد به دوستی فرد برجسته ای مانند علی علیه السلام، چیزی نبود که برای مردم پنهان مانده باشد تا نیازی به اعلام آن توسط پیامبر باشد.

ب) مقدمهٔ خطبه که نوعی پیشگویی رحلت قریب الوقوع پیامبر اسلام است، با مسألهٔ جانشینی آن حضرت تناسب و ارتباط دارد، نه با دوستی علی علیه السلام.

ص: 319

1- فتعین الوجه العاشر و هو «الأولی» و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به... فعلم أنّ جمیع المعانی راجعه الی الوجه العاشر و دلّ علیہ ایضاً قوله صلی الله علیه و آله السُّ اولی بالمؤمنین من أنفسهم. و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته... (تذکره الخواص، (نجف: المكتبة الحیدریه، 1383 ه. ق)، ص 30-33).

ج) پیامبر اسلام، نخست تعبیر اولی به نفس را در مورد خود به کار برده، سپس علی علیه السلام را اولی معرفی می کند، این تقارن، گواه روشنی است بر اینکه حضرت در مقام اثبات مقامی برای علی علیه السلام (ولایت امر مسلمین) است که خود، دارای آن است. (1)

د) تبریک گفتن مسلمانان به علی علیه السلام پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله، به عنوان «مولای مؤمنین» تنها با ولایت تناسب دارد.

ه) اعلام اکمال دین و اتمام نعمت از جانب خداوند هرگز با موضوع دوستی تناسب ندارد.

و) حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا و ادیب و سخن شناس آن روز عرب که خود در غدیر حضور داشت با اجازه پیامبر اسلام سخنان آن حضرت را در قالب اشعاری در آورد و در آنها به جای کلمه مولی، «امام» و «هادی» را به کار برد:

فقال له: قُم يا علي فَإِنَّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَاماً وَ هَادِياً

امیر مؤمنان علیه السلام نیز طی اشعاری که برای معاویه فرستاد، چنین نوشت:

وَ أَوْجِب لِي وَ لِيَّتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ (2)

ص: 320

1- . طبق روایتی که احمد حنبل (در مسند، ج 1، ص 119) و ابن اثیر (در اسدالغابه، ج 4، ص 28) نقل کرده اند، پیامبر اسلام فرمود: الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم، آیا من از مؤمنان نسبت به جانشان اولی و مقدم نیستم؟ و همسرانم مادر آنها نیستند؟ کاملاً مشخص است که مادری همسران پیامبر برای مسلمانان طبق آیه 6 سوره «احزاب»، از احکام اختصاصی آن حضرت به مناسبت مقام نبوت است، و در این جا، همراه آوردن آن با اولویت خود نسبت به جان های مسلمانان، به خوبی نشان می دهد که پیامبر می خواست مقام نبوت خود را مطرح نموده، سپس نظیر آن، یعنی ولایت را برای علی علیه السلام اعلام و اثبات کند. گفتنی است ابن کثیر که گرایش خاصی دارد، پس از نقل حدیث یاد شده، بدون هیچ توضیح و ذکر هیچ دلیلی، سند آن را ضعیف و غریب معرفی می کند! (البدایه والنهایه، ج 5، ص 211)، در حالی که راوی اول آن یعنی عبدالرحمان بن ابی لیلی از طرف علمای اهل سنت توثیق شده و از چند طریق دیگر نیز نقل شده است. (ر. ک: الغدیر، ج 1، ص 177-178).

2- . برای آگاهی از صورت کامل این قراین و شواهد ر. ک: الغدیر، ج 1، ص 370-385؛ پیشوایی از نظر اسلام، جعفر سبحانی، ص 234-238.

4. ابن کثیر، حادثه غدیر را با سفر علی علیه السلام به یمن پیش از حجه الوداع مرتبط دانسته، ادعا می کند که چون در آن سفر، علی علیه السلام با تصرف غیرمجاز همسفرانش در غنایم جنگی (پیش از تحویل آن به رسول خدا)، مخالفت کرد و همراهانش از عدالت او رنجیدند. (1) از این رو پیامبر اسلام در غدیر، فضیلت علی علیه السلام و امانت و عدالت او را مطرح و قرب و منزلت او را نزد خویش بیان نمود و حسدها و بدخواهی های بسیاری از مردم را نسبت به او از بین برد. (2)

این توجیه، بنیاد درستی ندارد؛ زیرا در حادثه سفر یمن، پیامبر اسلام در همان دیدار اول، پاسخ همسفران علی علیه السلام را در مکه (پیش از برگزاری حج) داد و فرمود: «مردم! از علی شکایت نکنید، به خدا سوگند او در راه اجرای فرمان خدا سخت گیر و بی پرواست.» (3)

با سخنان قاطع رسول خدا، قضیه برای کسانی که از آن حضرت حرف شنوی داشتند،

تمام شد و دیگر معنا نداشت رنجشی که برای سیصد نفر (4) پیش آمده و خاتمه یافته بود، پیامبر اسلام آن را در یک جمع صد هزار نفری، مجدداً طرح نماید!

5. اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در غدیر به امامت منصوب کرده بود، اصحاب آن حضرت پس از او با آن مخالفت نمی کردند و سخنان صریح و مؤکد او را نادیده نمی گرفتند؛ زیرا اصحاب، مردمی صالح و با ایمان بودند، و در راه اسلام با جان و مال فداکاری کردند و

ص: 321

1- . برای اطلاع از این قضیه ر. ک: واقدی، مغازی، ج 3، ص 1081؛ البدایه والنهایه، ج 5، ص 208-209.

2- فبین فیها فضل علی بن ابی طالب و براءه عرضه مما کان تکلم فیہ بعض من کان معه بأرض الیمن، بسبب ما کان صدر منه الیهم من المعدله الّتی ظنّھا بعضهم جوراً و تضییقاً و بخلاً، و الصواب کان معه... و ذکر من فضل علی و أمانته و عدله و قربه الیه ما أراح به ما کان فی نفوس کثیر من الناس منه... (البدایه والنهایه، ج 5، ص 208).

3- . یا ایّها الناس لاتشکوا علیاً فواللّٰه إنّہ لأخشن فی ذات اللّٰه أو فی سبیل اللّٰه [من آن یشکی]. (تاریخ الأمم و الملوک، ج 3، ص 168؛ (نهایه الأرب فی فنون الأدب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 2، ص 329؛ البدایه والنهایه، ج 5، ص 209؛ ر. ک: ترجمه الإمام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، تألیف حافظ ابن عساکر، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی (بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1395 ه. ق)، ج 1، ص 386.

4- . مورخان و سیره نویسان، شمار سپاهیان تحت فرمان علی علیه السلام در مأموریت یمن را سیصد نفر نوشته اند، ر. ک: واقدی، مغازی، ج 3، ص 1019؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 169.

امتحان شایسته ای دادند، بنابراین بعید به نظر می رسد که اگر چنین حادثه ای رخ داده بود، با آن مخالفت کنند، به ویژه آنکه رحلت آن بزرگوار به فاصله کمی (حدود هفتاد روز) پس از غدیر رخ داد، بنابراین هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود.

برای روشن شدن پاسخ این شبهه، باید توجه داشت که بررسی حوادث زمان رسول خدا نشان می دهد که با وجود مراتب معنوی اصحاب (به صورت کلی)، سرپیچی از فرمان پیامبر اسلام، در میان آنان، بی سابقه نبود. هنوز ناخالصی هایی در برخی از مسلمانان آن روز وجود داشت که موجب می شد همه جا و همیشه در برابر دستور خدا و پیامبر، تسلیم و اطاعت از خود نشان ندهند و وقتی فرمان پیامبر، با تمایلات شخصی، گرایش قبیله‌گی یا افکار سیاسی آنان همسو نبود با نوعی خودرایی و اجتهاد ناموجه، می خواستند پیامبر را از تصمیم خود منصرف سازند یا در اجرای آن کوتاهی می کردند، و گاهی به آن اعتراض می نمودند.

نمونه های روشن این نوع برخوردها، در جریان امضای صلح حدیبیه، خروج از احرام در حجه الوداع، اعزام سپاه اسامه، و ماجرای دوات و قلم در واپسین روزهای حیات پیامبر اسلام، در تاریخ ثبت شده و مرحوم علامه سیدشرف الدین مجموع آنها را در کتاب ارزنده النصّ و الاجتهاد گرد آورده است:

افزون بر این، تعدادی از آیات قرآن مجید بر لزوم تبعیت از دستور پیامبر اسلام تأکید دارد و آن را لازمه ایمان می داند و به مسلمانان هشدار می دهد که از تمرد از فرمان پیامبر، یا سبقت بر او خودداری کنند، و انتظار نداشته باشند پیامبر از آنها اطاعت کند! این آیات که نمونه هایی از آنها در ذیل می آید، نشان می دهد که این گونه مخالفتها وجود داشته است:

«... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ (1) پس کسانی که با فرمان او (خدا) مخالفت می کنند، باید بترسند که مبادا دچار بلا، یا گرفتار عذابی دردناک شوند!»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ (2) ای

ص: 322

1- . نور (24):63.

2- . حجرات (49):1.

کسانی که ایمان آورده اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مگیرید و از خدا پروا بدارید که خداوند شنوا [و] داناست.»

«وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ؛ (1) و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست، اگر در بسیاری از کارها از [رای و میل] شما اطاعت کند، قطعاً به مشقت می افتید.»

«و ما كان لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ (2) و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان [در برابر اراده خدا و پیامبر] در کارشان اختیاری باشد، و هرکس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، دچار گمراهی آشکاری شده است.»

«و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ (3). انفال (8): 20.

(4) و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود. به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»؛ (4) ای کسانی که

ایمان آورده اید، خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، و از او سرپیچی نکنید در حالی که [سخنان او را] می شنوید.»

گذشته از اینها گرچه پیامبر اسلام با زحمات فراوان، نظام نژادپرستانه قبیله‌گی و عوارض آن مانند: تعصب قبیله‌گی، چشم هم چشمی و رقابت قبیله‌گی را که سرچشمه بسیاری از گرفتاریهای مردم دوران جاهلیت بود، از بین برد؛ اما شکی نیست که رسوبات فرهنگ قبیله‌گی، هنوز در میان تعدادی از مسلمانان (همچون آتش زیر خاکستر) باقی بود و گاهی

ص: 323

1- . هجرات (49): 7.

2- . احزاب (33): 36.

3- . نسا

4- : 64-65.

خود را نشان می داد، چنان که بلافاصله پس از رحلت رسول خدا، خزرجیان و اوسیان در سقیفه، گرایشهای قبیلگی را زنده کردند «نحن الأُمراء و أنتم الوُزراء» و «منا أمير و منهم أمير»⁽¹⁾ گفتند، در حالی که بر حسب تعالیم اسلام، مرزهای قبیلگی «من» و «ما» برداشته شده بود و همه، یک «ما»، و همه باهم برادر دینی بودند (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ).

بنابراین کاملاً پذیرفتنی است که (در خوش بینانه ترین حالت)، برخی از فعالان سیاسی قرشی (همچون دوران مکه) با بنی هاشم احساس رقابت داشته باشند و با این گونه معیارها، خلافت یک هاشمی را بر نتابند!

6. در مورد شأن نزول آیه سوم و شصت و هفتم سوره «مائده»، اقوال و احتمالات دیگری نیز در برخی از کتب تفسیر و حدیث ذکر شده است، اما اسناد و شواهد فراوانی گواهی می دهد که هر دو آیه، در غدیر خم نازل شده است.⁽²⁾

محتوای این دو آیه هم نشان می دهد که به مناسبت امر مهمی مانند رهبری امت پس از پیامبر نازل شده است و با حوادث دیگری که برخی ذکر کرده اند، سازگاری ندارد؛ مثلاً در آیه سوم، روی چهار موضوع تکیه شده که تنها با امر امامت تناسب دارد:

الف) یأس و نومیدی کفار از شکست دین اسلام که تصور می کردند اسلام قائم به شخص

پیامبر اسلام است و پس از فوت او، بساط آن برچیده می شود؛ اما با معرفی شخص توانمند، عادل و برجسته ای مانند علی علیه السلام به جانشینی آن حضرت، مسلم شد که اسلام تداوم می یابد، از این رو نومید شدند.

ب) تکامل نهایی اسلام؛ زیرا بدون تعیین جانشین پیامبر یعنی بدون ادامه رهبری، این آیین به تکامل نهایی نمی رسید.

ج) اتمام نعمت هدایت با ادامه رهبری امت.

د) اعلام پذیرش اسلام به عنوان آیین نهایی از طرف خداوند، با تکمیل برنامه های اسلام.⁽³⁾

ص: 324

1- ابن قتیبه دینوری، الإمامه و السیاسة (قم: منشورات الشریف الرضی)، ص 24-25.

2- برای آگاهی بیشتر در این زمینه، رجوع شود به: الغدیر، ج 1، ص 214، 247.

3- برای آگاهی بیشتر در این باره، و نیز در مورد وجود فاصله بین دو آیه مورد بحث در سوره مائده، و این که صدر و ذیل آیه سوم شامل احکام گوشت های حرام است و تناسبی با امر ولایت ندارد. (رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج 4، ص 263-271).

قبلاً خواندیم که در سال هشتم هجرت، و در جنگ موته که یکی از سه فرمانده آن زیدبن حارثه بود، ارتش اسلام در جنگ با رومیان شکست خورد و هر سه فرمانده آن و تعدادی از سربازان اسلام به شهادت رسیدند.

در سال نهم نیز رسول خدا با ارتش اسلام تا سرزمین تبوک پیشروی کرد، اما عملاً جنگی رخ نداد و عملیات در حدّ یک مانور نظامی قدرتمند به انجام رسید.

با توجه به این سوابق، موضع خصمانه امپراتوری روم و قدرت نظامی آن همواره مایه نگرانی پیامبر اسلام بود و او پیوسته در اندیشه رویارویی با رومیان بود، از این رو حضرت پس از بازگشت از حجه الوداع و ورود به مدینه، سپاهی به فرماندهی اسامه پسر زیدبن حارثه ترتیب داد و از وی خواست تا سرزمین اُبنی (1) (محل شهادت پدرش) پیشروی کند و با رومیان بجنگد. رسول خدا پرچم فرماندهی را به اسامه (2) سپرد و دستورها و توصیه های لازم

نظامی را صادر نمود. و او «جُرف» (3) را اردوگاه قرار داد تا بقیه سپاه نیز گرد آیند. (4) در این سپاه سران مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، سعدبن ابی وقاص، (5) عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، اسیدبن حُصَیر و بشیر بن سعد، (6) (ابوالأعور)

ص: 325

1- . اُبنی بر وزن دُنیا، ناحیه ای از سرزمین سوریه میان عسقلان و رمله در نزدیکی موته است. (حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 227).

2- . سنّ اسامه را در آن زمان 17، 18 یا 19 سال نوشته اند و در هیچ یک از منابع تاریخی بیش از 20 سال ضبط نشده است.

3- . محلی در سه میلی مدینه در سمت شام.

4- . ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دار صادر)، ج 2، ص 190؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، تألیف حافظ ابن عساکر (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 121؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمدیه، ج 2، ص 138؛ حلبی، پیشین، ص 227.

5- . ابن سعد، پیشین، ص 190؛ حلبی، السیره الحلبیه (بیروت: دارالمعرفه)، ج 3، ص 227؛ زینی دحلان، السیره النبویه و الآثار المحمدیه، ج 2، ص 138.

6- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالکتب العربیه، ج 6، ص 52، به نقل از سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری.

سعید بن زید، (1) قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم (2) حضور داشتند.

پیامبر اسلام هنگام دستور اعزام سپاه، هیچ کسالتی نداشت، اما از فردای آن روز دچار تب و بیماری شد که در نهایت به رحلت آن بزرگوار انجامید. در بستر بیماری به رسول خدا گزارش رسید که عده ای، به علت جوانی اسامه به فرماندهی او اعتراض دارند. از این رو هنوز سپاه از مدینه حرکت نکرده است. رسول خدا با حالت بیماری و رنجوری به مسجد تشریف برد و طی سخنانی، مردم را جهت حرکت و همکاری با سپاه اسامه تشویق نمود و فرمود:

مردم! این چه سخنانی است که از بعضی از شما در مورد فرماندهی اسامه می شنوم؟! اگر امروز به فرماندهی اسامه خرده می گیرید، قبل از او به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. به خدا سوگند زید شایسته فرماندهی بود، پسرش نیز بعد از او شایسته این منصب است...

(3).

رسول خدا در روزهای پایانی عمرش حال وخیمی داشت و به حالت اغما فرو می رفت و یک بار که به هوش آمد از سپاه اسامه پرسید، گفتند: آماده حرکت می شود. حضرت فرمود:

«سپاه اسامه را روانه کنید، خدا به کسانی که با این سپاه همراه نباشند لعنت کند.» (4) با وجود

ص: 326

1- ابن سعد، پیشین، ص 190؛ شیخ عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق، تألیف حافظ ابن عساکر (بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1407 ه. ق)، ج 1، ص 121.

2- ابن سعد، پیشین، ص 190؛ تقی الدین احمد بن علی مقریزی، امتاع الأسماع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسسی (بیروت: دارالکتب العلمیه، ط 1، 1420 ه. ق)، ج 2، ص 124؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 121.

3- ابن سعد، پیشین؛ مقریزی، پیشین، ج 2، ص 124؛ زینی دحلان، پیشین؛ شیخ عبدالقادر بدران، پیشین؛ حلبی، پیشین، ص 228. در روایت بخاری و مسلم سخنان رسول خدا چنین آمده است: ان تطعنوا فی إمارته فقد كنتم تطعنون فی إماره ابیه من قبل و أیم الله ان كان لخليقا للإماره و إن كان لمن أحب الناس إلیّ و إنّ هذا لمن أحب الناس إلیّ بعده. (صحیح بخاری، تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی (بیروت: دارالقلم، 1407 ه. ق)، ج 6، ص 326؛ المغازی، باب 203، حدیث 9؛ صحیح مسلم، بشرح الإمام النووی، (قم: دارالفکر، 1401 ه. ق)، ج 15، فضائل الصحابه، ص 195).

4- جهّزوا جيش اسامه، لعن الله من تخلف عنه. (محمد بن عبدالکریم شهرستانی (قم: منشورات الشریف الرضی)، ص 29، گرچه شهرستانی لعن رسول خدا در مورد این گروه را مرسلاً نقل کرده، اما طبق نقل ابن ابی الحدید، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «السقیفه» این لعن را به صورت مسند از عبدالله بن عبدالرحمان نقل کرده که حضرت چندین بار فرمود: أنفذوا بعث اسامه، لعن الله من تخلف عنه. (شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 52).

این همه تأکید پیامبر اسلام، در تمام چهارده روزی که بیماری آن حضرت طول کشید(1) با بهانه گیری های گروهی، و دفع الوقت اسامه، این سپاه عملاً حرکت نکرد تا آنکه پیشوای اسلام رحلت نمود.

چنان که قبلاً در حادثه غدیر خم توضیح دادیم، این حادثه از موارد روشن سرپیچی و تمرد برخی از مسلمانان از فرمان صریح پیامبر است.

هدف عالی پیامبر صلی الله علیه و آله

در مورد تلاش پیامبر برای اعزام سپاه اسامه، نکات و موضوعات قابل توجهی وجود دارد که توجه به آنها لازم به نظر می رسد:

1. در بسیج این سپاه بزرگ اسلامی، فرماندهی سپاه به عهده جوانی گذارده شده بود که سنّ او از بیست سال تجاوز نمی کرد، درحالی که این سپاه برای پیکار با نیرومندترین دشمن و به منظور حمله به نقطه ای حساس و بسیار دور از مرکز حکومت اسلامی گسیل می شد.

2. در این سپاه، رجال و پیرمردانی تحت فرماندهی اسامه جوان قرار داده بودند که بعضی از آنان از فرماندهان جنگها و رؤسای قبایل و از یاران مشهور پیامبر بودند و خود را دارای مقام و منزلت ارجمندی می دانستند و برای احراز منصبی بالاتر از منصب این فرمانده جوان مهیا می شدند.

3. پیامبر اسلام با آنکه می دانست پایان عمرش نزدیک شده (و در آغاز خطبه غدیر به آن اشاره نمود) و ابرهای تاریک فتنه و حوادث سهمگین بر امت اسلامی سایه افکنده است.

سپاه اسلام را به سرزمین دوردستی اعزام فرمود و بزرگان مهاجران و انصار را با این سپاه همراه نمود. با توجه به تدبیر و دوراندیشی و سیاست الهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تردیدی نیست که اقدام به چنین امر خطیری، برای هدف مهمی انجام گرفته که تحمل این دشواریها و خطرها در برابر آن آسان بوده است.

ص: 327

1- ابن واضح، تاریخ یعقوبی (نجف: المكتبة الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 178.

از بررسی این نکات می توان نتیجه گرفت که پیامبر علاوه بر اقدام نظامی برای رویارویی با رومیان، و دفع خطر آنها دو هدف عمده دیگر را نیز تعقیب می کرد:

الف) هدف پیامبر از تعیین اسامه به فرماندهی سپاه این بود که مسلمانان را عملاً متوجه این حقیقت سازد که آنچه در مسأله ریاست و واگذاری مسؤولیت مهم است، شایستگی افراد است و سن و جوانی، از لیاقت کسی نمی کاهد، هم چنان که سن زیاد دلیل شایستگی نمی باشد. به همین جهت پیامبر اسلام، در پاسخ اعتراض کنندگان فرمود: «زید شایسته فرماندهی بود، پسرش نیز بعد از او شایسته این منصب است.»

پیشوای بزرگ اسلام با این بیان قاطع و روشن، شایستگی اسامه را خاطر نشان ساخت و با افکار باطل گروهی که مسأله سن یا نژاد را در احراز چنین مقامی دخیل می دانستند، مخالفت کرد. آیا غیر از این است که منظور از این پافشاری در فرماندهی اسامه این بود که به این وسیله عملاً زمینه را برای خلافت علی علیه السلام آماده سازد و خرده گیری قابل پیش بینی گروهی را که جوانی را بهانه عدم صلاحیت علی علیه السلام برای احراز خلافت قرار می دادند، برطرف کند؟

ب) منظور پیامبر این بود که هنگام درگذشت او، رقبای سیاسی علی علیه السلام که طمع در خلافت داشتند، از مدینه دور باشند (و به همین دلیل هم سران مهاجران و انصار جزء سپاه بودند) و در غیاب آنان علی علیه السلام زمام امور را در دست گیرد و مخالفان در برابر عمل انجام شده قرار گیرند و وقتی از جبهه برگردند که خلافت علی علیه السلام مستقر شده باشد. (1)

از اینجا می توان پی برد که چرا گروهی با وجود آن همه اصرار و تأکید پیامبر، در همکاری با مأموریت اسامه تعلل ورزیدند و با امروز و فردا کردن، مانع حرکت لشکر شدند تا رسول خدا درگذشت!

دورنمای جامعه اسلامی هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام پس از هجرت و استقرار در مدینه، با استفاده از فضای آزاد و محیط مساعد،

ص: 328

1- از نقد ناموجهی که ابن ابی الحدید (م 656 ه) به این تحلیل وارد می کند، (شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 161) برمی آید که این تحلیل شیعی از قدیم در میان مورخان مطرح بوده است.

@ @ @ به تدریج پایه های جامعه اسلامی را بنیاد نهاد و به مرور زمان، مشکلات و موانع را از سر راه برداشت، «امت اسلامی» را هویت دینی و سیاسی مستقلی بخشید و پیام الهی را تماماً به مردم ابلاغ کرد و هنگامی که رحلت نمود رسالت خود را به انجام رسانده موفقیت‌های درخشانی به دست آورده بود. اما جریانها و مسائلی در خور توجه در جامعه آن روز وجود داشت که به مهم ترین آنها اشاره می شود:

1. چنان که اشاره شد پیامبر اسلام توانست در پرتو تعالیم اسلام، قبایل مختلف و پراکنده عرب را که دائماً در حال جنگ و ستیز بودند، براساس پیوند مشترک «ایمان»، «عقیده» و «اخوت دینی» متحد ساخته، از افراد و اقوام پراکنده دیروز، امتی واحد به وجود آورد. او به کمک همان افراد، حکومتی الهی تشکیل داد که رهبری آن را خود به عهده داشت و مرکزیت آن شهر مدینه بود. در این حکومت، امور عرفی و مسایلی که «نص» خاصی از ناحیه خداوند در مورد آنها وجود نداشت، با رأی و مشاوره مسلمانان اداره می شد و آزادی رأی و انتقاد وجود داشت. مردم عرب در پرتو اسلام، نخستین بار بود که چنین وحدت و قدرت و معنویت را تجربه می کردند. اما ادامه این موفقیت مستلزم وجود رهبری مقتدر و شایسته بود که پس از پیامبر اسلام با تکیه بر نظام «امت» و «امامت»، جامعه اسلامی را همچون خود او، هم از لحاظ معنوی و هم از لحاظ سیاسی هدایت کند.

2. هنگام رحلت پیامبر اسلام بت پرستی تقریباً در سراسر جزیره العرب ریشه کن شده بود. گرچه در آن سوی جزیره العرب، هیچ فتح خارجی صورت نگرفته بود، اما با دعوت جهانی آن حضرت، پیام اسلام به گوش سران آن روز دنیا رسیده بود. ولی در درون جزیره العرب بسیاری از کسانی که در اواخر عمر رسول خدا مسلمان شده بودند. (به ویژه پس از فتح مکه و جنگ تبوک) فقط در حد اظهار اسلام و اعلام تسلیم در مقابل حکومت اسلامی مسلمان شده بودند و هنوز ایمان در اعماق قلوب بسیاری از آنها نفوذ نکرده بود و پیامبر اسلام فرصت اعزام مبلغان دینی به میان آنها و کار فرهنگی در میان آنها را به دست نیاورده بود. بسیاری از آنها حتی یک بار هم پیامبر را رودررو ندیده بودند و تنها سران و رؤسای آنها دیداری با پیامبر اسلام داشتند. از این رو با احساس ضعف قدرت اسلام، ارتداد و

بازگشت آنها به جاهلیت محتمل بود. این ملاحظات نیز ضرورت تداوم رهبری اسلامی را ایجاد می کرد تا کار فرهنگی رسول خدا ادامه یابد و با تبیین و توضیح آموزه های اسلام و کار تبلیغی و فرهنگی، رشد معنوی و هدایت آنان تکمیل شود.

3. گرچه با مرگ عبدالله بن ابی، رهبر منافقان در سال نهم هجری، این گروه خاین و خطرناک تشکل و انسجام قبلی را نداشت، اما در هر حال افراد این گروه در مدینه و اطراف آن حضور داشتند. اینان همواره در کمین بودند که در فرصت مناسب به اسلام و مسلمانان ضربت وارد کنند. علاوه بر منافقان که دشمنان داخلی حساب می شدند، دو خطر خارجی نیز که عبارت بودند از امپراتوری ایران و روم، حکومت نوپای اسلامی را تهدید می کردند که همه شواهد و قراین، خصومت و موضع منفی آنها را در برابر اسلام و مسلمانان تأیید می کرد. این مثلث خطرناک چیزی نبود که نگرانی پیامبر اسلام را برنیانگیزد، و آن حضرت تدابیری برای خنثی کردن توطئه های آنها نیندیشد. این مسأله نیز حساسیت موقعیت را نشان می داد و ضرورت وحدت مسلمانان زیر پرچم رهبری نیرومند را ایجاب می کرد.

4. چنان که گذشت پیش از ظهور اسلام، زندگی اجتماعی مردم جزیره العرب، براساس نظام قبیله ای استوار بود، نظام قبیله ای نیز بر پایه پیوند نژادی و خویشاوندی بنا شده بود.

عوارض اجتماعی چنین نظامی از قبیل تعصبهای کور قبیله ای، تفاخرهای قبیله ای، انتقام جوییها و جنگهای قبیله ای، موجبات گرفتاری آنها را فراهم ساخته بود.

پیامبر اسلام با زحمات و مجاهدات بسیار، در پرتو تعالیم وحدت بخش اسلام و با تکیه بر «کلمه توحید» و «توحید کلمه»، این نظام را در هم شکست و «ایمان مشترک» را جایگزین «خون مشترک» و «نژاد مشترک» ساخت و توانست عوارض نظام قبیله ای را تا حد بسیار زیادی از بین ببرد و این، از ره آوردهای بسیار مهم اسلام، قرآن و رسالت پیامبر بود.

اما به شهادت تاریخ، رسوبات فرهنگی این نظام جاهلی (به حکم ریشه داری آن) هنوز در ذهن افرادی، باقی بود، و گاهی که باد حادثه ای خاکسترهای روی آتش را کنار می زد، تفکر قبیله ای خود را نشان می داد، ولی پیامبر اسلام با دقت و هوشیاری بسیار، جلوی آن را می گرفت و اجازه نمی داد تبدیل به یک بحران شود. این معنا حکایت از حساسیت موقعیت

آن روز داشت و شکنندگی وحدت مسلمانان را که به بهای بسیار سنگین حاصل شده بود، نشان می داد. گواه این معنا بروز گرایشهای قبیلگی در میان دو دسته شاخص از مسلمانان در سقیفه بلافاصله پس از رحلت پیامبر بود.

این دغدغه، وظیفه بزرگان و نقش آفرینان مسلمان را در آن روز سنگین تر می ساخت و آزمایش مهمی بود که نشان می داد چه کسانی برای حفظ وحدت، حاضر به فداکاری هستند و چه کسانی بر فرهنگ جاهلی پای می فشارند.

5. پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه، هم پیشوای دینی و هم رهبر سیاسی مسلمانان بود و این دو وظیفه را باهم و در کنار هم انجام می داد، چنان که مسلمانان پای سخنان او می نشستند، کلمات وحی را از میان دو لب او می شنیدند، به امامت او نماز جماعت می خواندند و از نظر معنوی چنان مجذوب و شیفته او بودند که با قطرات آب وضوی او تبرک می جستند، اما همان مردم به فرمان او به جبهه جنگ می شتافتند، می کشتند و کشته می شدند، از طرف او به حکمرانی شهرها منصوب می شدند، به نمایندگی او با مخالفان سیاسی به مذاکره می پرداختند. بنابراین پس از رحلت پیامبر اسلام کافی نبود که جانشین او تنها رهبری سیاسی جامعه را عهده دار شود؛ بلکه می بایست کسی به جای او بنشیند که علاوه بر رهبری سیاسی، از عهده مرجعیت دینی مردم نیز بر آید، یعنی از لحاظ آگاهی وسیع به علوم و معارف اسلامی نیز جای خالی پیامبر را پر کند.

وصیت نامه ای که نانوشته ماند!

در روز پنجشنبه (چهار روز پیش از ارتحال) درحالی که در بستر بیماری بود، فرمود: «قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.» یکی از حاضران گفت: درد بر او غلبه کرده و هذیان می گوید [!]، قرآن نزد ماست، همان برای ما کافی است. در میان حاضران اختلاف شد، برخی، سخن او و برخی دیگر سخن پیامبر را تأیید کردند، و سر و صدا بلند شد. در این هنگام به پیامبر گفتند: خواسته ات را برآوریم؟ فرمود: «آیا بعد از آنچه انجام شد؟، مرا به حال خود واگذارید، حالت [درد و رنج] ی که من دارم از آنچه شما مرا بدان می خوانید [و نسبت می دهید] بهتر است، از نزد من بیرون روید.»

آنچه در بالا آمد، خلاصه رخدادی است که سیره نویسان و محدثان آن را ضمن حوادث روزهای آخر عمر پیامبر اسلام نقل کرده اند.⁽¹⁾

گرچه این حادثه، در برخی از منابع، با حذف و تحریف آمده و گاهی نام گوینده سخن اهانت آمیز در مورد پیامبر را حذف یا سخن او را نقل به مضمون کرده اند و گاهی به دفاع و عذر تراشی برای او پرداخته اند، اما ملاحظهٔ مجموع شواهد، نشان می دهد که این اقدام پیامبر،

در تداوم سلسله اقدامات او در جهت معرفی علی علیه السلام برای جانشینی و جلوگیری از بلا تکلیفی مسلمانان در مورد رهبری پس از ارتحال خود بود، و اگر بعضی از حاضران به نحوی از نوشته شدن وصیت نامه جلوگیری کردند، به این علت بود که به آنچه می خواست رخ دهد پی برده بودند.

عبدالله بن عباس، با توجه به این نکته و با اشاره به حادثه آن روز، با تأسف می گفت: [روز پنجشنبه] چقدر دردناک بود که پیامبر فرمود: «برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، اما گوش نکردند...»⁽²⁾

چون این قضیه، مشهور و بلکه از مسلمات تاریخ اسلام است و گذشتگان و معاصران، آن را نقل و در حد کفایت دربارهٔ آن بحث کرده اند، به همین مقدار اکتفا می کنیم و در مورد نقد و تحلیل آن و برخی عذر تراشیهای ناموجه و پاسخ برخی ابهامها و پرسشهایی که در این باره مطرح است، به منابع ارجاع می دهیم.⁽³⁾

ص: 332

1- . به عنوان نمونه ر. ک: صحیح بخاری، تحقیق الشیخ قاسم السماعی الرفاعی؛ (بیروت: دارالقلم، ط 1، 1407)، ج 1، کتاب العلم، باب کتابه العلم (باب 82)، ج 112، ص 120 و ج 6؛ المغازی، باب 199، ص 317-318؛ صحیح مسلم، بشرح الامام النووی، ج 11، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه، ص 89، الطبقات الکبری، (بیروت، دارالصادر)، ج 2، ص 242، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به نقل از ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه.

2- . لما اشد بالنبی صلی الله علیه و آله وجعه قال ائتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده قال عمر إن النبی صلی الله علیه و آله غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کبر اللغظ قال قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین کتابه. (صحیح بخاری، ج 1، ص 120؛ ر. ک: الطبقات الکبری، ج 2، ص 244).

3- . به عنوان نمونه به منابع یادشده در زیر مراجعه شود: الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ابن طاووس، علی بن موسی، (قم: مطبعه الخیام)، ج 2، ص 431-435؛ النص و الاجتهاد، شرف الدین، سید عبدالحسین موسوی، (بیروت: دارالنعمان، ط 3، 1384 ه. ق)، ص 162-177؛ جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ 5، 1368)، ج 2، ص 493-500؛ مصطفوی، حسن الحقائق فی تاریخ الاسلام و الفتن و الاحداث، ص 129-135؛ یوسف غلامی، پس از غروب، (قم: دفتر نشر معارف، ج 1، 1380)، ص 38-53. محمدحسین هیکل، حیاة محمد، (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ط 8، 1963)، ص 501؛ شرح امام نووی بر صحیح مسلم (چاپ شده با اصل صحیح مسلم)، ج 11، ص 89-93.

پیامبر اسلام پس از بیست و سه سال دعوت و مجاهدت و ابلاغ پیام الهی و پس از فراز و نشیبهای فراوان در راه انجام رسالت بزرگ خویش، سرانجام در روز دوشنبه، بیست و هشتم

ماه صفر سال یازدهم هجرت(1) پس از چهارده روز بیماری(2) و کسالت، به عالم بقا رحلت کرد و در حجره مسکونی خویش در جوار مسجدی که تأسیس کرده بود به خاک سپرده شد.

بعدها که مسجد توسط برخی از خلفا توسعه یافت، مرقد مطهر او در (سمت شرقی) داخل مسجد قرار گرفت.

با آنکه چند سال پس از هجرت، وضع مالی عموم مسلمانان و خود پیامبر اسلام بهتر شده بود و «اموال خالصه» و درآمدهای دیگری در اختیار آن حضرت قرار گرفته بود و با آنکه قدرت ظاهری و نفوذ معنوی او بسیار افزایش یافته بود؛ اما زندگی شخصی او با گذشته هیچ تفاوتی نکرده بود و او همچنان به زندگی بسیار ساده در همان حجره کنار مسجد ادامه می داد.

نه ثروتی اندوخته بود، نه حتی مسکنی در حد منازل مردم داشت. بستری که در آن می آرמיד بستری چرمی بود که لایه داخلی آن را لیف خرما تشکیل می داد.(3) بر روی حصیری نماز می خواند و چه بسا روی همان حصیر استراحت می کرد و خط چوبهای آن بر پیکر پاکش

ص: 333

1- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1385 ه. ق)، ج 22، ص 514، در تاریخ وفات پیامبر اکرم احوال دیگری نیز نقل شده است. ر. ک: همان، ص 514-521؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3، ص 272-274؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 473.

2- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، (نجف: المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق)، ج 2، ص 178.

3- . حلبی، السیره الحلبیه، ج 3، ص 454.

نمایان می شد!⁽¹⁾ در آخرین روزهای عمرش دستور داد دیناری چند از بیت المال که نزد یکی از همسرانش باقی مانده بود در میان مستمندان تقسیم شود.⁽²⁾ او چنین ساده زیست و در آن حجره ساده از دنیا رفت. اما روزی که رحلت کرد آیینی بزرگ، کتابی آسمانی و امتی خداجوی به یادگار گذاشت و در تاریخ جهان، تمدنی نوین را پایه گذاری کرد.

ص: 334

1- . همان.

2- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 237-239.